

استاد علی اکبر بنا^س

تاریخ عشق آباد

۱۹۴

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارگانه، بتعداد محدود به منظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیباشد
شهر السلطان ۱۳۳ بدیع



بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْبَهِيِّ الْأَسْمَى

هس عجز از حمد و ثناء مالک وجود و سلطان غیب و شہد و جمال قدم جلت عظمتہ
و کبریائہ و اظہار عجز و فنا بساحت انوار قدس من ارادہ اللہ فرغ النصب
لنسخ اصغر القدریم من طاف حولہ الاسماء عبد البہاء ارواحا و ارواح العالمین
لعبودیتہ الفخرا مقصد اینکہ جمہ از شار بیان کاسن ایقان و ثابنان
بر پیمان رحمت ارادہ نموده اند کہ اسر بعض از نفوس کہ فریوم
بکرم الناس رب العالمین از اجلاش قیام نوحہ بحاکم یوم وین
اقبال کردہ کہ مبارکہ الت برکم راید کفہ و لاجل ان رود و انام و
سوائی خاصہ عام شدہ زیت در بلاد و اوطان خود نتوانستہ اند
از ضوضاء علماء، جاہل و از بلوا و تعدیات و صیوان اہل باطل چشم
از بار و بار خود پوشیدہ دل از اعوان و انصار برداشتن دست از مال
و منال و زخارف فانیہ شدہ سر ہا بر پیمان ما فیہا زرع و وطن اعلی
حقیق کہ حصن حصین آلاء قاری شدہ اند علیہم صلوات من ربہم
و اولادکم ہم العالمین و در این کتاب اسرار انان مرقوم

نوسخ مختصر از وقایع احوالی او منهم التزمیم با جزو مخیر الا و طمان ایشان
 میتفحص البلاد من ظلم اهل العناد الذی یتمسکونوا فر العشی اباد
 علیهم بهاد الله بالک المبدد والمعاد و مقصود از ذکر اسرار ایشان در
 این کتاب آنکه از بر اقوام و اقارب و انسال و اعقاب
 ایشان اسرار آباء و اجدادشان مشهور و معلوم باشد و از این بوم کم
 غفۃ ایام است ببعدها انساب خود را حفظ نمایند زیرا که
 مهاجرین فریبند الله را عند الله قدر عظیم است بهم ظهرت الآثار
 فالاقطار و نصبت را یات التوحید فی الدیار علیهم بهاد الله
 الملك العزیز المقدر الجبار چون بنده نکارنده در آمدن بعضی آیه
 سبقت داشتیم و اکثر وقایع و حالات اربک را اطلاع داشتیم لهذا
 چنین مقرر فرمودند که این غلنه فانی عا اکر بناد یزد در قوم
 نایم حقیق کمال معنویت این خدمت را قبول نمودم و
 عمده مقصد اینک انچه مرقوم میشود صحیح و بیان واقع باشد
 و حسن صحت و قواعده مندرجه شود نه صرف آرایش عیال

و حکایات قاضیه اندیشم و ولد ارشد گویدم مندریش جز ویدار رخ از سنه
 هزار و سیصد و یک که این فاضل معتمد اهل آمل در ام ۱۲۱۱ ابتداء بحج میر که

پنجم و بیست و نه ۱۳۱۹ اسرار مهاجرین علی بن عقیق مرقوم میشود
 ک نیکم بر رحمت این و پیوسته اند و چه نفوسیکه در قید حمله تنگ از
 اهل ارشد و بلاد مرقوم میشود ابتداء این بینه نگارند مختصر از
 شرح حالات خود را معروض میدارم و مفضلان در کتاب
 علی و از زمان طفولیت ۱۲۱۱ و قایم و جوارش فرمایید در
 ان کتاب ذکر شده برین طالب اکابر کتاب باشد بان کتب
 رجوع فی بد در این کتاب هم مختصر عرض میشود اقل الاحقر
 علی اکبر بنای نزد این مرحوم که محمد باقر ابن اسماعیل ابن عبداللہ
 ابن محمد علی ابن عبداللہ که طایفه تولد فاضل در اعقاب اجداد از رشد
 و نحو چند سنه باقتضای ایام شباب باهستان صورت افسوس و
 و مالوف و با معشوقان بجز از هر از و دسان چون ملا حفله
 کدورت و صفا و جفا و قاسان انرا نمودم که با هر نوشته نیکم قریب

و با ابرو خاسته نشینی در آفاق کلال و لال حاصل شد بکلی
از آنان بیزار و برکنار شدم خیر آسا را احب الافلک گفته
رانب فوق را جو یا و در طریقت بودا شدم بجاست (الله) و عباد
و زباد و اهل کمال مایل شدم و بر یافت و عبادت مغول بطوخ این
کو کب کاغ شده هذارت گفته فتهها کمال را در ان بنده شتم حمد خدا
که نسیم عنایت از هبت موهبت آه و نه بد و این حجاب غلیظ
را دیده در مقام مجامده و تحقیق بر آدم با بر کور هر از و با
بر طائفه انبار شدم شرح ایام مجامده و طلب را در کتاب مستفادین
مفصلاً ذکر نموده ام تا آنکه از عنایت پروردگار و معاونت اخیار
و ابرار بیدار و آثار آگاه شدم و از مدد خضر ایام بسر چشم
حیات دیدم و از ان آب نوشیدم صهار ظهور از دید ساقی
ظهور چشم و زلال کاس گمان من از جهار کافور آشنا دیدم نشستم
ان شیار آورد و خارش بیدار چشم بینا شد گوشم شنوا
ز طقم گویا شد قدم پویا عوالم ملک ملکوت جبروت لایوت
را ~~ط~~ کرم مراط و میزان را معاینه مشهور دیدم اصحاب
کبر و غرور را در تحت سلاسل و اغلال در درکات جهنم بنزاع

ایام دیدم مؤمنان و کوفیان را در راهت بر سر کوه سحر و کوه ایمن ملائکه
 نمودم نقره ناقه و نقره صور اصفا کردم ثم نقره فیہ انحرار استماع
 نمودم و از انوار و اشرف الارض بنور ربها متور کردیدم و بکل ما وعدنا
 الرحمن فریقان فائز و نائل شدم ملائکه کروی و مملک عالین را
 ملاقات نمودم بمقام قاب قوسین او ادبتر دیدم عرش کبر و لوح
 قام را مشاهده کردم بمقام عرش جلال حاضر شدم بزبانت جمال خود الجلال
 مشرف شدم سخن و ن واسطه باصفا کلمات رب الارباب فائز شدم
 از ید عنایتش رحیق مخدوم اشا دیدم و بحقیقت بیان بسقون
 ربهم شراباً طهوراً بر خور دار شدم بانوار ساطعه لامع شمس حقیقت
 منور شدم و اشرف الارض بنور ربها شهو معلوم ما بده کردم
 و جاد ربک و الملک صفا صفا بارب در صفوق ملائکه داخل
 بودم و هم در یوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین حاضر
 بودم کتاب امیر را ملاوت کردیم کتاب فحار را ما بده نمودم
 بعد از وصول بمقام مذکور از سر حقیق مخدوم شد ملتمس
 معلوم و از نهان عیان شد اسرار آشکار شد بزبان جلال

بگردم که سر عشق بیوشم ~~لبود بر سر آتش میسرم که خوب شدم~~
 خورد خورد پرده از زو سگار برداشتم شد شهرو کور و بازار
 شدم و انگشت غار بر دست و پشیا بر هر دو د علمای عظام شدم
 و مطاود خاص و عام دوستانم نصیحت نمودند و خوبیتانم
 زبان ملافت کشودند چون نصیحت آنان سو نبخشید محبت
 مجادوت تبدیل شد و ملافت بلالت انجامید در محضر علمای
 بر کفم شهادت دارند و رقم قلمم صادر نمودند چون حکم لازم
 اجازت عاجز بودند از ازل و الواط را بر فناسیم تحریک نمودند
 هر هنگام بوانی گردند و هر روز فتنه و غوغای نمودند چه قدر از
 هوستان جان که قصد جانم نمودند و با مدعیان محبت که معذمت عداوت
 و شرارت شدند حمد خدا را که پس مبادت اقربا و بیجا نیت اهل هوا
 هوستان صادق و یاران موافق پیدا و هویدا شدند در وجه بیرون
 رود فرشته در آید همه وقت بدلاتشان مسرور و از فیض
 صحبتشان ملذوم مستحوظ بودم چه شبها قدر که بوحال یاران
 بیایان رسانیدم و چه روزها خوشتر که با ایشان تالوف و مالکوت

بودم با وجود عدم علم و سواد کتابت و سوال و جواب بر اینهاست
 امری که ایچر نوشتم از کلمات تورات و انجیل و فرقان که مدلی برایشان
 بودم و قوم غوهم و از احادیث و اخبار ائمه اطهار مطهر و عزیزم
 غوهم و اینج بفعات مزجات لاجبور سلطان ظهور تقویم غوهم
 بجز قبول مرید غوهم از خریداران بونتم محبوب نمودند این
 ضعیف کم نام شهر ایام شد و معروف نزد خاص و عام کلبه و میراث
 ام محل ذهاب و ایاب احباب شد اهل نفاق برافزیت اتفاق
 نمودند و برابر اتحاد ایچ نارانهار کذب و افترا جار نمودند بارانزه
 باخراج نمودن از بلدم همدستان شدند نزد حکومت بلد اجماع نمودند
 حکومت را بید شده امر باخراج غوهم جناب الامجد قاسم فاضل علیه هه اول الله
 هم در ان ایام بیزد آمده در مسایک حقیر نزل داشتند ایشان هم از
 پر تو صدقات بهره یافتند و امر باخراج نمودند با اتفاق جناب ایچ
 باصفهان سفر نمودیم ایشان در اصفهان توقف نمودند حقیر
 ببطهران رفتم و در ان سفر چه سودها از ملاکات احباب
 بدم مثل جناب سلطان الشهدا و محبوب الشهدا و ملاکات شهدا

و جناب در بیج و سایر اجاب سابقین که ملاکانشان اعظم
از بر نعمت و اولت بودی چند در طهران مانده بعد بیست و هفتام
منویان و الی مراجعت نمودم و چند سنه دیگر در بزرگ با اعدا مقام
نمودم بالاخره با جناب سنیاب حیرت بیرون حیدری و جناب استر
محمد رضا بنیاد بعزم عشق ابرار از بزرگ بیرون آمدیم در طون طین
بجسته خیر تلک افرا که از ساعت قدسی رسیده بود جناب حاج فرسخ ^{بنیت}
نمود این واسطه محمد رضا بعشق ابرار آمدیم روم ۱۵ جمادی الثانی ^{استقامت}
وارد عشق ابرار شدیم مدت ۳ سال چیزی کم مشغول بحمل بنای شدیم
اذن تشرف بقاء حاصل نموه با جناب استر محمد رضا باحت احتاد
مشرف شده بشرف لقا فائز شدیم شرح شرفیانه مفصلاً آنچه در مجالس
عزیزه واقع شده در کتاب مذکور مرقوم است مراجعت بعشق ابرار نموه
چند مشغول کار شده بعد بیزر مسافرت نمودم چند ماه در بزرگ توقف
کرده بعشق ابرار مراجعت نمودم بعد از چند اهل عیال حقیر مع عبدالرب
لاخر استری اصغر و استر محمد رضا فی ۱۵ پانزدهم رمضان ^{۱۳۰۵}
وارد عشق ابرار شدند و سنه بعد از صعوف جمال قدم جل ^{الاعظم} اسم
بجزم زیارت تربت مطهره و تشرف بمقار مبارکی حضرت ^{عبدالرب} عبدالباق

شرف ششم هدایت مسافت بهت ماه سوم ماه معول در ارضی اقدس بشف
 نقاشی اراده الله فائز بودم و عم ماه ۱۱ در راه بودم چند روزی بوقت
 رفتن در عده و در وقت مراجعت یکماه در مصر و چند روز در اسکندریه
 و یکی در اسلامبول و باز مدینه عشق مراجعت نمودم خلاصه تا پنج
 ولادت روحانی اقل که بشرف ایمان فائز شده ام ^{۱۳۱۴} نفوسه
 تبلیغ نمودم که از اولاد روحانی حقیقین سیرصد نفر الواحکم از جمال
 قدم باسم این فاله نازل شده ۲۴ بیت و صفت لوح است مخ
 جمله لوح چنانست که نزل و لواصش هم در نزد حقیق است در حقیقت
 در پیش دارد بهیئت واسلوب عجیب مرقوم شده از الواح مبارک حضرت
 سخ اراده الله که بافتنی را اینست فاله نازل شد لایحین ^{۱۳۱۴} لوح است
 اکثر ان بخط مبارک مرقوم شده از شعرات مبارک جمال قدم و شعرات
 حضرت نعصن الله الاعظم و بعضی از آثار نزد اینست فاله بی مقدار موجود
 است نسئل الله بان یوفقنا و یؤیدنا علی شکر نعمائه و آلائه و
 علی ما ینبغی لا یاقصر انه یعباده ردوف رحیم و الحمد لله رب العالمین
 زوجه حقیقینت مرحوم حاج حین ابن حاج رحمة الله بعد اولاد و اسامی آنها
 در نغمه اول در کتاب نام مرقوم است

در کتب از اسرار حقیقین با نقاشی اسطر مخمر خا بارفی مقصود حضرت فائز شده در بلاد
 ارض مصر طاهره ناصر و معتقد آل اعمال و اهل شکر الله بان یجیل عاقبه از ان غیرا

جناب اساتذنا حضرت بنابر در اینج مرحوم که محمد باقر است اولادش
 و اولادش در سال ۱۲۹۲ نوآورد و حمله و اقبالی بازرسانه در ۱۲۹۲
 چندر مجادل بعد از مجادله و مباحثه در مقام مجاهده برآمده و بجهاد
 و ریاضت مشغول شده و دفعه پیاده بکر بلار حلا و نجف شرف و کائناتین
 رفته و در آن سفر خدمات فوق العاده کشیده و زحمات و انداره متحمل شده
 و مراجعت بوطن نحوه بعد از طلب و مجاهده بمصدق و مفاد آیه مبارکه
 الذین جاهدوا فی اللهدینهم سبلانا مهتدرین بصره اط مسقیم و ^{بیت} ^{عظیم}
 مؤمن و موقن شده و در زمره ثابتین و استخیرین پنج لوح از جمال قدم جل
 اسم اعظم باسمش نازل و بر صدق ایمانش شایسته و من صدق من الله
 قیلا در هنگام غوغا و صوضاء اهل خداد در دار العباد با این فانی
 ایشان هم هدف تیر ملاحظه و شقاقت بوده اند و بلایا و زنا بار محمل
 بعد از خروج این فانی از بزد چند در ^{بلد} توقف نحوه عاقبت از ظلم
 اهل طغیان و مخالفت اخوان که ایشان است از ان است لابد شده از وطن بجز
 نحوه بجنق ابدا مرده است و در ویش بمدرینه عشق فی ۱۵ رمضان ۱۳۰۵
 بعد از چند ام اهل و غیاثان آمدند بلسه الحمد جناب مذکور و متعلقا
 از غیاثان و اولاد کل بحال قدم مؤمن و بنهد و بیفاق ثابت و اسخ ۳ لوح از
 من اراده الله باسمش نازل روحه اشق بنت مرحوم آسن
 عدد اولادش از مذکور و انانث در عمر ۲۵ رقوم ^{است}

داخل شده

مختصر از شرح حالات اسرار زینب العابدیه

اسرار زینب العابدیه بنیاد بنیاد است از من اینها سر جناب ملا محمد علی ده اباد
ایشان نیز تبلیغ نموده اند و ۲۷۹ قصه در حق بامر مبارک جمال قدم جل ذکریه نموده
چون جناب مایه ایشان از سابقین اجاب و از شهدای تیباشند بر این استغفار و تبرک
این و رفته را با اسم ایشان مزین کنیم جناب شهید از علماء بود و در قریه
ده اباد امام جماعت بود و بعد از اقبال بامر حضرت ^{اعلی} و ایمان بجمال ابر
چند بطور حکمت و مدار سلوک و نموده عاقبت را از پنهان آشکار شده او را از
امامت معزول نموده و ظیفه او را قطع نمود و در پیشتر نیز آمده بشغل کتابت مشغول
و امر معاشی خود را میگذرانید و وجه قتل مدخل قناعت نموده و محتاج سفر و خیره
کرده با ساحت قدس فرموده بشرف لقا افتاد شده مراجعت بنزد و بشغل کتابت
ایات مشغول حقیق از خط ایشان بسیار داشتیم در نیز دانند مگر کتاب اقدس که
از خط ایشان موجود است با وجود کبر سن و کبر جماعت هم وقت بیسوس
مشغول و مجذوب بودند و در نیز در بعد از سن ششاد ظاهر او را بر ضرب کلوم شکر
اسرار زینب العابدیه از اول در روحانی ایشان است بعد از تصدیق و اذعان مجزوب
شده شب بیرون اطلاع از خاتم بیرون رفته غایب شده که ۱۲ سال احد از جانی
مطالع نبود در سال سیم بنزد مراجعت نمود و احوالات مدت سفر با اقربا و خویش
خود مکتوم نمود و نزد همستان و اسکان خویشی را اظهار نمود چنانچه از بهر حقیقت
کرد که بعد از شرف با ایمان اشکالی در منم پیدا شد که قرار و آرام از منم قطع شد

و حرارت و عطش عادی شکم رفیع آن جز لال و مال محکم نه لایب در بول نه وار
 بدون خیر و مدارک سفر از بلدیرون ^{شهر} ازاد جنز قوئل و قوشه جرحه غنچه نیشم
 از سمت عراق عرب بشام و حلب رفتم و در مقام وصول و طلب برآمدم
 مدت ۲ سال در محکمت علمی ذی بشمار مشغول بودم و رایحه روح بخش و صفا رحمانه را
 از نظر مصر جانان استنطاق مینمودم تا آنکه بخدمت جناب حاجر امین منافی
 علیه السلام رسیدم و بدستور العمل و معاونت ایشان با در نظر رفتم و در آن
 مکان بقاء بودم و انجبال فائز شدم و بعد از ۹ یوم مرخص شده بود طی این شهر
 بعد از مراجعت بطور حکمت و سکوت و ملائحت رفتار مینمودم باز معاندین دست
 از او بر نمیداشتند مخصوص آخوند ازرق ملاک ابر کوه تریات در مقام معاند
 برآمده همه روزه بر منبر آمده این مطلب را عنوان کرده در خشمم ذکر
 از استر حد ذکر مینمود تا اینکه آن بیچاره را منور نمود لکن زوجه زلیخ العابدینم
 یک محل مضمی با آن آخوند کرد که هم سبب رواج و افشاح آخوند شد و هم سبب
 هجرت استر مذکور و آن عمل این بود که آن زن قدر از قاز و رات و نجاست
 در ظرف نهنج در زیر چادر خود مخفی کرده مرآید در کویه خلوتی که محل عبور
 آخوند بوده مرآید جناب آخوند که مرآید مگوید مسئله دارم آخوند هم باور کرده
 بر روی سر کوب در خابره بکمال ناز و تبحر جالس مینویس مگوید پرس مسئله خود را
 آن زن هم پیش رفته فوراً با دست آن نجاسات را میمالد بصورت و ابرو
 و ریش و سبیل آخوند و زود بدر میرود آخوند احق بیچاره با این حالت

مزایای نزدیک جماعت میگویند بیدار بیدار علونم جبهه گامه روضه ریح العی بدین
 این با من چه کرده و چه نوع این نجاسات لایبورت و ریشی من مالیده جماعت
 میخواهند که آخر فرجام برده او را طایر نمایند قبول نمیخایند که من باید که همین حالت
 بشهر رفته نزد حکام شرع و عرف خود نشان دهم تا آنچه جزایان علونم و شوهر
 اوست بایشان داده شود خلاصه جماعت اهل قریه که نیم فرسخ بیشتر مسافت دارد
 با اتفاق آخوند نجاست پناه بشهر آمده اند و نزد شیخ حسن سبزواری میروند
 بان حالت شیخ میگوید او را بیدار بیدار او را طایر نموده بیایند چند نواخوند
 نجاست مآب را بجا آورده او را مسافت شود او را آفرینند جناب شیخ سبزواری با ایشان
 بنزد حکومت بیرون رفتند کیفیت لا معروض میدارند شخصی حکومت و حاضران
 خنده زید بر زمین نشسته حکومت میگویند با این زن ناقص العقل که ای
 کار را بر این آخر آورده چه میشود؟ همین عرضی دلیل بر سفاهت و دیوانگی است
 فاطمه فرستاده است زین العابدین بکفر فرستد آوردند ایشان را چند روز او را حبس
 کرده ببلوغ رسیدند او را جرح نموده مرخص مرغایند بعد از آن همه روزه
 در صدر اذیت ایشان بودند را بد ایام صحت است لاجت خوف در
 ۱۳۱۲ وارد عشق ابر شد و مشغول عمل بنام بود در شش ماه اجراض استفا
 از این عالم فانی در کزنت و طبر و حقی با شما قدسی پرواز نموده علیه
 بها آری در رحمت و الطاف در عقبه اهل بها مدفون است از اولاد
 و افضال و اعیان او گما هرگاه نیستیم زوجه ایشان از اهل بها
 و آن عمل مضحک را نتواند سوانه کرده و از این عمل مردود طرفین شده نمره

استر غلام خان در کربلا بم مرعوم حاج ابراهیم الحسینی میزدند و والده اش اهل مشهد بود
 بود در ایام حضرت امام قاسم مدینه با مر فکطمه او در کربلا او جناب ملا رفقا مشغول
 که جمال قدم ایشان را بر ضرب الروح ملقب فرموده اند و در ظهور جمال قدم ایشان
 بجمال قدم آورده و آن زن خدمات مردانه در امر شمع که شرح و وصف آن در
 این اوراق کتبی پیش نرود اطفالی از نسل ایشان شیر خورده و در ظل عنایت
 تربیت شده اند و در جوانی و روحانی و والده بهم بجهت رشد و نمو بر کلام را
 بشغل مشغول نمود استر غلام محبت بجهت صفای مشغول کرده ایشان ز سر کربلا بران
 افزوده لا اسدانه را بشغل زراعت مشغول کرده استر غلام خا را بجهت بنای
 مشغول کرده و آن شبه زن تا حین صعودش نسبت اجاب خدمات شایسته
 شورش حاج ابراهیم الحسینی جمال قدم نداشت لکن مرد سالخورده بزوجه خود بر امر
 تعرض نداشتند در ۱۳۱۴ و فات نمودند اولاد را تربیت نمود و آنها را پیش
 رسانیده در ۱۳۱۳ بر حمت این مرد واصل شد بعد از وفات انرحو در سلیم ایشان
 از ام کسخته متفرقی شده استر غلام محبت چند مصفیات تربیت و نشا بود
 کلب صفار و زکر مشغول بود در ۱۳۱۴ در ماه صفر بعشق ابر آمده با
 و پیش عبدالوهاب و عبدالقاسم استر غلام خا و خورشید این ام با و پیشش در
 چند ماه قبل از آنکه غلام محبت آمده در او آخر ۱۳۱۳ مشغول کتب شد و در
 ۱۳۱۵ در بیهار خانه بسرا جا و بد شتافت در مقبره بر اینان مدفون است
 استر غلام خا خورشید این ام با پیشش در ۱۳۱۵ بعشق ابر آمده اند
 عدد اولاد و اخوان از ذکر و انانک در ۳۰
 مرقوم است

۵ ۱۶

بلا احمد و جانا محمدی انور بوده اند و از مؤثرین او نیز ابورایشان مرحوم حاجی محمد جعفر ابن مرحوم کا عبد الباقی
 ز عبادت و زهد و عرصه خود ممتاز بود و عابد و رفاقی مردم او را از اولیای الهیه میدانسته اند و بین هم
 می شناختند صرف این مقال از اولیای او و بنام او و نتایج ایشان معلوم است که از اولیای ایمان اند از کوزه و اما برون
 از کوزه فریاد است چنانچه این واقعه آنست که در ظهر اعظم کمال کوفه از صلابت اهل تقوی و ارحام مطهره بوده اند از
 موضعی نفوس او نیز که کمال با در نطق او در زده جواب کلمه الت را بدین گونه انداخته اند

ما سبحان مدنی رحمتی محمودی و جواد در شب بیدار اهل بهار مدقون است و علیه بها دانه و تمام
 این چهار نفر از ایشان از یک پدر و یک مادرند جناب حاج عبد الرسول و حاج احمد و
 نور احمد علی از مادر همشیرند و از پدر دیگر ابورحمان اصغر از مادر خوجه آقا احمد است و ابور
 ان هم نورا محمد علی و جانا محمد علی از سابقین اجاب و از نفوس او نیز است
 حقیر فکر بجزدست ایشان رسیده ام بکمالات و اخلاق انسانیست مزین بودند
 الواح زهر از حضرت اعم و طلعت بهای آنها مرقوم نموده شوه خطک ن مرغوب
 و مطلوب است الحال ام کتاب بیان از خط ایشان نزد فرزندان موجود است
 در مراتب عرفان و نطق و بیان تمام و کامل بودند مقبره سلسیل که از آن
 حال قدم به بقعه الحضر مذکور است از کت و تشریح و ترغیب ایشان حضرات
 افتخار بنا نمودند و ابتدا جناب ایشان در آن مقبره مدفون شده اند بعد از
 رحلت جناب فرزندان ایشان شرف و غوغا کرده در سبزوار بتجارت
 مشغول بودند در اینجا اسباب زنگار و خانه فراهم نموده بکب و کار خود مشغول
 بودند معاصرین و مقدریم بجهت اجاب استباقتنه و شورش و بلوای فراهم کرده
 هجوم عام نموده با جناب خاست زهر وارد مسکن آن ایام جناب احصاء و
 عشق ابر و جناب حاج احمد در خوابشان بودند و حاج عبد الرسول در سبزوار ایشان را
 گفت فراوان بزند جناب حاج عبد الرسول ذکر نمودند در شهر لوه کو شهر من سکنی شده
 بعد و قوه سامع ناقص بود بر چند معالجه کردم نرسد و فائده حاصل نشد در آن هنگام
 بلوای چند نفر رسیدم زدن آن آخر شریک طرفه شد خلاصه بعد از اینم اضرفا آحضرات
 از این سبزوار رنجیده قطع علاقه نمودم عشق ابر آمده اند عدد و شوه سبب خیر خدا

تقصیر اسامی اولاد و انال بر یک و غیره
 ۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰

جناب حاج عبد الرسول را با حکومت با خبر ما بود پس در شهر خلاصه بیعت با نفع و نفع آن مردم از آن است

بلا احمد و جانا محمدی انور بوده اند و از مؤثرین او نیز ابورایشان مرحوم حاجی محمد جعفر ابن مرحوم کا عبد الباقی
 ز عبادت و زهد و عرصه خود ممتاز بود و عابد و رفاقی مردم او را از اولیای الهیه میدانسته اند و بین هم
 می شناختند صرف این مقال از اولیای او و بنام او و نتایج ایشان معلوم است که از اولیای ایمان اند از کوزه و اما برون
 از کوزه فریاد است چنانچه این واقعه آنست که در ظهر اعظم کمال کوفه از صلابت اهل تقوی و ارحام مطهره بوده اند از
 موضعی نفوس او نیز که کمال با در نطق او در زده جواب کلمه الت را بدین گونه انداخته اند

اسماء حسن بنهاد ریزد این مرحوم ملا رحیمی خطیب ملقب با سید حسن پسر و وجه
 تسمیه این آنکه جناب مذکور بد طولی در کتک خوردن و قوه عجیب در تحمل شداید
 و اذیت محاندیم و اشترار داشته اند لکن ایشان را جهت نسبت باین ائمه کتک کار
 مضبوط نموده اند چه ابداً مراعات حکمت را منظور نمیداشند بعد از کتک خوردن
 اجاب که او را ملاقات نمودند و از او جو یا بپندند کم شما را چگونه و چرا زدند
 ایشان مثل اینکم قضای نیریز میل نموده باشند مگر پسر پسر میفرمودند لذا با این لقب
 ملقب شده اند و رایا میگویم اجاب را در ریزد شهید نمودند که جمعا از اجاب از ریزد
 بجهت نمودند ایشان را چند مرد در بیرون شوم چند نفر در کار نیز حاضر شدیم
 حضرت بولاه اند و بقوت لایموت گذران نمودم از بعد از کلام بستم قفا شد
 ایشان هم بدنی تکرمان نوشته نموده عاقبت بعد بنی العشق آمده در ۱۳۱۱
 چند توقف نمودم و بعد بشرف قدر شریف برده زوجه اش مؤمنه است سوار شد
 دختر اول در ندارد چون اول او در کوز ندارد در کابین صفی زمرش کافر است
 استریح ابر ترازو و حوزا بیدار شد میزد در ۱۳۹۹ تصدیق با مرهم جمال
 قدم نمودم است از اول در و خانه حقیر است بعد از از عان و ایمان مشغول شد
 با اسرار آشنای و بیگانه بنا بر صحبت و تلبیغ گذارده باندرک زمانه شهر خاص
 و عام شد و عورتهاست و ملاعت و اذیت و الام لکن صدقاتش بیجا صدق شده
 نفوس متعدده تلبیغ نموده من جمله یک نفر از علما کبریا نام جماعت است اول

بمبلغ نهمه وقت ار عباد اهل زمانه و مساد اقوام و آشنایان بیگانه بهر آرد
 و قصبات اطراف کردش بیخوبه سفر بسخت سلطان ابره رخصه بعد از مدتی
 مراجعت نهمه در ایام بلوار نبرد حکام شهادت شهید او در نبرد بوم بعد از واقعه
 حادثه چند با استر حسن مذکور در کلام بر خرابها و غارها مختص بوم و قریب بخانه
 خود جمع نهمه اهل و عیال از خوف او را بخانه راه نروده اند لایب شده بخانه
 شخصی از اغیار که حسن ظن در باره او داشته میروان شخصی هم مردان کرده مدتی
 او را حفظ می نمایند بعد از وفاتش شعله فتنه و بلای بیرون مرآت لایب هم روزه
 از ازل ناس نسیاس او را از نیت و آزار می نمودند چنانچه شوه اینم خلق بدت
 فطرت بل کلاب است که هم وقت بر فقر آرد و ضحفا جمله سنانیند عاقبت
 لایب شده از وسط بخت کرده بعلی ابره آمده در ۱۳۱۵ از وجه اش بنف نیزانگر
 مؤمنه است اولاد بایش هم اند اهل ایمان هستند اسام ایشان و عددشان
 از خود کور و انات در نهمه ده ۱۰ مرقوم است

جناب استری علی شیرین باف ابره مرحوم محمد رضا نیر در محمد رضا ابتدا
 از طائف نیر در شتر بوم یسرف در سن اسلام مشرف شده ۳ اولاد از
 ایشان فانه یک دختر و ۲ پسر ۳ اولادش بشرف ایجا بکفر شده
 ای و جمال اقدس ابره مشرف شده اند پسر کوچک ایشان محمد حبیبی در
 در نیر در حرم شد اولاد و انسال ایشان در نیر در میباشد جناب ای علی
 قبل از از عان با مر بار کتبان جمله عباد و زهاد بوده اند و هم وقت
 با علما و فقها مانوس مالوف بعد از ارتقاع صیغه و صوت صور و قیام

من من القبور لما لك يوم النور از مرقد پیام سرخا بید و بحیات بدیع
 مفتوح و معزز بیژند و جمع از و ستان و اقوام و آشنا با نرا از خواب
 غفلت بیدار غنچه ایشانرا شفا عت کرده بر وضه رضوان ایمان و جنت
 ایقان داخل مرغی بید همه وقت نزلشان محل ذاب و ایاب احباب
 بعد حقد و بدایت قصه یق با ایشان آشنا شدم و همه وقت خدمت
 ایشان می رسیدم زوجه ایشان بنت جناب ناسید محمدی سروش که جناب
 سید مذکور که آب جناب حاج سید جواد و جناب حاج سید که در بدایت
 ورود جمال قدم در عکاهم وقت طائف حول بعد اندر کار هم سفر غنچه
 الامیر و اسکندریم بوده همه وقت پروانه وار طائف انوار جمال فی الجلال بوده
 اندر طیف مطاب اینک جناب استادی عکرمذکور رخ جمع الجهات عرصه
 برایشان تنگ شده با جمع اهل و عیال از یزد در محبت غم بعشق ایوانند
 و در راه سفر سابقه وارد مدینه عشق شدند بتزویج امورات ملکه ایشان
 منظم شد لکن از فوت فرزند شیدش حیدری صدمه شد بیدر برایشان
 و متعلقان وارد بعد از صحو جمال قائم جل اسم الاعظم که در آنرا
 ناخوش و با حادث خود در عشق الهی هم چند اینم مرض شیخ جناب حیدر
 عی باین مرض مبتلا شده بفاصله بیست ساعت در گذشت و قلب کل
 را محرق نمودم بدمه خواری فانی از نفوس میدانند که قوه محمل در

بدایا و مشیقات را تا چه در صبر دارم چنانچه در صحبت اولاد و فرزند و فغان
 و تریب و زاری را از منظر نظر فاش کن در صحبت این جوان نه اختیار صبر زدم
 و فریاد فغان کردم و زاری و بیقرار نمودم و هنوز داغش بر دل دارم
 و سوز همجرفتی در سینه غمخوارم چه نوع وصف کلمات و اخلاق و صفات
 اولاد نمایم عکس مبارکش نزد فغان موهوم است صاحبان نظر از قیافه او کمال
 را ادراک نمایند که چگونه ادب و جفا و محبت و صفا از وجانش ظاهر است
 در سینه بسینه سینه سالک طریقه ^{شماره} این دار فنا با شیطان بقا پرستان نمود
 والده اش از آن بوم ای جوی اصدب و داغ آن فرزند از نبین بر مرض قلب و لغوه
 بیلا و زمین بر از زنها را ضربه مرصیه است و بهر حال شاکر و صابر است
 از جمال قدم الواح معقد با فتی شش نازل شده و از حضرت سینه اراده است
 الواح دارد و همچنین جناب اشرف عک صاحب الواح عدیده است از جمال
 قدم و با کنز از حضرت سینه اراده است در ^{عاشق} زویش عریض مقام اعلی نمود
 عدد اولاد و وصال ایشان از ذکر و اناش در غره ^{رقوم}

لاجدر صادق این مرحوم لاجعفر نیز در ^{بمنبره} زاده جناب ^{عک}
 مذکور است که خاور ایشان است زوجه اش بنت جناب لاجدر محمدی سرودش
 که باز وجه ای عک از بهترین و نادر میباشد جناب ایشان هم بعد از تصدیق
 جناب خال تصدیق بنمایند صبیبه ایشان زوجه جناب ^{اعلی} ^{انوشیروان}
 از شهداء سبعه یزد است که با اخویش لاجسن بعد از شهادت آن بیخ نفع این
 هم برادر را بهر تریب عذاب شهید نمودند در این مقام فخره از کیفیت
 شهادت آن دو نوکل بوسه آن آتش ذکر معصوم که مقام تلاوت کنندگان

از روح و جان معطر کرد و چون این ۲ جوان بجنب سن کوچک تر از
 سایر شهدا بوده اند شهادت ایشان تا خیر مراندازند که شاید سایرین
 را که شهید یعنی یمند ایشان عبرت گرفته تبرائی یمند هر یک شهدا را در هر یک از
 مقابل چشم ایشان شهید یعنی یمند و ان جمعیت خلق و غوغا و علاوه آنچه
 میفرانند از سبک و جوب بریدن ایشان میزنند و آنانکه سر یمند نداشتند با
 منت و بیدار طلبی کلمات الله بر آنها میزنند و آنرا پس بر صورت ایشان اندازند
 و شاد کنان و کفنه نان هر یک را بقربان گاه رسانیده شهید یعنی یمند تا اینکه فوت
 باین ۲ برادر میسر ایشان تلبیس بر میدان خان که وسط شهر است و بار خفت و ارغمت
 مر آورند بعد از این صدقات و زحمات که بر حین آن شهادت کرده اند برای
 ایشان میگویند تبرائی نماید میگویند ما بیزاریم از شما و طریقه شما که این افعال
 را حدیث میدانید شما بعل خود مشغول شوید و ما را بر فقر خود ملحق نمایند ایشا
 بختم آمده جناب لای اصفرا مقابل چشم لایسن شهید یعنی یمند و آحسن میبر ندرکت
 دیگر از میدان بعضی از نفوس از اجزاء حکومت و غیره جمع شده او را فقیهت
 میفایند چون هنوز خطش ندریده بوده است ۲ ماه قبل صمیمه استر جو او در
 که یک است اجاب است از بر سر ایشان غفرت بودند در همه اهرار یعنی یمند ایشا
 میفرمایند بجای خود مشغول شوید یک نفر از اجزاء حکومت بختم آمده شمشیر
 بر کمر داشته کشیده و بیستام ششی عت بقصد آنکه بگردن او زده سرش را از تن
 جدا کنند آن شمشیر بر صورت مبارکش فرودمر آید با او جوان زخم مندر استاده

و ابدان چهارم به جن و فرعون از او ظاهر می شود و میفرماید کار خود را تمام نماید و دیگر از اجزاء
 حکومت میگوید من میخواهم دل تابان جوان را تا شایانیم ظالم جور بر قدم جرعیت پیش
 گذارده با حجب ۱۲ او را در شکاف قتل بیرون می آورد و آن سرو بوستان الهی
 بیشه سلم از پامس اندازد و شیعیان و دلاورا او را پاره پاره میسختند نیز تا
 آثار بابت و نجات ایشان در صفحه روزگار با قتلند و بعد از شهادت
 سرکار کشتی را از بندر جدا کرده می آورند در ب خانه عروس و از او در ۱۲
 خانم اندازند و بوم بعد چند نفر از رهنما همیشه بعنوان تعزیه بنام استر جواد
 نزد عروس می آیند و بعد از ورود در ف و دایره از زیر چادر می آیند آورده
 میوازند و تصنیف میخوانند *لعنة الله على القوم الظالمين* مقصود اینکه جناب با عطا صغیر
 و اما جناب امجد صادق بوقت و بعد از شهادت طفل صغیر از ایشان باقی بود چون
 زیت جناب امجد صادق بعد از این واقعه در بلاد شوار خود ایشان بام مع عمال
 و اولاد و والده از بندر شجرت نحوه بعشق ابد آمدند و زوجه امجد صادق جناب شهید
 مع ان طفل صغیر صبیحه شهید با ذبح من اراده الله بارضی اقدس توجه نمودند در منزل
 خال خود جناب حاج سید جواد سابق شد والده جناب امجد صادق در ۱۳۱۳ هجری
 آتش هجرت در مقبره بهائیان مدفون است اسامی اولادشان در عدد
 آنها از ذکور و انثا ۱۲ نفره ۱۳۰ فرقوم و مطول است
 جناب آسید یوسف ابن جناب آسید صادق نیز در سن این سید قریه خود
 که حضرت شهید جناب ملا محمد شیخ الشهداء علیه بهاد است از آن قریه است

چون اہم مبارک ایشان ذکر شد مختصر از کیفیت حالات ایشان و کریمیت
 در جنبکہ در محضر جلال اللہ و نہ نفوس سبوحہ را حاضر بینا ^{بیند} تمام نفر از علماء و خلف
 پرده جاسی شدہ و جلال اللہ کہ از ایک سؤال منوہم و اقرار بہا بر بودخ انہارا از ایشان
 میگرفتہ و علماء در خلف برده اقرار ایشان را استماع نموسہ فتوا فتلی ایشان را
 از روی یقین دادند جلال اللہ کہ از جناب ملا امیر سؤال بینا بد کہ ملا امیر تمام
 بانہ استر میفرماید پنچہ سال است میگوید نیکو سر با این جزا ایش او را بینا فرمودہ میکنند
 میفرماید آرزو سوار این ندارم ہمہ وقت از خدا خواستہ ام کہ این ریش سفید خود را
 فی سبیل اللہ بخون خضاب غایم میفرماید خدمت را با شوق بیوزا نند میفرماید مصدر اق
 احادیث ائمہ ہدیہ و من از او بہا ائہ محرب خواهیم شد چنانچہ در حدیث قدسی
 وارد شدہ یقینون و یحییون الی آخر الحدیث اولئکنا اولیائے حق پس با ایشان
 ہم حاضر بودہ اند شاہودہ میگوید بر پسر ہاروق اشکار یعنی بند میفرماید از خوف تلف شدن
 جان اشکار یعنی بند بانہ استند و در خیم شہادت مریخ بر روز زمین جاسی سوز
 کار و بختی مبارکش کہ میکنند زلفور و دست خور نگاه داشتہ نیر کردن و خونہا را بر
 بر جہوت و ریش مبارک پیدا کرد و حمد و شکر آری بیجا آری در جہوت و جہوت و ہر فتوی
 نعت بران جسد مبارک رخصتہ آئی بنزند تا ان مجہود کہ اہم قبلہ منہ غیب شہود از
 انبیا کولف طلب مرغودند در ایام اللہ ملا مدہ نمایند چنانچہ در قرآن مجید مذکور
 قالوا ان اللہ شہد الینا ان لا نؤدسہ برسول حمتنا یا نبینا بقرباننا کلمہ القار الی آخر القول

فراتر از بر این بجز اعظم در لیل و اقیوس بیان است که نفوس باین
 ضرات و اسبابت بهار خود در قریب نگاه فدا حاضر شوند و باین قسم جانفانی
 نمایند و بعد جدا آنها را یافتن بوزانتند این است که میفرماید قد جانکم رسل
 من قبل بالنبیات و بالذکر فلتعلم فلم یفقدوا هم ان کنتم صادقیه و الا وعدة انهم
 قسم است که در این ظهور این نوع قریبها ظاهر شد و تأکیده الله بحقق کثرت و این
 ان قریب سوختن که بر آنچه ان حیات جنی اهرامکان است شخص از محبوبین
 میگرد که بجزیه تقصیر در حبس بودم که این حضرات بانا وارد مجلس نمودند
 و چند روز با ایشان هم زنجیر بودم تا بوم آخر که فرط ان حضرات را شمه بودم
 ان شب آخر چرخ قرار شده بود که مرا هم از حبس بیرون برده چوب بنزد
 دست نمایند بسیار عالم پریشان و موش بود در انتب ان پیره مرد باره نکار
 صحبت میفرمودند سوره و بیانشت میفرمود که رفقا منزل نرو یک شده در اوج
 چند قدم دیگر بهاد است غایب و همه اظهار بیگانهت و سوره میفرمودند حالات از این
 در بدم که صحبت و خیالات خود را فرمودم سو من جناب ملا محمد شفیع از
 شهر تهر و زوجه اخلاق و صفات حمیده ایشان زایمه از وصف و توصیف
 اقل که بجزیت این شرف شده ام باین جناب آید یوسف از اهرامان قریب
 و اما در جناب لایع عکرمزکور بانفاق لایع شکر بعشق این آمده اند
 ابو این جناب اسیر صارق علیه نهاده الله ان احباب قدیم است
 در بدایت امر صدمات و زحمت فریب الله محقق شده و مدتی است
 یعقوب و ارفاق یوسف بلکه است اسامرا و او و عدد در آنها در غره ۱۳۳ مرقوم است
 بعد از صعود جمال قدم بساحت قدس شرف شرف الواح عدیده از جمال قدم و عضه
 الاعظم دارد

جناب اسیر صارق علیه نهاده الله ان احباب قدیم است
 در بدایت امر صدمات و زحمت فریب الله محقق شده و مدتی است
 یعقوب و ارفاق یوسف بلکه است اسامرا و او و عدد در آنها در غره ۱۳۳ مرقوم است
 بعد از صعود جمال قدم بساحت قدس شرف شرف الواح عدیده از جمال قدم و عضه
 الاعظم دارد

جناب الحاج آقا میرزا محمد جناب لایعنی عسکری که در کوراست ایشان جناب ایشان
از جماعت زر و شمشیر است بهرام ابراهیم و فنی که کرمان اسم ایشان مهربان ابن بهرام
علا طبع و ستم همتش زینت در قمار محض و بهر و حکم نمودن بکتابهای مفسر قبول نمود و
دست از کل برداشته قدم در راه سلوک نهاده از پدر مادر و برادرها قوام شد و دیار
چشم پوشیده بود با وجود وطن اصل شده پس از مجامعه و طلب مقصد اصل حاصل و برادر
خوبش ناظم در زمره اهل ایمان داخل شده بعد از صعب و محال مقصود بحدت قدس
بزیارت روضه مطهره فائز شد و بشرف القادر حضرت مستزاده الله شرف شده از
جمال قدم و عصمت الله الاعظم الواح دارد در عشق او وارد عشق او شده بشرف مصابرت
جناب آقا عسکری مفتخر گردیده صاحب کمالات و اخلاق مرضیه است الهی چون خدای
از ایشان صادر شده پدر و مادرش گاه از برادر او نامه مینویسند عدد اولادش در روزه مرقوم است
جناب لاسید کاظم ابراهیم مرحوم لاسید جعفر نیز در ایشان هم داماد جناب لایعنی عسکری بودند
در ریزد بامر بدیع اقبال نموده اند بعد از چند بعثت آمده اند در ۱۳۰۵ هجری وارد عشق
ابو شده اند سفر بسین در رفته باز مراجعت نموده اند از جمال قدم و حضرت مستزاده
الواح با فنی نشان نازل است از الواح و آیات بسیار تخریر نموده اند صاحب
سجایا مرضیه اند عدد اولادشان در روزه ۱۵ در کتاب مرقوم و مطور است
جناب لاسید حسین ابراهیم مرحوم لاسید جعفر اخو جناب لاسید کاظم مذکور است
ایشان هم در ۱۳۱۰ هجری وارد عشق شدند نیز در ارجمند جناب آسید رضا
چند در عشق آباد توقف نمودند مناسب حالشان بستر نشد در فصل بهار
جهت طراب کبر چون آمدند ما برودند نیز رضا نیز در علم خود لاسید کاظم گذارده

بمشهد مقدس مشرف بر دند محول بعض کسبند و کلاب از غنم شده قدردان
 از قبل بدتر مخص بر ایشان سوز شده عطر رو حقی بهوار قدس
 را مکان صعود نمود و الحاح و بخل جلیبش در مدینه غنق ^{الله} موجود چونکه کل رفت
 کلمه ها شد خراب بود کلاب از که حوسیم از کلاب جناب آسید رضا و جناب
 آسید فضل الله ۲ نو باده از ان کو بهی باض رحمانند بجهت راجه روح افزا از
 اخلاق و اطوارشان متفویح است اسامی ایشان در غره ^ع مرقم است
 جناب اشهر محمد رضا بنادیزد ^{این} مرحوم آمحمد ابراهیم ^{این} محمد علی ^{محمد} نیردی
 سخ اهل خرمشاه و اجدارشان از طائفه زرد شمشیرها بوده اند ولادت ایشان در
^{۱۳} ساله در طفولیت آثار شد از ایشان ظاهر و فوایدان از جبینشان ساطع
 در اختیار و بدون سبب محبت اجاب بجمع و راغب و طالب مجازات اهلجا به
^ب لذت بقفا ^{سخت} و فرط محبت از پدر و مادر و اقوام بگلدرست برآ
 مدتر مدید و در خدمت جناب مستطاب آکا محمد جواد اصفهانی علیه بها الله بنزد
 جناب آکا محمد جواد رحیم از اجاب او ^ب ره حضرت اعلا بودند فر الحقیقه
 جمیع صفات و اخلاق کاتبه را دارا بودند معدن حلم و وقار و منبع آداب
 ادب و جفا بودند ملاکاتشان ^{بکثر} واقعه ^{شده} در آخر ایام در این مقصود مجاور
 بودند ۳ سنه بعد از صعود جمالی قدم بجوار قرب ^آ شفا فتند در ان ایام ^{شانی}
 در این مقصود مشرف بودم ایشان بریض بودند حضرت من اراده ^{الله} روض
 له القدر روز ^{سه} مرتبه بیادش ^{شرف} فواید شدند در ان ایام تا خوش بنوع ^{تسلیم}
 وساکت و صابر بودند که محل ^{حیرت} بود وقت حضرت غصن الله الا عظم

روح و در این لحظه الهی نمودند اگر جمیع عالم جمع شوند میسر است مثل جناب ابی جعفر
 جوادی را خلق نماید باین قبیل و رضا صاحب و شاکر در روایتی هم می گویند که آن ایام خادم مسافر
 خان بود مذکور نمود که حین اجتناب از حضورش حاضر بودم عرض کردم چه میسر دارد برید فرمود
 که در این تمام است بجز رسیدنم اگر میخواستی خود دفعه دیگر زیارت جمال سیدگار آقا
 که در ایام دم آخر ملاقات شو خوب است من فوراً بیرون آمدم که اگر ممکن است
 خواستی او را انجام دهم همان حین بک نفاذ می دهم و این آمد که روح ایشان سالها بال
 صحت و عافیت حال آنکه ابراهیم انقلاب و اعطای این نظر بر نبود مگر اینکه مثل سیدم در حالت
 خوش و راحت بنجواب رود در تشییع جنازه اش حاضر بودم و جمیع اجاب حضرت
 من اراده الله بدست مبارک او را دهنی نمودند همیشه عطر بر کفشی ریختند و بعد از
 فراغت از دفن اظهار مرحمت و عنایت و رضا نمودند در حق او نمودند نعم ما

قال زنده کدام است بر هوشیار انکه بعید در کور یار

بار مقصود اینک جناب آیت الله کور در ظل تربیت جنبی شخصی جلیل تربیت
 شده بعد از رشد و ابوغ با وجود سکونت و حکمت شهره خاص و عام شده زیرا
 که با بانه بودن جناب آیت الله جوادی بقدر شهرت داشت که اگر کسی با ایشان بک
 دفعه ملاقات نمود مردم آن شخصی را با بزرگی می دانستند چه چاره آنکس و آزاره
 شده در خانه ایشان باشد خلاصه است که محمد رضا از جو را اعلا و مخالفت
 اقوام و اقرای سوار اخوان ایشان زین العابدین که ایشان ام بنوری جناب
 آیت الله جوادی سید پرشاد و مهذب شده بودند تا بقدر همه مخالف و معاند بودند
 و مکرر اسباب اذیت فراهم می نمودند چند مرتبه او را لعام ناس از و سواکی
 خناس الذریوسوس فرستادند و ناس در کوه و بازار اذیت و آزار نمودند

اند عاقبت لا بد شده بهداد دیگر تو صیغه محرفه مدرسه در رجب آن کرمان و چنانچه
 در خراسان و روسی از بهار تا سم خان بنام نوحه و باز مراجعت بیزد نوحه بعد از
 خواجه حقیق و جناب فاضل فائز از بیزد بعد از چند نوم ایشان هم با صفهان
 آمدند خدمت اجاب صفهان رسیده فائز بنیارت القاسم که کشته شده مخصوص
 جناب سلطان الشهدا در محبوب الشهدا و جناب ملا کاظم شهید که سه شب ایشان
 و حقیق در خدمت ایشان بودیم در مدرسه مبارکه چنانچه از قبضه کمر شده چندی
 با اطراف بهداد از ظلم و تعدس اهل عناد آواره و سرگردان بوجه تان مانیکه جناب
 حاج میرزا حیدر علی و حقیق و ایشان عازم عشق ابره شدیم با اتفاق اقل وارد عشق
 ابره شدیم ^{۱۳۰۳} بعد از چند روز با اتفاق بارض اقدس مشرف شدیم ^{۱۳۰۳}
 مراجعت بسعنی ابره نمودیم در عشق ابره چند مشغول بنام شده باز ما هم بیزد مراجعت نمودیم
 حقیق بسعنی ابره مراجعت نمود ایشان چند توقف نموده بعد با اخوان استراحت نمودند و بعد از آن
 و ابره بسعنی اقل بسعنی ابره آمدند و صبیحه حقیق را تزویج نمودند بعد از انقضای آن وقت
 آن را فیه مرضیه بجوار جمال ابره مکن و ما را گرفت چنانچه شاید این مطلب از قلم مبارک
 حضرت مرطوف حوله الاسرار و حوله الفلا مرقوم است چون در آن ایام فرزندی
 عبد الوهاب لاجل زیارت و شرفیاد خدمت عبد البها ر و حوله الفلا بارض اقل
 مشرف به اسرار بعضی از متعاضد ترا بحضور من را اجزب عشق خلو مشرف عرض نمایند
 من جمله فکر اسم همیشه را عین یاد یاسم بر یک لوح نازل بفرمایند من جمله
 لوح همیشه است از آن بیانات و لوحی است معلوم است که در وقت نزول این
 لوح روحش بافق اعلا در ظل جمال ابره صوفی نموده بوده است همان لوح مبارک
 مرقوم میگردد آئمه زهرا علیها سلام الله الایم هو الله آئمه الله
 در حضور نور الانوار در ملکوت اسرار جمال پر و کار غیب اکوا کجها من بینها

در وقت نماز
 نماز و بیوم
 انظار نزد
 سوخا خرد
 شادان از حال
 مبارک و مهر
 سازاده است
 صدرا نه از کمال
 در این کمال
 قدم و عجز
 از آثار الهی
 عشق از صبر
 سازاده است
 در هر چه
 در مقام
 در سینه از این
 معقول بود
 نوازین است
 این را اعظم نامند

معیوب و مطهر فصل و تعلق بی پایان دیگر چه جوید و چه تلبس این قطره جمع ابا القاسم
 از پدر و عالم تا بحال آرزو مینمودند حال تو بان فائز و واصلی و البهائم عبدک و روح
 چند اولاد از ایشان متولد شده در ایام طفولیت در گذر شد با غذای خیر و ابقا استر محرم
 در ۱۳۱۳ مع اهل بیت خانه بزیارت تربت جمال قدم و حضرت غصن امه الا عظم بمدینه
 منوره عکا شرف شده بعد از توقف چهارم مراجعت نمودند بهنج لوج از جمال قدم و
 ۳ لوج از حضرت غصن الا عظم شاهر بر ایمان و ایقان و ثبوت و رسوخ بر خرد و بهیوان
 جمال رهنه دارند عدد اولاد و اسامی در صفحه ۱۱۱ مرقوم و مستورا

اسد سلیمان ابیم مرحوم الامجد باقر یزدی اخور حقیق کبر بنیادین در چندین بند تصدیق
 نمودن خانه بظلم امر رحمان اقبال نمود و بعد از چند اغراض الی حین بمقام یقین واصل
 شده کار مقید منکار معرض تا عاقبت امرش بوجه حالت ختم شود لکن انجیل سعیدین
 تلافی نمودند غلام پیر مغانم ز من فرج اشرف چاکمه و عده نو کرد در او بجا آورد
 ایشان پنج اولاد پسر دارند عبد اکبریم و عبد الله نصر الله اسد الله محمد علی

ولادت عبد اکبریم ولادت عبد الله و ولادت نصر الله ولادت اسد الله ولادت محمد علی
 ۱۲۹۲ ۱۲۹۵ ۱۲۹۸ ۱۳۰۵ ۱۳۱۱

عبد اکبریم و عبد الله و نصر الله در میان اسما و اقربان خود اختیار کلمه دارند
 مع بچم در لامع اندر افاق سستی و محبت ساطع از انوار اعمال و اخلاق و سجایای
 رفیه ایشان محافل و انجمن باران بار و شرف و منور کرده هیچ عمل خیر تا بسین
 نشد مگر اینکه ایشان بران سبقت گرفتند تعمیر بناها و خیریه از بناها انکولو و غیره
 بسوا اشتهام ایشان است بعضی از اعمال و بناها خیریه که مؤدبش
 آنها عبد اکبریم هم ذکر میشود که ذکر خیرش در صفحه روز کار باقر و برقرار
 ماند در ایام طفولیت عدوان و شهادت نمودن در یک روز هفت لغز از اهل

ایمان جناب ملو در در نزد بودان قیامت بر و خوش عظم را چشم خود ملاحظه کرده
 غوغایان قوم شرور و جوش فتنه صبور او را این اهل قیوم منتنبه نموده در مقام مجاهد
 و طلب قیام نموده شیاطین مارد و وقایعین فرامی اصد از آفتاب و بیجا نه طایع بودند
 بعزم زیارت سر قدس این مومنان بیرون می آمد بعد از زیارت بعضی اهل کربلا
 در سنه هزار سیصد و یازده وارد می شود بانکه زکات برین مطلب گما، کاه می نمود بعد از
 تکبیر محض تبلیغ والدین و اخوان و رفقا و دوستان بیزد مراجعت می نماید باشتغال
 تمام بر تبلیغ دوستان و اقوام قیام می نماید والدین و اخوان و بعضی از دوستان
 را به بوستان حضرت اعیان و جنت ابر در لالت می نماید اندک اندک اغیار و اشعار
 بیدار شده در صد و افیث و آثار بر می آید مجد و با اخو عبد الله بعشق اباد آید
 چند سنه در عشق ابر توقف نموده مراجعت بیزد نموده لاجل سقایه اشجار مشور
 در سفر قهر و ایضا غرس اشجار توحید در اراضی قلوب مستعد با ابرار
 و اشعار و یار و اغیار بنام مروده و تبلیغ می نماید چند نفسی اقبال می نمایند
 و اگر اعراض کرد و مشورت نموده بر نکاش احمد استان می شوند شخصی فتاد از ان
 نفوس متحده آمده با و علاج بیدار که ازاده مفیدان چنین و چنان است
 و خود همان شخص در زمره مؤمنین و مومنان داخل می شود چون واقف از اراده
 معاندان شده چند گاه بر بطور حزم و احتیاط رفتار نموده عازم عشق اباد
 می شود از عشق ابر برده جز سفر کرده چند نفر را در آنجا تبلیغ می نماید بنا و مجامع
 و تشریفات آن مجامع و شرکت که با آنجا دیدار تا سیات ایشان است حقیر قبل از
 تصدیقش از بیعتش نور ایمان مشاهده می نمودم اسم او را بحضور من را بعزم سخن
 علامه شیخ عرض نمودم ۲ لوح مبارک از جمال قدم با ستم نازل بعد از تصدیقش
 با و فکرم نمودم از حضرت من اراده روح و ذرات لعن بینه الفدا لوح دارد

و در بعضی از الواح اخیر که از قلم حضرت عبدالعزیز فارسی سره اسبق مذکور است اسم
 جناب ایشان و اخوان ایشان در رقمه ۱۱ ————— ۱۲ مرقوم و ملاحظه است
 زوجه او بنت اخوان اسناد کاظم از مؤلفات است قبل از این هم با حقیق صاحب معاشرت
 داشته بعد از سه سال روجه اش بخدمت سل این خانه تراز بر او دل کرده بعالم باقر
 ابراهیم ابیخیر حرم عبدالله سلمانی نیز در سن اتمیل قصبه مریز در درگاه او در حصن
 حکم ابراهیم وارد شده و محض خط از شر شیطان طار و تشبیب قصد نفسی ذکر مینماید
 که روزی در حجام جو آبایک نفر از علماء سقائل نمود که نبوت رسول الله چه نوع
 باید اثبات نمود که خصم از جواب عاجز شود مثل یهود و نصاری و سایر مذاهب
 جناب آخر هم چند کلمه ذکر نمودند ان جوان بیاناتی ذکر نمود که در جواب حقیق و جناب
 میگردید بنده تمام حواس را بجمع نموده و بیانات طرفین را اصفا مینمایم آنچه فرمودند این
 حرف با بیهاست و الا حقیقت رسول الله صلی الله علیه و آله است محتاج به دلیل نیست ضم دانستم
 که جناب آخوند از جواب باز مانده جوان ام سائت شد بعد از خروج از حجام نترسد
 ان جوان رفتیم و جناب مطالب نمودم ایشان مرا بنزد جناب امیر عبدالکریم بر بردند
 و از صیقل الایمان و اقیبه و بیاناتی نیز از کلمات و درنگ تولید آیات و امهات از آینه قلم
 ستر شدند و از شجاعت بیانات اشعار تمام سبحات و حجابتم را سوختند ایم چند بیت ضمیمه
 این مقام است از کاف ذکر می شود چه حالت خود را معاینه در محضر ابرار و آغا میر محمد حقیقی
 فنوم شو شو گو از موافق این اشعار دیدم روشن از طور عشق و چه به شوق بر طرف مینماید همان
 آخر کار شوق دیدارم سوسه بر میغان کشته نغمیان چشم بدو در خلوت دیدم
 روشن از نور حق نه از نیران هر طرف دیدم انشی کان لب دیدم در طو فرشته عمران
 پیرانجا باشه افروز بادب کرد پیر معجزگان میخ و میخ زاد مؤید دستور

بسته بودم معش تمام میان من شد خنده از مسلمانان
بر سر سید گیت اینم گفتند عاشق بی قرار و سحر کردان
رود ناخوند با شرا اینم مهرمان ساق آتش پیرت و آتش دست
چون کشیدم نه عقل مانده نه هوش سوخت زان کف و دم از او ایسمان
بنا باینکه شرح او نتوان اینم سخن بر نیندیم از اعضا
که بها هفت هیچ نیست جز او و حده لا اله الا هو

در ان بنام روحانی و نشیدم رجبی رمانی کارم را سا خند و در احوال
نفا بصم پر را خندم جوم جناب اشتر عبد الکریم غلام علی آباد بودم نیز با اتفاق
ایشان سفر نمودم و بواد عشق و ارشدم و با کرده عناق راورد و در مجالس و محافل
حاضر اینم کم نام پینه جو را از مد در بخت آفریند بکنز لا بقتل واصل و غنا حقیق حاصل
شد بعد از چند روز مراجعت نمودم اشنا بان را بیگان و حسنا مرا معاند یافتیم عیالم
و عالم جو بلحق حکام شرع کشیدند و از ان و زرد بالم را نیندند آنچه مال و منال داشتیم
بفتند حکام شرع از دستم گرفتند بعد ملا فله نمودم که قصد جانم دارند و اراده آرز
و آزار باز از وسط بخت نفع بعثت ای آدم لله الحمد از برکت این امر اعظم منجم
الجهات آورده شدم فاش بگویم از گفته خود نشا دم بنده عشقم از بر وجهان آزادم
جناب لارها اینم مرحوم مال حین خادم مسجد امیر حقیق بعد از بوفخ بجد تکلیف
در مقام مجامعه و تحقیق برآمده براه نایب الصید صبغ بصراط مستقیم راه یافته
و بنیاء عظیم موقن شده پدرو برادرانش نصیحت منم نیندند عجز از ان حاصل نند
بافیت قیام یعنی بزبان حال و قال میگوید بر پند کم ده از عشقم که نخواهد شد
راقل ایسم فرزند

غزه ۲۰

همچون کنگر و بند و بند چاره و کدرا کشند و در مراجعت خانه از راه
 در ۱۳۱۴ با اتفاق حقیر بعضی اهل آمل از آن زمان آمدن مهم وقت شغل با
 حرارت است در محبت و خدمت خدام ارباب اختیار است جناب فاضل قاری
 میفرمودند جناب لارضا در میان اجابیه بمنزل ادویه طعام است بشرف
 زیارت طلعت قدم جلز کوه مشرف شده ۹ لوح از جمال مبارکی بر لایله
 صدق ایمانش مشاهده دارد بعد از صعود جمال قدیم نیز بار صی اندس بزبان
 تربیت مقدس و همکل مکمل فائز شده در مقامات موافق با و قوت
 از سخنان زیر و بم الحائات ملج دارد مکدر در محضر مبارکی حضرت عبد
 بالحائات خوش تلاوت آیات نوحه همه وقت بر خدمات امیر از سائین
 سبقت گرفته خارج ساختن مرقه حضرت شهید صاحب محلی خا پنی ه فئات از
 وجه ایشان باذن جمال مبارکی بوسیله اینج ^{نقده} شده از حضرت من
 اراده اسم العواج دارد زوجه ایشان بنت انور استر کاظم در ۱۳۱۹
 بر حمت این در وجود است بسیار ایمانی کامر فرزند بعد از رحلتش باقر بود
 یک پسر و یک دختر پسرش شیر خوار بود ماه بعد از فوتش باورش در گذشت
 چند طفل از آن فاضل در ایام شیر خوار بود و در گذشتند در سن ۲۱ مرقوم است
 جناب استر حین این مرحوم استواری ابریزد در این هم جناب لارضا مذکور است
 مدتی در مقام مجاهده و طلب بود عاقبت بمصداق من طلب شیاً فجد وجد
 بمقصد خویش نائل و بکنی زاد و آمد شده در ۱۳۰۵ تولد تازه یافته

در بستر دینه از پیشتر معجزه عظمی و کبری یوسف ^{علیه السلام} استنطاق شریفه
بعد از آن بکمر بنده عشاق آمده و از مدینه عشق بمقام مقدس طوسینا و
و بقیعه بدین سفر غنیمت بزیارت روضه مطهره و جمال مبارک حضرت
عبدالبهّا فائز شده مرد بیت غبور و از صفات زایل نهجور زوجیه اش
بیت استرعی اگر نواز و حور است که از قبیل فرکرش گذشت مؤمنه است
اسامه اولادش و عدد آنها از اناث ذکر در غره ۳۳ باب مرقوم است
آنخوان محترم ابنا در محرم جناب آقا علی جناب ^{علیه السلام} میرزا مهدی و جناب حاجی
در نجیم لامح و م کوکب صاحب اند که از افاق سهار محبت ^{الله} طالع مجلس و محافل
در ستان بانوار اخلاقشان منور و بوجودشان مزینیم از نذر مرحمت
نوشیده اند و در هر عنایت پرورش یافته اند بیرون رحمت و رنج بکنج روان
په رده اند و نه زحمت سفر منزل مقصود رسیده اند جناب میرزا مهدی در سن
شباب بشریب الارباب توجیه نمود و بقصود خود فائز شد و در اسکندریه
سهار ^{الله} توفیق نمود و هم ساله با حجت قدس شرف شده بقبض لقا فائز
میلت از جمال ببارد و حضرت ^{علیه السلام} اراده ^{الله} الحاج دارد صاحب کمالات
صورت و عنایت دارا چند ^{علیه السلام} است ^{علیه السلام} جناب ^{علیه السلام} حسین علی اخوان ایشان
ایمان لیالی فارس زرد عشقی ^{علیه السلام} کوه قاز و ^{علیه السلام} جناب ^{علیه السلام} حسین علی اخوان ایشان
از نفوس نعم او نیمه اند که از اکت ایشان بعضی اعزازات خیریه اجرا شده هر مرتبه
بعد از صعود جمال قدم بر آه حوست قدم زده بزیارت روضه مطهره اقدس
ابست فائز شده و قبله اهل نقر سجده نموده از حضرت عبدالبهّا نوازشات یافته
و مورد الطاف شهباس اولاد ایشان و اخوان ^{علیه السلام} میرزا مهدی در زند اسم جناب ^{علیه السلام}
مرقوم است از جمال قدم و عنص ^{الله} الاعظم ^{الله} دارد

جناب آیترا حبیب الله ابن روحم از و بین ضم امر شریف از جمله علمای بود
 بوده اسان عبر و کلدان را خوب پیدا وقت در محضر جناب آیترا ابراهیم حافظی
 و جناب آیترا اسد الله اصفهان کفکو منصب در میان رسید در ایام امر بیرون با ایشان
 صحبت مینمایند ایشان هفتبه شده در مقام مجامعه و طلب و جوی بر سر آینه است
 در مقام تفحص و طلب بوده اند مفر سواد الی الله ندریده که در تمام نقطه
 و جمال ابره مینمایند ۱۳۱۳ بعد از از عان و ایتقان بطور سینه رفته و نار
 موسرا از آنها یون غصن سدره ابره دیدم بنیارت بقعه مبارکه و عتبه مقدسه فاکر شده
 بار مبارکی حضرت عبدالستار بدمیتة العتق آمده از برار اثبات امر جلالا ابراهیم بنی
 دارد و لاجر دفع موهومات و رفع شبهات دلایل چون شعبان مکر صاحب اخلاق
 جند است و دارا صفات ندریده در عمل نفع جو را ب با ما شین ما در است
 حال که ۱۳۱۹ است سن شریفی ۲۴ سال است ۲۴
 جناب آیترا ابراهیم سلیمان جناب آیترا ابراهیم خلیفه است من اهل همدان جناب
 خلداد از اجاب او ریه همدان است که از باب حطه وارد مصر ایمن شده و آیم وانی
 هدایه و من قوم موسرا یتدعون الی الحق را مهراق شده و از لالی حکایق سعاس
 نورات که در افداح کلمات و ربوع است مشروب کشته نفوس کثیر را از نادر عذب حیات
 بهیات با قساق شده الراج جمال قدم و عطف الی اعظم فی هدایه مقال ایترا
 سیر خلیفه الله بانو ابراهیم سیامت بلد از همدان برشت و از رشت بهنوی آید
 فی ۱۳۱۹ فرالحمین بصفت جوراب با فر شغول سنلی حقی فی ۲۲ سال است
 صاحب سواد فایر است در امر الله ثابت و ریخ و در عهد و بیجان اکثر عالم
 ۲۴

میرزا علی ابراهیم مرحوم صاحب عبدالرزاق برادر بزرگ مشهد را اجل زیارت نامه کرده از مشهد
 بعشق ابراهیمه شعول بنائده شده مجالست و مراقبت با بنائدها صاحب سبب شده او را
 بمقام ایمان و ایقان با مر خداوند رحمن آورده در ۱۳۱۵ با این خلع مزین شده
 روحیه اش بنیت استاد جعفر شکی باف و والده کس هم از یزد چند ماه است آمده در ۲۵
 جوان ملک جناب استرغلام محبیبی و استر عبدالرسول ابنا کلمی محمد یزد در جناب استر غلام
 در ۱۳۱۵ در نجارا حقیق او را تبلیغ نمودم عبد الرسول هم بعد از چند روز در مقابل
 با رغبت متعال نمود است گاه گاه در امور است خیر عیشی اهدا مادی می نند بر شهرت بسیار
 ثابت و تاریخ اندر حضرت منج اراده استة الواج دارند نموده ۲۶ در کتاب است
 بمقتضای این مرحوم حاج محمد علی یزدی از قبل از یزد بیرون آمده و چند روز در مشهد
 و بعد برو و چارچوب غیره شعول بنائده بضم در ۱۳۱۷ بعشق مآیج ملاحظه منمایند
 تمام بنائدها را در ولایت او اهل ایسی نند لایه در مقام تحقیق بر آمده تصدیق منمایند
 را این بسیار اهل زهد و ریاضت بودیم چون مقصودش تلمذ بودیم علم خود نمانده بعد از
 از اقبال و ایمان اظهار نمود که سبب باید بجای جوامع نمود فقوا و آشنایان خود را تبلیغ
 غایم حقیق ایشان کفتم ابع در اصل طغوره ام و آیه مبارکه ولا تهل من احببت و کلمة الله
 بهد من بشا را ملاقات مردم بالاخره روانه شد در این قدر گفتند نموده جز در مسکای
 شده روانه چارچوب منو در این خانه برده بنایه میگذارد او را بخانه حاج ملا جوادی یزد
 میزند با جناب لا خورم و بیرون صحبت می نماید بعد از خروج رفقا شورت نمود که بمقتضای
 رفیقش عبدالحسین یزدی را بهجوم نمود پس این ۲ نفر فتمه ایشان را اجل صواب و تقرب
 برب الارباب بخریب شک و لگد ملامت نمائند خلاصه کلمت اجتماع بدر منزل
 ایشان آمده ایشانرا از منزل بیرون آورده ملک فراوان برانها محضی نموده میزند

و عمده فار از حسن کرد که کافش است رئیس اشترار که آستر شینه فاسها بجمع بعد از از اینها همان
 حسن کرد با جمع بود پس میروند و عرض منی نیز یک تقریبی فیض نام سر و پنج نمانت بیگانه نفر
 مفروض است حال رفته مطالبیم وجه غایب علاوه که وجه او را نداده با آن شخص دعوا و نزاع
 کرده خواهش میباشیم ایشان را آورده نگاه دارید تا آن وجه را بر مهر و برود از دیوانخانه آمده
 این م مظلوم مگر خورده را امان و خیزان برده بدون جواب سوال در محبتی نگاه میدارند
 بعد از ۳ یوم ایشان را طلبیده بهمان فیض میگویند که هر چه این شخصی را غنیمت میگویند طلب از من نرود میگویند
 که ستر شینه و چند نفر شهادت میدهند میگویند در فرسخ نهادند میدهند ایشان را مرخصی مرغای میگویند
 اگر طلب دارد بود عرض میبرند ایشان را بر میگردد در کار و انرا بمنزل کار و انرا دارد میگویند حسن کرد
 اذن نمیدهند که بمنزل خود یا بنید بر طرف میروند کسی ایشان را راه نمیدهند هر مرتبه حسن کرد
 با چند نفر آمده بقصد از بیت ایشان ابتداء میگویند بر منی بیایم سر و پنج نمانت را با برید مهر
 و وجه م و چون نوشته اند است که این بنا گامانست سر و پنج نمانت را با ایشان فرضی میدهند
 انوجه را داده از آنجا فرستیدند در آن حین که وارد اطراف ما شدند حقیق از بنی را در آن
 ایشان م در آنجا اطاف وارد شده کیفیت را ذکر نمودند و این بیسی را با چند عریضه دادند کسی
 بداد ایشان نرسید اول تقصیر را نفرین کردیم بعد فتنه عریضه نمودند جواب قسم نمود که بیضا را
 عریضه بر مید عریضه بقفل بنی را دادند جواب آمد که بود چهار جواب عریضه
 میدهند عریضه بیجا ر جواب دادند جواب صادر نشد دیگر تا بعد چه شود لاکن همان
 از آن صدقات کب کالات کرده چون فریب ابریز از بونه انجان بیرون آمده نموده
 عبدالحسن ابن استر حلی بنای نزدیک بر رفیق بجای مذکور که کنگ را بشراکت خورده اند
 از طرف والده با حقیق قرابت دارد در محلات نیز در محله تل منتهان محله کویچه
 ذقاست که یا بد از چند محل مار یک گذشت تا و در آن ان کویچه طولانی

شد آن را در زبانش میگویند میگویند مجموع متوحش در آن کوه ساکن از جمله بدو است
 اما کن نزع در تقلید آباد ثابت و راستند که از وصف بیرون است اما جین از آن بود
 کسی ایمان نیاورده است شخص آن کوه را تا بوقت نامیده و اظهار آنرا ابر تا بوقت
 و مخصوص بدان علمای کبر سیدی مدرس که یک از فنور و هندگان تقاسم است
 این جماعت سوخته او را آورده در آن کوه در خانه حجر حنیف او را نقل
 داده اند که باستماع آن شخص آنرا چاه و پشته کرده و در آن کوه مذکور چهارده
 خانه است که ابر تا بوقت حساب نموده اشعج الخناس هم در یک از آن منازل
 سکنا دارد آنانکه او را دیده اند میدانند که عمده منحصر بوسه نرسد و الناس است
 مقصود اینک عبدالحیج مذکور از تأییدات رب غفور از ایمان ابر شرف و نجاست
 بحم یافته فی الثور از تفخیم صور بین ابر القبور قیام نموده بملک ظهور اقبال کرده
 بود و اسرار داخل شده جهانش بعلم و ضعفش بقوت و فقرش بفضا و تندریش بتمام
 این مراتب را در مدینه الحاق قصبه نموده فی ۱۳۱۵ این امر بدین اقبال نموده ۲۸
 جناب استر علی بن ابی طالب و اشهد بره بالاله ابر معلوم ملا عبدالحی خطیب از فصحا
 و باغش مان خود بوده از عیس و فاد بر بناسبت بر مقام خطبهها و فصیح انشاء
 نموده استر علی که ارشد اولاد او است در ۱۲۹۲ این روز جمیع جمال قلم اقبال نموده
 حقیق او را تبلیغ نموده از جمال مبارک و حضرت غنی الله الاعظم الوداع دارد
 نفوس عذریه را تبلیغ نموده زوجه اش بنت آحیی مؤمنه موقته ثابته را فیه مرفیه
 بوده است بر حمت اینک و اهل جناب مذکور مدتهاست از یزد و اجت نموده
 در ۱۳۰۵ بجنتی آمده بعد از چند توقف بیز در راحت کرده بلکه از جمیع احوال جمال

و از ظلم اهل ضلالت زیست در بلد نموانسته از وطن هجرت کرده از اینجا

بخراسان آمده مدتی در اینجا بجهت زراعت مشغول شده در سال ۱۳۰۴ با وزیر داخله محلی

آباد آمده صاحب کمالات صورت و معنویت اسامی اولادش در غم ۱۳۰۹

سده هجرت ساز ابرم مرحوم استر حین حین خیر ۱۳۰۴ سال از عرش گذرشته

چهارده سال قبل بشریعه باقیه الهیه وارد شد و از گاسن ایمن و ایقان آغا

چون ناظر بحکمت بود و با مردم بطور مدارا رفتار میفرموده چندان متعرض او

نبوده اند و رایام انجان عظمی که آن هفت نفر در یکت یوم شهید نمودند

در حقیقت حساب تمام نعلق یزد در آن روز گنبد شد و ایوم ختم ع

در کون ابرار و اشرا زینان بود آشکار شد بغض و عداوت معاندین ع

مرا بتم معلوم شد و ما کذا استقامت و جان نثار شد و اضطراب بعضی

از اجاب و انقطاع کز و از موقنین در آن زمان ام جناب لای در کور و کفار

کار سطحی بر اظهر رین و ند که مدلی بر اینها ایشان محل استقامت میفرمودند که بر اینم کویا

همان قسمها بوده سیدک شهد را از دین خارج میدانند خلاصه از امثال ایام بیانات

ذکر میفرموده تا زحمان شهادت جناب اغلا محیی که بعد از شهادت جناب اغلا محیی

خلق بنا بر فرض و بلوا میگذارند و اجاب را از بیت بنمایند و بیعت شهادت

اغلا محیی این است که چنان عمل ایشان تحت کیوه درست کردن بوقه ختم

چند زوج تحت کیوه بیجا بجز نامکم ابرم حاجر سفر طواف است فروخته عزیز

بما کافون
یکسوم افلاهم
و تکلمنا ایدیم
و شهدار جلدیم
معداقتن دران
روز اشکار شد
و انچه
در کون ابرار
و اشرا زینان
بود آشکار
شد بغض
و عداوت
معاندین
ع
مرا بتم
معلوم
شد و ما
کذا
استقامت
و جان
نثار
شد
و اضطراب
بعضی
از اجاب
و انقطاع
کز و از
موقنین
در آن
زمان
ام جناب
لای در
کور و
کفار
کار
سطحی
بر اظهر
رین و
ند که
مدلی
بر اینها
ایشان
محل
استقامت
میفرمودند
که بر
اینم
کویا

بما کافون
یکسوم افلاهم
و تکلمنا ایدیم
و شهدار جلدیم
معداقتن دران
روز اشکار شد
و انچه
در کون ابرار
و اشرا زینان
بود آشکار
شد بغض
و عداوت
معاندین
ع
مرا بتم
معلوم
شد و ما
کذا
استقامت
و جان
نثار
شد
و اضطراب
بعضی
از اجاب
و انقطاع
کز و از
موقنین
در آن
زمان
ام جناب
لای در
کور و
کفار
کار
سطحی
بر اظهر
رین و
ند که
مدلی
بر اینها
ایشان
محل
استقامت
میفرمودند
که بر
اینم
کویا

وجه طلب کار بجهت داده اوجبه را اصلاحیه منتهی بد میگویند تو با برستی بمانه
 میفرمایند در جسم منم و خلق بهنق ندارد و وجه مرا بدیده ان بهیجا فریاد میکنند اهل بازار جمع نمودند
 جناب آغلام حین ام چون ایچ بهنگامه را ملاوظه من نمایند که از دست ایچ حجاب
 و اهل فوق سخ اهل السوق جان بد بیرون برون مشکل است تو کل نموده با سنگ
 تمام نیام میفرمایند و میگویند که من با این شخصی اظهار با بیرون کرده ام لکن حال میگویم
 با برستم بر چه میخواهید بکنید خلق اجماع نموده ایشان را مر اورند و رب خانه برضا
 سید چون جناب برزا میاید و غوغا و غوغا را شنیده بادها شروع میگویند اگر ممکن است
 این بیجا رو را از دست خلق نجات دهید و الا بگویند آنها کسوف نداردند فلان
 جناب آقا هر قسم بود اور از دست ایشان نجات داده بستم روانه منی بنزد این
 ان کرکان خون بخار از عقب او آمده او را به جمعیت و افود حاکم خانه شیخ جعفر
 ابن شیخ حسن سبزواری آوردند و کل شهرت بدیدند که خود او را نموده که من با برستم
 شیخ جعفر از شهر سنده که تو با برستم بیفرمایند بهائی هشتم جناب شیخ میگویند اگر از کشتی
 میخایر نجات بیاید باید تبر غائی و لعن غائی میفرمایند زار میجوییم از انانکه خدا از
 ایشان بیزاریت و لعنت بینا ایم کن نیده خداوند ایشان را لعنت نموده عا لعنة عا القوم
 الظالمین شیخ بنار زگر و یاوه گوید میگذارد و نسبت بحال قدم و حضرت اعلا
 روحی است که سببها الفلا کلمه سؤی ذکر بینا یدان مؤمنی غیور از جان گذاشتم
 میفرمایند که شمع دریا بنور سگ نجسی که شمع خورشید از پف منظمین
 صفت اند نور سگ عود کند هر کس بر فطرت خود پیوستند

جناب شیخ فتوح صاحب مبدعین جناب اشعلی محبت طلب اب سید سید سید
 قدر اب غلبان منصفی مرآه و ایشان اب قبول فرمایند و بکر قدر
 اب کتیره از حوض مرآه و اعتنا فرمایند معلوم است از این طلب اب نمودن مراد
 ایشان این همه نجات و بر حیران جماعت را و فرج و آنکار فرمایند و افعال نیز در شهر
 در آن مظاہر سبب نشان در هنر سید نیز کوار پیش رفته میگویند بگذارید منم اورا
 آب در هم قدم بیسی نهاده جاقدر ابدار در دست داشته بمنزل اینکه شتر را نه فرمایند
 بر کلور ان ناخته الله میزند که یک دفعه خلق بهجم نموه اورا از خانه شیخ بیرون
 آورده ان جماعت جور چون کلاب عقور ان جسد مبارک را پاره پاره مینمایند
 الحق شیخ عان در ان روز سالت و هنر خود را ظاهر مینمایند انانکه حربه نداشته نر با دم
 بید اعضا و مفاصل از هم مفوق منقودند حاجرانکه عطار هم در میان جماعت
 حاضر بود و یک چمکت نقت با سیدانکه خداوند عالم با این صواب اورا عذاب
 نینمایند آورده بر ان جسد پاره پاره ریخته اش نیز نند و در حین سوختن بکمال اظهار
 سرور و اجتهت مینمایند بعد از فراغت اجزاء و اعضا آنیم سوخته را مثل پاها و دستها
 و سر و بعضی از عضوها را دیگر برداشته بدو خانها بعضی از اجباب که معروض
 بوده اند میرند منجمله یک پارس مبارک و اورا در سب خانم جناب افغان حاضر نیز
 میرند و یک بار دیگر هم در سب خانم استوار علی مذکور میرند و در هم جا بنارسالت
 و از بیت و مدرسه اجباب بگذارند بعد از ان حکومت در صدر برآمده خلق ساکت
 مینمایند لکن باز گوشه کنار بدانگاز بیت مینویسند حاجت میرا بحین انده جهت سازها

بوده میخواهد اسباب سلام آورد که جماعت چیت ساریه لایع رشید نمازین اسباب ام
 فراهم آورد لکن بعد از مهیا شدن اسباب پیشین میبود که مبادا بگردن او وارد
 آید و حکومت او را مؤآخذه نماید و دولت مملکت او را ضبط نماید لکن لایع رشید مضمون
 زده را ممانعت و قرار بر این میدهند که اولاً نوه میکنند که تا اعلی او معلوم نباشد لایع اطلاع
 باین امر یافته از بزرگوارین پیر در عتبات اورد عشق بر شده مشغول کسب شده
 سفر حج نیت عکا مشرف شده و بزبارت روضه مطهره و بشف لقا حضرت
 عبدا لیه تاز و حر معبود رینه الفدا فائز عدو شود سبب آن اگر خدا خواهد این است
 من اراده الله فوازشات و عنایات یافته لوح دار و نوره سبب در کتاب سما
 جناب امیر ازیم العابدیم کمال این مرحوم که دیر از حسین زین العابدین و قزوین
 المکن جناب امیر ازیم العابدین در نزد جناب ملا حسن معروف بیانه که در زمان
 ظهور نقطه اولی تصدیق نموده است مکتب برفته چنانچه خود ایشان تقریر میسازند
 که در آن ایام ذکر بانه بنشینم لکن نمیدانستم که مقصود چیست بعد از رفتن در مقام
 تفحص بر آدم لکن از غیر محل از اخبار طلب یار میخوادم و از خفا و صف طلعت آفتاب
 جهانتاب طلب میکردم از عالمان جاهل و زانندان خافل دلایل حق و باطل میجویم
 اینان هم از رخارف اقوال و موهومات اهل ضلال یادگر می نمودند و نوع عنوان
 می نمودند و آهسته و آهسته با بینه اسناد میدادند که حقیر ابدار غبت اینکه باید
 نغز این نفوس سوال جواب نمیکردم من غیر دلیل ایشان اهل باطل میدانستم لکن این
 بیانات کسرات رفع عطش غرضی رایم در این خیالم که باید بحدت صاحب الامر

مشرف شوم چندین بار با حضرت مشرف گردیده و عارض شد ما قسم را چهار بار یک روز نمودیم
 خواندم که خدمت حضرت مشرف شوم اثر نظایر نشر تدارک و سفید دیده بگردان معارف رفته
 در آن مقام مقدس بهمال صدق ایضا چهار بار یک روز عارض شد کورا خواندم حد الفها را شنبیع
 نمودم که خدمت صاحب الامر مشرف شوم بازم اثر نظایر نشر بنحیف اشرف و ستر مع رانی رفته
 کسی را ندیدم بخوبی میگویم دیده ام و نشانی ختم ام از خود مابوسی شدم که یا من کابل نیستم
 یا اینکه مطالب قسم دیگر است مراجعت بفرمایم مجموع ما اهل اختیار کردم و همین قسم در این
 خیال هستم که چگونه خود را از این ورطه حیرت و سرگردانی برهانم شبها این خیال آمد
 که این حضرات بانه میگویند صاحب الامر ظاهر شده خوب است قدری با این جماعت
 صحبت نمایم و مطالب ایشان را بدانم لکن از بس کلمات نامشایسته در باره ایشان
 شنیده ام خائفم که بعدا چاره یا خیر با بخورد من و هند و مرا از دین خارج نمایند چندین خوف
 و رجا بودم تا آنکه توکل بر خدا کرده غم ملاکات ایشان نمودم و عجب شراز هم
 اینکله با جناب اشعخ کاظم سمندرم قرابت دارم و همسایه خانه هم هستیم اب در کوره
 ما نشسته ایم بیکدیگر لکن اقوال معاندینم جهان حجاب شده بیکدیگر قرابت بعید بودیم و با هم
 اشنائی بیگانه عاقبت بواسطه لایزال حسن طیب شبها سمندرم رفیم طرف میرویم
 جناب حاج شیخ محمدی شهید شریف را شنیدم و بعد جناب سمندرم شریف فرما شدند فرمودند
 بعد از تعازات رسم که هر کس اراده ورود با این امر مبارک دارد باید از جمیع تعذبات
 و عوارضات بگذرد از جان مال زن فرزندان رسم آبرو بگذرد و الا رسم عاسق نبوت
 با یکدل شود لبر را غنق من خدمت ایشان عرض کردم البته بعد از دانستن و شناختن حقیق
 باید هم چهر را در راه دست نثار کرد سر که نه در راه عشق بران در مبارک است کتبیم بر سر

در شهر جناب سمن رسالت تمام اهل چشم و گوش شده با ایشان متوجه و
 بیانات ایشان را اذیت میکردم نوعی محبت و دوستی بودم که ندانم حقد را از شب گذشته
 که ناگاه بانگ مؤذن بلند شد ملتفت شدم که صبح شده فریاد سراسیمه حرکت نمودم
 و بجا نه رفتم و در محراب و تقدر مستغرق چندان طولی نگذشت که غرق هجرت و کشف
 سبقت نمودم و با مریدم اقبال کردم و خورد خورد بنا بر تعلق گذاردم و چند
 نفر را تعلق نمودم و بعضی از نفوس در صد و عداوت بر آمدند من هم چون
 در زنجان ملک مورث داشتم و عیال هم ملک مورث در زنجان اراده آمدن بزنجان کردم
 اهل بیت را روانه زنجان نمودم و خود رفتم در راه که فرساید قزوین و زنجان
 واقع است هر برادر من در راه بودند یک نفر که بزرگتر بود حداد را میگفت
 و دیگر طبابت چند مانده ایشان را تعلق نمودم با کس برادر در بکر که از من کوچک
 تر بود بنا بر عداوت میگذاشت تا بمقام کسی خیال داشته که بحقیق سم بخورد
 او هم ستم الهی عاقبت ستم شده در زیره مؤمنین و موقنین داخل شد در راه
 مردم بنا بر عداوت گذاردند چون اخوان ملاحظه حکمت را نمینمودند روزی منزل
 اخوان رفتم بعد از آمدن حقیق بزنجان جمعین آیات و کتاب را برداشته پیر
 نزد علماء دروفینکه در مجلس سخنیه بعه جماعت در اینجا جمع بودند علماء امر یعنی بزرگ
 اول با و در نزد خانم اش را تا راج نمایند جماعت بخانه او ریخته اسبابها را غارت
 مینمایند و او را سر پا برهنه با نواج از بیت و صدقه نزد علماء حاضر میکنند
 و مژده و منظر که فتوا قتل دارد از اسهید نمایند حکومت از این تفصیل مطلع
 شده چند نفر را نزد علماء میفرستد که او را بدید بیاورند تا من خود چند اول

بدیم حمد شخص حکومت سزا از اجاب است لکن احدی این گمان را نداشته خدا هم
 با جماع او را مراد نبرد حکومت حاکم هم همه اسکات جماعت فوراً امرینا پدید
 که خوب و فلک حاضر نمایند و اولاً خوب کار شروع میفرماید او را در حبس نگاه دارد تا
 منع جزا او را در دست بگذارد پس کذا مردم صفیق میخوانند او را چند روز در حبس
 نگاه داشته بعد حکم با خراجش بنیاید ایشان با اهل و عیال روانه فرستند بنیون خلق
 هم بعد از تاریخ غوغای اسباب خانه اسباب دکان هم تا تاریخ بنیاید و دکان هم چون
 هر خود ایشان بیهم خراب میمانند و چندها پیش با شش میوزا نند حقیقاً چند روزی
 ماندم و خیال شرف شدن داشتم جناب لایزال همین هم خیال شرف شدن لکنی بچگونگی
 نداشتیم مخ با ایشان عهد کردم که سفر بقیقاً زیمه میروم هر وقت محتاج مهتبا شد اطلاع
 پیش میدهم بیایند با هم رفتم شرف لقا فائز شویم بسمت قفقاز زیمه آدم باندرک نظام
 محتاج مهتبا شد با ایشان اطلاع دادم شرف آورده با اتفاق یکدیگر بسمت سجه مقصود
 متوجه شدیم و بنیارت جمال خوال جمال فائز هیناً لنا و مزیناً مدت سه روز
 شرف بوریم بیشتر اوقات بعد از یکدیگر فاصله شرف میدیم حمد خدا را که دعاها منجیب
 شد و بمنزله الآمال فائز شدیم با نغمه آرزو سر مقربین بود بان رسیدم لکنی ایدوار مردم که
 وقت رسیدن نزول آیات شرف شوم تا اینکه یوم انانام عین نزول آیات شرف
 شدیم در جوخ کالبد بر روح ایتمام فرود فرستم الله وارد شده ایتمادم
 ان ره فرودند بنیون نشتم فرودند جا آوردند لکنی متصل نزول آیات است
 بندرخ عم انفر از اجاب حاضر شدند و بهمان قسم که تفرغی شد وارد شده جالس شدند

در حضور مبارک و جلال نمودند و در جواب مختوم از کوهس بیانات مرقوم نوشیدند
 و بحقیقت یسوقن ربهم سفرا اطلوا را بر خود داشتند چه عرض نمایم که آن
 روز چه حالت از برابر اهل محض و لذت منم لم یذوق لم یذوق شکر خدا که بر حسب طلب
 مردم از خدا بر سنتها مطلب خود گامان شدم بعد از انقضای بیفایات
 از حضور مرقوم شده بر وطن راجع شدم چند روز در زنجان توقف نموده
 سفر بطرف ابدان و هائین قاصد که محل جناب سلیمان خان که پیش از رضا
 قلی خان که از اجاب معروف شهر بود که چند روز در اردبیل و لیت حبس نموده
 محل حکم رضا قلی خان فریاد است سما به بورقون آقا ج اگر ابدان قریب
 بتوسط جناب رضا قلی خان ابدان همان بودند چند روز بیان ایشان بنزد
 و از فیض ملاکاتان بهره گفتم و باز مراجعت بنزد زنجان نمودم چند روز در زنجان
 زیست نمودم در شبها موازده با اهل عبال حرکت کرده وارد عشق ابدان شدم و آن
 میرزا کاظم در زنجان فراموش نموده بود که در عشق از موفقات تا بهات شد
 در شبها از رسیدن نژده در وطن باقی اعلی صومعه خود رحمت اله علیها
 اینست که جناب آقا میرزا بیخ ابا بدینم بخط خود مرقوم نموده بودند که این حقیقت
 چون مطالب مطول بوقت مختصر مردم در اجملات بعضی عبارات را تغییر دادم
 شدش لوح از جمال قدم دارند و لوح از حضرت غصن الله الاعظم انار
 تبرک در زنجان این موهوب شوات جمال مبارک شوات حضرت عبدالباق
 شانه که جمال مبارک محاسن مبارک را بان شانه نموده اندم عدد و شمال تبرک از جمال

قدم و عین الله الا عظم دار بر اسرار او باد و اعدا و ایشان در عرف اسم مراد

انوان محترم جناب لاسررحین عی و جناب اسررحین ابنا جناب اسررحین بنی
 سن اهل اردکان بزدم در بدو ظهور حضرت ای نفوس چند از آن قریه مبارک باد
 حضرت ای اقبال نموده اند همه وقت نفوس مقدسه در آن ارض قیام بر نعمت
 ام فرموده اند جناب امین علیه بهاء الله رب العالمین از اهل اردکانند ابو اسررحین
 و اسررحین جناب اسررحین شیخ بنی بوعه لاکین نوعی بود که اکثر اهل اردکان اول
 مطیع بوده اند مخصوص در ایام تعزیه دار سید الشهداء در ماه محرم حکمش نافذ بود
 در بدایت امر اجاب از او خائف بوده اند بنیاب شاطر فغانی تدبیر و دلور
 ایشانرا تبلیغ مینماید بعد از اقبال با مرغنته متعال در تدارک مافات قیام مینماید
 بعضی از نفوس را تبلیغ مینماید معاندین سبب قیام آورده اولادش در بلیده بزدم
 محبوس مینماید ۱۲۹۳ وفات مینماید فرزندشیدش اسررحین چند بعد از
 وفات ابو اسررحین ابزر و واضر میشو اسررحین عی و اسررحین هم در احوال
 شهادت نفوس سیم در شهر بزدم بوده اند بعد از وقوع این حادثه که اجاب
 جمیع مفرقا و مخفی شدند ایشان هم در خانه کودیر زر زرشن چون بنیاب بگردند
 در آنجا مخفی بوده اند تا زمانه جناب مستطاب حاج میرزا ابراهیم شهباز

را وارد کردیم و بیایند کور در رند کور مخالف شده اند ایشان را میخواستند
 حکایت جناب حاج میرزا ابراهیم شهید مختصر عرض میشود بعد از وقوع زلزله عظمی
 و قتل شهدای جناب حاج میرزا محمد شریف پیر نیر و در منازل اجاب پنهان
 بوده اند اشرار ملتفت شده در صد و اخذ ایشان بر سر آمدند اجاب لا بد شده
 ایشان را از میرا هم وارد تفت سرخا پند در خانه جناب لاکریم که از اجاب
 است منزل میدهند چون جناب لاکریم از جمله کس نهی می که قبل از تصدیق
 و ایمانش اکثر از نفوس از او حساب برده اند و بعد از تصدیق نری کو طری
 نموده بجا حکم الله عادل بوجه حاج میرزا حسین هم بیک از الواط تفت بعد مطلع میشود
 که جناب حاج میرزا خان لاکریم است بگومت محل اطلاع میدهند حکومت فرستاده
 جناب حاج میرزا اخذ بینا پند او هم بشا بزاده جلال الدوله این فتح نمایان بشا
 میدهند بشا بزاده امر بینا پند که ایشان را روانه شهر نمایند ان پیره مرد ضعیف که سن
 مبارکش از هفتاد متجاوز بود با غل و زنجیر سوار بر اسب نموده با پاس مبارکش را
 در زیر شکم استر بینند خبر ورود جناب حاج میرزا که بشا بزاده میرسد بر قدر
 سر باز در ریزد و موحو بوجه بالا این و شیفور همه را مسلح و مکمل جلو جناب
 حاج میرزا ستر و اکثر خلق هم جهت نماشا از شهر بیرون می آیند دیگر حق عالم است
 که آن یوم چه افعال از آنها ضلالی صادر شد و بدو سائاً چه از آن ارازل
 و اشرار بروز نمود خلاصه با ساز و نواز و دستگاه تمام او را وارد بلد نمودند
 و بار ک حکومت برده وارد محبس نمودند و او را مفقود نمودند لاین
 از بعد معلوم شد که روز مرفع عصر جناب شاهزاد با چند نفر از خاصان
 خود بجز تفت از شهر بیرون می رود جناب حاج میرزا هم بطور خفا از شهر

بیرون ببرید بارش از زاده ایشان را برابر سوسا رهنی بندید خا از زاده قدرش تا جناب ایشان
 محبت بدارد و بعد با ایشان میگوید شما مرخصی استید بروید حاجتم همین قسم سواره
 بارش از زاده علم مراجعت یعنی بدو همی که چند قدمی میروید و میخواندند از شجاع تفکر
 بطرف حاجت یعنی بدو سایر هم با و تا شش تنه بر یک کیر کللم بر او میزنند و این رجعت
 و بابت در صفحه روزگار بیادگار میکنند و بعد از شیر کولم انداختن او را بفرست
 قدره و شمشیر پاره پاره یعنی بند و مراجعت بشهر مینمایند بعد از مدتی بعضی از اسیران و اغیار
 از اجاب یافته و ضمن مینمایند خلاصه استخوان مذکور حین عیاد حسن بعد از ورود دختر
 باین تفصیل و اضطراب کودرز را بدید نصف شب از بیرون رفتیم هم جابطور
 خطا وارد دکان مشغول ملاطفت مری میزند که اردکان هم از بیرون بدتر است و اگر
 ایشان را ببینند ایشان را تلف خواهند نمود اهل و عیال ایشان هم بسیار مضطرب میشوند اینان
 مخفی از اردکان بیرون رفتیم بسمت طهران عازم میگردیم چون حاجت راه نداشتیم
 در قریه نرسد آنجا شخصی بنام داشت چند روزی نتوانستیم روانه طهران میگردیم
 بعد از چند که امنیت حاصل شده بیزد آمده اند در عاصم استر حین عیاد
 و استر حسن مع فرزندش عبدالوهاب وارد عشق ابر شده همین ایام از اردکان خبر رسید
 که جناب استر کاظم ابن مرحوم مغفور استر خانجلال حداد که صیبه ایشان زوجه
 حاجین است عازم عشق ابادند چون ذکر جناب مرحوم استر خانجلال شد تخلص
 از و قایم محمدشهر اردکان عرض میشود در بیستم سنه قبل از یوم نهم ربیع الاول
 که یوم قبل خلیفه نماز است که نیکه در ایران بوده اند آهمال ناشایسته

که از عوام کالاتخام صادر میشود ملاحظه نموده اند و نزد صاحبان حره معلوم است که غره ای که کونام اعمال چه بوده است و چقدر نفوس را بجهت هلاکت انداخته و چه قدر غارتها نتیجه این فعل منکر شده البته اگر علماء ملاحظه کمال این اعمال را بنمودند مردم را از این کونام افسال نهی میکنند و در خلاصه در آن بوم بعضی از ارازل اردکان بود و جریب دایره چند کله با عمامه بسته در آن بود و ج کز آمده همچون موج بدوش حمل نموده با جمعیت کثیر از صغیر و کبیر بادف دایره بدرب خانه هر یک از اجباب برافته اند و آنچه زناست و برزه کوثر مقدورشان بوجه بهیله آورده اند و آن مظلومان در خانهها خود خجسته در ب خانهها را از اندرون بسته بودند این ارازل بعد از این حرکات با هم اتفاق مینمایند که هجوم عام نموده در ب خانهها اجباب را شکسته وارد منازل ایشان شوند خانهها ایشان تاراج و تالان نمایند چند نفر را مقتول نمایند بعد از ظهر آن بوم در ب خانهها اجباب را شکسته بخانهها ایشان بریزند و امواتشان را غارت مینمایند و بعضی را آتش نیز نهند و کرام توانستند فرار نمایند و بعضی به قوه اقوام واقربا خلاص مینمایند و بعضی از ضعیفان و فقرا که بسویین و یا وزندند اندر مورد صدمه و از بیت زبیر میخوانند عادت خلیفای انصاف هم وقت این است که فقرا و ضعیفان از بیت مینمایند جناب کل محمد علیه السلام چون از هم اجباب ضعیف و پیرش و ناتوان تر بوده او را در میان معبر عام آورده هر یک ضربتی بجهت تقرب الی الله بران همگی خجسته شریف وارد آوردند بقیه مدیه هوشی شده بر روی زمین افتادند و نواز آمدند با کفلهها از کسب معاریاتش بملایم نعل الاغ است بر سر و صورت او و کله نیز نهند و برد بان مبارکش لگد زده دندانهایش را میشکنند از صدمه و لطمه آن مظلومان طیر و وحش از نفس تنم پروانه نموده بعالم قدس طبران

میدانید بعد از آن ریسان بسیار کش بستند میکنند بخت صحرا محراب کرده او را در آن
 کودال انداخته خاک بر بالایش میریزند روزانه دیگر ۲ دفعه آن جدر را زیر خاک میریزند
 کرده در صبح کوهها و در آنجا میکنند و در آخر برده در صحرا اندازند واجب در شب
 رفته او را برداشته محض وضو بنویسند این بود ششم از ذکر شهادت جناب شهید کمال محمد
 مؤمن است عزیز و عزیز جبهه استر حین ای ابع استر حین بزوجه جناب استر حین ام بدت جناب امجد از نام
 آبا باست که از جناب معروف اردکان است از ابتدا امر ای حین نسبت با مر خدمات
 لایق نموده است از شهر مکی و راست لایق حرارت محبت است او را بحالت جوانی نگاه داشته

نفر ۳۲ ۳۳ در کتاب اسامی مرقوم است اسم جناب
 استر حین و استر حین علی نسبت شده جناب استر حین فی یوم ۲۱ صفر ۱۳۳۲
 بر حجت این نزد و اهل شهر شد و در مقبره اهل بهای مدفون است علیه رحمة الله

استد الله ایبغ مرحوم جناب استر حین علی بن آف که از نفوس متقیه و در ز حالیف ز من اول
 شاه اهل اردکان بزوجه خدمات زهر در این امر مبارک مظهر شده است نواز او را در این
 جناب امجدی مدت زمانیت بارض مقصود رفته در آن مقام مقدس
 رحل اقامت انداخته در حقیقت بخدمات لازمه مشغول است گاه کار است
 اخور است بنامه و بنام سلام ایبغ مرغاید اخور دیگر جناب انصاریه چند روز
 علیه و بعد در عسک در ایام جمال قدم مشرف بهم حال در نیز در میباشد است
 ام مدتیست در عشق ابر است چندین بصر ف و مگر که سفته در انجی ناخوش
 اجوال شده مراجعت مرغاید هند بعد از سیر بگلر ناخوش او رفته شده

جناب بارون ابیح ایما هو من اهل امدان ارا بناء خلیل کن التوم با بر الفم اول
 بیما مند بعد از فوت پدرش او را در نزد شخصی عطار ۲۰ ساله در میان پدرش از اجاب
 از نجات عطر ایمان شام جانس مستطع میگردد چون آئینه قلبش مستفا بمص
 تجلیات انوار رحمت در آن منطبع میگردد بدون مجادله و مکابره بحضرت اعلی
 و جمال ابراهیم مرآور و حضرت مصطفی و او همی آوا را بر حق میدانند
 در امور خیریه بقدر القوه امداد مینماید در سبب ایشرف ایمان مشرف شده
 بعد از صحیح جمال قدم بعشق ابراهیم آمده و بسبب خویش مشغول الی حین خیریه از
 ایشان صادر شده سواد عبدسار و بشارات تورات که لاجل ورود یوم الله
 ذکر شده بیان مینماید بخبره ۵ سم

دری جناب آقا عزیز الله و جناب آرحمت الله و جناب مرفوع شهید آسدا الله اینها جناب اسماعیل
 من ابناء خلیل اگر خواسته باشم و قایم این عم برادر را بنما مه عرض نمایم این اوراق
 کفایت ننماید لذا محض عرض مینماید جناب آگاه دردی که اخوس کبر ایشان باشد
 و راه ایل از تصدیق مینماید و ایمان خوف و تحف و پنهان در غایب خوان از اطلال
 و رفتارش اثار و یک مشاهده مینماید در صد تفنیش بر آمده بر کما بر اطلال مینماید
 و با برادر برابر مینموند و جناب آگاه در کتب جناب لا عزیز الله سفر سعکار خسته مشرف
 مینموند و ایشان آنرا و کات در بلاد بعنوان بی بی است سائر بودند مدتی در عید الله ایل
 کابری و نجاد و خراسان بوده اند مگر بشرف ملک کاشان فائز شده اند لکن جناب
 لا عزیز الله بعد از تصدیق و ایمان و شرف بلقاس حضرت رحمت مینماید و مشغول شده
 و با عداست کلمه الله قیام نمود که کثرت از نار سدره سینا مشتعل نموده بسبب ابراهیم راه
 نموده ایشان در تعداد مبلغین محسوبند با و خوف عدم سواد فارسی و عربی که اهل

نزدیکی مخصوصه از کثرت شوق و طلب و مجاہدت با اجاب صاحب علم و سواد عربی
 و فایز شده اند و مکتب با علمای دولت از اسلام و یهود و نصاری و بودا و زرتشتیست مخصوصه اند
 و بغایتون کتب و اخبار خودشان بر طائفه را بحجاب نموده اطلاع کاملی در تفسیر آیات
 قرآنی و اخباریست همه در اندر لاجل تعلیم مدتر طوف بلاد نموده اند سفر به هند و سمان و غیر
 شریف برده اند مگر در ایام جمال قدم و حوره عصی الله الا عظم بارض عکا بلفا جمال
 ابرو و عصی سدره فخر فائز شده الواح منزله در حق ایشان و جناب ایشان در حق ایشان
 بر آنست ناطق و ساکت حدیث صادق و منصف صدق من الله حدیث ان الواح را امر جمع نمایند
 کتابت مبین و بر بانیست قوم اخوان مذکور در امر پروردگار عبور خدایات را ایتم نموده
 اند من جمیع الفنون صاحب اخلاق حسنه و سجا یار و رفیق اند خصوص در نواضع و خضوع
 و آداب در صف اول قائمند فی الحقیقه انهم مفضلین فیهم و در سواد امر آخر حقیق و قدر در ایام
 حیات جناب لاسداته علیه بها الله و شانه شریف منزل ایشان در مرد و بیگان بودم لسان
 فاضل است از وصف حالات خضوع و نواضع و سکوت ایشان اما حین احدی با اینمقیم
 مشاهده کرده بودم سوار جناب حاج شیخ محمدری اخو جناب سید علی ایما بها الله و الطافه و فائز
 همین کیفیت و فائز رحوم جناب لاسداته و بیاد است بر مظلومیت و صبر و سکون و تسلیم
 ایشان در ایام ناخوش و کجا جناب ایشان و جناب لاسداته در مرد و شریف داشته اند
 جناب لاسداته یعنی لا میر و نرایشان و حده تنها در در دکان بوده اند ایشان را ناخوش و کجا
 حارت میشد و از دکان بیرون آمده با طراف نگاه مینماید کسی را نمیباید داخل دکان شده
 در دکان از اندرون میبندند و تفصیح حال خود را مرقعاً بیغایند و دران دکان فرداً
 و حیدراً غریب نه کسی جان را بجانان تسلیم مینماید و بگر حق عالم است که بان و حید مظلوم
 چه کز منت و بعضی لایمان ایام است که ایشان نراسم خورائیده اند العلم عند الله بر وقت
 حقیق ایام واقعه مؤلم را بنظر آورم بلا اختیار انکم جاری و تعلیم محرومان میشود و حوم ذکر
 جناب سید علی حاج شیخ محمدری شد که در نواضع و خضوع و آداب فطرت ایشان بوده اند شهادت

میگذرد بر وقت و از فرجه میگذرد حکایت حبس مور اینج بجهت بیستاد ماهی که در این ماه شنبه
بودم میدرم ایشان هم عبا نداشتند که در زیر عبا خوابیدند و در هیچ معلوم نیست که
کسی در زیر عباست از بس ضعیف و نحیف شده بودند مخصوصا و آخر ایام شش ماه ناخوش
احوال بوده اند لکن با این ضعف و ناخوشی با شغول و انجذاب بر نظر بود که از وصف خارج است
مدت پنج ماه و هفت ماه در حبس بودند مگر میفرمودند که در وقت رخ بشارت شهادت
دادند و من منتظران وقت و ساعت هستم از این جهت بود که مگر زنجیر را میخواستند
از گردن بردارند قبول نمیگفتند چنانچه یک روز من بدختران او رفتم بمن فرمود که شنبه ۱۴
خواب را بیزلا اقا اراده نموده است که در هر جهت استخلاص من بحکومت بدو شهادت ایشان
بگویند که مرا بحال خود بگذارند ابدانم را فر نیستیم که در کار من مداخله نمایند خارج
لازمه بشارت و جهش نادران مواقع صرف نمایند و این و بیت را این حال
و قال فرمودند شما کازا و کان شاخارید نشاط سواد کج فرجهت شمارید

که صبا و مرا با من شماریت مرا هم در شکنج دام کاریست
خدا صیحه بطلب اینهم همان بوم شهادت جناب رکن الدوله ایشان را نزد
نحوه میطلبید و زبان بید و نصیحت میکند و معاف آید مبارکم و لا اله الا الله
الا التهاکمه بیان بینما بد ایشان محسن التهاکمه لا یفترکت و جهالت و شقاوت و
اعراض انار شغف متحال قضیه معنی بیند اقلون فی اقلون یا شقات گاندر این
کشتن مرا باشد حیات آنکه کشتی در خیانت التهاکمه است حکم لا تلعو بکیر او بدست
چون بپند و نصایح در ایشان اثر نمود حکم نمود که ایشان را دم توبه گذارند
ایشان را آوردند در میدان پشت ایشان را بپند توبه بگذارند میخواستند
که با طلب ایشان را بدین توبه محکم ببندند میفرمایند هیچ طلب لازم

بگشاید ما که کند و فاسد ما محکم تراست از همه بند بیاس ما

پشت خود را محکم بدیده تو چه بچسباند کمال سرور و بشارت و حضور رحمت
 مستور و غیبی تو خلاق تا شایسته منزه و بجز از ارکان بلد حاضر حضرات تو بچسبها جانفش
 چون میل نداشته اند ایشان را تدبیر بیخاطر سیده میگویند تبراً نمود جناب
 مرتضی علیه بهاء الله الابرار اراده ایشان را ملاحظت میشود کلاه از سر برداشته
 به او امر اندازد و با او دست اشاره میدهد باید که هر روح میگویند حضرات تو بجز
 لابد شده تو پلا آتش بر نند بوم در محضر مبارک حضرت من اراده الله حاضر بوم
 بمناسبت فرمود جناب شهید حضرت امام مرتضی علیه بهاء الله الابرار فرمودند از استقامت
 و بشارت و شوق شهادت او را بیان فرمودند بسیار تحسین فرمودند و همین فقره
 کلاه هوا انداختن و بادستها اشاره فرمودند که هر روح میگویند بیان فرمودند بار
 مقصود ذکر بخت و مسافت استار غلام محبین بود جناب مذکور در دفتر صفح
 ملک فارس بجهت بعد غم سفر خراسان کرده چند سینه در تربت حیدریه مشغول کتب
 تا زمان شهادت شهداء خمسه در تربت بیزد رفته در آنجا نیز زیارت نمودم
 لابد بعشق ابر آورده اند و در عشق ابر شده بشغل کفکار مشغول است
 اسحق در عمره هم در کتاب اسرار مرقوم است روضه اش از امامان است
 جناب کاظم رحیم ابره رحوم حاج میرزا حسین تاجران صفه الهی جناب کاظم رحیم در ایام
 سخت و شداد بار ملک ایجاد آفتاب نموده و بر برده و حجاب با اغیار و احباب
 بنا بر صحبت گذارده بعضی اقبال و کز و هر اهلکار نموده اند و قیام بر صدمه و اذیت این
 مینمایند مخصوص ابوسببار بر ایشان سخت میکرد عاقبت لابد شده

آرزو و یار و دوست برداشته شد یا بزرگ ملک و سوارف و بیارزده منتظران سخن
 الکلی از وطن بخت نموده سبزووار آمدیم چند در سبزووار مدتی در سرمدی من مشغول
 بودم در ایام خصوصاً سبزووار فرار نموده بعشق اهل تشریف آوردند در بین راه ناخوش
 احوال بودند بعد از ورود بعشق اهل قلیل مدتی در سبزووار مدتی در سبزووار مدتی در سبزووار
 جناب مذکور از مبلغها کمال بود صاحب انشا و انشا بود در مرتبه در ایام جمال
 قدم بخدمت محضه عکاشه شرف شده بود صحبت کمال اتفاق افتاده در سفر شانی
 که عازم بارض مقصود بود مطابقت بر آن ذکر نمود در این مقام فکر نمود مذکور نمود
 که قبل از سفر اول که هنوز بساحت قدس مشرف نشده بودم در استرا با دیگر از قناسل
 روس بیگم از بیجا آرامه خطر مرقوم نموده بودم که در سبزووار یک نفر از باسیها
 با اطلاع بح بعضی از کتب و آثارشان روانه استرا با نماید و معارف راه روس
 شود بدهید برات غائبان شخصی از من هم کیفیت را بجناب حاج محمد کاکظمی تاجر امین
 ذکر نموده بود جناب حاج و سایر اصحاب هم صلاح بر این دیدند که من بروم
 چند کتاب با خود برداشتم آن حاجار من هم خطر نوشتم از برار قنسل برداشتم خانم
 بخت استرا با دادم با استرا با و از شده بعد از دو روز قنسل رفته مکتوب را
 بایشان دارم بعد از قنسل مکتوب زود شایباید در منزل ما باشید من قبول کرده
 بمنزل ایشان آدمی شایباید صحبت من بود و بعضی از قنایع ایام را که اطلاع داشت
 ذکر میکرد و بعضی از منج یا پیشتر بیان من نموده شایباید که من هم مقصود

که شما را در محبت ^{داره نام} ابراهیم است که از شما سوال می‌پرسیم از این نکته که در روح ملک و
 بیفکاید بهاء الله اناسمنا فانادیت به مولایک فرقیواک لذاجاج عرف عنایته
 و حاج بحر رحمت و احبناک بالحق ان ربک لهو العلیم الحکیم ملک روس چه
 خواست و چه حاجت نوعی که اجابت شد من متحیر ماندم که چه جواب بگویم عرض کرد
 حق عالم است که ملک چه دعا کرد و او اجابت فرمود گفت این واضح است که حق میدانند
 آنچه شما فهمیده اید چیست من قدر تفکر نمودم و با خود گفتم سلاطین سوار غلبه بر
 حوشم و فتح بلاد و جزیر و دیگر از خدا نمیخواهند و ملک روس چون درد عوارسوسین
 دولت عثمانی بر روسی غالب شد و دفعه آن مرض را سوار فنا سلطان چاره نزدیک
 لا بد رسم حاضر نموده پیش شاه و جلال موقوف حال از خدا خواسته که بر
 عثمانی غالب شود و بلاد او را فتح نماید تا تارکد مافات شود همین قسم
 که ذکر شد بقدر عرض کردم و جرات نموده بقدر عرض کردم بخیر است
 سلطان عرض می‌کند که آن اراده کرده و دعا بکنم نموده مقرون باجابت است اراده
 خود را اجرا نماید و بعد از چند روز از خدمت قتل مرخص شدم مخرج راه داده
 مراجعت نمودم لکن بعد از ذکر این بیانات سر آخاف و ترسانم که شاید مطلب
 قسم دیگر باشد بهتر این بود که ذکر نمی‌نویسم و در خصوص این مذاکره داریم در بیان
 و رجا بودم تا زمانیکه بجای شرف شدم در مسافرخانه وارد شدم چندان طریقه نگار
 میرزا آقا جان بدیدم آمد در ضمن از من پرسید گفتگو شما با قتل روس چه ^{نقطه}

سکوت نمود و مخالف سلام بعد از ساعتی از آمدن او در آمدن و کرا نمود خودم ز بیم شد
 روز دیگر حضرت غصن الله الاعظم تشریف فرما شدند من را بفرموده کیفیت لا
 ببردن کم و زبیر عرض کردم و خود بخط خود من عرض سلام فرمودند آسوده و خوشدل
 باش اینم ذکر کرده مفرد برضای حق است زیرا یوم از ایام جمال قدم فرمودند
 الحال لوح ملک روس از برابر او میخواهند و بعد ذکرش را فرمودند که قنصل روس از
 یک از عباد ما پرسید چرا ملک در بخور چه بعهد او در جواب اینم گفت صحیح است
 و بعد فرمودند شخصی ناصر رحیم اصفهان است جناب الامیر رحیم بیگ بر سرور ^{۱۳۰۹}
 و خدا را شکر نمودم قلبی در برابر از صوفی جمال قدم بعالم قدسی بقا غنائت
 در مقبره اهل بیت مدفون است علیه سلام الله یوم ولادت و یوم اموات و یوم بعثت

نخه اعلا

ذکر جناب حاج محمد رضا شایسته اهل اصفهان ذکر ایشان در کتاب تاریخ و وقایع احوال
 خود بخوبی مفسراً ذکر نموده ام در این کتاب را اجل تمنی و تبرکات مجرد از ذکر بود
 جناب ایشان بعد از اقبال با مرغنتی منتهی حال با جناب و اشغال مقام منتهی
 در اختیار با ابرار و اشرار در اثبات امر پروردگار صحبت نمایند از این جهت
 ایشان در یک محل محکم نبوده چند در صفی است خراسان و سبزوار بر
 میرده و همه روز این عباد استیفا و وعناد فرا هم نموده اند و قنصل
 در سبزوار هر صبح برایشان کمک شده با اصفهان سفر نمایند حتمه ملاقات

اهل و خیال و مسو بان خود در آنجا نیند بسیار کتابیج میبگذارند تا فقیهین و اهل
 عناد در صد و فساد و اخلاص بر آیند در آن ایام سید حسن کاشانی که
 از اخلاص و این حزب است در اصفهان بوجه حزب شیطان با و
 تشبیه میفایند او هم همه روزه بر منبر بر آمده بنا بر یاوه گوئد و سینه در آن
 بیکرا در دو جناب حاجب ^{حاجب} اسم مذکور بینا بد سید مذکور مع اهل شهر و بقول
 زور و شک و جسته توکل بحکومت میفایند ظل الشطان امر باخذ جناب حاجب
 میناید جناب حاجب مخفی شده اجزاء حکومت و معاندین در مقام تقوی
 و تقنیس بر آمدند و در و از باس شهر را سپردند جناب ^{حاجب} بالباس تبدیل
 بطور نحفا از اصفهان بیرون آمدیم همه جا پارس هماده بیاریم با مکت
 و زحمت تمام واردیند میثوند چند در خدمت حضرات افغان مانده از
 کت راه بیرون میآیند هر چه ملاحظه مینمایند مفرس سوار الی الله نمیبینند
 از راه دار السلام بوار اسلام عازم شده بگذریند مفره عکا وارد میشوند
 و بجهت امل خویش نامل میگردند چند در ظل شجره هلو نایه بقوا که جنبه ابیس
 و غرات لطیفه طیبه احلس مرقوق و محظوظ و بعنا بات لانها یا
 مالک اسما معزز و مفتی ^{هینا} که و در دنیا جناب حاجب بیغمه و در نگر
 رجاستها درت نمودم بیغمه نمودند ما قربان تر یاس کرده ایم لکن فوعه رجاست نمودم
 سکوت فرمودند من ان سکوت را موجب رضا دانستم و مسرور شدم زمانیم
 میقات لغا بر آمد و ایام و جمال شهرش و از آن رجوع فرمودند غرض

کردم بهر کجا معین بود تا بند ساکن شوم فرمودند بر او نیز بعضی ابواب تا ببینیم چه میشود
 و راجع نموده روانه اسلامبول میشوند چند ماه در عالییه اسلامبول در حجره محمد علی
 اصفهانی تشریف داشتند اندر آنجا بعضی ابواب آمده در کار و اسرار ایشانت نشاندند و حقیقت
 منزل مینمایند و بمحاورت حقیقت مشغول بودند از زمان آمدن جناب اسید احمد
 بعضی ابر و امورات مخصوص خودشان را با ایشان تفویض نمودند لکن جناب حاجی
 بر همان حالات قدمی بلکه قدری هم بر آن افزوده بود ملاحظه حکمت با هم کسی صحبت
 میفرمودند و مشق جانبار میگردند و پروانه صفت بر سر او بر فنای خود میفرمودند
 در هر ماه از یکصد غنیمت از اراضی مقصود پاکتر با اسم حقیق رسیدنش لوح
 از بیانات جمال قدم جل اسم الاعظم در آن پاکت بود که لوح با اسم فانی بود و یک
 لوح با اسم جناب حاج محمد رضا و لوح دیگر هم با اسم علانفر دیگر از اجباب بود
 و در لوح جناب حاج بیاناتی میفرمایند که مدال است بر شهادت یک از اجباب
 اول آن لوح مبارک و بعد فایده ختم آن لوح بعد در آن کتاب حکام
 لوح مرقم است در این مقام آنچه مقصود است ذکر میشود قوله تعالی صد هزار بار
 شکر مقصود عالمیان را که شما را بر خدمت امر مؤید فرموده طو بر از بران نفسیکم و او
 عالم او را از محبت او بیا و منع نکرد به تمام عظمت بر خدمت قیام نمود قسم با افتاب
 حقیقت هیچ عهد عند الله مستور نه کمال مکتوف و جزای آن از قلم قدم مذکور
 و مستور این ایام مجدد در مدینه عشاق حادثه رخ داده آن الشعبان فافغانه و لایح
 مطلع عنایت مولاه فاسئل الله ان یویدر او لیاتمه علی الصبر الجید والاصطبار العزیز البصیر

لازال مذكور بوده و استسئل الله ان يفرج حسرتك و يطمئن قلبك و يورث
 وجهك و يطول ذكرك الله هو السامع العليم و المقدر القدير اليها، عليك
 مرة بعد مرة و كثره بعد كثره من لدن غفور رحيم انهم و ايسم لوح مبارك در لوم سید
 که جناب حاج محمد رضا اجاب را در زمین اعظم میهنها سر کرده بود ايسم لوح
 مبارك و ان پنج لوح دیگر در محضر اجاب تلاوت شد، جميع اجاب میخیزد که
 که در عشق ابا به هنوز حادثه رخ نداده که ^{فخجل} جل جلاله از بر اجاب طلب بر
 و اصطبار مینماید هر کس که همان خویش ذکر مینماید جناب لا ینزال ابو الفضل در
 ان محضر شریف داشتند فرمودند محققاً حادثه موحی عجیب ظاهر خواهد شد و کلمه
 ان الله بان فاغفاه و لدخ مطمع عنایت مولا که کشف بر شهادت یک نفر اجاب
 است تا یا را خواهد میبش بکم باشد و این امر چون محقق الوقوع است بافظ ماضی
 ذکر شده باید مترصد بود که چه وقت اثر بیانات مبارک ظاهر شود در سایر
 الواح هم اشارات و تلو بجای آن که شعر بر اینج مطلب است شهود و معلوم بود
 شیخ محمد در لوح حقیر بیانات است مدلل بر اینج مقصد از چند چوچ محمد است
 همان لوح مبارک بنما میرقوم میشود قوله تبارک و تعالی جل کبریا که
 هو السامع العليم الخبير

با عی قبلا کبر ذکرت در منظر اکبر همه و هست قد فزت بلوح الاح من افقه
 نیز عنایت ربک اکبریم چند قبلا لوح اقدس مخصوص الجناب مع
 الواح منزله ایست شد از حق بی طلبیم عباد خود را از بحر معانی مستوره
 در آیات محکم نظر یابد و از صراط واضح بین منع ننماید او ببار تکبیر

برسانی و بعنایت و انطاف حق بشارت ده بگو از نارفتنه و فسر کم از
 قارت قلوب نهاد مشتعل شده محزون باشید قسم بانوار وجه اترک
 که از افق اعی مشرق و لایح است این امورات سبب اعداد کلمه الله
 بوده و هست عنقریب کل بنفنا راجع ویر المفقرون الامر کلمه الله رب
 العالمین البهائم الایح من افق سما در حشر علیک و علی کل صبار مشکو فطر
 حکمت منزل که کل را از اقرار و اعتراف باین امر امام و جوه منع نوریم
 لاکل ان یتسکوا بما قیاس من قبائل النقیته ریند و دین الایح
 خلاصه بعد از وصول این الواح مذکوره برابر باب بصیرت معلوم است
 و محقق شد که کاس بلا در بنم اهل و اولاد در حیران است تا ان جام شهادت
 را ساقی بکند عطا نماید جناب حاج میرزا محمد باقر شهبه اینجام از برای
 من بریز شده چنانچه این حکایت در لوح من مذکور است و ذکر سکوت
 جان قدم در حین رجاس شهادت جناب حاج آقا از این خیال قانع نبودند
 که چه وقت با مال خود نائل میگرد تا اینکه ماه محرم ۱۳۱۲ از افق اشکار شد
 ماه محرم که نمود از افق هلال چون ناخن که غمزه آلایدش بخوش
 ایام طغیان اهر فساد فرار سید و عرف حمیت و تعصب اهل تحریر و تقلید
 نباض شد جناب حاج میرزا محمد باقر خود را ترتیب داد و قیمت ناچشم در یوم
 نهم محرم مذکور نوشته است از برای اشا میدان ان جام در یوم ۱۲ محرم
 ۱۳۱۲ حقیق و جناب میرزا ابوالفضل در حجام حضرات افتان بودیم
 و ساعت قبیل از ظهر جناب اخیر الله وارد شد فکر نمودیم که جناب حاج
 میرزا حضرات اشرا در وسط بازار شهید نمودند فوسلاً از حجام لباس

پندیده بیزدن آمدیم در کوهی و بازار حلاوتی که ایام خلق چون جوار و صفت
 به طرف میروند و بر کدام ذریعین میگردید یکدیگر با تمام رضا با آنها را کشند
 و دیگر میگردید روز دیگر زنده میبود بعضی بسبب و بعضی شغف و لذت بجهت
 سیره مبارک یاد میگردید بعضی نیز با دیگر کارها میبینیم تا تمام نشود در دیگر حالات
 این ناس خدا شناس در مسائل این و قاجار معلوم است آنچه مخصوص اهل بوقت
 که اکثر اهل فوقند کیفیت شهادت جناب حاج میرزا محمد رضا قرا است که عرضی
 میشود جناب حاج میرزا را نشر یافته چند نیکو گفته که جهت بنی را از سر نمایند گرفته
 است بازار بیست منزل مراجعت میشود اندر مقابل دکانها بلکه که اجاره همان
 دکان کین مذکور را جناب حاج میرزا گفتند نزدیک قهوه خانه خانان صفهانی که همه
 او قائل از نسل الوط است بختی که نفر از اثرات چون کرک خود بخوار با
 خدی با ساری بیرون آمده بران مظلوم جان نثار حمله نموده از زمین و بار
 و سینه و پشت و پهلو زخمها کار میزنند و خلق بازار جمع شده تماشا میشوند و
 و شادی میشوند و بان و بهلوان شجاع نجیب و آفرین میخوانند و میگویند که جوانها
 سر ساله با پیر مرد هفتاد سالم بر حسب مقاومت نمایند شهر مشیعت که با این
 کمر سن بر او غالب آیند جناب حاج میرزا قاتل شده بر زمین افتاده جانرا
 بجانان تسلیم مینمایند و بزبان حال الآن صحیح المحقق میگوید و باین
 شهادت تفسیر بیانات جمال ابره مینمایند که در لوح بیفراید ان الذبحان فاغر
 فاه و لدغ مطم عنایده موازاه واضح و اشکار نمود و تلویح کلمه مبارکه فذل الله
 ان یفور جسدک و یطعن قلبک را از تحلی آن زخمها کار ثابت و برهن نمود

در بزرگم ۳۳ رخمم که بر سر آن جسد مبارک وارد آورده بود هر که یک رخمم
 از آن زخمها از برایشها دست گرفته بود منقذ اینک به اولاد اشکافته بودند بقیه بکم جگر و سپهر
 نمایان بود سینه را شکافته شکم را پاره کرده با برایش راه بقدر جسدک و بیطن فلک مشهور
 است که اشاره باین مقام است و ما کذا معنی بطول ذیلک وینور و جهکت بر اهل
 بصعبیان شد که باندک زمان بتمام قطعات ارض اینم خیزد منتشر شد و اینم شهاب دست
 چقدر شمرند بار در آن حین چند نفر از پلیس حاضر شده بر سر آن جسد ایستاده مانع
 از جارات مردم بودند و آن ۲ نفر قاتل هم با خنجرهای خون آلوده ایستاد و با
 خونهای خنجر را پاک نموده میخوردند و خیال فرار دارند را گن بطور تانی و وقار میروند
 عه بیک قدم اوف که در آن ایام رئیس پلیسها بود در عقب آنها رفته فایض صید کرده
 این ۲ نفر در فایضون با خودشان نینده و عده خدام و نجات بایشان داده بجهت
 پلیس میرود از پلیس ایشان را بقزقات میبرند و جمع از پلیس ام بیاز میفرستند که بیاد
 از جهالت فاعل رشوه را گن خلق اطراف جدا فرود حام نموده بولوله و گلوله
 و کلاه تاشایسته مشغولند و آنچه میخواهند جدا از آن مقام بردارند از حمام و هجوم
 عام و زالت عوام کالانعام مانع است جناب شهید سعید حیدر شیر و انر پیش آمده
 مردم را به تهدید و تحذیر و سوء حال اینم افعال ترسانیده آن جسد را از آن محل حرکت
 داده بکاروانسرا برفت که محل سنگتراختاب شکر بود آوردند در بکاروانسرا را محکم
 بستند باز خلق از جهات دیگر بیام برآمده بسبب معشوق بودند آن جسد منظر را کفن
 نموده در تابوت گذاردند را گن منجر که هم وقت بردارند در کجا دفن نمایند که
 از مشر معاندین محفوظ ماند قرار بر این شد که در نصف شب او را برداشته بمقام

هزاران همواره درین بنی بنده مصمم شدیم آن جناب را برای آن محل موعود جناب
 که بر آنجا حاضر شد و روزی ۳ نفر دیگر مع ۴ نفر سادات از شهر بیرون
 آمده بالای آشیاب سمت راه ایران حواله چشم عزیز الله محل حضرت موعود
 درین بنی بنده و آثار قبر را مفسود و مینی بنده شدیم سوا که بر آنجا حاضر بودیم و بگری
 انجمن را تجدید است یوم بعد از شهادت در مجلس احباب مجتمع شده در خصوص
 قتل جناب و حر مشورت موعود تکلیف حیثیت عاقبت برای این کار متفق شدند
 که بحکومت مزاحم نشوند زیرا عملی واقع شده مطلق است آنچه مقتضای قانون
 است نخواهد بود اینها را که حزب فساد و اهل عناد با هم مشورت نمودیم که حال چنین
 باین عمل دست زده ایم باید کار را تمام نماییم بر غیر از مینی بنده که باید بطول اجتماع
 بیرون رفته جمیع نفوس که با هم امر معروف و فند بقدرت سازیم بعضی آنفوس را معین مینی بنده
 بالاخره ۳ نفر را منتخب نمودیم که حتماً باید مقتول شوند و ۳ نفر هم جهت اجرا نمودن
 این عمل معین مینی بنده که خود آنها را باید بکشد و با هم قرار دیدند که فردا بعد از ظهر بیازار
 رفته بوعده خود و قایم مینی بنده روز دیگر طرف عصر بیازار مینی بنده و آن سه نفر را که
 میخواهند مقتول نمایند جناب و شهید یوسف بیلاوند و جناب آیت الله عبدالکریم اردبیل
 و حقیقاً که بتأیید و انکسار جناب در آن حین در بازار بودند چون جمعیت احباب
 ملاحظه مینی بنده و ایشانرا متحد متفق مشاهده میکنند خائف شده از خیال خود
 منصرف میگرددند چون احباب اراده ایمان را فهمیدند در محاربه مجتمع شده تجدید
 مشورت نمودیم را سه صواب این شد که واقعاً قتل جناب شاید و کیفیت یوم بعد و
 اسامی که این کید و آد این فساد بود اند عریض نمایانند و بهیئت اجتماع نزد جناب
 جناب قراوف روند فوراً عریض را مفصلاً عرض نمودیم با اتفاق درب خانه جناب

کس نیکه عرضم را باسم امضا نموده و در سوخته نگه داند از قرائت که عرض نمود
 مهندس ارشد جناب آقا میرزا ابوالفضل جناب میرزا عبدالکریم کاظمی و مهندس ارشد میرزا ابراهیم حقیر می اگر اصعب ارباب میرزا ابوالکلام
 مهندس ارشد میرزا محمد حسن مهندس ارشد میرزا محمد حسن مهندس ارشد میرزا محمد حسن مهندس ارشد میرزا محمد حسن
 ملا نوحه حاج آقا محمد حسن مهندس ارشد میرزا محمد حسن مهندس ارشد میرزا محمد حسن مهندس ارشد میرزا محمد حسن

جناب آقای قاضی صاحبزاده حضرت مولانا میرزا محمد حسن صاحبزاده
 فورا شریف فرماید عرضم که پانزده نفر امضا نمودیم باسم حجی عت عرض نموده بود تقدیرم
 نمودند ملاحظه فرمودیم اظهار نلطاف و مهر بانی فرمودند و اطمینان دادند فورا حکومت بلاد
 جناب قضا قون لا طلبیده فرمودند و رب خانه اسباب را مستحفظ بگذارند و در
 کوه و بازار قراول آنچه امت مضاعف نمایند و بیا فرمودند آسوده باشند و دست نخواهند
 و مریض فرمودند بنام زال راجع شدیم پس تنیم فرمودند چند روز احتیاط ننمایند شما هم
 هر کدام حریم و زری بهاس مخفی داشته باشند چند روز احتیاط ننمایند تا اینکه اطمینان
 ن حاصل شود و غده سفارت اشارت از شوکت و اقتدار حکومت عاده مطهره
 و جناب جناب اکرم عرضم که پانزده نفر فرستاده بپیر کرد و ملاحظه کرده نشدند مستنطق
 این نمود و مستنطق بنا بر تحقیق و تقاضی گذارد و تمام نفوس را که در عرضم
 آنها ذکر شده بود چه از کوه و چه مدعیان را در جبهه طلبیده با ایشان جواب سوال
 نموده مرقوم بنمودیم یک از نفوس را جزو طلبیده مرقوم نموده بود قریب دو ماه مدت
 استنطاق نفوس از طرفین طول کشید و در این طرف مدت که استنطاق بپسند
 حضرات نفسدین را بتدریج اخذ نموده بقدمات نفیستادند تا آنکه همه
 را تجدید نمودند مستنطق هم صورت استنطاق فاکت نشدند پیر کرد و راز را
 چند پیر کرد و در هم تقصیرات بر تمام را معاینه نمود خدمت جناب قاضی را
 جناب هم به پیر سرخ اطلاع داده خواهند بیناید که سود بزرگ جهت قطع این نزاع
 و اجراء حکم آن معاینه نمایند از تفلیس سود و یا آن جهت رسیدگی و قضاوت این
 مطالب تعیین نمود که قاعده این سود اینست که مدت گفتگو و محاکمه باید
 ۲۴ ساعت علاوه نشود سه شبانه روز در هر شبانه روزی هشت ساعت باشد
 هم احدی حق قبول نکردن و یا بجزارت دیگر عرضم را در این ندارد الا مرقوم

کان تشنه‌ها بمان بعد از قلیل مدتی آن سود با جهر از اجزاء او وارد حشی ابو شد در آن
 و در و شان قلق واضطراب قلوب اصحاب فسار و اهل عدا را فرا گرفت احباب
 هم در بیان خوف و رجاء بجهت آنکه ایا انجام کار چه طوری بعد از چند بوم از پولسیه
 پسین با پیوسته بجزیر داد و مفکور نمود که از پولسیه هفتاد یا ویسم در خصوص این عمل
 بمن دادند که باید هر کس بدهم از با بر و مسلمان و ارا منور و بهر روس از شهود و غیره
 که فردا در ساعت ۹ یا دیگر یکی در و یا آنس فلوقب در خدمت همه پرستار تیار حاضر
 باشند بوم بعد متوجه آنکه الله عز و جل بجهت خود شدیم لکن قلوب متوختی که جادا
 و منتر وارد آید و یا کلمه منافق حکمت ذکر شود و الا بر کل احباب یقین بود که جنه الله
 غالب بوده و خواهند بود فانه در وقت خروج از بیت بجزم محفل سود قرآن حاضر
 بود از آن تفحل زده کتاب الله لا کتو دم در سر صفحه اینم آیه مبارکه مرفوم بود
 انما لکنتم رسلا و الذین آمنوا فخرجوا من الدنیا و یوم یقوم الا اشهاد
 لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم و لهم العذبة و لهم سود الدار و انتم که نصرت
 آنها با طاست و بر کس در آن محضر حاضر بوده میدانند که مصداق آیه مبارکه که جمیع
 در آن محفل اشکار بود از قیام آنها در ملت اسلام نصحا و بهود و بان و از عذر
 و محجرات همین که میخواهند خود را از تقصیر خلاص نمایند لکن معذرت آنها پذیرفته
 نشد و در آخر سبیل که سود الدار باشد از تبار ایشان مقرر و معین شد خلاصه محضر
 سود حاضر شدم ملاحظه نمودم مجلس بکمال رطوت و صلابت آراسته چند
 جار از جهت چراغ از سر نیزه تفنگ ترتیب داده آ و نخته اند و دیوار کوبها
 از سر نیزه تفنگ درست نموده اند در ایوان مقابل حیات قلوب است نیز
 بزرگ گذارده ماهوت قرمز بر سر آن کشیده پرستار تیب در وسط و ۴ نفر دیگر طرف
 از لیکن و سارا و جاس و از هر طرف ایوان مقابل رو هم بگرفتند بالا استول

جالس و جلوس و بیعت اوراق استنطاقها بر روی میز که از آن استنطاق میسر کرد
 بود که از طرف مظلوم گفت و شنید می نمود و در مقابل رو بر سر و درام شخص از طرف شمال
 که از جانب دولت و کباب بود از جهت مقصود یعنی که اگر محکم باشد آنها را بر نفسیه نماید و کباب اوراق
 استنطاق هم نزار بود و دیگر نفوس معتقد و در گوشه و کنار ایستاده مخاطبت دارند
 که احداث با هم حکم ننمایند و اکثر اجزای سعید بیاس فرزند پویشده این حضرات مقصود
 اصحاب شمال طرف دست چپ زیر دست و کبیل باغل و زنجیر بر روی زمین حلقه
 ماسم زده و در ایشان سادات که ملائکه غلظت و طلا دارند چون غاشم و رانها
 حاضر زده اند و با کذا محکم جلوس مقصود یعنی از برابر با جنبها معانی عفو نمیکند که زده
 بر و آنها جالسند و دیگر بر طائفه از شهود در محاسن سوانگانه بر پا داشته اند و چند سادات
 موکل آنها نموده اند که با هم حکم ننمایند و بر گاه یک نفر از شهود خواسته باشد او را نمایند
 هم نفس سادات با او رفته و با او مراجعت یعنی بند جهت قسم دادن شهود کافر جهت صلح آنها
 کنش را از جهت ارینها کلینی روس از برابر قسم دادند و در آنها ملائکه از برابر شهود
 بود همه حاضر شدند و همچنین جناب میرزا ابوالفضل جهت قسم دادن با آنها همه در
 محل نجو ایستادند و سید استول در محسن قلوب از برابر جلوس معبریم برابر سخنان
 گزارده اند و دیگر بر قدر که جاریستادن بود از برابر قبیل مردم از جهت معنی ظاهر
 شده ایستاده بودند بعضی نفوس از بلاد قفقاز نیزه و از طرف مرو بخارا راجل سخنان
 آمده بودند در الحقیقه او ضاخ قدس بود و شش نفر مترجم روسان و ترکوان
 و فارسوان حاضر نموده بودند که ملائکه با شنید که با او یک بطور تقابل
 کلام را ترجمه نماید خلاصه شهود بر ملت را بقانون آن ملت قسم دادند و جناب میرزا
 ابوالفضل گفتند شما حضرات با برات قسم بده جناب میرزا ابوالفضل فرمودند
 در شریعت ما قسم نیست اگر شخصی بگوید و صادق است من ام راست میگوید

و اگر پیشتر در تعالیب است قسم هم میورد و در هر دو صورت هم میگوید بعد از قسم دادن
 بنابر میل کند و تحقیق گذاردند اول اولیها را یک یک طلبیده با ایشان سؤال
 و جواب میشود و بعد از ذکر مطالبی که هر یک نزد مستنطق ذکر نموده بودند
 بیان میکرد پرساتین بمقتصر یعنی که اصحاب شمال بودند میفرمودند آنچه این شخص
 ذکر نمود اگر جوابی در یاد بودید گارسیک نفر از آنها قیام نموده کلمه را بگویند
 ذکر میشود بعد سه بوکلی مقصر یعنی میفرمود اگر جوابی در یاد بودی او هم گارسیک
 و گارسیک علم نموده چند کلمه ذکر می نمود بعد از آن بپوشید و قیام نموده چون شعبان
 مؤرخ حمال و غصاها سحره را با اشاره میباید و بیاناتش و تفکله آنها را که چون
 بیت عنکبوت بود با اشاره معدوم میشود و سود اعمال و افعال و حرکات ناشایسته
 آن قوم ضلال را در حضورش آید و رجال ذکر می نمود مثلا میفرمود من متحیرم که این
 گروه چقدر قسا قلب و ظالمند که پیوسته در دفعه ساله را این قسم در بیان گرفته این
 نوع او را میکنند و تمام خلق این ماده تا شایسته و اظهارش و مانع میباشند و مبارکباد
 میباشند که در چنین بیاناتی اکثر زنها روسی میکردند خلاصه بعد از بیانات پیر کرد
 پرساتین و آن ۴ نفر بماند و بسیار و پیر کرد و بوکلی مقصر یعنی برخواستند بجل دیگر میفرمودند
 و با هم مشورت نموده حکم آنرا نوشته مراجعت می نمودند و باز یک نفر دیگر را طلب نمود
 سؤال جواب می نمودند و طریق سؤال و جواب این قسم بود که عرض میشود فقره سؤال
 و جوابی که با خود حفر شده عرض میشود ابتدا حقیق با اسم صدا زدند عا اکر با قراوف
 برخواستند نزد سه حاضرندم جزوه استنطاق اقل ۳ نسخه آن موجود یک نسخه آن
 جدا سه و نسخه دیگر مقابل پیر کرد و دیگر مقابل روس و کید کندار دره پیر سید نامت
 چیست عا اکر با قراوف اهل کجایی یزد رعیت که است سلطان ایران چند سال دارد ۴۹
 اید و حمال دارم و مذمبت چیست بهائے کناشما چیست بیان و ام البیان قرآنرا

قبول دارین و کمال اصحاب شمال برخواست گفت و روح میگوید در تلمیذ ذکر
 نموده است که قرآن را قبول ندارد فانی عرض کردم که من این قسم نگفتم ام مستنطق از من
 سوائی نمود و من او را جوانی گفتم صورتش آن سوال جواب در نزدشها حاضرت ملا حلقه
 نمایند و گفتند حقیقاً مستنطق این است که چون از مذمتش انوارا عرض کردم بهانه
 پرسید چه دلیل این را قبول نموده عرض کردم در این موقع مقتضای صحبت این
 امر نیست لکن مختصراً عرض بینا یم و ان این است که آنچه را که سایر امتها و دلیل بر
 حقیقت انبیاء عصر و زمان خود دارند که مظاہر اسیما و صفات آنها اند از امت
 یهود و نصاری و اسلام و غیرهم و بایشان گردیده اند تا هم ابروا عظم از آنها از نقطه
 اول و جمال ابرو و پره ایم و ایمان آورده ایم و علاوه بشها در کتاب انبیاء قبل
 ثابت بینما یم که این وجود ببارک که ایوم بدعوت جمیع ائم قیام نموده بغیر حضرت
 بهاء الله بشارت ظهور او را در انجیل تورات و صحف انبیاء ذکر شده و بیفات یوم
 ظهور او را ذکر نموده اند پرسید در قرآن چه عرض نمودم با ملت نصاری از روی
 قرآن صحبت بینما یم از روی تورات و انجیل با اهل اسلام بدلیل قرآن صحبت بینما یم و ما
 اهل بهاء طائیم که مجلسی فراهم آید که علماء هر طاعت حاضر شوند و علماء این
 هم حاضر شده بر حقیقت دین خود اطمینان و دلیل و برهان نماید تا حقیقت امر
 مشکوف گردد و حقیقت این امر بر همه ائم واضح و آشکار شود و مستنطق جمیع این
 بیانات مذکوره را مرقوم نموده و در این مقام که ذکر شده بود که با طائفه نصاری از
 قرآن ذکر بینما یم مترجم و ترجمه نکرده بود بارش بر سر معلوم شد که مترجم مطالب
 درست ترجمه نکرده و ایضا علاوه خدیت سوء عرض کردیم ایوم تورات و انجیل
 و قرآن علی حد سواست ما بشریعت و کتاب بهاء الله عالمیم خدای صمد ابتدا قرار
 بود که سه یوم هر روز در طاعت ساعت گفتگو شود و بعد چون جمعییت زیاد

بعد قرار بر چهار روزه دادند که سه ساعت صیامت و یک ساعت بعد از
 ۳ ساعت از غروب گذشته گفتگو نمایند و روز چهارم صیامت از ظهر شام
 شد که تمام مدت صیامت و گفتگو بیدت و یک ساعت طول کشید و بعد از آن تمام
 جناب پیران قیام فرموده کار تمام است حضرات شاه و جماعت بابتیته نگاه بخواهند
 بروند تا نماز برایشان نیت و با اجزای و پیر کرد در اطاق خلوت رفته از برای
 اجراء حکم بعد از این ذکر بعضی از مردم بیرون رفته متفرق شدند و بجا نهم شخص
 ذکر نموده بودند که حضرات بابتیته کلی مقصود شدند و محبوسین نجات یافته مرخص
 شدند این مردم کم فرصت هم باور نومه باز بناس روزه کوئبر و سب و سخن گذارده
 رفتند در خانه ملا احمد و مشهد جلیلی و مشهد احمد اخبار داده حضرات کو سفند حاضر نومه
 جهت قربانی شربت میا آورده همه منتظر که الساعة وارد میشوند و نفر ۳ عدد کو سفند آورده
 بودند جلوراه که حضرات محبوسین چون از محل بیرون می آیند آنها را در جلوی این قربانی
 نمایند که نگاه مردم بعد از صدور حکم از قلوب بیرون آمده با قلوب پریشان
 و چهار روز عفرانی و بیان احکام خود را ذکر مینمایند این بیچاره ها که کو سفند جهت قربانی
 آورده بودند تا بوس شده کو سفند را در زیر عبا و پوشینی مختصر نموده نخل و منقعل بر میگردند
 و خلاصه حکم سود این بوده که آن ۳ نفر قاتل عبا که معایب با ما بیدار آورده شونده و اسدانه
 ارد بیلر و یک نفر دیگر در باد کو بی مدت ۳ حال در قربانیات باشند ملا احمد و ملا مهدی
 و مشهد احمد و مشهد جلیلی چهار زده سال در سواد الدار سمیه قرار میدهند این است
 حکم بعد از آن که در باره آنها جاری شده لکن جناب جرنال قراوف ساکن بخواهند تخفیف بدهند
 اختیار دارند و ۳ نفر دیگر هم با شنباه ایشان را اخذ نموده اند چرا که حضرات بابتیته ذکر
 از این ۳ نفر نگردانند مرخص اند دیگر حق علینم است که از برای جناب چه
 و عدس و در حاصل و از برای اعدا چه عذاب ایمن نازل و در آن یوم بکلمه فصل

تمام

واقع شد که در سنه ۱۰۸۰ هجری قمری در روز و عدوان بوم فصل هم سید و وفات است
 که بعد از الف کز ششم بود آن بوم افضل کان میقاتا و در آن بوم تمام بیانات
 مبارک که از قبل در کتاب اقدار نازل شده و عباد و مفتخران بوم بودند و در آن
 بوم ظاهر شد قوله مبارک و تعالی ان یا ارض الخائیا نسمع فیک صوت الرجال
 فر فر فر یکی الغنم المتعالم طوبی بوم تنصب قبه رایات الاسماء فی ملکوت
 الانشا باسم الایم افر ایضاً یفر تخمین الخالصون و یفوتون اکثر کون لیس لاحد ان
 یعترض علی الذین یحکمون علی العباد و عوانهم ما غنمهم و تو جهوا الی القلوب
 حال ملا حفله نماید که این واقعه در عشق ابر که جزء خراسان است و ارض خوارزم
 است و چگونه حکم بعد از نمودند و احذر نتوانست اعتراض نماید چنانچه میفرماید لیس
 ان یعترض علی الذین یحکمون بالعدل و نصیب شدن رایات که نفوس مقدسه ثابت
 اند معلوم و هویدا و نوحه شریکین و فرج مخلصین اشکار حرف از بیانات مبارک نماید
 مگر آنکه صد افس ظاهراً شد و لکن اکثر هم لایستخوان و یازدهم سابقه فائداً بما تعدنا
 ان کذبت من السماء قین میگویند و ۲ بوم بعد از صد و حکم از منسوبان و متعلقان
 ملا احمد و شهید جلیل و شهید صدر آمدند نزد اجاب و مذکور نمودند که چون سوره
 فرموده است که جزناک اختیار تخفیف دادن در سگافات مقصرینم دارد
 ط از شما با خواشون بیفتیم که شما بروید نزد جبرئیل و از آنها شفاعت نماید که اگر
 ممکن است از تقصیر ایشان بگذرد یا آنکه تخفیف دهد اجاب شورت نمود صلح
 بر آن زمینند که با چند نفر از اهل و عیال حفرات بخدمت جبرئیل روند و شفاعت نمایند
 چند نفر با اتفاق متعلقان مقصرینم بخدمت جبرئیل رفیق و عرض نمودیم که ما

از برابر شفا عتد و وساطت لامله ایم و نعمنا داریم که اگر ممکن است از تسخیرات
 ایشان بگذرید و اگر ممکن نیست تخفیف دهید و ما از شما کمال تشکر و امتنان داریم
 و اصل مقصود ما این بود مظلومیت ما با مظلومیت و محرومیت آنها معلوم شود حمد خدا را که
 از عنایت دولت عادل همیشه روسیه اینها مطلب معلوم شد در یک اراده انبفام و تلافی
 نداریم جناب جرنال فرمودند آنچه مذکور نمودید منتها انسانیت و مردانیت
 لکن بقانون سیاست و حفظ مملکت تنبیه آنها از الزم امور است عمل این
 نفوس سبب بدنامی حکومت و شتمت و قبیاحت دولت شده فریاد است که در تمام
 جای مملکت است که در فلان نقطه از مملکت روسیه نفوس بلوا نموده در
 وسط روز در میان بازار در سر کفکوس و میخ و مدرب آدم کشته اند و این
 دلیل بر بی نظمی است و حکومت است و از براریت نقص است عرض نمودیم
 در صورت امکان والا صلاح مملکت خویش خسروان دانند و از خدمت منصوص شکریم
 حضرات هم مایوس راجع شدند بعد از آن روسا مملکت بظهران پیر نیز و مشهد بعلماء
 تکلیف نمودند و علماء طراً از دولت استمداد و استعانت خواستند که این حکم بود
 اگر جای سوء نقص است از براریت و ملت که از برابر کشته شدن یک نفر باطل
 نفوس عذبه مورد سیاط غضب باشند چه و من از این بالاتر که جمهت یک نفر باطل
 که ایشان را در ایران بیخ پیچیده ده می کشند و میوزانند و این عمل ما به افتخار است
 از برابر ایشان در این بلاد کفر این نوع ذلت و خواری بر مسلمانان روا میدارند
 و او را و مصیبتا و ادینا و شریعتا اسلام از دست شریعت غرأ چا باید بیقدر باشد
 ملت بیخا از چه تیره شده است جواب فرمود اجراء حکم قانون در مملکت
 حول خارجه وساطت قبول ضیمناید و تشخیص را که کشته اند و ایم از رعیت من
 بوجه ان بیچاره مگر صاحب عیال و اولاد نبود باذن و اجازه که این عمل را نموده اند

بادان دولت بوده یا بقول اسما علمای ابته شکل خود سرانه بتجه ان امین است چنانچه در
 لوح بعد از شهادت جناب حاج محمد رضا خطاب با جناب عشق ابره نازل شده میفرماید
 لیس بهم ناصر و لامعین از این بعد که حضرت سلطان ناصر الدین شاه هم اقدام بر قدرت
 و معاونت ایشان ننمود در این مقام ان لوح مبارک ذکر میشود قوله جل جلاله و عظمت
 یا اولیاء عنک انتم مغایب ابواب الاستقامه بین البریه و راباات الهدایه بین الخلیف
 بکم ثبت توحید ذات و تنزیه کینونته نوصیکم یا اولیاء الله بالحکمه و بما یرفع به مقالکم
 صلواتکم و لیس بجهنم خالصا لامر الله رب الارض و السماء و رب العرش العظیم یا اکرم ان
 یخوفکم ضموا الضموم الذین نبتوا لعدو و رأسهم متمسکین بانظلم الا انهم فرغوا من
 لیس بهم ناصر و لامعین سوف تاخذهم فجوات العذاب من کل الجهات الله هو الذاخر
 المقدر التقدير انهم حقیرا کجوام الخیر الواح در خصوص این واقعه که از سماء مشیت رحمان
 نازل شده مرقوم نمایم این اوراق کفایت ننماید و ایم مطلب باطناب انجاد حقیر بعد از
 ختم مجلس بود و صدور حکم و قایع را کما لا یسأل احد قدس محبوب امکان عرض نمودم چند نفر
 دیگر از جناب ام عرض نمودند بودند بعد از قلیل مدتی در یک جلسه و از ده لوح باسم بعضی
 از جناب نازل و در خانه ان الواح زیارتی باسم جناب حاج شهبان نازل ان لوح
 مبارک که باسم این فانی نازل شده در این مقام مرقوم میگردد قوله جل جلاله و هم نواله
 قد آتاهم الحیاته و آتاهم الخیر و آتاهم الخیر و آتاهم الخیر و آتاهم الخیر
 نقضوا عهد الله و بیفارقوا و قتلوا و لیا نه من و ن بینة من عنده و سلطان من لدره بشهر
 انهم افسدوا فی الارض بعد اصلاحها و کفروا بنعمه الراحة بعد ان تحقیقت و البطلت
 بعدل ملک الملکة و لیا نهما کذلک فنطق المظلم اذ یمشی فی هذا المقام الذی
 ستمت بحسن الاعظم فی العالم و بمقام انقطع عنه ذکر الامم طوبی لمن سمع ما امر به

عن لدن الله فالق الا صباح انا معنا الكل عن الفاء و امرهم بالبر والتقوى والطايع
 نبيزوا ما ينفصهم ورائهم واتبعوا البغى والفسق الا انهم من ادلى الضلال عند ربهم المتعال
 فتدوا من آمن بالله ونصر امره ونطق بيضاء من اللبائس والايام يا عا قبرا اكرم عليك بها
 و عننا يتقدست في كتابك الذر رسالة الى احد افندي و هو جمدنا من عرف الاتقاد
 في الائم فيها اختلف الناس في التنا الذي يشربه الكليم في العورات والمحبيب
 في الفرقان انا ذكرناك مرة بعد مرة وانزلناك ما اهتزت به الاشجار والجزيت
 به العقول والارواح كمن قائما على نصره امر بالحكمة التواشقت شهسها من افاقا
 المنزلة والارواح قد كنت مذكورا لدى المظلوم انه ايدك على خدمتهم امره وعرفك
 سيد الرشاد يا قلم اذكر من استشهد فسيب الله وقل اول تجلس ظهر من افق سباد
 الفضل والعطى عليك يا من سميت ببحر قير رضا شهد انك آمنت بالرحمن
 او تاج بحر العرفان في الامكان واجبت العزاد اذا رتفع بين الارض والسماء
 وشربت رحيق الوحر من يد عطا ربك مالك ملكوت الاسماء انت الذي
 ما منعك حجابات الظالمين ولا سبجات المعدمين وتركت ملته قوم افدا
 في الارض بعد اصلاحها وكفوا بنعمة الله بعد انزالها والرقح لك يا من
 في مصيبك ناه المقربون وصباح المخلصون طوبى لك ولمن يزورك ويقر
 ما نزل من القلم الاعلى فهذه المقر الا قدس الاعز الا نور الابهر يا عا اكرم
 عليك بها و عننا يتقدست في كتابك من قبلهم برحمة الله وفضلهم وعننا يتقدست
 انا نوحهم بالانفاق والاتقا ونسئل الله ان يولي يدك على اصلاح احوالهم
 فكل الاحوال انه هو الغنى المتعال وهو العزيز الفضال

خلاصه آنچه عمر و کوشش جهته استقامت مقرر می نمودند و بهر اسبابی که در دسترس
 گشت حاصل نشد چند روز قزاقان عشق اهل محبوس بودند و با اسغال و اقرار خود
 ما نوس و همی روزه منتظر فرج و خلاصه تا اینکه یوم از ایام اعلام نمودند که فردا
 آن ۲ نفر قاتل را به دار آویزند و سایر بیگ را بسوی الدار که سبید است روانه میکنند
 نزد یک ارتک حکومت اسباب آویختن آن دو نفس را فراهم نمودند سوار قزاقان
 اطلاق اینداده فوج از سالوات و چند را به توبه حاضر نموده چون که بعضی از حقا
 که عداوت عمیقاً تعصب و بیخ را بر خود فرض میدادند مذکور نموده بودند که اگر بخوانند
 این نفوس را بسبب برندی کسی را از براس شخصی بانکه که در شریعت ماکنتس او
 فرض است بدار کشند ما هم بیرون آمده جهاد یعنی بسم و اگر هم گفته شویم از شهدا محسوب
 این اخبار بسمع حکومت رسیده لذا آنچه لازم حزم و احتیاط است محض دانست
 خلق هم از براس تماشای از فرقه بیرون آمدند مقصود بیخ را با سلاسل و اغلال
 حاضر نمودند آن دو نفر قاتل را در پار و در حاکم کردند ایشانرا بالای ^{عند} ^{سپاه} ^{میدان}
 قتلگاه جهنم در زیر پایشان کوه حفر نمودیم که بعد از خروج روح از
 جسدشان در آن کوه با انداخته متورنهایند لباس کهنی مانند برایشان پوشانیده
 پس آنکه خواستند طاب بگردن ایشان اندازند جناب پیر کور در آنجا حاضر بود و فرمود
 دست نگاه دارید و رقه بیرون آورده بدن را در سر قرائت نمود بعد بجزیم اشاره نمود
 نمود بدن ترک و قاریت شد نمود و بیان آن مطلب ایست که در آنروز که چند نفر
 بواسطت خدمت جرنه رفته بودیم مطالب را بتیاضه بخدمت اینرا حل را عظم

تلکراف بینما بد که حضرت با بیمه آمده مقصود بین راضفاعت بینما بد حضرت
 انبساطوران صورت تلکراف را مجلس شورای اسلام بینما بد که آنچه صلاح دانند
 بجز نه قواف تلکراف نمایندگان مشورت نموده صلاح بران درینر که
 که اول این است که وساطت با بیمه تا بگذرجه قبول شود که علاوه معاندیم آنها
 گتر شو این قسم قرار داده اند که ان هو نفس که باید گشته شوند ایشان نگشند بسبیل ابر
 برند و با بقره ۱۲۴ سپید جهنم ایشان شده نصف باشد وقت سال بسبیل
 روند حضرت انبساطوران را امضا بموعه جواب جری قواف را تلکراف
 نمودند جناب جناب ۱۴ این مطلبی مکتوم نموده در ان یوم که جمعیت از
 بر طائفه حاضر بودند این مطلب را مفصلاً بیان نمودند که از انبساطوران اعظم
 حکم چنین صادر شده که محض خواهش طائفه با بیمه با آنها تخفیف داده شد و الا
 حکم همان بود که نموده بودند بعد استماع این بیانات ان هو نفس که برای
 او بخشن حافر شده بودند مذکور نمودند که با شفاعت با بیمه را فرستیم البته
 گنتی برابر با بهتر است و سایر بیم هم سرها ایشان را تراشید کلاه را روس
 وارونه بر سر آنها گذارده برابر سوار شویم با طنطنه و کبکیه جلال بدم راه است
 آورده در ان اطاق و اخوان که از برابر ایشان میباشند بود سوار نموده روانه
 دارالبوار نمودند و نفر آنها در بین راه تباه شدند و نفر کابلی را بقر فرستادند
 که خبر و اثر از آنها معلوم نشد و نفر هم بعد از قلید مدت بمقر اصل خود نشناختند ملا مدک
 فرار نمود با بیان آمد بعد از شش ماه خانه جدش و بران شده روحش بجهان و محل
 خود راجع شد از آنها یک نفر ملا احمد بن در از برابر سخنان در زمانه با قمر مانده

تا کی نیکم ان نصوص مضمونه را ندریده اند و را ملا حظت نمایند و عبرت گیرند
 بار مقصود از شرح و بطل این مقال است اینج که بر صاحب بصیرت و اولی الامر
 مفاد و معنی آیه مبارکه *یریدون لیطفوا نور الله بافوا هم* و بیان الله الا ان ثم
 نوره و لو کره الکافرون واضح و مشهور و برین شوق زیرا که در این مجلس شورا جل
 فس و این مذاکره نموده بودند حفاظ شرع مبین و بیرون دین سید المرسلین کم باها باید
 جهت نماییم که در عنق اباد احد از این طایفه نتواند زیست نماید و باید چند نفوی
 از اینها را کشت تا با بقر حساب کار خود را نموده از ایچی خواهند رفت همه این را
 را صواب دانسته بر این امر متفق می شوند و آن نفوس از بر شهادت جناب حاج
 معین بین بند و مبلع حوییت سناست و چه بان ۲ نفر میدهند و دیگر از اشرف کلمه مبارکه
 ان الله الا ان ثم نوره غافل بودند که حق جل جلاله رخماً را نفهم ان نور را از افق
 ظاهر مینمایند که ضیاء و بیرون روشن جمیع عالم را روشن و منور نماید جلالت عظمت
 و تعالبت قدرته لا راد لفقائه و لا مانع لاداره و هو المقدر العزیز الحکیم چنانچه در
 لوح حقیر بکر از الواح شفی کانه که از قهرش کمر شد که بابت ان باسم حقیر آمد و لوح جناب
 شهید هم که اشاره شهادت در ان ذکر شد بکر از ان الواح بود و لوح مینماید
 قولم جل و عز بگو از نار فتنه و ضا که از قساوت قلوب عبار شتعل شده
 مخزون باشدید قسم بانوار وجه آله که از افق اعجاز مشرق و لا الخ است اینج امور
 سبب اغراض کلمه الله و هست انتهم آنچه عرض شد اهل بصیرت را کافی
 است و الا از بر غیر اهل بصیرت بر وجه ذکر شود بلا شرافت چنانچه حق

بفرمایند و آن بیرون کل آیه لمن یؤمن بها کبیرة من الحق راست کوریا شد و صلح صدق
 من الله قیلا بارسا که خواسته باشم جمع الواح که در این خصوص از قبل و بعد
 از شهادت جناب حاج شهباز نازل شده ذکر نمایم باید کتابت علیحدہ مرقوم تمام
 در شامه این مطلب این لوح ایضاً اقدس که مدلل است بر عنایت و
 مرحمت بدولت ابرمدت ~~و~~ بهیچ رو سیر ایدہ آہ تعالی ذکر مینویسیم که در
 قرون و اعصار ذکر خیرش در این لوح مبارک باقی است و در سایر الواح دیگر هم مذکور است
 هو الحافظ المقنن القدير

يا حسين عليك بهائم تشهد انك فزت بما كان مستورا فالق و مرقوماً من القام
 الا على من لدن الله رب العالمين طوبى لك بما اقبلت الى البحر الاعظم و رأيت
 امواجه و اللؤلؤ المكنونة من بيانه و سمعت ما ارتفع من اللفق الا على بعناية الله
 رب العرش العظيم يا اوليائه في الممالك اعرفوا مقام من نصرتم و حكمتم بينكم بالعدل
 الخالص نسئل الله ان يورث هذا الخبز على ذريه و شئائهم و خدمته و ينظر منهم
 له لعله السطرا المقدس العزيز العظيم يا اهل البها قد كان نير العدل مستورا
 محجوبا تحت غمام الظلم و لكن الله ايدى حضرت الدولة البهائية الروسية على
 اشراقه و ظهوره و نجاة من حجاب غليظ و سحاب عظيم نزل الله تبارك
 و تعالی ان يورثه او ليائمه و انما له الذين بهم نصبت رايتة النور هناك
 و علم الظفر امام وجوه الخلق رفعا للذين حبوا العدل و الانصاف و منعوا هما عن
 اشراقهما و نورهما و ظهورهما على اعداء كلمته و اظهر امره و اثبات حقه
 و بوفقه على انقاذ المظلومين بذراع العدل و الانصاف و نجاة من الظالمين

والمحذرين والمنكرين كذلك فصل الامر من عند الله الامرالاحکيم بنذر بار سر ندای
 مظلوم را بشنو باید احباً طراً از این یوم الاخر الذکر را آخر له قدر عنايت هو لت
 بهیه اید با الله را بدانند و آنچه سزاوار این عدل است بران قیام نمایند و نفوسیکم
 من غیر ستر و حجاب عدل را تا نهد نمودند و نصرت فرمودند و این مظلوم سبوح را از
 بی نظایم بجهت متین انصاف بر آوردند و نجات بخشیدند سزاوار پاداش عظیم اند
 از حق جل جلاله بشهد المظلوم بانهم هم الذین نصرنا عباد الله و اخذوا حق
 المظلومین حق کل حق لم یعبود و کل قاجر مریب انشالله او یبار حق موفق شوند
 در قرون و اعصار بر تبارک این عنایت کبر که از حق است مبارک عادل ظاهر شد
 البها و النور و العز و الشان حضرت و علی الذین حکموا من جانبنا بالعدل انی نص
 و منعوا الظالمین من ظلمهم و اخذوهم انخذ عزیز مقتدر انتهر جناب حاکم
 شهید از جمال قدم جل زکرة الاعظم باسم این الواح متعدد نازل شده از آثار جمال
 مبارک هم با اینان بود همه عبادت از جمال مبارک را شنید که جمال مبارک بدوش کرم
 بودند بعضی از این آثار در اصفهان نزد اخوان اینان بود یک صیحه هم از جناب
 شهید در اصفهان باقی بود بعضی از این آثار هم نزد افغان جناب لاسید احمد
 است بعضی هم نزد جناب اغلا محاین است ببا سها کرم در وقت شهادت
 بر سر اینان بود که با اردو و خنجر باره باره شده اند همین قسم که بحون آلوده
 بود نزد جناب اغلا محاین موجود است و دیگر جناب حاکم میفرمودند اسبابها
 عنده خوب تحصیل کرده ام مش جمله فرمودند زیرا که از خط یا قوت در
 اصفهان دارم و ما کذا از سایر خطوط از درویش مجید و میر محمد و غیر هم والد

جناب استرگشید را بر اہم نجاس اہل اصفہان ابیح مرحوم لا محمد صادق کہ جد ایشان
 جناب آقا محمد بید ابادی از نحول تحقیقین و فضلاء شہر خود بودہ اند توصیفات
 کما بیۃ ایشان بین الامثال و الاقوال مشہور است جناب استرگ از نوادہ ایشان است
 محل سکونت ایشان در محلہ باب القصر کہ بدرجہ کمال شک و عرف است بعد از
 شہادت حضرت اعیان قبور از ظہور طلعت اہل بسبیل مدرسہ بردہ اند و مستعد
 نفی انور و طلوع شمس جمال اہل بودہ اند کہ آفاق دار السلام ان نور ساطع و کلمہ
 مبارکہ و اشرفت الارض بنور ہما محقق و موعود اہل بیاضیان شد جناب ایشان
 بدون توقیر و توقیر بخصی استماع نداء تصدیق بینا یمند چنانچہ در بکسر الواع
 ایشان شاہد این بیان نازل شدہ ایشان مدرسہ بحکمت مشرف نمودہ با خلق بظہور
 مہاشات سلوک بی نمودند و بحسب ظاہر خلق ایراد بر ایشان نداشتند
 الی زمانیکہ ابتداء جناب ملا کاظم و بعد از قتل مدرسہ حسین سلطان اشہد و محبوب
 اشہد آرا بفتوا علم و سعادت ذکیہ و رقش شہید نمودند در آن فاجعہ عظمی
 و امنی کبر از احباب و اعدا را انہم در کمون بعد ظاہر شد از معاندین و اشرا با نواع
 و اقسام اثار ظاہر شد و تا کنون از ابرار و حدیث را بہم از جہد و استقامت و صفا
 و تحمل شد آید و بلا مشہود بلصداق اہل مبارکہ و وضع محل حمل حملہا و مکر الناس
 حکما نمودار شد در آن ایام از تغیر احوال و کرات طلال حال جناب استرگشید
 بر اہل فضل ال اشکار شد ظنہا بعام و کما نہا بیقین تبدیلی شد اہل محکم
 نزد علماء اجماع بنویسند و کل شہادت عام در غر و فتواست قہتار طلب

نمودند علما بدار و ظلم اینک ایشان جنوب بجناب فضیلت مآب رحم اقا محمد
 بیداد در مستند این ذلت را نسبت بان خانواده رواندا ششند بهر نوع بود خلق را
 ساکت نمودند لکن مردم ایشان را آسوه نمیدادند و در ایشان شد خوف خیال نموده
 که سفر بمشهد حضرت رضا بنیارت روند شاید با بینم و سیله از شتر زخم سان
 و دروغ افغان زمان آسوه شوند ایشان فوته بر سر بسته قسمه ایلی انداخته کمیوه فرد
 اعی پوشده بهیبت زوار از دبار خارج شده عازم مشهد شدند در این زیارت نموده
 بعزم اصفهان از راه سبزوار مراجعت نمودند جناب حاج محمد کاظم که قبل از
 شهادت سلطان الشهدا بعد از سجن از اصفهان هجرت نموده بودند در سبزوار شریف
 داشتند جناب حاج عیسی کابیند این خلق دست از جان کما بر خمدارند شما بهر ایم
 که در سبزوار بر بنید و مشغول کار شوید متعلقان شما هم خواهند آمد ایشان اطاعت
 نموده در این مشغول عمل بخار میشوند از سبب این حاج محمد کاظم سایر هم
 بایشان رجوع مینمایند اسباب داخل فرام میآید کیفیت را نزد ولدانش جناب
 محمد حسین و محمد رفیع مینویسد ایشان هم سوز آمده باز مراجعت مرجع امامت خداداد
 پیفر و شند و اهل عیال را بر داشته سبزوار میآیند و در این مشغول کسب میشوند
 در سبزوار هم حضرات اشرا چند دفعه اسباب از بیت و آذین برابر ابرار فرام
 میآورند تا دفعه آخر که هجوم عام نمودند و هر یک از اجناب بستم قرار نمودند
 و بعضی محقر شدند تا آنکه انشی فتنه فرو نشاند جناب استاد محمد ابراهیم هم خورد
 خورد کارها نمودند ترتیب داده بعد از چند بعشق اهل آمدند محقر را اخذ نموده
 خانه بنا نمودند و متعلقان را بحق اهل آوردند و فرزند کبرشان محمد حسین

در سبزواری بدار الفوار رحلت نمود جناب استاد در خصوص جبار مخصوص کار
 سنگین و ناز و کار و حیدر عمر خود بوده اند از آثار و صنایع ایشان از خانم سازی
 و کارهای سنگین که کار و صنعت کار ایشان در اصفهان و سبزواری باقی است چنان
 محترم است ایشان قریب به هشتاد است با وجود کبر سن با حرارت و متفعل است نقش
 در فوار ایشان پیدا شده در اسبی رقبه شرف الادکار است از جمال اقدم جل اسم
 الاعظم الواح متعدد دارند از حضرت من اراده الله نیز الواح دارند سلیم جلیش ان
 محمد رضا بمغنا و کلمه الولد ستر است همه کلمات ایشان را در است در میان جوانان
 ممتاز است از نفوس شمه او تیره است که بمعا و نت یکدیگر بناست تاسیس امور
 مفیده خیریه آنها و نذر و در شان بعشق ابد در ۱۳۱۲ سال ایشان در ۱۳۱۳ مرم
 جناب حاج محمد حسین ابن مرحوم حاج محمد باقر ابن حاج ابوالحسن م اهل اصفهان بعد
 از شهادت جناب ملا کاظم م اهل طال خوخته که از توابع اصفهان است از
 اصفهان از بیم جان هجرت نموده بسبزواری آمد در اینجا مشغول کسب میشوند
 در ۱۳۱۳ با اتفاقا همو با سر خود جناب حاج محمد کاظم و حاج غیب الحسین لاجل
 حکمت بعزم مکه بیرون میروند و ابتدا بعکاشرف شده بقارخی الجلال
 مشرف میشوند بعد از چند یوم با مر جمال مبارک بکته میروند چون اکراه از
 رفتن داشته اند از آن مراجعت بیفرمایند با فرما الله بطواف بیت الله فائز
 شده بعد از اتمام اعمال حج مراجعت بعکاشرف میکنند مدتی در ظل سدره منتظر
 ساکن و از ثمرات شجره طوبی مرزوق بعزاجد میقات از آن رجوع از
 از مصدر حکم صادر راجع بسبزواری میشوند و مشغول عمل خود بوده اند از آن زمان

زبان بلوا و عوف سینه و آرمه مگر عرض شده ایشان چند روز محقر شده بعد
 بطور رخفان از سبز و آفرار ضمه بعنق ابره هجرت بینا بند و ۴ دفعه بعد از صحو
 جمال قدم جل اسم الاعظم بمدینه منوره عکا مشرف میشوند و بزیارت عتبه مقدسه
 و روضه مطهره فائز میشوند و دفعه اولی از همایون شخص شجره طور فکار برایش
 شده منصقی و مدحوش شده باز بهوش مرآیند لکن بعد از آن حالتش دگر
 کون و کابر شئونات جنون از ایشان ظاهر اما چه جنون که در حین انخالت کلمات
 از او صادر که عقلا متعجبان از آن مراجعت بفرمایند جناب حاجر چون کوه اتش
 فشان از طور سینه و جبر فاران مراجعت نمود نوعی مجذوب و مشتعل که
 که احدی را مجال مقال با او در آن حال نبود و در این مقام قاب قوسین او
 ادنی سخن میافت و از مراتب دنی فتنه صحت بداشت مگر عارض مرقوم
 نموده بارض اقدس ایستاد و فراتر از حالت عجز داشت انسان از گفتار
 و اطوارش متعجب میشد خود را رجعت موسر کلیم میداشت مخصوص بهمدان لاجل
 دعوت قوم نوح بنی اسرائیل رفت با کثر برادر کردش نوعی عاقبت بهندستان
 و بعد از آنجا بصره از مصر بدیاریا آید بشرف زیارت جمال مبارک
 من اراده الله مشرف شد چون در دفعه اولی از کاس کان مزاجها زنجیر
 با و نوسانیده بودند احداث حرارت نمود این دفعه لاجل اطفال دار حرارت
 از بدین فرعیات صبا کاس کان مزاجها کافورا آستاید حرارتش بیروست
 تمیز شده بمدینه عساقی راجع و بکس آن اطوار و حالات لافرا موش
 نمود تبارک الذی بهیه ملکوت کل شیئی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز
 الصمد از جمال قدم الواح معتقد در بعضی از آنها باطلار خاص تنزیب

یا از کلیم
 کشیده

شده صاحب آثار است از حضرت سید زاده الله ارواحنا من الله اجمعین

دارد همه مجسم ایشان بنت شمس ایشان جناب امیر محمد جعفر است مؤمنه ثابته راغبه
مرفیه است چند طفل از ایشان که باز نمودند وفات نموده اند حال و طفل ^{میباشد}
صغیر دارند اسم ایشان در ذیل اسم جناب حاجر در فرقه عالم مرقوم است ^{میباشد}
جناب امیر محمد حسین ^{ماهی} محمد محمد حاجر عبد رسول و جناب حاجر احمد

مشهور آقا محمد حسین مرشد اخو جناب امیر محمد عبد رسول از قبیل کنز است ایشان
هم اند سابقین (جناب بوصه اند لکن مراعات حکمت را از جناب امیر
بهتر میفرموده اند هم وقت با عرفا و حکما الکلیه معاشرت میفرمودند و در لذایب ایشان
چندان تفرقه نداشتند اند مدتی نیز در بطن بجارت مشغول از بعد به تربیت

حیدر آقا در انجا نیز بجارت مشغول بود اند در اخرا ایام بعثت ای آید
در نزل جناب حاجر عبد رسول تشریف داشتند بعد از چند سنه بر رحمت
این مرحوم است حین و فانش حاضر بودم بسیار مخوش و راحت جان را انجانان
سلب نمود مثل کسر بخوا بود با حق الفت مخصوص داشت هم وقت بغیض
صحبتش متفرض می مقدم در مقامات عزیزان پایه بند داشت اشعار را خوب

میفرمود شوا نیز او را بم شد قبول داشتند سنتی از مفکاد معنی وز بوصه تا بیل
اختیار نفر بوصه فانش در ۱۳۱۳ در مقبره اهل بها مرفون است رحمة الله علیه نفر ۴۰

حسن ابیم مرحوم حاجر مظفر من بند سبز وار در وقت ضوفا سبز وار
با تفاتی جناب امیر محمد رحیم فرا نصفه بعثت ای آمدند ناخوش احوال شده قبل از
ناخوش و باد از این دار فنا بعالم بقا شناخت از نفوس متفهم بود

علم

از جمال قدم جل شانه الواح یا صحیحش نازل از اجاب اویسته در سبزواری نور صحنه الهی
 جناب آقا محمد فائز نبیل ^{الکبیر} علیه بها الله ورحمته و الطافه شهو ریحیاب فاضل
 وصف فضایل و کمالات ایشان از تحسیر و فقر بر ایم فقیر خارج است الواح حکیم از
 جمال قدم جل اسم الاعظم باسم ایشان نازل شده بر رفعت مرتبه و علو مقامشان
 کت مبریت ناطق و من صدق من الله حدیثاً در عنوان بعضی از الواح با سماء عالم
 تقاضا طلبند یا اسم الاعظم و یا الف الاخر و یا سماء اخر مفتخرند حقیر فیض مصاحبت و
 محبت در خدمت ^{ایشان} بطور کامل دریافت در حضور و غیر از قبضات اطوار و رفتار و رفتار
 ایشان مستفیض و مستفید شده ام جلالت قدر و علو منزلتشان بین الاعداد و الاستقا کاشم
 نور وسط السماء ظاهر در جمیع فنون و شئون علم و حکمت و عرفان بین الاقران ممتاز
 در بدایت شباب بعد تحصیل مقدمات علم و آداب در شهر مقدس تحصیل علم حکمت الهی
 لاجل تکمیل سب و ارتقا جناب حاج ملا محمد باقر ^{ملا} در چند سنه در مقام علم حکمت بغایت فصاحت
 رسیده بمقام بلکه جناب حکیم بفرمایند که من بعد باید من از شما اقتباس انوار فضا پند نمایم
 بعد از آن بگریدار سلا و نجف اشرف مشرف شده مدرس نزد جناب حاج شیخ در شهر
 اعیان الله مقامه تحصیل یعنی جناب شیخ بدون اظهار جناب فاضل بطلب خاطر
 ما ایشان اجازه اجتهاد میدهند و ما کذا بعضی از علما دیگر بعد از تکمیل علوم بنتجه ان
 که عرفان معلوم است فائز میشوند براه نائز بعضی از اجاب و جناب ملا ابوتراب
 سعید ب الارباب علم برده بحضرت اعیان اقبال یعنی پدر ابام بین الظهورین
 بعد از حصول حضرت اعیان و قدار طلوع طلوع ابهر و منظر ظهور منصفه الهی
 بوده اند و از شهدا بیان بکمان غلب جناب نبیل و دیان و غیر هم مدعی این مقام
 شدند و بانگ زحاف خاموش و نادم شدند زیرا که محال بود که بغیر حق بر حق
 مستقر گرد این بود که حضرت اعیان فرمود در کس مدعی این بود تعرض ننمایند زیرا که

بان

مقام

که حال است خیر از خود پس بر این عریضه متفکر کرد چنانچه نتوانستند جناب را بیرون رانند
 شهید فرمودند بعد از آنکه فرمودند بقول مدعیان این مقام شدند جناب فاضل
 فرمودند در آن ایام از نبیره اعظم خطبوت اجاب لاهند و ایشان در مقام مذکور
 شده اجاب را بخود دعوت نموده بودند مثل اینکه خطاب بمن این بود از محبت
 سواد سواد کنی ترک بر آئین در برینهاج کنی خطاب به آن ابوسرایب اشهری
 اسیر خاک تنگ ابوسرایب ان بنای لاکه دیدن شد خطاب
 خطاب به جمال مبارک عرض نموده بود از بهایت بر بهار حق در سیر
 خیزد جان اندر ره جانک سیر از تیر اینم بیانات مرقوم نموده بود دیگر غافل
 از اینکه بجز شکر و سپاس نماندست خوبان را بخیر نموانند در دم از سلیمان
 تا اینکه بعد از سنه شصت جمال همین کشف حجاب و رفع نقاب نمود خضوت له الاعناق
 و شغف الاصوات دست از آستین برد آمد که پاره کرد چندین هزار خرقه
 پرین کار را همین جناب نبیره گور محاسن خود را قطع نموده در برابر جمال
 قدم را جا رو بگرد و با آنکه چشم آب پاشی نمود و بعد از صحوه تاب مفارقت
 نیاورده خود را در بحر انداخته فنا نمود و بعالم بقا فرستاد در ظل شمس بقا بقا
 قائم شد ملک فاشی در مدینه منوره علی بن موسی خراسانی جناب فاضل فرمودند بعد از آن
 با مریم جمال ایمان آوردیم پس از فخر عدم و وصول بمقام معلوم
 عنم وطن خویش نمودم بقاین آمده ابواسرا و ده والفت کشورم
 و علمای و فضلا قاین آمدند بیست و نوزده روز از ابواب دایم بیست و هفت
 علمای قاین در کنار خود را بر وفق و کسر دیدند در خیال فسر
 افتادند مخصوص سید ابوطالب که در آن ایام صاحب ریاست بود

بنابر مخالفت کد است سایر علما با و تا سر رسیده در راه وادینا و سر نیز با بند نمودند
 بطهران بجزور سلطان عارض شد که این شخص محسوب دین است و ما در بیان معاین
 صوفیان را ظهیر است و با بیان را معین منطلق القیام سلیمان دارد و سحر بیان و
 نبیان آفت و ران است و فتنه آخر زمان در اینجا داریم نار باید گوشه و الا
 چشم از ملت و دولت پوشید عاقبت از طهران حکم با حضاسم نمودند با
 و فورا مور بطهران رفتیم محله از برایم تعیین نمودند و بهای احرام بلوی
 میفردند اکثر افتاد و ارکان دولت آمدند میفردند فهمیم بمقتضای فهم و اوراک و حقوق
 در یک بیاسر بیکدم چند مجلس مدعیان حاضر شد ایراد و انتقادات را از خود نمودند
 بحول الله ایشان با بقوه تقریر و بیان مضمحل و نابوه نمودم عاقبت خائب و خاکر
 بمقام خود راجع شدند و مرا با احترام و اکرام معذرت خواسته مرخص نمودند
 را کن ملا حفظ نمودم یا باید از دین گذشت و با رقیبا مقاومت نمود و ریاست
 ملکی را بر کتار نمود یا باید از دنیا گذشت و صیانت دین نمود لذا از جهان
 فانیها چشم پوشیده و سبیل رفاه است بود یا شدم جوست بدینا و آخرت نتوان داد
 صحبت یوسف به از دراهم معدود هم اوقات در برابر بنیاد امر مالک ایجاد
 سائر شدم خلاصه در او اخیار ایام فرستادم مع اخور زاده جناب
 شیخ حمیدی وارد عشق به شدند قلیل مدت در عشق ابرو توقف نمودند
 یعنی را شریف بردند در سرا خواجه کلان در منزل جناب افغان حاجر
 میرزا محمود منزل نمودند قبل از رسیدن خبر صحرای جمال قدم جل ذکره الاعظم

کسالت جزئی در روح خودشان حارث بن عیبه که آن ایامه باین روز در
وفات بینا بیند نداشته اند ابو القاسم مذکور نمود که جناب حاج میرزا
محمود چنانچه صرف نمودن قضا حاضر شد جناب فاضل در اطاق دیگر شریف
داشتند بالا سر ایشان آمده احوال پرس نمودند ایشان بقاعده جواب
دادند رفیق مشغول طعام خوردن شدیم بعد از آن سیر باین فاضل ادم
کمان ایام خواب رفته اند دست ملاحظه نمودم دیدم مرغ روحش
از قفس تنگ پرواز نموده بپوستان قدسی معنور مشتافته بود همه متعجب
شدیم و آرزو این قسم مردخ نمودیم مقارن این حال خبر صحیح
جمال قدم رسید در بیرون دروازه محترم استماع نحوه ایشان زاد فن
نموده اند و شرافت بجز از آن مدفن شریف محقق شد از نلم مبارک
حضرت مناره الله زیارت از بر ایشان نازل عنایت بی منت
در باره ایشان میفرمایند بام حضرت عبدالیهما رساله جمه از اصحاب
از علی ابر بنیارت شریف جناب فاضل بیرون آمدن حین فایده هم سه مرتبه
مخصوصی بنیارت ایشان رفتیم و وفات ایشان در ۱۳۹۰ هجری قمری علیه
ایم محمد در ذکر جناب فاضل علیه السلام عرض شد و اگر وقایع بیک از وستان
مفصلتر که شو باید از برای بیک بیک کتاب مرقوم شود امورات محدثه این جور
اعظم عجیب است از انواع بلا یا و زایا و مصائب و نوائب که او بدوام
الیه این بر اصحاب وارد شده با انواع واقف از سفک رماد و حرق اجساد
ایسر در بلاد حق در از نفوس محترم که از او طمان بجز است نمود در بی خان ما

مدخل خان

وسوگردان اطراف جهان پراکنده اند و آنرا رحمت تدبیره اند و چقدر از جوانان
نورسیده و اطفالی که در خون خو غوطه ور شدند تا منقذ الا صفت من و ما تم
و ما من هوا الا علت رفرا تم این چه صید افکن سوار سید که ز سیم صحران گذشت
نیش خار نیست کز خون شهیدان رنگ نیست نموده ۱۴۲۵

جناب ابوالقاسم ابن مرحوم امام محمد تقی بن در جناب افغان حاج میرزا محمد تقی
ایشان را ارجمند نویسد که و ثبت ضبط و نیز حساب بنابر جناب حاج میرزا محمد از بزرگ
روانه نبودند به عشق ابراهیم آمده عازم بخارا شدند بسیار صاحب هوش و ذکاوت
بودند جمیع امورات تجارت جناب افغان و امورات متعلقه بایشان را رسیدند نمود
بعد از تشریف بر آن افغان بیزد چنین رفتی فتنی امورات در دست ایشان بود
عاقبت برضی سل بیلا شده مدت سه سال با این مرض مبتلا بود در ۱۳۱۳
از این عالم فانی بدرجا و دانی شتافت عکسش نزد فانی موجود است
از حال قدم واسم اعظم حضرت عبداللهم الواح دارد در بخارا شریف
مدفون است و والده اش در حین وفاتش در نزد شیخ ^{حاضر بعین} بود در وقت صعود
واقع شده بود که داغ فراغش بر والده اش مؤثر نبود و والده اش بحقیق ذکر نمود
که من در حین احتضار اش حاضر بودم و ابدا عار منم که مدل بی موت باشد معلوم
معلوم نبود بر بستر کایه نموده برخواست به کمال بشاشت و سود مزدب نشست و
بهم گفت زود استول حاضر منم که جمال مبارک شریف مرا آورند فوراً استول
حاضر نمودم و منجبرم که این چه حالت است و قیقه نگذشت برخواست تعظیم
نمود و نشست بر بستر کایه نمود و جان را بجانان تسلیم کرد و علیه بها آت

و محاسن و رحمت و الشافیه در بحال مدفون است و آنگاه بعد از فوت فرزند
 بعشق ابر آمده حدت در سنه بعد از فوت فرزند از بندگی یافته به عالم آرزو شایسته
 در سینه ما جرییم من اهل بها مدفون است علیها بهاء و الله و شانه و غفرانیه ^{۳۱}
 جناب ملا علی بختیاری ساکن شهر از سابقین احباب و کلمات اصحاب خراسان از علما
 فاضل و فضل ارکان در رحمت اوقات منزلت آن محل ایام و در باب احباب بوجه
 نفوس سینه را تبلیغ نموده اند و همه وقت سبب اشغال احباب شده اند و در آن سال
 علی ابن موسی الرضا خدمت و منصب دستور داشته اند بعد از انبال نامرغش اشغال ایشان را
 از خدمت معزول و دستور را موقوف بینی نیز صدقات و نظایات شدیده بحسب الله
 اندازان و اشارت بر ایشان وارد شده هیچ را شغل نهمه محسوس شده بل بر حبش افزوده
 عاقبت از بیم و ضعف قوا و با اعدا نتوانسته بجهت بعشق ابر نموده ^{۳۲}
 زانچه ^{۳۳} وارد عشق ابر در منزل ایشان جناب که برینا چنین ساکن
 شدند جناب اینا چنین ان ایام در نظر مشغول بقدر رسیدند و اهل بیت
 ایشان در عشق ابر بود جناب ملا ^{۳۴} هم مدتی در عشق ابر نشینند و بعد
 با اتفاق عیال فرزند بثمر قند شریف بردند و چند روز در آن دیار بسر بردند
 و هم از آن دیار بدار القرار در حلت فرمودند ^{۳۵} مدفن شریف
 ان مؤمن بزرگ وارد در نظر قند از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم
 الی و دارند لوح امر که از لوح عظیمه خیمه امت ناطب بجناب ایشان است
 در این مقام ان لوح مبارکی مرقوم میشود لتفرح به العلوب و تقر به الایواء
 الا قدس الاعظم الایه
 هذا لوح الامر قد نزل من لدن مالک القدر لیتقرب الناس الی المنظر الاکبر

ههنا المقام الاظهر الذي يطوف ورحوله ملائكة مقربون قل قد فضت السا عده سعتت
النجوم وانشق القمر انتم تفقهون وناور المناد بين الارض والسماء ان الملك لله المقدر
المهيمن القيوم بشهد كل الذرات لنزل الايات ولكن الناس اكثرهم لا يشهدون
قد غلبت عليهم شقوتهم ومنعتهم من رؤيتهم وهم اليوم فريسياء الضلال يهرعون
اذا قبت لهم اما رايتهم عظمت الله واقدره يقولون راينا وخصينا الا انهم لا يظنون
قد ظهر في هذا الظهور ما لا يظن في ازل الازال ومن المشركين من رآ وقال هذا ساحر قد
انزع عن الله الا انهم قوم مدحضون ان يا قلم المقدم واذا كبر للاهم ما ظهر في العراق
اذ جاء رسول من معشر العلماء وحضر تلقاء الوجه وسئل من العلم اجنانه بعلم من لدنا ان
ربك يهو العلم الغيوب قال شهد عندك من العلم نالا احاطها احد انهار كيف
مقام الذي ينسبون الناس اليك فاتنا بما يعجز عن الايمان بيمينه من على الارض
كلها كذلك قد اراهم في محضرك العزير الودود فانظروا فرائس اذا انصحت فلما
انفاق قال آذنت بالة العزيز المحمود فذهب الى القوم قد فاسلوا ما شئتم انه لهم المقدر
على ما يشاء لا يعجز طامان وما يكون قد يا معشر العلماء اجتمعتوا على امر ثم اسلموا ربكم
الرحمن ان اظهر لكم سلطان من عنده آمنوا ولا تكونن من الذين كفروا قال
الآن طلع فجر العرفان ونمت حجة الرحمن قال ورجع الى القوم يا من لدن الله العزيز
المحبوب قضيت ايام معدودات وارجع اليها ان ارسل رسولا آخر اخبرنا بان
القوم اعرضوا شيا ارادوا وهم قوم صاغفون كذلك فخر الامم في العراق الى
شهادة على ما اقول وانتشر هذا الامر في الاقطار وما استغفر احد كذلك قضينا ان
انتم تعلمون مع من سئل الايات في القرون الغامية اذا اظهر عالم كافر بالله
ولكن الناس اكثرهم فانكون ان الذين فيوت ابصارهم بنور العرفان يجردون
فهي تارحمن ويقبلون اليه الا انهم هم المخيرون انك انت يا ايها المقبل

الحمد لله ان استمع ما يوحى اليك من سيبها العظمة والافتداس انتم لا اله الا انا الموهبين
 القويوم قد خلقت السموات لنفسي وارضها لغيري انما المقدر على ما اراد
 بقولك اني فيكون لا تخزن من شئ مني نعم في نصره مولاك منقطعاً عن العالمين قد قدر
 لك مقابلة لوح حفيظ كمن نار الله لها سواء تشتعل حلك اضرة الخلق كذلك امرت من
 مدخ عزيز حكيم قل ايرسب انا الذي رخصت برضاك وواقعت الآدمية
 وافضيت مراد في عاردي اسئلك باسمك الاعظم الذي به يتوجه بجزال القدم
 بان تكتب لي ما كتبه لاهل البهائم الذي يمشي اسفوا على الفلك الحرآد ويسيدون على هلم
 الكبرياء انك انت مالك الاسماء وفاضل الارض والسموات انت العليم الحكيم
 مراتب منزله مشكوره وروح مذکور مهذاقش در وجود جناب مرحوم بغير علم بهاد الله
 ظاهر و شهود بود باد جو کثرت سن که از حق قدر مجاوز بود منجرب و مشتعل بود از قلم مبارک
 حضرت عبدالبهار و حرم لوجه الله الفدائز بار تراز برار جناب مهاجر مذکور نازل شده نهایت
 مرحمت و عنایت در حقیقی فرموده اند نهایتاً که و مزیناً و دیگر از مصیبت جانسوز
 رینگم چند بعد از رحلت ان مرحوم جناب امیرزاده الله از خراسان بعزم زیارت تربت
 پدر و ملاقات برادر جناب امیرزاده این بعضی اهل آمده چند بومر با جمیع اصحاب ملاقات نموده
 عازم بنفقند شد چند اخوان امیرزاده این را جهت املا کارها و نحو منقول شعور و در
 کازندران نیز رفته کار فرام نمود جناب امیرزاده نصر الله از نرقند سوز
 بنزد اخوان امیرزاده این برود در وقت مراجعت در راه سکه حدید در نزدیکی
 آستانیه نجین از اطاق ماشین آستانه قیام هوا بیرون آمده شوخ در کجی
 ایشان بوجه ایشان را بغتتاً اندازد در میان هو چرخ ماشین و بعد
 از سر آستانیه مراجعت نموده بیاید و بیت منات و چه که با ایشان
 بوجه بر میدارد و بعد از نیم ساعت ماشینی که از طرف مرو بعشق آباد

مراده بیند در وسط راه شخص خوابیده سوگ میریزد بیند حرکت نمود و
 ماشین را نگاه میدارد باین آنگاه خطه نما بیند ضربت شدید بر سر برداشته او وارد
 آمده مثل اینکه میل آهن سخت بر پیشانی او زده اند که بقدریک در شو فرو رفته
 لکن کسی آن کابل سارق را ندیده بطور قریب و فیهوا حکم کرده اند تیغ ناپیدا
 و قائل ناپدید گشته در خون دست و پا میزنند از حقیقت هیچ کسی آنگاه
 هر کسی حرفی نمیزند هنوز رفق در شکر او باقی بود بعد از چند دقیقه نفس
 مقطوع و پوختن بعامتد بقاصح و میباید و از اینکه ذکر نموده اند که اول
 بقصد از ماشین انداخته باین دلیل است که عرض میشود از افتادن در وسط
 راه آهن و از آن ضربت بر پیشانی که معلوم بود ضرب زده اند و خاله نمودن
 اسباب جیب و بردن وجه بار مدفن ایشان در نزدیکی در جلین
 نجین است این قضیه در ۱۳۰۱ واقع شده اند قلم مبارک حضرت
 عبدالبهادر زیارت با اسم جناب ایشان و ابویان علیهما السلام نازل
 شده بر من زیارت در این خانه فکر بلایا و مصائب ان و مظلوم مرقوم ^{بیند و فیهوا}
 در غم قند بیرون دروازه هجرت زیارت من صدق الله جناب ملا محمدتاج علیه السلام ^ع ۱۳۰۹

هو الله
 عليك الشناؤ عليك البهائم و عليك التحية من الجمال الابهي
 التمسك بانك صدقت بايات الله و توجهت الى جمال الله
 و نذكرت بك كس الله و تثبتت بميثاق الله و تحببت و تحببت
 و صبريت على كل بلاء في سبيل الله و ما اخذت لومة لائم في
 محبت الله و ناديت باسم الله و آويت الى كنف مغفرت الله

وسحبت وهديت بروحك وواتك ونفسك وجسدك
 وظاهر ك وباطنك في خدمت امر الله واستغرت بت
 عن الاوطان مظلوما مقهورا معذورا وحسبت هذا من
 اعظم مواهب الله قال الله الحق ان التائب توبت عليك والصدور
 منسوحة بذكر ك والنفوس مهتزة بالذناء عليك رحم الله
 امر فارر منك وابتعد الله من جوارك من قد ك
 وتذلل وخضع وخشع عند جدتك الله ربك ورب آباءك الاولين
 اللهم سيد الحضرة الشيخ نور الله ابنه الامام نجيبا في عليهما بهاء الله ابراهيم
 هو الابن

والله اعلم
 والذات
 وضعت منه
 والخص
 انشاءت منه

النفحة القدسية والعبقرة الانسية من ايكلة الثنا والروضة
 المباركة ايضا مطاف اهل البها مرت عليك وعظمت
 رسك الظاهر وترا بك العاطر ايها المقبل على الله
 والمنجد من بسأل الله والمستشرق من انوار الله والمستفيض
 من ملكوت الله والمستنهل في سبيل الله والمقاتل في محبة الله
 عليك بهاء الله عليك ثناء الله عليك رحمة الله عليك
 فضل الله طوبى لقلب انبثقت منه ورحم توالت منه
 ولبيت سكنت فيه والارض اضطجعت فيها ولمر قد وفنت فيه

عطر الله مشام المؤمن بريح بواحة الجنة ترايبك المصنوع احي الله
 بنفحاته انقطعت قلب كل مؤمن موقن من نور سقى الله
 سر سبك بغيث مبارك منهم من سحاب ملكوته الابهي
 طونز لمن نزار قبور المتقين جسدك المطهر مع

زبارت جناب فاضل ۴ در این مقام مرقوم بشود چه که ایم و جوارح مبارک
 در جوارح بگردد کفورت آنگاه که در این آرا فرسخی برسم و فرسخ
 و سرگردان مدفونند در شرف قدر بخارا مرو و چین عشق ابدی و سیر بلاد
 سرتاسر درت جاوران سنگر نیست کز خون دل و دیده بران زنگر نیست
 در هیچ مکان و هیچ فرسنگ نیست کز دست غمش نشسته دل نگردد نیست
 صوت مناجات و زیارت نبی است علیه بهادر الله الا قدس الا نور

هو الا بهی
 الهی تسع زفیر ناری و صریح فوادی و حسنین روضه انبیا
 قلبی و ناوهی و ناله‌های و صیحه احتشانی و تری اچیغ فیرانی من
 شدت حسرتی و توجع و تقصیری و احزانی و شدت بدای و عظیم
 استجانی و تعلم ذلی و همکنتی و افتقاری و اضطرابی و اضطرابی
 و فله نصرتی و کثرت کربتی و شدت غمبتی و حرقت لوعتتی و
 حرارة غلبتی هل من مجیر الا انت و هل من ظمیر الا انت و
 هل من نصیر الا انت و هل من سمیر الا انت لا و حضرت
 عنک انت سلوتی و غرابی و راحتتی فی شفاعتی و برئی و
 شفاعتی و عزتی و غنائی و مونسیتی و وحدتی و انبیبی فی وحشتی
 و مناجی للناجی فی جنح الظلام فی اللیالی حین تهجدی فی اسحاری
 و تضرعی فی اسرارمی و تنبائی فی غشواتی و ابتهاالی فی غداواتی

ألهي ألهي قد انصدم صبري واضطرب قلبي وتفتت كبدتي واحترقت
 أحشائي واندق عظمي وذاب لحيي في مصيبتك الأكبوري وزيبتك
 العظمي فدارشت أعضائي وتفصلت أركانني من أحزاني واشجاني
 التي أجهتني في هذه النائرة القاصمه والفاجمة القاصفه وما
 مؤرت أيام الأسمعت صوت الناعي يعني النجم الدرري الأبحر
 نبيلك الأكبور فسالت بمصيبة العبراني وصعدت الرقيات و
 ازداد الشجن واشتد الحزن واسرفع خيب البكا وضجج الأصفيا
 فانك يا الهي خلقته من جوهر حيك وانشأته من عنبر الولد
 في جراك والشغف في واليك وسر بية بايادى رحمتك وشملته
 بالخطات احسين رحمتك حتى نال سر شده وبلغ اشده فاوردته
 على سناهل العاوم وشرايح الفنون العالیه والالية الذائعه
 الشائعه في آفاق ممالكك بين ضبادك حتى اقرته كل عالم
 بقدم سرايح في كل من لجوداك ومنك واحترف له كل فاضل
 ببراعته فائقه في كل علم الهي وسر ياضى فظراً واستدلالاً و
 اشواتاً بفضلك وعظمتك ولكن تلك المنابع والمصانع ما كانت
 تقفحه يا الهي وتروى غداً تطلبه وخليل فواديه بل كان ملئها
 انوار معرفتك ونظماً لبحر عو فانك وعطشنا نال لسبيل علمك
 حتى وفقتك على الحضور بين يدك والوفور بساحة قد سكتها

والتشرف بلقائك وحق بقاءك وحياتك واتخذة رحيق بيانك
 وانعشه فما لم يرض احد يتك فاهتزت كينونته من نعيم عطاك
 وتطهر مشامه من شميم عرار خجلك وتام عن نشر اياتك واقامة بربانك
 وانظها سلطانك واعلاء كلمتك واثبات جنتك بين عبادك فنضوج
 من رياض قلبه طيب حبك وعوفانك وانتشر نفايح حبه وهيامه بين
 اشرار خلقك وطناة عبادك وقاموا عليه بظلم مبهين وجور عظيم
 الى ان اخرجوه من وطنه فلما لا في سبيل الله ولا ليلاً في محبتك واسير
 في مملكتك مكشوف الرأس حافي الاقدام فقيراً فقيراً مظلوماً مغفوضاً
 بين جهلاء خلقك ومضت ايامه كلها ليالي نكر بته وغربته وشدة
 بلائه وعظيم ابتلائه في سبيل حبيبك وهو مع كل ذلك مستبشره بنفحاتك
 وسرورك بعناياتك وفرح في ايامك ومنشرح بفضلك وعنايتك
 واحتمل كل مصيبة في امره حتى وقعت واقعة العظمى الفاجعة
 الراحنة الكبرى ونزلت الارض من نزالها ووضعت كل ذات حمل
 حملها وصعد النور الاعظم الى الافق الازلي والابواب الاسنى نادى
 بلسانه الاخفى ادركني ياربني الالبهي والمحقني بجوار رحمتك
 الكبرى واجاب النداء منجداً بالرجعاً الى مقعد الصدق في ظل
 سيرة رحمتك الممدودة على الاصفياء من احبابك الاتقياء الى
 رب اسكنه في كهف عنايتك وادخله في جنه احديتك و
 انزله نعمة لقايتك ببقاء وحواليتك وروام صدائيتك
 انت الفقير العظمى الموحيم

وأما الرزق ان تزور تلك الروضة الغناء
الطيبة الأرجاء المتضمنة جسداً احتمال الشدايد
في سبيل الله أقبل عليها وقل

خلك بقاء الله وانواره والى عليك فيل رواله وطيب ربك
بصيب رحمة واسلره وارج روحك في ظل سدره فر دانية
واقاض عليك غمام صمدانية وارر عليك ثدى رحمانية
ايتها الكينونة المنجذبة الى جوار رحمة والحقيقة المستفضية من
فيوضات شمس حقيقة اشهد انك امنت بالله وآياته واقربت
بوحدا نية وشربت كاس العرفان من يد ساقى عنايته
وسلكت في صراطه المستقيم باسمه الكريم وعهدت اهل الوفاق
بظهور نير الافاق من مطلع الاشراف وثبت على حبه ثبوتاً
يتفرغ من روائع الجبال وخدمت مولاك في اولائك واخرائك
واحتملت المصائب وابليت باشد النوائب في سبيل ربك ورب
ابائك الاولين لا ضميرك توارى جسدك تحت الشرى فر وحك بالافق الاعلى
واللكوت الابهى طبعك في هذا المنحة الكبرى والموهبة العظيمة فانك
اول من اجاب داعي الصواب بعد غروب شمس الهدى رب
السموات العلى من الافق الادنى ويلوح ويضئ جماله من

من الراقی الی علی ملکوتہ التوفیق وحبیب و تہ المہدی بشری ملک
 فی اللقاء وھنیئاً لک کاس المطامین یوسا فی البقاء یا من استغفر
 فی بحر الغنی و سکین فی جوار رحمة ربہ الکبری الترفیق الی سنی
 اسئل اللہ ان یوید احبابہ علی ہذا المقامات السامیہ العلیا الی یثاب
 الوجوه فیھا بانوار اللہ فی ملکوت الاسماء و انہ بحیب الدعا
 و سہج لمن ناجاہ متوسلاً بکوامہ احبابہ و بکلمہ اصفیاء الذین
 احتملوا الشدائد العظمی فی سبیل اللہ رب الاخرة و الاولی

جناب امیر علی و جناب مشہر محمد قلی من اہل ارومیر

در عشق اہل در عشقہما در جگر اہل الخیر داخل شدند و با مالک ایچہر عالم
 کردیدند این ہی نفس باریک دست اخوت بیکدیگر دادہ و بطور محبت و مؤ
 باہم ملوکیت نمودند مقام محبت و صفا و الفت و وقار بر اہل و لا تعلیم نمودند
 در حقیق احوال مانند ہر نفس در یک پیرنخ و اجناد و یک بدخ باہم بودند چندان
 مشغول کب و کانداز بودند عاقبت از ان کار بیزار شدہ انگار نمودند سفر بچشم
 زیارت مدینہ منورہ عکا و مشرف بلقاء خالق اسما از عشق اہل حرکت چند
 یوم قبل از ورود شان صحیفہ جمال قدم جل اسمہ الاعظم واقع شدہ ایک
 دلخون و مخزون وارد عکا میشود زیارت روضہ مظہرہ و تقاسم ببارک
 حضرت عبد البہا مشرف ہشونہ نشات شجرہ طوندہ را از غصن شعب
 از اصل قدیم اخذ مینمایند و تجلیات شمس جمال را در افق اہل علم مینمایند

پروانه وار

مخطوط مشغوف و در آن بعد از بیست و یک مرتبه با در اوج بیست و نه جناب شهادت
 محمد قلی در زمان شهادت جناب حاج محمد رضا در حین هجوم اعدای
 پروا بر سران جسد مطهر حاضر شد تم بفرموده او روان شمع الحش
 محبت الهه میگردد و میگردد و آن جسد پاره پاره بدوش محمد نفع بکاروانسرا
 آورد در این خصوص مورد عنایت رب الارباب شده و حجابش نازل
 در خدایات اجاب نامم وقت حاضر بود مخصوص محاورت فقر و ضعف
 بسیار صاحب غیبت و تعصب در دین و ناموس بود عاقبت جهت عمل
 ناشایسته از یک اجاب دیده محمل آنرا نتوانست قدر از سمایه گرفت بفر
 رفته در آنجا بیست و نه جنازه اخوان زاده نصرانی در سر قبر است مشغول بنام
 بود مذکور نمودیم دیدیم محمد قلی بر سر قبر است حاضر شد و از نزدیک
 رفت در سر قبر است نیکه در ایام و با آن اعدای را در آنجا دفن نمودند ما هم
 مشغول کار بودیم عصری که از کار فارغ شدیم دیدیم این شخص مراجعت نکرد
 عقب او رفتم تا جایی که مطلق شوم دیدیم بر روی خاک افتاده فریاد فغان
 مینماید و آنست که سم خورده است فوراً رفتم قایم طون حاضر کرده او را بغایت
 سوار نموده خود را قایم طون با او فرستادم او را یکسره بنزد عظم آوردیم اجاب جمع شده
 از بر این فوراً که حاضر کرده که او را خلاصی پیرا من بر سر از او سوار
 که نموده جواب نمیدهد حقیر فرار نمودم در ان مقام که او را آورده بودند
 ملاحظه کردم قدر غمگین بود در میان خود با کوچک مثل فلک در آنجا و بعضی
 از آن خود با در اطراف رفتم بقدم مقال جمع نمودم او را در یک کسری حاضر بود

وادم

با و نشان فرموده است بقدر بخت که من کمال است لکن چون زبده
 میل کرده هنوز در معدو حل نشده غسکرده خلاصه در یوم بعد از اثر آن سم
 شهد بقا حید و از این دار فنا رسیدن ۱۳۱۷ در عقبه بهمان میان مدفون
 است و جناب رفیق شفیق شهر علی از مفارقتش محزون غریب وار
 در گوشه و کنار میگردد که وقت در امورات خیریه اعداد میشودند سماوار
 بزرگ که در زمین اعظم است ایشان وقف نموده اند بعد از رحلت
 انحر حوم مبلغ یکصد هفتاد منات و وجه از یک طلب داشتند جناب شهید
 فرمودند انوجه را به حواله مینی میم گرفته خرج دیوار اطراف قبرستان
 نمایند و حواله فرمودند حقیق معادل همان وجه علاج نمودم انوجه را از آن
 شخص نمودم میگیرم جناب شهر علی از اهل کمال و معرفت است در چمنستان
 عرفان چون در از دستن از مقامات زریوم و عراق و حجاز نغمه و سزانه نغمه پیچ
 آواز دارد و در کلتش راز بر و از دارد حالتش معبود و عاقبتش معبود
 جناب حاجر حیدر ابریم مرحوم لا اله الا الله میدانه المتخاص بکشتن از مومنین
 بحضرت اشع بوعه اند و چون در ایام شد اندوز و حالیف زرم اول بوعه ایمان
 خود را سنور و مکتوم بینوده اند حشر بر اولاد و برادر چنانچه پدر و فرزندان
 هر دو از اهل ایمان بوعه اند و از خود را از بلد بکر خفر داشته اند تولد جناب
 حاجر خلیف علیه بهاء الله الملك العزیز الجبیر در ۱۲۶۵ بوده و تولد روحان
 ایشان در ۱۲۸۱ در سن ۱۶ سالگی تصدیق با مر بتم جمال قدم بیناید
 بعد از اشا میدنم حقیق مختوم و وصول بمقام معلوم حالتش در کون

و کتوبات جمعی از او ظاهر بزبان حال با طاعت بیست سال یکوید عمر نمود
 آنچه فارغ از نوشتنم با قرضی ایستاده ام بغرامت لاجل حکمت کسوت فقر
 پوشیده و مشغول طبابت را زاد سفر قرار داده با قطار بلاد و دیار گردش نمودم
 نفوس مستعد را بدریاق اعظم ملاوانموه معرفت سلطان قدم نگاه کرد
 و در شهری از آن خنک بجا سفر نموده و ببقاء الله فائز شد ۱۹ بوم در آن ای
 مبارک مشرف بهم و صبح و ما بفض لقا و فوز بنهار لاجل فائز بوم
 بعد از آن رجوع از راه دریا با سلا مبول و ابی بدره بوزن و از آنجا از
 خنک ببلد خود راجع شده ایضاً در ۲۳ بارض مقصود مشرف شده و بفرز
 لقا فائز شده و چند در ظل شجره طوی و سدره شهر ساکن و ببلدات جنیه لطیفه
 بمیزروق و بعد مراجعت بوطن نموده و بقدر الوبح و القوه تحمل زحمات
 و مشقات فی سبیل الله نموده چون سلیمان جلیل ایشان لای اکر در عشق ابر بود
 ایشان ام جهت ملاقات فرزند بعشق ابره لاعدند و ام در مدینه جنای
 رحل اقامت افکندند حکایت واقعه او بته در بیلان جناب حاج خلیل
 چنین بیان بنمایند بعد از جارت ان شخصی نادان بود شیر انداختن سلطان
 اسباب افتتان و امحتی ان در جمیع محاکم ایران از برار با بیان فایم
 لامدم جمله از تبریز بیدت نفر غلام بدر کرد که سیاه پیشین نام که خود شمر ایام
 بود بیدار آن آمد که در وینم نفر اجاب را اخذ نموده خانها ایشانرا تاراج
 نمودند و آنکی زودند و ایشانرا با غل و زنجیر و کتده بتبریز و از تبریز

و از تبریز بظهران بردند سوار جناب حاج آقا محمد تقی که از ایشان و هرگز
 از تبریز مرخص نشودند اسامان رفت. لاکه بظهران برده الهی عرض میشود
 جناب حاج محمد تقی ابوجناب آقا رضا بیگانه جناب عباس اخوان محمد تقی
 مذکور عم جناب آقا رضا ابن حاج محمد تقی مذکور لاکاظم اخوان آقا رضا که
 بعد از شش حبس در انبیا ظهران مرخص شده بمیدان لاکه جناب حاج محمد تقی
 جناب آقا حسین و ملا خلیل بران عبدالرحیم لاکه حسن و لاکه حسین
 سوار جناب لاکاظم که مراجعت نمودن شش نفر دیگر بکربلا بیخ سینه
 از صدقه آیین قوم شریفی از این حبس و غل و زنجیر رهایی یافته بنعم المجید
 پنا و برودند و این نفوس در تعداد شهدا محسوبند علیهم بهاد الله و رحمت
 و الطافه و چون فکر که با شدار موافقت کرده احباب اکبر آنها انداختند
 حاج حسن نام از اهل میدان و حاج سعید نام از اهل بابل و خاتمه امور این ۲
 خبیث نوع شده که عبرة لنا طوبیخ بوده و حاج علی را داد بیام بیگت
 با صحاب قلعه تبریز ملحق شده و بدرجه شهادت فائز شد و جناب آقا حسین
 ابن کربلائی عباس و واقعه زنجان با ملاد احباب رفته در آن دعوا
 داد شجاعت و مردانگی را داده و عاقبت بشهادت ملحق شده و دیگر جناب
 لاکه حسین بکربلائی است که در وقت شهادت حضرت اعلی در تبریز بود
 در آنجا بشعل نساغ مشغول جد مظهر حضرت اعلی لاکه حاجی الله بار از
 میدان برداشته سلیم حاج سلیمان خان نمود ایشان در کارخانه آیین
 آیین مذکور آورده محفوظ داشت و بعد در صدوق گذارده بدستور
 العمل جمال مبارکی از تبریز بمحضر حضرت اعلی حاکم دارند آیین که با مر حضرت

حضرت صلوات الله ورحمته وبرکاته علیها آورده اند و مقام مقدس
 را جل و دهن آن کو بر مکان بنا نموده اند بار حسین بیانی مذکور با جناب
 حاج سید علی خان بطهران رفته و در همان یوم که سید علی خان را جسد ظاهرش
 را چون باطنش شمعها زده روشن و منور نمودند و مصداق آیه مبارکه نور
 علی نور مه الله لیس نوره من یسأل الله به کل شیء ان یرکب منوره تظاهر شد
 چنانچه این مذهب بر کل واضح که شهادت ایشان چقدر اسباب تنبیه
 و هدایت نفوس شده بصرای مستقیم و نبیاء عظیم اکام شدند و بهر الله
 نوره من یسأل محقق شد خلاصه در همان یوم که حسین بیانی مذکور را
 بحضرت تو بچهار سپرده ایشان را عریان نموده باقداره ان جسد
 مبارک را پاره پاره نمودند جناب حاج خیر مذکور نیز در مراجعت از ارض
 مقصود ناخوشی احوال شدم از دیار بکر به سیرت لادم در اینجا شخصی
 مفداقند نام مرا بدون سابقه و اشنائی بمنزل خود برد یعنی پنج یوم همه روزه
 طبیب از بر من آورده و واغذا بجهت من مهیا نمود تا بکنش تقابله و مرض
 رفع شد بعد از ان از مکار حیوان جهت سوار علی وان که همت منزل
 است کرایه نمود و جسم کرایه را با و داده قبضی گرفت که باید در مراجعت
 خود رضایانم و وصول وان را با و بر من بهایم علاوه جهت مخارج
 بعضی داد حقیر شایسته دیدم که عهد بدو را این شخصی که نامش را فرستادم رحمت الله
 علیه جناب حاج ان جمال قدم و فضل الله الاعظم الواج دارند و این
 ایشان عا ابر سفر در رخصت جناب حاج میرزا ابوالحسن امین
 بهمدان و طهران رفته بعد از چند جناب امین و حاج ملا علی ابراهیم

اخلاص و بعد بقره و نیم فرموده پس میں پیدا لایا ابراہیم یوسف سرور
 مرا جنت ہوا میں یہ بعد از چند بعشق ابراہیم کتب مشغول بشود در
 ششادہ بجگا رفتہ بشر فزیارت و وقت مبارکہ و زیارت جمال نور
 حضرت عبداللہ شرف میسوی ایام شرفیانا ایشان ۲۵ یوم از حضرت
 من اراد اللہ الوالح و آثار دارا ہر تقویٰ پر میراست از نفوس
 نغمہ او نیم ساعت در اعمال خیر بہت الے جن مخیر غشش سال است
 با بندہ زادہ عبد الوہاب بفراتک مشغول معاملہ و داد ستد میباشند
 نہایت رضا مند از یکدیگر و از تیر از حضرت عبداللہ الوالح
 و آثار دارند در امورات خیر بہ ساعتی من جملہ و صبیہ از
 مرحوم اخو ایشان در بلدان من چون معین با فرماندہ بودند متحمل
 زحمات و مخارج ایشان شدہ بعشق ابراہیم آورد و ایشان ظاہر باطن سبب
 نجات شد و زمرہ ابراہیمان داخل توبک نفر از انہا زوجہ عباسی این
 جناب اسد عبداللہ بن اسماعیل تندر بہت اسم جناب لای ابراہیم در ذیل اسم
 جناب ابوالحسن حاج خیر مرقوم بہت در نحو ۱۰۰ روجہ اس
 مؤمنہ غائبہ را فیہ مرضیاست من اہل بلدان

جناب لاجوردین ابراہیم ملا حسن ابراہیم حاجی ورد اسکندر و کایح احوال
 و سبب اقبالیہ من خند متعال چنین حکایت مینماید کہ شبی در خانہ یک نفر
 از اقوام حاضرین نام بہمان بگویم در ان مجلس از شبی حاجی کلم خانہ
 و بالاسر و صوفی حاضر بودند و بر یک در اثبات عکاید خود
 بگوئید نہ عاقبت کار بنماز عمر و مجادلہ انجامیدہ شخص متشریح

با شخصی حاجی کریمخان گفت که حاجی کریم از جواب بابها عاجز مانده
 اگر است میگوید جواب آنها را بدان شخصی گفت جواب آنها یک کلمه است و آن
 کلمه این است که جدا گام را جانور یا بنحو رند و جد باب را جانور یا خوردن
 محض استماع این کلمه اعضا میمرغش و نا طلب در قلب احداث شد و کمال
 همت در مقام تفهیش و تفحص بر آدم را کن با هر کدام که باین اسم معروف
 بودند صحبت میکردم تمام از خوف تقبیته میمودند و مطلب گماهی میفکند و میگویند
 عاقبت جهت تحقیق این مطلب بتبریز رفتم که از جناب حاجی احمد ملانیر
 مطلب را گماهی شوم بتبریز رفتم جناب حاجی در سارا میرزا اسماعیل
 شریف داشتند حقیر در آن کاروانسرا رفته یعقوب وار استنقاف را بحسب
 یوسفی را انجمن کنایه حاجی میفکدم بفکر القلب بهو الی القلب جناب
 حاجی ملتفت شده چون حقیر را حیا مانع بود که بدون سابقه اشنائی باین
 صغیر جورانه پیش رفته عرض نمایم ایشان بجنم فرمودند کار که در
 بالام بطورینا شت و فضه رحمانه عرض کردم بشما کار دارم فرمودند
 بیائید در بالا خانه عرض کردم فردا بخدمت میرسم فردا رفتم در منزل ایشان
 شریف ندا شدند با جناب لای امثیه زاده ایشان قدر صحبت داشتیم جناب
 حاضر نشدند و آوردند با جناب ایشان در خصوص امر مبارکی
 حضرت لای و جمال ابر صحبت نمودم و از توفیق و تائید الهی گماهی

اکابر حاصل نمودم از ظلمات موجودات نجاستها قسمت بجهان بعین
 داخل شدم و بنور حقین نائل منتهای آن دم که وضو ساختم از چشم عشق
 چار تکبیر زدم بر سر هر چیز که هست از این سفر با خود سر ما به لا عدل له در حقیقت
 بوطن نمودم چند توقف نموده مراجعت و در نتیجه یک نفر از تجار بودم بتریز نمودم
 و آن شخص همه وقت با علما مرادمانوس بود روزی در مجلس از حجت
 الاسلام سوال کرد که این طائفه با بیسته چه نیکی بیند کلاه سوز ذکر نموده که
 بسیار در مزاج اثر کرد نوعی که از خوف خدا و ممانعت اکتبا نبود او را گفته
 بودم خلاصه با جواب ذکر کردم که من بگویم در حجه این شخص مخصوص نخواهم ماند
 از برای کار دیگر فکر نمایند ایشان ثبوت نموده بود عشق رهنما شدند
 در ۱۳۱۱ وارد مدینه عشاق شدم این جناب ایشان از نفوس
 مقدسه ساعتی در خیراتند از نفوس نعم او بیست اندک بنا تا بیسی امورا
 مفید گذارده در آن وقت در امورات خیریه وقت داشتند نفوس متعدد
 را تبلیغ نموده از جمال قدم و حضرت غصن الله ال اعظم الواج دارد بعد از
 صوف جمال مبارک بارض موصوفه رفتیم بمقصد احد که زیارت روضه مطهره
 و شرف بلاق عبدالبا از و احاله انفا مشرف شده والده این جناب
 اخوان لایع اصغر در ۱۳۱۳ وارد عشق آباد شدند باندگی زمانه مقصد نفوس
 با مبارکی نمودند والده ماجده ایشان بعد از اذعان و ایمان و ایقان برای
 جا و دانه شناخت جناب ای عکرم در ۱۳۱۴ بطور سینه سفر نمودم و نیم بقصه البیضا
 وارد شده اشراقات انوار شجره مرقوم در طور را از غصن سدره مبارکه

در مقبره اهل بیت مدفون

مشاهده نمودم بشرف نگاه مبارک عبدالبهمن و نیز بابت روضه المبارکه الغفر
مشرف شده مراحت بعشق ابد نمودم است لوح از حضرت عبدالبهمن وارد
روضه جناب احمد حین بنت جناب کربلای غفور بدان است مؤمنه راضیه رفقه
از آثار مبارکه و از ثنات حضرت عبدالبهمن دارند اسامی اولاد و عذر آنها
در غزه ۵۲ مرقم است

جناب لاکر بیان قاسم ابن مرحوم کلمه ^{و حقیقت} از محمود ناده جناب لاکر حین مذکور
قبلا از صوفی جمال قدم بعشق ابد آمده مشغول کسب بود در ایام ناخوشی و با از این
مرض و وحش بافق علیین صوفی نمود در مقبره های کربلا مدفون است بیمار
جان مظلوم محمد بن یوسف رحمه الله علیه

جناب لاکر عبدالحمین ابن مرحوم لاکر ابراهیم زید در ظهور بشرف باق شرح حالات
خود این نوع ذکر مینماید که در سن ۱۹ سال تمام مذاکرات این خاص عام در
ظهور امام استماع نمودم و در مقام طلب برآمده تا حقیقت مطلب معلوم نمایم
لاکن از کثرت مواوم چشم از معلوم پوشیده در غمید محل جو یا بودم و صف
طلعت آفتاب روشن رخفاشی منزوی در کلبی طلب مینمودم و از رخ
بدینجا را همان مویقار مینخواستم بنوعی در باره این طائفه مظلوم
حرفها شنیده بودم که جرئت نگاه کردن بصورت آنها نداشتم چه جای اینک

در غزه ۵۲ مرقم است
جناب لاکر بیان قاسم ابن مرحوم کلمه از محمود ناده جناب لاکر حین مذکور
قبلا از صوفی جمال قدم بعشق ابد آمده مشغول کسب بود در ایام ناخوشی و با از این
مرض و وحش بافق علیین صوفی نمود در مقبره های کربلا مدفون است بیمار
جان مظلوم محمد بن یوسف رحمه الله علیه
جناب لاکر عبدالحمین ابن مرحوم لاکر ابراهیم زید در ظهور بشرف باق شرح حالات
خود این نوع ذکر مینماید که در سن ۱۹ سال تمام مذاکرات این خاص عام در
ظهور امام استماع نمودم و در مقام طلب برآمده تا حقیقت مطلب معلوم نمایم
لاکن از کثرت مواوم چشم از معلوم پوشیده در غمید محل جو یا بودم و صف
طلعت آفتاب روشن رخفاشی منزوی در کلبی طلب مینمودم و از رخ
بدینجا را همان مویقار مینخواستم بنوعی در باره این طائفه مظلوم
حرفها شنیده بودم که جرئت نگاه کردن بصورت آنها نداشتم چه جای اینک

با ایشان صحبت نمایم از صحبت علمای عظام و عوام کالایان تمام
 نشخ قلبی حاصل نشد بجهت عدم دیگر نسبت نمودن علم زیادت مشهد
 مقدس نمودم که از امام مقصود خود را حاصل نمایم بمشهد رفتم و آنکه
 روزه نزد مرقد مطهر حاضر شده گریه و زاری نمودم و از امام طلب
 باری نمودم بخواهر نظر بر شد روزی عزم را جنم نمودم که امروز
 بیروم و مقصد خود را از امام حاصل نمایم وارد روضه شدم مشال کمر
 خود را باز کرده یک سرانرا برفید و سر دیگرانرا بگردن بسته بنام کرمی و نثار
 و التماس نهادم و از روی تقیه و تحکم خدمت امام عرض میکردم حتماً باید
 حاجت مرا روا نماید زیرا که من مال دنیا را نخواستم طریقی هدایت
 را طلبیم اگر بمن نفعی نرسد در امانت تو شک منمایم و دیگر غافل از اینکه
 طلب اینم مطلب راه دیگر وارد خلاف فرجه ناله فریدم نمودم و گریه
 و زاری کردم و امام را سوگند دادم ابداً نظر بر شد عاقبت مایوسی شده
 از امام قهر کرده راجع بیزد شدم و بعد از چند روز صحبت آنهر
 شامل شد باینکه از اجاب جناب لاجوردی ابراهیم لایحه ای بابت
 موافقت نمود در خصوص این امر مبارک صحبت نمودم و ایشان
 مرا بسید شاد راه غاشدند و از صیقل بیانات حقه و کلمات محکم
 زنگ موهومات و رنگ تعلقات از مرا ت قلبم زد و در نهایت
 آنچه

ادراک نماییم بجه نمودند از سکر حقیق محتوم مدد موشی شدم و با خرابی ایمان
 هدوشی نسج و باز بجه اطفال شدم و اکثرت نماز جهالت در این ضمنه و اهل
 حقیر حوم شد و والده بمصدق بوم یفران من اخبیه و اتمه و ابیه بلکمال
 عداوت قیام نمود و صف صدقات که وارد آورده اینم اوراق کتبی ایشان
 ندارد تمام ما بملک پدرم را صاحب شد علی الرغم من شورش از معاندیم من گرفت
 علاوه اینکه تمام احوال را تصرف نمود دست از من بر نمیداشت هم روزه نرسید
 حسن نیز وارسته فتوا قلم را طلب مجبوراً بدیده بگوستان نزد بجهت پدرم
 در انجی مناسبت شده با اجاب و صلح نمودم در انجی نیز اسباب غم
 و بلوا فراهم نمودند تبیین آن احوال انکس رحمت روزه خانی بجهت اجاب لاسیدند
 رفیق و در آن مجلس نشستم بعد از تخریج از مجلس چند نفر از ارازل بنک
 سب و لعنی گذاردند نزد ما با آمدند که شما با برستید چرا بر و فراموش کرد
 نمودیم که ما باین نیستیم گفتند اگر باین بستید باید بد بگوئید گفتیم پدرم نیستیم
 آنچه اصرار کردند که ما کلمه ذکر نماییم ذکر شد بعد از آن گفتند که حال یقین شد
 که شما باین بستید ما هم توکل بر خدا کرده گفتیم بله باین بستیم باین بستیم آنچه از دست
 شما بر این کرد ما بر نفی بستید ایشان بر سر ما ریخته کتک کار فزوان نمودند
 انقدر که اشتها داشتیم اینم قضا رو خانه را حیل نمودیم جای جوستان
 در آن مکان خانه بود بعد ما نزد ضابط آن ده برده تمام نهادند

که این فقره محضاً فرار کرده اند که تا بانی نسیم و چهار نفر دیگر هم تسبیح میگویند
 آن علمای فقه را هم حاضر ننماید ایشان را هم حاضر نمودند روز بعد در شش نفر
 را با دستها بستند یا چند نفر مأمور ما را بپوش آورده نزد جناب معذل الملک
 حاضر نمودند فرمود ایشان را در حبس نگاه دارید روز دیگر شیخ حسن
 سبزواری مع اولیای هایش مثل بیخون بیخون در محضر حکومت حاضر شدند و فتوای
 قتل ما را بپوش دادند جناب معذل فرمودند بدون امر سلطان
 ایچ کار ممکن نیست عجباً ایشان را چه بکار باید کرد خوب فلان حاضر
 نموده ما را خوب کار کرده بحسب بدتر از این طرف شیخ سبزواری بموسط بلد
 کند تلکراف پناه بیاید که شش نفر باند که با فرار خوردن و بپناهدت جوش خود
 باند بودنشان ثابت شده و فتوای قتل ایشان را علمای کرام الله اعنا فهم داده اند
 اجران حکم منوط باذن و اجازه سلطان زمان است و ۲۹ یوم در حبس
 بودیم روز ۲۹ جواب تلکراف از طهران برار جناب معذل الملک آمد که این
 شش نفر از قمار فتوای علمای باید کشیده شوند تلکراف نیز از اجاب بود ابتدا بما با خبر
 داد که چنین تلکراف آمده امر چاره بیندیشید بنیاید و بعد صورت تلکراف را جناب
 معذل میدهد جناب معذل آدم خوش نفس بود بطهران تلکراف میناید
 که چند نفر در آن کسبه ضعیف هستند و غیر از شیخ سبزواری هم پسرش کسی فتوای
 قتل آنها را نداده و فتوای شیخ و اولیای هایش چندان محمل اعتنا نیست مگر در حقیقت
 حکم قبله عالم بر قتل این ضعیف است این خدمت بد بکس رسوخ فرمایند

حضرت سلطان ملائی سدر کیم واسطه سیخ نو حاضر میفرمایند و صورت آنکه خلاف
معدن نشان میدهند ملائی باز اصرار مینماید که احکام علمی جاری نشود و مرامت
از برابر شریعت سلطان میفرمایند تحقیق این مطلب را بظلال السلطان رجوع
مینمایم فوراً بظلال السلطان تکلف مینماید که در این امر درنت تحقیق نماید
ظلال السلطان تکلف مینماید که این مضمون بقول باصفهان ابراهیم بنده ایشان را
با غل و کتله و زنجیر روانه اصفهان نمودند با چند نفر سوار اسامان مضمون نفر
و در آن لا میرزا ابراهیم سه نفر جناب محمد اسماعیل خباز جناب شاه طر حسن
جناب اکبر این سه برادر جناب عبدالحی خکریاف جناب لا سید محمد علی کازر و لعل
میر شرف الدین جناب احمد اسرار از زنهارم نفر به ابراهیم باصفهان
رفتند هشیره جناب لا سید محمد علی و اهل بیت جناب احمد اسماعیل خدکات مردانه
از این مزن ظاهر شده جناب احمد اسرار را حیرت ملاقات نموده ام از
سرستان باده خبثت است صدقات بسیار در این شهر نمودند ابدان مسجد و
نمودند بلکه بر حسب و اشغالتش افزوده در زبر غل و زنجیر چون شیر و لیل
بوجه همه وقت هم زنجیرها خود را احباب اسباب سرور بوده مذکور نمودند
که در یک از منازل در وقت رفتن باصفهان در ذال اذان سدا هم در یک
سلسله بودند شخصی دایره در دست وارد سدا شد جناب احمد این شخصی را
بیش طبعیده و آیره از دست او بگیرد و مینوازد و رفقارا را میگوید باید
با این نوا که من میخوانم و نیز هم شارقصی ننماید و لمیده زنجیر را حرکت دهد که
ساز نوازها کامل باشد و این اشعار را بر مرنه نکتصیف میخوانند

و سایرین نام او را بهمان نوا جواب بملقمه و بیت ازان مصنیف اینجاست
 سلمه مور هوست حلقه دام بد است انکه در این حلقه نیت در خباز
 حال گامت بر سر بردست و پا قابل این قید نیت کده و زنجیر
 قید لایق اینهاست خلاصه این وقت انفر با صفهان رفتند
 قل السططان اینا نزدت ۳ ماه در حبس نگاه داشته و مرتبه ایشانرا
 احضار نفعم بعض جواب سوال کرده بعد از ۳ ماه ایشانرا مرخص نمودند
 ایشان بدینار حو راجع بشوند و بگارشو مشغول لکن شیخ سبزواری وقت تبعه
 دیدند که اسیر و کوشی ایشان نثر حاصل شد و حکم ایشان جاری شد
 در خیال فدا افتادند و مرصده دست آوردند و در جرم جزوات نارساد سخت
 واستار منظر که موقع یافته شماره خود را بر سر دهند و هم وقت در این
 خیال بودند تا اینکه جناب ملا علی سبزواری وارد یزد شد و چون ندیدم خوش
 بهار اشجار بوستان آتش سوز و خرابی نمودند جمیع اجباب را شور و شوق و انجذاب
 دیگر حاصل شدند اختیار در کوشه بازار با ابرار و اشرار صحبت می نمودند در
 شب از شهر اجماد راه رمضان جناب ملا علی اصغر ایدم میرزا ابراهیم و جناب
 لایق ابن لاجوردی در مسجد امیر حقیق در کوشه با هم صحبت می نمودند
 شخص خادم مسجد را آواز کرده میگوید ایدم نفر با بر آمده ما را استهزا مینمایند
 و نفسی بر سر گزارده ما را نکفاید مینمایند چند نفر دیگر هم آمده کم کم بلوا و غوغا
 مینمایند ایشان نزد حاجر نایب مینمایند نایب ام بخانه شیخ میفرستند
 شیخ ام نزد جلال الدوله میفرستند چند روز ایشان را حبس کرده و جهت

ایشان را مرحوم بی بی بدیع نوزاد شاهزاده رفته ذکر یعنی بد که اینها باید
 گفته شوند شی عیسی ایشان را با کردید جلاله و قولم و دفعه بی جناب میگوید
 ان و نفر از قوه بیوا و نوح حریب هم بمهد اشهر باقر عطار میگوید در غنچه
 در ب خانه لای آمده و قیاب اباب یعنی بد عیال لای عقب در حاضر میگوید
 که هر دو وجه کار دار میگوید اسم و لای را کار دارم امر نوزاد شاهزاده جلاله و لای
 بودم محبت لای وی اصغر یعنی عرض کردم مردی فقیر کاسبی بود خوب
 نمی و وجه جریحه را با بیست ردنی مید فرودند عیب نوزاد بیاندان وجه را بیدند
 من در همسایگی این خدمت را از برار شی مردم ان زن باور تو هم میگوید
 با چند نفر دیگر در خانه عبدالرحیم این لای اصغر ندمهد ام چند فرای بی را
 بخت و وارد خانه لای عبدالرحیم میشود چند نفر فرار یعنی نند جناب لای عبدالرحیم
 و صاحب خانه لای عبدالرحیم و چند نفر دیگر فرار یعنی نند و سایر بیغ را فرارها
 اخذ یعنی نند شی نفر در ان مجلسی اخذ یعنی نند اسامان شی نفر عرض
 میشود جناب لای سبزوار جناب ملا باقر اصل محله چهار منار
 جناب لای اصغر ابنه لای میرزا ابوالقاسم جناب لای ابن محمد باقر خوان
 ملک جناب لای اصغر و جناب لای حسن ابنا محمد علی الشیر کاشانی این شی نفر
 در محل حکومت برده حبس یعنی نند و جناب ملا محمد خبیر را از حبس

آخذتوهم اورنگ و چند روز در حبس نگاه داشتند ایشان در یک روز شهد
 مینامند بر کلام طاهر در مکتب شهید نمودند و اجاب و مطر ۱۰ ایشان را
 سوزانیدند جناب ملا علی را در غز و دیگر خانہ شیخ محمد حسن سبزواری ^{شہید نمودند}
 در حین شہادت جناب ملا علی فرمودند سید الشہداء علیہ السلام اهل منہ نام
 ینفونہ فرمودند من یکویم اهل منہ ناظرین نظر کنی علی لعنة الله علی القوم الظالمین
 خلفہ جناب اعدا المحسن بعد از این واقعه چند مسافرت اختیار مینمایید
 و عاقبت بعضی اہل مراد در ۱۳۱۳ وارد عشق اہل شہداء و بعد از چند
 عیال و اولادش ہم از وطن ما بوف حركت نموده بعضی اہل آبدہ اند
 مشارایہ در چند صنعت با و فوضالت عمل شاہر مشایخ فریبائی
 رنگ ساز و بلبوت زنی ساختن بیج پلایتم در میان علاج مذکور و حمایہ
 پیچیدگان ایشان امتیاز دارد اسامی اولاد و عدد ایشان از ذکر و انشاء
 در غمہ عامہ ^{مرقوم است} از حضرت من ارادہ اللہ و جمال قدم البیاح دارد
 حال تحریر سنہ ۱۳۶۳ بیت سال ^{ایضا} اقبال در ۱۳۱۳ تصدیق با مر مبارک نموده

جناب میرزا عبد المحسن اینم مرحوم جناب لایزال محمد نیر در منہ اہل
 خبیرک طائفہ ایشان از طرف پدر و مادر از علما و سادات
 ان قریب اند میرزا عبد المحسن ہم ابتدا با احباب علاوت مینمودہ
 جناب ملا ملک شہید بحسن سلوک و اخلاق نیک و مواظف حشم
 ایشان ترا بسید مدرس و ملحق اہل بہا دلالت مینمایند ایشان ہم

بعد از مصداق و ایمان پیام بر تبارک ما فات می نماید با تری زمانه مشهور
 در بین خاص و عام می شود اقوام و اقارب آنچه او را نصیحت می نمایند فرس
 حاصل نمی شود عاقبت بر تماشای آسمان می نیند که باید آنکه از خاندان ماهر
 شود و قوم بطور اجماع بر سرش رنجته کنند فراوان میزند و لکن مقصود سلطان
 حاصل نمی شود زود می ایشان هم با جناب ملا محمد شهید قرابت دارند
 در وقت شهادت جناب ملا محمد ایشان هم از خبیرت بهجت نمود
 باز مراجعت کرده اقوام و اقارب را کالعهقارب و یاران را چون ملاان
 مشاهده نمود از وضع خود بیزار شده بجزایر ابرار مدینه انعتق توبه
 نمود در ۱۳۱۳ وارد عتق ابر شده صاحب اخلاق حمیده است
 نفوس عدیده را بشریعه باقیه التمه راه نما شده از جمال مبارک و خوف
 سینه از به الله الواه دارد عیالی و اولادش در عتق ابر آمده اند
 زود می اش مؤمنه فایسته را ضمه مرثیه بنت لامیرزا ابوالقاسم برادر زاد جناب ملا محمد
 شهید است اساس اولاد و عدد آنها از فکوداناش در نحو ۵۰۰ مرقوم است

استر علی بنق
 بزود من اهد خبیرت بعد واقعه شهادت

اولیا از بزرگ هجرت نه به عتق ابر آمدند و بشغل معجزه مشغول شدند
 صاحب اخلاق حمیده مرض عرق النساء را بهم ملازمه اعضا ایشان
 با و افتناک ندارد از شغل و محمل خود باز نمسانند بعد از معصوم
 باحت قدس مشرف شد و بنزایست روضه عظمه و لغار

مبارک و خیر البها مشرف شده بمقصد اهل ناز و نال گردیده
بنیاد و مریها زوجه اش مؤمنه است اولاد ندارند از حضرت عبدالبها
نوح دارد در امور خیریه بقدر القوه اعداد بنمایند و علمیه بهاء الله و رحمة

غزه غزه
ذکر علی ابن مرجم مشرف عباسی عیدانی به عشق آمده
بعد از چند خانم ابناء نعم و عیالشان بعد از آن آمده ساکن عشق ابر
شده اند زوجه اش مؤمنه است مشارایم در زمانات امریه از کل
سبقت دارد و چه مصارف خیریه از محکم ملت جمع نمودن اهم وقت
بعهدده ایشان و زحمات ایام اعیاد و غیره از تحمل رفوع خدمت
حافز است از جمال قدم و غصن امه الاعظم الواح دارد غزه

مشرف جماد اسدور ابن کربلا در حبس عادی ۱۳۰۴ قضا یق با مشرف
جمال قدم نموده از پدر و مادر و اقوام ملام مورد ملامت و ملامت او
بعصه لا بد شده بمصداق یوم یفرا المرء و غم آنجه و امه و ابیه عمل
نوم فرار نعم به عشق اهل آمده ۱۳۰۴ ابتدا بنجل نیا بعد

دکان بقالی باز نموده برادر قائم بابا در سن هجده سالگی هوار برادر
 بر سرش افتاده پدر و مادر را فریاد کرده یعنی ایتر آمده فی ۱۳۱۲ او در
 حصی حصین امرایم وارد شده در جمیع مراتب ظهور و معین بکر نکر و کمال
 روح و ریحان ایامشان میگذرد جناب شهید حجازی در بعد از صوفی جمال
 قدم جل ذره الاعظم لاجل زیارت روضه مطهره و شرفیانی تقاضای طاف
 حرمه الاسما، عبدالبها بیدینه منوره عکاشه گفته بختی الامان خود نانی
 گردیده از جمال قدم ۲ نوع وارد و از حضرت عبدالبها الاحمدی
 پنج لوح صاحب سجایا مرغی است همه ساله مبلغ وجه جهته اعانه
 پدر با سکوا ری میبارد زوجه اش بنت افکره مذکور است از آثار
 مؤلفان است اولاد و انسال ایشان در نحو ۱۰۰۰ رقم است

جناب آسگر محمد رضا فتحی را هم فقرا بنام رضا بنام زینب العابدیه و روح
 اباد که جمال قدم ان قریب فروغ نامیده شرح حال خود و منسوبان
 چنین بیان مینماید که قولد ابی و ۱۲۵۹ در کتاب او از انجا
 به مرشوز از رشت بدو غ ۳۹۰۰۰۰ آمده فنونهای یافته اند شرح انخوان زینب
 العابدیه جابر محمد به از رشت بدو بلوغ میگوید فضول بر ریاضت و عبادت

شدم ناگهان در سینه سوزید قلب موانع و در سینه سوزید سوزید
 پیدا شد و جو یار مطلوب شدم و تمنای ملاقات ابدال و او تاد
 را شتم و هنوز فکر از ظهور قائم و قیوم استماع نکرده بودم همین
 قدر مسوخ شده بود که از طائفه شیوه اثنا عشریه گروید پیدا شده
 و در خصوص انتم غلو نموده و از مراتب ستقیم منحرف شده اند و
 جناب ملک میرزا محمد از این جماعت است در این ضمن جناب کریم
 باقر نام از اهل کاشک که آن ایام در فرسخ بود اثنا عشریه و هم
 شب ایشان را در منزل خود آورده با ایشان محبت می نمودیم چنان
 بیانات و کلمات ایشان ما را مجذوب نموده بود که مگر از شب
 طلوع و کتاب محبت می فرمود تا بکمان اینکه یک ساعت زیاده تر
 نگزیده لکن بدون اسم و رسم محبت می فرمودند از قبیل ظهورات انبیا
 و اعترافات خلق بعد از طلب و آمال و شئونات انسانیت و شکر صفات
 زاین و کتب فضائل و امثال ذلک بیانات می فرمود و زنگ موهوم
 و کدورات را از سینه قلب زدود و ما را مستعد القار کلمه حق
 نمود تا آنکه شب در شئونات و نشانی و قطب حران داد
 بیان و تبیان داد و لاجل اثبات وجه او در جهان چون از قبض
 روح بقار اعضا و ارکان و جود او در عالم امکان فرض را هم

شمر و در آخر حدیث مشهور منجات و لم یعرف اقام زمانه فقد
 مات مبتتة الجالیة را ذکر نمود و فرمود چنانچه فرقه اسلام امام زمان
 را شناختند و کافر شدند بعضی اشخاص این کلمه کل منکر و مبهوت حیران
 شدیم از او سوال نمودیم که چنانچه گفتند کل مفر و معتزفتند فرمودند اگر
 شناخته بودند او را شهید نمی نمودند و از بدو ظهور را دانستند این تمام وقایع
 را ذکر نمود و در آخر کتابت از بقل بیخ آورد با بدیع الحان ملازم
 فرمودند و ان الواع از جمال قدم جل ذکره الاعظم بود در زمان جمال
 قدم در ادب تشریف داشتند معنی در نزد ایشان نه نفوس بودیم هم
 تصدیق نمودیم و حمد و شکر آتش بی سرور بودیم لازم است در
 این مقام مختصر از وقایع وارده بر معلم بزرگوار که اب روحانی
 ما است ذکر نمایم جناب کر بلائی باقر علیه السلام من اهل کائنات
 از فضل او نجباء آن دیار جمع اند بر عهد و سرخ و تقوی مشهور در
 ظهور فقطم اصله براه نماند حاجر علیا حین کا خلک من از شهداء بیبا
 است تصدیق نموده بودند و بعد از حرم جویلا حفظ حکمت بناک
 متبلیغ گذاردند علما و تابعین بر اذیت ایشان قیام نمودند مدتی
 این نزار حبس و عاقبت بر اخراج از بلادشان اتفاق نموده
 اخراج نمودند جمیع اهل و عیال و آنچه با بملک ایشان بود

صرف نمودند و ایشان آمده در مریخ سلنا نمودند و بعد حداری
 مشغول و بطور حکمت با خلق ملوک مینمودند و نفوس عدیده را در
 روح و اطراف بنوعی که عرض شد تبلیغ نموده بودند چند سینه در
 مریخ توقف نموده بعد توبه بوطن خویش نمودند چون مدتی گذشت
 بعد در برایت کسی متعرض ایشان نشد ایشان هم فرصت نموده
 چند نفر از رجال و نساء از اقوام و آشنا با نرا تبلیغ مینمایند مرتبه
 اهل غنا و خیال ضوضا و فساد مینمایند مخصوص اخو ایشان که اهل
 مدرسه بودند بطور مکر و خدعه نزد برادر مرآب و اظهار طلب و مجاهده
 مینمایند جناب که بدانند با تمام اطمینان بیتمه و دلیل و بیان مرئوس برادرش
 بعد از مدتی نمودن که جناب که بدانند با قرآن اهل بهاست و اقرار از او استماع
 مینمایند فوراً بمدرسه مرآب که بیان چاکر نموده عمامه را بر زمین میزنند فریاد
 و اشکریها بلند مینمایند حزب الشیطان اطراف او جمع شد میگویند بر سر غایت
 واضح شد که برادر مرآب است و بیجهت با ما فرض است که دین الله را فتنه مینمایم
 و او را تلف نموده خلق را آشوبه مینمایم و الا الله را عزم مینمایند شخص
 بر بام مدرسه برآمد ضعیف و میبندد در محال اهل ضلال جمع میشوند قرار
 بر سر یک زمینیند که تمام خلق را کلام سنگین بیان چند بار یک بزنند جهت
 تقرب الی الله بحکم برادر و سایر علمای بلد بخانه اش رنجند در همان

بگردش بسته مکتوف الراس حافی الریحل او را حاضر نمودند و او را امر
 بسب لعن نمودند فرمودند بر کس از دین الله و شریعت الله خارج
 است بعنت حق گرفتار باد گفتند ای معذرت بر ما راجع است
 چون کار از شریعت الله خارج میدانند از اظهار این کلمه از جناب ایشان
 هم فریاد بر آوردند که کوشش ثابت شد و علماء ابتدا بر کدام سنگ بران جلد
 مبارک زدند و بعد تمام مردم ایشان تراشیدند باریان نمودند تا یقین بر آن
 ایشان نمودند عاقبت آن جلد را از زیر سنگها بیرون آورده در وسط
 مدرسه حوض و در آن جلد مجروح را در آن حوض انداختند در فصل زمستان
 هم و اطرف حوض از دحام نموده کف نهان شاد کمان کاشان نمایند
 گویان اب حوض مرصم زخمها را ایشان شده بهوش آمدند و دست
 بدم حوض گرفته که بیرون ^{آیند} بکس از طلاب اجر بی تمام قوت بر اصابع
 ایشان میزند که چهار صبح ایشان خورنده دستشان رها شده در آن
 دریا خوش غوطه ور میشوند و مرتبه بجم نموده ایشان را در آن حوض
 اب سنگ باریان نموده و بعد از یقین نمودن بر بر آن کت جلد مبارکش
 را از حوض بیرون آورده که حوض مدرسه را قطعه نمایند و آن جلد
 بر زمین خاک کسیده میماند ایشان آورده متفرق ^{میشوند} اهل عیال آن جلد
 را با ندر و آن خانه آورده ملا حظم نمایند که هنوز در راه باقیست
 اهل عیال ایشان را نوحه نموده خوب میشوند حق متعال محض بروز

قدرت ایشان را حیات جسدی فهم ما قال اگر قبیح عالم بجنبند جا
 نبر در کتافها خواهد خدا و یکس از نفوسیکه جناب کربلای باقر
 در این سفر او را تبلیغ نموده بود جناب ملا کاظم بود بعد از فراغت
 حل کربلای باقر بسر وقت آن پیره مرد ضعیف نحیف رفته خانه
 او ریخته از خانه بیرون آورده بدون سوال و جواب او را در آن
 در زیر پشت لگدانداخته کمک فراوان بمنزله ای اراده کنش او را انداخته
 اما ظالم بکسر پیره را آن پیره مرد ضعیف زده بان فریت بعد از
 ۴ یوم شربت فنا جنبیده بعالم قدسی بقای بخامد علیه بهر آنکه و ثناء
 و رحمت و الطافه و جناب کربلای باقر مذکور بعد از صحت
 بطور خفا از کاخک بیرون آمده بفروغ مراجعت میناید بعد از چند
 اهل کاخک مطلع میشوند که جناب کربلای باقر در حیات است بعضی
 نفوس متنبه شده بیدار شدی ارشاد میشوند و این واقعه را از اعجاز و شکر
 خلاصه چند از سطوع انوار جمایش فروغ روشن و نور بود و بود جز
 مرض بر این ت حادث شده بعالم بقا رحلت فرمود بالا سرش حین احتضار
 حاضر بودم حلام بندگی باهر الیه فرما کرد درم آخر باها کویان جا
 بجانان تسلیم نمود و علیه شاد است و بها که باز راجع بمطلب خود شوم
 حقیقاً رضا بعد از تصدیق باین امر بمشغول و آنجدا بر مش

در وقت و احداث شده و آرام نداشتیم عین لطافت عیب مخصوص خودم
 و بد از اسلام بغداد رفتیم که از راه موصل باورنه رفته بود هر جمال جانان
 فائز خودم میسر نشد زیارت هستان نوه و بطواف بیت الله فائز شده
 مراجعت خودم و روزگار بیعت و گذار و آرزو جمال یا گنزدانیم
 نماز مانده مقر جمال ابهر در سخن عکاشه از ما سوره الله منقطع شده است
 تمام الی الله توجه خودم و در این سفر زاد و راه خلدن نوشته من توکل و تقاضا
 و تسلیم رضا بود محمد خدا را که همین نوشته و زاد مرا برادر فائز نوه عکاشه رفته
 یسرف تقاضا جلالت فائز شدم چون ان ایام مانند در عکاشه شوار بود
 بعد از چند روز از رجوع و امر بتبلیغ فرمودند مراجعت بخوانان
 نمود و از اینجا بر شخوار رفته بتبلیغ امر مبارک مشغول و نفوس چند را چون
 و عنایت آنها به راه منقیم راه نما شدیم و با وی ستان بنام مرادده گذاریم
 خورد خورد اشزار بیدار شده در صد و قلع و قمع بر آمدند اجماع نوه نزد حکومت
 معروض داشتند که بودن ماها و حفیات بایسته در یکی محله نیت سبب خسران
 دین و دنیا فایست یا بایده ایشان بهمانند ماها بجا دیگر رویم یا ایشان بروند
 بالانچه حکم با خواجه نمودند و از کردام جعفر جریسه گرفتند و بر یک از
 ازان نفوس جمعیت توجه نمودند جناب شیخ حمیدی و اخوار ایشان

که بلائاً قاکبه زاویه شریفه بروند و عیال شیخ حسین از ایشان طلاق گرفت
 که من شوهر بانی نمیتوانم و جناب میرزا غلامرضا شهید مع لا میرزا علی بعد
 از صدقات و مشقات بتدریج شریفه بروند حقیر محمد رضا و اخوی
 استر زینعلی علیهم السلام مع ۴ فقره کسر و اهل بیت اخوی
 بجزت نمودیم چون رستمان گذشت بمطهران رفتم در آن ایام جناب اسم الله
 آمید مهدی در طهران شریفه و امینند در وقت مسافرت در خدمت ایشان بمطهران
 معنویه علما مشرف شد و در این سفر ملاقات نمودم و مدت ۲ سال در
 در علما مشغول فنی در کوزه کبر بودم و اگر اوقات بنزایات جهانی و الجلال
 فائز می شدم و بانواع آراد و نهار ظاهره و باطنه مرزوق بودم حمد الله
 ثم حمد الله شکره ثم شکره بعد از آن رجوع فرمودند بکمال روح و ریاضت
 بفروغ مراجعت نمودم بعد از چند شوق لقا مختار اختیار از دست
 برد بکوره دست شناختم و کبج مراد یافتیم و در دفعه ثالث مدت ۲ ماه
 مشرف بودم و در روز شنبه از سال از عمر خود حساب میشود اوقات
 خوشی آن بود که باد دست برد شد با قسطی بر حاصله بوج اهور بود
 اذن رجوع از عهد امر ما در راجح بتدریج شدم چند در اینجا مانده
 از جهات عدیده هر صم بر من تک شد مع اهل و عیال و اولاد وارد
 عتیق ابر شدم فی عیال اولاد و افعال ایشان در غرضه مرفوع است

الواح از جمال قدم و حضرت عیسیٰ بن مریم و حضرت زینب و حضرت ایشان
بنت مریم جناب کربلایه با قرابت که ذکرش از قبل کتب معتبره تا بهمه را نفی

نمره ۵۹

جناب اسرار زینب العابدیه ^{بن} عباس اخور جناب کربلایه رضا که ذکر این
مفصلاً عرض شد و اکثر موارد با اخور محمد رضا ^{تجدد} صدقات و شفا
نموده را کتب بحسب ظاهر بشرف لقاء فائز نشده اند بلکه معتقد حقیق
که اصل و عمده است فائز بوده اند چنانچه میفرماید کم من قریب بعید و کم
من بعید قریب قریب نه از پائین بیان جستن است قریب حق از جستن
بستر است قولم جل بر یائمه فاوخل یدک عنتم جبر لا یسع راسر عنتم جبرک
خوب بده انصاف جامع کد امین خوبتر طعم شکر را شنیدن یا طعم شکر در ایشان
بعد از خلع نه بلیغ نفس و هو و انقطاع از ما سوا باین واد ^{مقدس} طور و اهل
قولم عن بیان یا بهی الوجوه فوالک منظر ^{تجدد} قریبها نزولی و روحک
منظر ^{تجدد} ظاهر و منظر مقصود اینکه غایب قصور و عدل باین
مقام باندازی است و کلاً بدخول باین جنت دعوت فرموده و این با
را بر وجه کل کننده آنه عاکل شنی ^{تجدد} حیطه جمال یارندار و حجاب
پرده ولی ^{تجدد} خیاره بنشان تا فظ ^{تجدد} توانی کرد خلاصه جناب آنفر
با عدم سواد با فحول علما در اصحاب امر مالک ^{تجدد} ایچر و بیانات

بعد از وصی و محبت همه بنامه بر آنها قاضی آمده خود اعتراف
 بر حج نموده اند من جمله در کوناه در منزل نایب باقر معترف
 در عمارت سرپوشید تعزیه بکرات منویان جناب معترف است
 در جنبه چند نواز عالم و صحران اعیان و اعزه حضور داشتند
 و اسیدی نامی من اهل جو من که یکیش فراموش است شید در نما در
 در نجف و کربلا تحسید نموده و در همان ایام اجازت اجتهاد گرفته
 مراجعت نموده در آن محضر حضور داشت جناب معترف سید
 بگوید بعضی آمده اند از شخصی حکایت نموده اند که این شخصی بانکه
 کافر شرک است و اهل بر این دارند که من اولاً سب است و تنبیه کامل
 نموده اخراج نمایم من در اجراء این مطلب توقف دارم امروز می‌دانم
 اولاً در این محضر حاضر نمایم و در مقابل این جمیعت با او محبت
 نماید بعد از تحقیق کفر و شرک او آنچه قانون شریعت مقرر است
 اجرا شود و آنچه واقع می‌شود از روی بصیرت و حقیقت باشد سایر
 اهل مجلس هم هم این را تصویب یافتند جناب سید هم فرمودند
 عیب ندارد معترف می‌گوید کسی بر او عاید نیشم و اشک را بیاید و فریاد
 اولاً از سر کوزه کوزه کرد با همان لباس کرباسی و کلاه نماد که
 لباس کار است حاضر مینماید بر اهل مجلس سلام کرده است

جناب مستور جناب سید میوه پیر این شخصی است که در شهر جناب
 سید میوه پیر نزدیک بیابانک بنزدیک سید آمده او را در پهلوی خود
 نشانند بطور آنکه جناب سید میوه پیر که بعضی فکر نموده اند که شما
 میگوئید صاحب الامر ظاهر شده او را نشان ختم اند و شهید نموده اند و حال
 هم رجعت همین است ایشان میگویند بر کسی جناب شما عرض کرده
 صحیح است اعتقاد بنده همین است بعضی سخنان این کلمه رو خود را
 از ایشان میگرداند و ساکت میگویند جناب مستور میوه پیر مقصود بالذات خود
 شما با این شخصی صحبت بنمایید تا مطلع بر ما معلوم شود و کلمه مخدوم که سواد
 خود شما و ایشان کسی نفعی ندارد و خود میوه پیر را سید میوه پیر
 صحبت لازم نیست خود اقرار بکفر خود معنی بد میگویند تا تم ظاهر شده و رجعت
 حسد است با این شخصی دیگر چه گویم جناب مستور فرموده در سخن او
 بگوید شما از او دیدید طلب نماند و بطلان قول او ثابت است همانند
 در حضور همه مردم ما کل بطلان ایم جماعت را بداند و فریب آنها را
 خود نندارد جناب سید بنابر حال که گذار در چه سوال نمود جناب سید
 بنام سید روح القدس جواب سفاک کافر فرموده جمیع اهل مجلسی از وضع شریف
 علم عالم عام تمام اعضا کوشی شده کلمات را اصفا یعنی بند جناب سید
 ذکر بعضی از اخبار و احادیث نمود ایشان نیز احادیث و دیگر را

بیان فرمود در مثل اینکه احادیث مذکور بر غیب کائنات و سعادته در آنرا جناب
 سید بیان نمود اینست ^{لنا} بخواه معنی تفسیر عموم در مقابل حدیث نوع فایده
 فاطمه را بیان و ذکر نمود که میزان صدق و کذب اخبار قرآن ^{مبین} است
 و فيه تبیان کل شیئی و آیه مبارکه لا تطب ولا یابس الا فی کتاب ^{مبین}
 تلاوت نمود جناب سید فرصت غنیمت دانست بر سیر حال که هم
 چیز در کتاب مبین ذکر شده خرد مجال در کجا قرآن مذکور است جناب
 استفر فرمود این آیه را من نازل نکرده ام که کل شیئی احصیاء کتاب این
 کلام حق است عدم عقاب ما دلیل بر نبودن این مطلب ندارد و حال
 آنکه با صحت بیان ذکر خرد مجال را در قرآن فرموده و ان اینست قول
 تبارک و تعالی مثل الذین یحملون التوراة ثم لم یحملوها کمثل الجوارح
 یحمل اسفارها ^{الظالمین} مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله و انهم را بهد القوم الظالمین
 خلاصه در آن یوم چنان جناب استبر بر آنها فائق و غالب میشود که سید
 بیچاره عاجز میشود و سوار فرار از این ورطه چاره نمیبند بر خواسته هر دو
 ملا جعفر نامیکه از علمای و امام جماعت بوده جناب مستوفی بطریق کتاب خطاب
 مینماید که شما محض استخفاف شان علماء این مجلس را فرام کرده شخصی عالمی را
 باین بیاسی و آورده با اسم عوام او را جلوه داده که امثال ما را هتاج
 نماند جناب مستوفی در همان عین ثابت مینماید که اجراء است مذکور

الف با هم نخورده حلاصه تعجب آن مجلس اینست که فریب سر از آن مجلس
 متنبه شده بسید رضا و مهذب بگردند و بعد از معرف شدن اهل مجلس معنوی
 جناب آقا طایفه معذرت بخوانند و بیغایب مصلحت در این است که شما از
 اینجی بروید تا از کبیر و مد علی اعظم و عوام کالانعام محفوظ مانید را کسی و منی
 دیگر نمی باید شما را احکامات کنیم و درست بر این اطلاع حاصل نمائیم بار جناب
 است در ^{۱۳۱۳} با عشق آمده اند و بکار خود مشغول بنابر رتبه خود در قوم
 در هیچ ابهر که جمال قدم انحل را فروغ ناییده نفوس مقدسه منوره از
 ان ارض ظاهره شد مثل جناب ملا میرزا محمد که در اول امر مجازند
 شریف برودند و در قلعه تبریز در ظل حضرت قدوس در آمدند جناب
 فاضل فروغی را محمود بکیر از فرزندان ایشان است و آثار و انوار
 ان کو کتب در از جیشان ساطیه و مطهره کلمه الولد سدا بیم از اطوار
 و اخلاق ان لامع فرنها باید که تا صاحب ولی پیدا شود بوسعید اندر خراسان
 او بی اندر قرن چون جناب است محمد رضا بیانات احوال جناب کربلای
 با قروا خور و خودش را بیان نمود مجمل هم از شرح حالات جناب حاج
 ملا میرزا محمد جناب فاضل فروغی علیها السلام ذکر نمود لذا حقیر این او را
 را بفرمایند ان مزینم و مطرز نمودم چنانچه افاق عالم از انوار

سا طعمه لایحه ان نجوم در در هر که حین طلوع شمسی جلال از افق
 هر یک مظهر فی الجلال اقتباس انوار نمودند و کلمه است را با کفیه لاجل
 رخسار محبوب مختل جمع بر ایا و شد اند نمودند و جهانرا مغرور نمودند
 و مصداق آیه مبارکه و لنبیؤنکم بشی من الخرف و الجورح و نقص
 من الاموال و الانفس و الثرات و بشر انما بریم واقع شدند و جمع این
 بلا یا سزای کوبه را با کلمات مختل نمودند چنانچه این مطلب بر کل واضح و
 مشهود است و در کتب تواریخ از موافق و مخالف مذکور که بر این
 نفوس سیه میزده نفر در ان قاعه چه وارد شد خلاصه جناب ملا
 میرزا محمد ابن مرحوم ملا عبدالرحمن ابن حاجر محمدی اصفهانی از علمای
 مشهور معروف در علم و عمل موصوف چون اهل علم و تقوی بوده اند
 اکثر ارباب اطراف تابع ارایشان بوده اند و در نزد سلطان نیز محرم
 بوده اند و همه اوقات از طرف دولت مدایا و جوایز از بزرگان
 انقاد میخوردند و گاه گاه از خطایط و حکام اطراف بر رعیت ظلم
 و تعدد صادر میشد رعیت خدمت ایشان عارض میشد ایشان بعد از
 تحقیق در صورت ایشان را طلبیده او را بحبس و زجر تنبیه نمود
 اگر زیادتر بر آنچه معهود میوانت نمود از او گرفته بها جانفش زد

میمورد جناب ایشان مقام شرح و تفسیر بیجاست را با نام توأم دانستند ز ما بیگم
 ذکر ظهور باب انتشار یافت و در نراسان رایا^ت صحیح که یکس از علائق بود
 بر باشد و از تفحص صور اهل قبور از اجلاس قیام نمود و بجفا دادیم مبارکم الی^۳ الی^۳
 ینسبون بسور حق شتافتند جمع از اهل بلد و اطراف در خدمت جناب
 ایشان جمع شدند از ۳۳ نوح مردم بودند در بعضی از اهل طلب و مجامیده بودند
 و در حقیقت طالب حق بودند بیشتر از علماء و روحان بوسف که با وجود حسن
 و جمال او بازارشان رونق و خریدار نبود بیشتر از حکام و اعیان بودند که ایشان
 با وجود بودن ایشان دست تعدد گوناگون بود این ۲ گروه باین تدبیر که ایشان را
 بهانه تحقیق این مطلب روانه نمایند و در یک بجای شهر خود ریاست نمایند
 این سه گروه جمع شده مذکور نمودند که این امر را سهل نماید شد از امام فرمودند
 باید تحقیق و تفحص نمود تا صدق و کذب معلوم شود و این عمل بر عهده
 شماست و غیر از شما کسی مرد این میدان نیست ایشان تا ایستاده فرمودند ذکر نمودند
 بلی تحقیق لازم لاکون اسباب سفر موجود نه فوراً مال سوار و مخارج حاضر
 کرده چند نفر هم مذکور نمودند که امام در خدمت شما عازم هستیم جناب
 ایشان هم متوکلاً علی الله عازم بعثت ما نذران شدند بعد از تشریف بردن
 جناب باب الباب ایشان از فروغ حرکت نمودند جمع هم در خدمت
 ایشان حرکت نمودند و در همین راه پریشان پشیمان شده مراجعت

مراجعت نمودند مگر چند نفر با ایشان موافقت نمودند بمقتضای امر خود
 نماندند از اسرار ایشان عرض میشود جناب شیخ علی از قریه فیضی اید
 جناب ملا احمد از شهر جناب احمد و جناب میرزا حسن خان از عبدل اباد
 جناب ملا عبداللہ از دوغ اباد با ایشان همراهی جاطر نماز نموده تا
 آنکه وارد قاضی بریہ شدند قبل از شروع دعوا و دفاع بخدمت جناب باب
 و حضرت قدوسی مشرف شدند و بفارس جناب و اصحاب اکواب باقی کشیدند
 و چند روز در مقام مسکشف وارد شده انوار و اشراق شمع ظهور را از افق
 بریک از ان نفوس مقدسه که از اطوار و اخلاقشان ظاهر بایزده مضامیر
 نمودند و بر آفتاب علم البقین و حق البقین و عین البقین فائز فایض شدند
 و رحل اقامت افکنده تنگ بفضایا و رفاس آگهی در دادند آیتہ طالبان اکابر
 این و قاضی و حواری در ان کلام را کما بر دانسته اند که هم بر ان نفوس وارد
 آمد و هر اسقامت و بسالت مشجاعت از ان نفوس قلبیہ ظاهر شد تا آنکه کل بمقام
 شہادت که از اعظم مویهت و نفاست آگهی است فائز شدند علیهم صلوات من نعم
 و اولئک هم الغائرون مگر چند نفسی از ان نفوس از مقدرات آگهی جان بر
 بردند عجب از کشته نباشد بر خیم دولت عجب از زنده که چون جان بر آوردیم
 و یک از ان نفوس جناب ملا میرزا محمد است که بسلامت بوطن راجع شد خویش
 ذکر نمودند که جناب باب از وقت جهت حمل بر اعدا نفوس را معین میفرمود که بیرون
 رفته حمل نمودند و مراجعت نمودند و بحضرت مقتول میبندند چند دفعه

نوبت بمن رسید بخدمت حضرت مدوسی عرض کردم من قبل شهادت در ارم
 محض اتم محفوظ بمانم جناب قدوسی بیانات در وصف شهادت فرمودند
 و فرمودند چون تو میل نداری محفوظ خایماند مطمئن باش باطمینان بیرون رفت
 جهاد و دفاع نمودیم و با وجود پنج زخم منکر که بکرات از گلوله و شمشیر بر بدن
 وارد آمد و در این باره می توانی ملاحظه کنی که بکرات از گلوله و شمشیر بر بدن
 مراجعت نمودم و مقصود از رجعت این بود که تفویضه سبب حرکت و مسافرت
 من شده و لاجل تحقیق این مطلب مرا روانه نموده اند و بواسطه حرایت
 باغی مراتب ابقان فائز شده ام ایشان را بر کما این مطلب آگاه غایم
 و آنچه دیده شهادت در هم لعل بشر ایمان با مر حضرت سبحان مشرف شوند
 اگر چه بخدمت الله جمع را بشری با قیمة الهیه راه نمی خنم و ایشان بمقام ایمان و
 اطمینان فائز شدند و از یدسا قظهور کاسگان مزاجها کافر گرفته اند و بیدار
 لاین کرد بر اندر عیان محبت بعد اوت قیام نموده در مدد قلع و قمع
 ایشان بر آمدند تا آنکه اسباب فراهم آوردند ایشان را بطهران احضار نمودند
 ایشان بطهران شریف برده منصور حفظ مراجعت فرمود و بعد
 از چند سنه دیگر اهل عناد اسباب فراهم نموده ایشان را بطور سختی
 و ذلت اخذ نموده کنده پیا ایشان گذارده غل رنجیر کردن

ایشان کرده و سرها را بعقب بسته و با کذا جناب امیرزا احمد از غنچه
 هم بپل ایشان در غل رنج بکنده نموده با اسرار از غنچه که بیست و نوبت
 بود نزد بشهد آورده در ارکا حکو محبوس نمودند در حبس بودند
 تا اینکه بسو جناب ملا احمد فیض ایدرود دادک مبلغ صد تومان و بیست
 را از حبس خلاص نمودند و فی ۱۳۹۵ از این زندان تم خلاص یافتند
 بفضا قدس روضه رضوان شافق و السلام و التکبیر و البهائم علیه
 و علی الذین آمنوا بالقرآن العالمین الحیدر نعم المولی و نعم النصیر

جناب آغا محمد امیر مرحوم جناب ملا محمد فاضل ابادی ابن امیر و علیهم السلام
 در ۱۳۱۱ بعلق ایدر آبد به عمل بنام مشغول است چون سلام
 ان مؤمن مقدس مستقیم است اجاب او را احرام بنمایند چون اب
 مکرم ایشان از اجله اجاب بود و با مخلص کمال الفت و آشنائی
 تام داشت تا در میکه در ریزد تشریف فرشت هم روزی ایشانرا
 ملاقات مینوم مظهر آیه مبارکه الا ان او بیاذ الله لا خوف علیهم و لا هم
 یخزفون بود ابدل خوف و حزن را در وجوش راه نبعف منتهر مقام
 توکل و انقطاع را دارا بود مدعی علم کیمیا بود لکن عملش را کسی ندید
 در محض اعبان و اشرف و علمان پرده و حجاب صحبت میفرمود

و احببت

و گفت در خط است که در مجلس شیخ حسن سبزواری جمعاً در قیام فرمودند
 حقیر و جناب ملا فحاکم در آن مجلس حاضر بودیم شیخ در تفسیر شجره طوره
 که بانسانا الله ناطق شد بیاناً شریفی فرمود و مذکور داشت که آن شجره
 لابد باید هر یک از انسان باشد و کلام شیخ شب استیضاح در این مقام قصه یغی غموز جناب
 ملا رضا بدون تاویل فرمود ایم مطلب صحیح است حیث که آن ندای رسیده انسان
 در طوره سینه مرتفع شد و شایاناً فرمودید شیخ از استماع این کلمه متغیر
 و پریشان حال شد و دستش پیش کشید چند مرتبه سبحان الله ذکر کرد مقصود
 اینکه ابداً ملاحظه حکمت را نداشت و میفرمود از حد حکمت همین است آنکه
 مردن پیش جانش بهتر است حکم لا تلقواکم را از بدست در ۱۳۹۰
 از بزرگسافرت بظهران فرمود و در وقت حبس و گرفتاری از برادر احباب
 فراموشد ایشان هم بعضی عهد خود را با ایشان امرای می نمودند که ملامت نتم
 آرزو کنند و لکن خلاف من که بجان منم بدانی را در محضر حکام و ابنا
 ملوک در مقامات عدیده مقالات مفیده ذکر فرمود جناب میرزا ابوالفضل
 فرمودند وقت در محضر نایب السلطنه ما را احضار نمودند و اوقات زمستان را
 در وقت بعد از عشاء منی بودم و جناب ملا علی اکبر نایب السلطنه در جلو
 انخار جالس و حام السلطنه و فرهاد میرزا از همین بسیار جالس در خصوص
 این امر هم جواب سوال نمودند ما هم با اقتضای وقت بطور حکمت بیاناتی
 ذکر می نمودیم سوال از جمال مبارک نمودند که ایشان مدعی مقامند

و اهل بها اینا ترا چه مقام قائلند تا بطور حکمت بیانا را ذکر نمودیم که
 سبب و حجت ایشان نشود و گمان هم ننموده باشیم نایب السلطنه گفت
 شما را استغش را نمیکوید فرمود عذارها را بیاید و برید عذارها را فوراً حاضر نمودند
 اذن جلوس دادند جاسس شدند چون بر حالات او تحقیق ملاحظه سخن گفتن
 را ندارد و لابد بر خلاف ماها صحبت خواهد داشت خطاب و پریشان
 حال بودیم نایب السلطنه توضیح بایشان نموده مذکور نمود اینهمه پیره مرد
 بانه خوبست بر چه از او سوال شود را استغش را میگوید از او سوال نمودند که
 که اهل بها جمال مبارک را چه مقام قائلند فرمود مراتب خلق متفاوت است
 من بسیار بینم کار ندارم من او را مظهر ذات غیب العیوب و معده رجم
 اسماء حسنه و صفات علما میدانم هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو السليم
 الحليم و حده لا اله الا هو بجز استماع این کلمات فرهاد نیز بامالا اینقدر ایشان
 تکلم نمود جناب ملا رضا بلا خوف و ملاحظه فرمود حضرت والا الحمد لله شما
 نخواه اهل علم سید و قانون شریعت را خوب میدانید مسئله این است در شرح
 شهادت فاسق مقبول نیست و جناب شما اقرار بفسق خود نمودید که من در
 فلان محل که ایشان حضور داشتند شرب نمودم با قرار خود شما فاسقید و
 شهادت شما مقبول نیست و او مقدس است از مدح و ذم بنده و شما
 چون بیانات جناب اخوند بر وفق شریعت بود ایشان سکوت نمودند
 لکن نوع حالات ایشان پریشان و متوشش که از وصف خارج است نایب

نایب السلطنه چون حالات حام السلطنه و فریاد میرزا موسی و محسوس و بدرازدن
 رجوع داد و منزل خود که در جنب همان عمارت بود و نیز نایب السلطنه بود راجع شدیم
 لکن از وضع آن مجلس و تغییر حالات شاهزادگان سخن گفتند و زوداده مستعد
 شهادت بودیم چنانچه سید صادق هم بکمال علاوت قیام نمود و حام السلطنه
 بجزیم تمام همت بر اصلاح این مظلوم قیام نمودند و از همه بابت اسباب
 اضطراب فراهم بود و امیدها مقطوع که بانگ زقانی بد غیب آتیه ظاهر فرمودیم
 را که بخاطر احدی خطور نمیکنند بفاصله سه روز سید صادق که جمال قدم او را کاور
 ذکر فرمودند و حام السلطنه که عازم خراسان بود و سراپرده و اسباب جلال
 را بیرون برده بودند نقل مکان نمایند از فقرات آتیه بعلوم دیگر احوال و انتقال
 نمود و سید کافزب نیز محقر اصل خود راجع شد فیهن منور الظالمین بعد از
 حدیث این واقع و زوابع امتنان مختلف و شرار ظلم و اعتساف منظر شد
 و اسباب ظلم اسباب فراهم جهت عظمت ربنا البهت الابهت و قدر در حین
 شرف بقا جمال ابهر فکر از جناب ملا محمد باقر فرمودند فرمودند
 از صحبتها جناب ملا محمد رضا آدم خوشتر آید تا هم اگر بودیم همایون بکفتم
 نایب السلطنه از او پرسید سبب بغض و علاوت حضرت بدولت چه جهت دارد
 جواب داد این مطلب را خلاف فهمیده اید میفرماید عاشق و معبودان بالمره
 و المریج نایب السلطنه از او پرسید شما از این شخص چه دیده اید که با او کرده

آید گفت آنچه را که سایر ائم از جمیع مظالم و ستمها از آن دیده اند ما هم
 از این شخصی دیده ایم گفت محض حرف است از کجا گفت آنچه کتب
 و صحف و الواح است در هیچ در هیچ بلاد منتشر است و اگر معجزات و خوارق
 عادات است از اخبار و اغیار مخالف و موافق دیده اند گفت ما چرا
 ندیدیم در جواب گفت اخبار قبل از وقوع که از بعد کل واقع شده در برابر
 و الواح بسیار است ملاحظه نمایند گفت اینها را شما با بیها از بعد نوشته اید و
 مطابق کرده اید فرمودند ملاحظه که شعور اولی ما ننماید که این قدر ادراک
 ننمایند که ممکن نیست جمع کثیر از اولیاء را در بار متفق شوند و مطالب در اهل
 اتفاق نمایند و در پدر فرمودند ما کل را از نزاع و جدال نه فرمودیم حق بر
 اخذ نمائید قادر است بقا بر بعضی از نفوس را اجل حکمت بالغه اتمیم است
 فرمودند بعد از جعفر کاشانی گفتیم امر از هر حال بیرون نیست یا باید این امر
 مرتفع شود یا محو و تمام شود از باید مرتفع شود یا باید خداوند را خدایید و خداوند
 او را خدای خود فرمودند ز تب را که گفت رفتا چه شد سید کاذب را که اخذ
 نمود اول من افترا را که گفت حاتم السلطین چه شد اخذ اتم اخذ عزیز مقتدر فرمودند
 دعا کنید و از حق بخوانید که شما را موفق و موید فرماید اگر چه مؤید شده اید همین
 وصول باین مقام و لید توفیق و تابدانت الی آخر بیاتة الحاکم المذنبین
 جناب ملا رضا از مؤمنین هر سه حضرت اعلا است و مخصوص استغفار اظهار امر
 جمال قدم بدون تا مل و مکلم بکلمه افغان نموده بلکه قبل از اظهار هم مذکور

بنموده چنانچه از موفیق اجاب استماع شد که بنور در خانه حاج عبدالرحیم قناد قصیده
 و رقائبه که تازه بیزد آورده بود در جناب ملاها با الحی خوش تلاوت نمود و بعد از
 اتمام فرمود من صاحب این کلام را حق میدانم این کلمه سبب شد که مدتی در دور
 اجاب بود تا آنکه حقیقت از کثوف شد در یک از الواح که از قلم قدم باسم ایشان
 نازل شده عبارتیست که شاید برای من مطلب است قبل از صحو و آدر طهران ^{حال قدم}
 در حبس و زندان مرغ روحی بفضای قدسی لامکان پرواز نموده رحمت
 علیه ابر از انحراف ۱۶ اول و باقر مانده ۴ پسر فرود دختر پسر نیز در کایت
 اسمن نورانی طلعت خراف است بر عکس نهاده نام زنگی فرود شتر است
 نظیرش کم یاب عی محمد جوان معقول با اجاب بروح در یحیایا معاشر و
 مراد است صبا یا ایشان از مؤنثات اند بشرف لقاء الله مشرف شده
 اند در عکس یکیش اجاب که عکاسی درست بلد نموده عکس ایشانرا
 برداشته یکیش از ان عکسها نیز حقیر میجو است غره اع

جناب ملا محمد رضا

جناب لاسید جوادی ابن مرحوم لاسید محمد بزرگ شرح حال نخور و سبب
 تصدیق و ایمانش بچهره اعلا و جمال الهی چنین بیان مینماید که در روم
 شهرت شهلا آن سبعم در دوکان بکار خود مشغول بودم که ناگاه همایون
 خلاق بلند شد سبب را جو یا شدم مذکور و ندانم که با بیهارا میبرد بقصد برسانند
 فوراً بجزم تمامش بر خواسته پیش رفتم ملا و قلم کمر در میان این جمعیت

بیستار چند در مظلوم نگار را بگرد و بی الاکمال از دست و پا کرده
 بر ایشان وارد آمد و رنده دیگر حال این ناس ناس خدا نطق در این
 موارد معلوم است که چه چیزها از ایشان صادر میشود و خصوصاً اهل سوق
 که اکثر اهل فوقند حقیقت این کلام را که فرموده اند از بزرگان دین
 کلب الیهو غیره من السوق را واضح مینمودیم بوصف در نفس آید
 که چه حرکات از ایشان ظاهر میشود خداوند از برادرشادت
 بر یک محله را محبت نموده با تفصیل رسیده توقف مینماید و در یک نفر را پیش
 آورده مذکور مینماید که چون شما از دین خارج شدی شکل شما بر کار لازم است
 اگر خلاص یعنی مهربان یعنی نمایم تا خلاص شوید آن شخصی فکر خود که
 ما دین را بدینیا نمیزدیم هر کس تکلیف خود را بهتر میدانند در این بین ملاحظه
 کرد که فرد دیگر از آن مظلومان پیش آمده خوانند و میفایده اول این نوبت را
 بسن و اکثر بر ایشان فرمودند تو ام بمقدم خود میسر شتاب میکنی که یک
 دفعه یک بندک هر بها مهیا نموده بودند بر بدن او وارد آورده از شنبه
 و قه و خنجر و کار و چاقو بران بلزن میزدند و اکثر مردم با هر چه در دست
 بر خود واجب میدانستند که باید خیز بران جسد وارد آورند و اما آنکه خیریه نداشتند
 سنگ میزدند و اظهار بیسالت و سرفروزی نمودند و بایکدیگر مبارزه میکردند
 و بعد جهت حرکت نمودند و دیگر میفرمودند حتی بعد از حل حظه این اوضاع
 احوال بر ایشان و خشوش شد مراجعت بر کمان نمودم و آنچه خیال و فکر

و حیرت مستغرق شدم اسباب و گمان را بر چشیده بجای نه رفتم و در گوشه خلوت
 مخوم و مخزون فلسفم و حالات و اطوار طرفین از کائناتین و مقولین را تصور نمودم
 و با خود گفتم لابد یکی از این ۲ گروه باید حق و دیگری باطل باشد بر قدر حالات
 کائناتین و ان افعال صادره از ان خلق ملاحظه کردم و دیدم ابداً رأی حکانیت
 از ان اطوار استنظام نمیشود در حالت شهاده و ان استقامت و بیعت گرفتن از
 یکدیگر از شهادت دیدم فالباقی انصاف نیست که انسان این نفوس را
 باطل و اندوان گروه را بر حق و دیگر و قایح و حوادث ایامها را قبل
 را که در حین ظهور مظاهر واقع شده بود تصور نمودم کل مشابه همین اوضاع
 دیدم مثل حکایت سیدالشهدا که چگونه امر را بر خلق مشتبه نمودند و او را خارجی
 دانستند و بر بیخون خون مظهرش آنقدر بخند میچسبند چنانچه امام میفرماید بتقریب
 بهم الحاین الله عاقبت بر خوف حتم نمودم که باید در مقام مجاهده
 و طلب بر آیم تا حقیقت این مطلب واضح و آشکار شود بعضی از
 نفوس که باین اسم معروف بودند نزد ایشان رفته جو باس مطلب میطلب
 ایشان از جهت حدوث این واقعه عظمی خائف بودند بطوری که حکمت
 بیانات میفرمودند لکن ان قسم که باید در طلب مفهوم نیست بچشم شنیده
 بودم که در عشق ابرو جموع از اهل بها هستند و پشورده در اثبات حقیقت
 این امر صحبت مینمایند عانم عشق ابرو شدم و در عشق ابرو آمده
 باز گروه عشاق تصور شدم و چند مجلس صحبت نموده بعضی از

مطالب آگاه سلام کتاب ایقان ترجمه دادند و از قرابت در این
 ان کتاب مستطاب بمقام یقین رسیدم و بگوشت اطمینان مژوب و مزق
 شدم حمد خدا که از برکت رشحات دم اطهر شهدا باین فیض عظم
 فائز شدم و خاصیت و فائده شهادت دانستم که چقدر از نفوس
 امثال حقیر شهادت این نفوس ز کبر سبیل و در راه نما شده و اگر
 این شهادت واقع نشده بود هرگز من از نوم غفلت بیدار نمیشدم بیضی به
 کثیراً و بیدار کثیراً و ما بیضی به الالف سقیم نموده ۲۰

ابناء جناب استر زین العابدین نجاشی نیز در کتب بعثت آمده اند
 ایشان ۳ برادرند عباس و جواد عباس در ۱۳۱ هجری
 ابر آورده حاج حسین در ۱۳۱ هجری جواد در ۱۳۱ هجری با اهل بیت اخوی
 حاج حسین وارد غنق ابر شده بکب مشغول اند ابو ایشان با حقیر سمیت
 میسر و آشنای دست از محبت حضرت ابر و جمال ابر بود سبب ایمانش را نیز
 میشود که شهادت حضرت شهید امیرزاد باقر شیراز علیهم بهاء الله و شهادت
 شده چنانچه سید حماد مذکور سبب تنبیه و ایقان شهادت نیز علیهم بهاء الله
 شده در واقع اکثر نفوس که بر ضوان ایمان و جنت ایقان وارد شده
 از برکت رشحات در راه مطهره شهادت علیهم بهاء الله و رحمته والطفه
 بوده جناب استر زین العابدین واقع شهادت جناب امیرزاد باقر را
 چنین بیان نمود که در آن ایام در کرمان بودم روزی در بازار غوغا

شکریم مشامده کردم بریدم چه جرات مدکور نمودند که شخصی بانرا گفته
 زبمان بهایایش بسته در کویه بازار میکشند که سبب عجزه ناظریدم کرد در پیرامون
 بایرها نروند و از دین حق خارج نشوند بعد از استماع این بیان بفکر و حیران
 شدم و بخیال آگاه گشادم و بر خود حتم نمودم که بدقت این مطلب را
 رسیدم که شما هم تا حقیقت حال معلوم کرد در مقام طلب و مجامده برآمدم
 و مدت مبحث از تحقیق این مطلب کارنداشتم با آشنا و بیگانه بار و اغیار همین
 گفتار در میان داشتم تا آنکه بنا به ادرات اکثر خدمت و رسان حضرت مآنان
 که رجال الغیب زمان بودند در رسیدم و از ید عنایتشان شهد مرحمت چشیدم
 و صهار ایها شرف شدم و بر ضوان ایمان و جنت ایقان وارد کردیم با دوست
 پیوستم و از کسوا این بریدم و کیفیت شهادت جناب امیرزا باقر شیرازی علیهم
 بهاء الله و فرائد را چنین حکایت نمود که ایشان را اجل تبلیغ از آنرا بکرمان
 شریفه آورده بودند و با بعضی از اهل علم و جماعت شیخیه صحبت فرمودم
 و رفعم با عبدالشتم در بین جمعیت صحبت میفرمایید عبدالشتم از جواب عاجز شده
 در میان جمع مفصله میکرد عذار نحو کان از سعادت و حال زمان و علماء
 سواد ایشان را در حبس حکومت در سخت غل و زنجیر نگاه میدارند از رئیس مجلس
 اسباب محرمه میطلبند که عرض حاضر بحکومت مرقوم نمایم میگوید مازون فرستم
 جناب امیرزا رقصه از قدسی خود میدرد و عضو از جسد خود میخورد و خورده
 چوب قلم مرغوب درست نموده با آن قلم آن مداد بران رقصه قدسی کلمات
 در نهایت فصاحت و بلاغت با حسن خط مرقوم میفرمایند که حیرت بخش

عقول بشعربیناب پیرا با ترسیا ر خوب میزدن و هم تمام سبب استا بوردن
 حقیر قطعه از خط ایشان را در ریز در دیده ام خلاصه ان ر قعه کاکون را برین
 محبس داده که بشعرب حکومت رساند ان شخص هم ملا و خطه منشا پیر که بدون
 اسباب و معاونت او مرقوم نشود قبول کرده ان ر قعه را بشعرب حاکم رساند
 ملا حفظه منشا پیر پاره پیرا من لا با قلم کلکون رشک کلمستان و چمن نموده
 از ان باره و او دارد عبارات رنگین و بیانات عنبرین از نظم و نثر و آیات
 و اخبار هر یک بمناسبت مقام حفظه و مزین فرموده من جمله بمناسبت بیانی
 این شعرا مرقوم فرموده فکیف تر لیلین بعین تر بها سواها و ما ظهرتها
 من ملاح انکذ منها بالحدیث فقد جر حدیث سواها فرخ و قی الملاح
 بعد از قرائت ان ر قعه و ملا حفظه فصاحت و بلاغت و بداعت و حسن انشاء
 و انقان خط مات و بهوت متحیر شده غذا کور مینماید که حیفا از این
 نفوس که با وصف این کی لالت خود را در مهالک مراندازند و از صراط
 مستقیم منحرف شده خود را در بیابان ضلالت بهلاکت میرسانند بنده
 نگارنده ام عرض مینمایم که هزار نفوس که ان اخوان پر جفا رایج خوش
 یوسف نهادن ان قیدی استقام ننموده چون کرگانه ریص تیز چنگ
 ان یوسف مصر و قاتل انهم در یازند و در خاک خوشی کشیدند ع
 لعنة الله على القوم الظالمين انما من اخوان امير عباس
 و حاکم چین و جواد و رشید

جناب افغان آسید احمد اہم افغان کبیر حاجی اسید حسن سیر از علیہ علیہما السلام
 ورحمۃ شرح حالات ووصف کمالات ورحمات کہ اللہ لامر اللہ متحمل
 شدہ اندلسان از بیا و قلم و بیان این فائز از فقر و محرابش عاجز
 انچه از قلم سلطان قدم جل اسرہ الا عظیم نازل شدہ شاہدیت ناطق
 جمیع از کار عالم و توصیف اہم بکلمہ از ان معادلہ نفی بد جناب افغان
 کبیر از عالم آد عصر و فیلسوف زمان خود در منزلت و علم است و جغرافیہ
 بہرہ کا فردا شدہ چند این علوم ایشان را حجاب معلوم شدہ در بلاد
 از حضرت اعلیٰ را از عان ننمودند لکن از لا و نعم ہم لب نکشودند تا انکہ
 معاد باعدت منقصر شد و بیقات مواصلت در رسید کشف سہمت
 جلال نمودند بنور جمال عنور شدند محو ہومات نمودند بحقیقت صحو المعلوم
 نائل واصل شدند خرق حجب و اسرار فرمودند بر موز و نکات و اسرار اکاہ شدند
 سراج مہموم را خاموش نمودہ بانوار آفتاب مشرق مطہر طالعہ از افق اہل
 منور شدند و بتمام ہمت بر تدارک طاقت قیام فرمودند عمر بنود اہم
 فارغ از تو نشستم باقر علی ایستادہ ام بغرابت حقیقہ در بند مکر بخندت
 ایشان مشرق مشہوم و اقتباس فیوضات از ایشان بمنمودم و جناب ایشان
 در ۱۴۹۹ ہجری تشریف باحت قدسی جمال ایشان راہ عشق اہل بیاد گویم
 طفلی بیاطوم از این بیخفا و عکارتہ بقاء اللہ فائز شد ان ایام راہ آہنہ بنور

در شب شده بود و مناسبتی بود که از سوی کوه امان با حکوم چهار روز در راه بودیم
 از مرور بعشق ایلیه میل میساختند که اعلان کرد در عشق ایلیه داشته باشند بیزد بجناب
 اسید احمد مرقوم بقا که در عشق ایلیه قدر از ملاکی استیاض نمایند ایشان هم
 بسبب وار مرقوم نمایند بجناب حاج محمد کاظم صفهان ایشان هم با خورشید حاج عبدالحمید
 که در خبوتان بقره مرقوم نمایند جناب حاج عبدالحمید آمده از بر ایشان
 و ام از بر از خودشان قدر از ملاکی میخیزند و از آن بعد بعضی از جناب
 لایحه تا شرب ایشان کرده حاجت ملاکی عشق ایلیه شده اند خلاصه افغان
 کبیر بعد از توقف مدت در ساحت قدس بیدوت شریف آورده در انجمن ساکن
 بودند در ۱۳۳۳ که حقیر بارض مقصود مشرف شد ایشان در بیروت شریف
 داشتند در همان ایام جناب افغان حاج میرزا محمد علی از طرف جبهی مراجعت
 نموده در بیروت در منزل جناب افغان کبیر ایشان را ملاقات نمودم و بعد
 از ورود حقیر بعلما مع افغان کبیر شریف آوردند بعد از چند سینه از بیروت
 بکلیه قطع علی بنی خوده بارض اقدس رحل اقامت انداخته سینه منوالها
 در جوار قرب اگر در ظل سدره رحمان ساکنی و فرکل صباح و مساء با شرافت انوار
 شمس جمال ابرو روشن و نیز در سفر بعد از صعود و جمال قدم که حقیر بعلما مشرف
 شدم بخدمت ایشان رسیدم در خانه جنب روضه مطهره جمال قدم
 که راه بخیم داشت ساکن بودند در همان ایام مرض بر ایشان مسولی
 شده بعد از چند روز روح پرفروشان از این دار فنا بجایم قدس بقا ارتقا
 نموده در ظل جمال ابرو ساکن گرفت و آن جسد مبارک را حضرت مناره الهی

روح با سواد فداه در نزد بزرگان و عتیبه که قرب روضه مبارکه جمال قدم
واقع است بید مبارکی و دفن نمودند و بنفشه عطر بر آن جسد ریخته مویز فرمودند
جمع احباب از اعاجم و اعراب آن یوم در راهی جمع بودند بعد از فراغت
از دفن حضرت تحسن الله الاعظم مع جمیع اصحاباً توجیه فرمودند و در
بین راه بتعریف و توصیف اخلاق و کمالات و حسن سلوکی ایشان
مشغول بودند و نظرها رعنایت و مرحمت و رضا بندگی ایشان فرمودند
و عنایات جمال قدم جل زکرة در باره ایشان بیان میفرمودند جناب
آسید احمدان ایام در اسلامبول تشریف فرما شدند از بعد بارض مقصود رفته و از آنجا
به سمرقند و باز مراجعت با اسلامبول فرمودند در ۱۳۱۳ و فوم ثانی وارد عشق
آبر شدند و با مویر تجارت و مواظبت املاکی افغان از جناب حاج میرزا محمد
و حاج سید محمد و حاج میرزا محمدی مشغولند نسئل الله بان یوفقنا و ایاه علی
ما ینبغی لامرء الهم الخیرین البدیع نشره ۱۳۱۴

جناب پیران صاحب را بهم در محرم حاج میرزا باقر شیرازی در عیال
 بعینی ابرق شریف آوردند مع جناب ابهر حاج میرزا باقر جناب
 حاجران عباد زاهد بود در وقت اذان در بر کجا بود مصروفی افوان
 میگفت عاقبت این دولت ایشان منع نمودند در مدتی مع سبیل جلیل
 بخل بجزرت مشغول بودند مرض عارض جد ایشان شده بعد از
 چند روز بمبکی را ترک کرده بدرارج و دانشت یافت جناب میرزا جعفر
 پس از وفات پدر چند روز غلیق ابرق مشغول دادند و در کار با بر بشارت
 محمد زید کار بستن مجرب و اقدار و کار میکنند را نیندند لکن امورا
 بر وفق و خواه نبوی توجیه بسمت زکاتان نمودند و در نحو قدر متوشند
 همه امورا تملک منظم بارض مقصود سفر نهمه بنده ه ه

جناب لایزال عبدالکریم ابن مرحوم اسد اللہ اردبیلر فی ۱۲۹۱ با مریم
 جمالی قدم جل ذرہ الا عظم اقبال نموده و فی ۱۳۳۲ بعشق ابرہ آمده ان ایام
 سوار حقیقہ و جناب و جبر عبدالرسول و الامجد رضا ابن مرحوم حاج محمد کاظم در یہا
 عشق ابرہ کسی نبود روز حقیقہ چہ تفریح بیباکان رفتہ بودم در فصل
 دیدم شخصہ قنہا کنار سبزہ زار جاس است جعفر بیاد کردم با او صحبت نہا
 پیش رفتہ نیز او جاس شدم و قدر از ریابت با ایشان گفتگو نمودم ہمین
 قدر معلوم شد کہ ایشان از اہل کمال و معرفت میباشند احوال از صحبت جگ
 پرسیدند حقیقہ با ایشان محل سکونتشان دادم کہ فرط آمده خرید جائے نماز حقیقہ
 بمنزل راجع شدم باز فقا ذکر نمودم کہ امروز چنین شخصہ را ملاقات نمودم و مکان
 من این است کہ این شخصہ با بد از اجاب باشد بوم بعد شریف لادردند
 قبل از ورود ایشان حقیقہ بمقتضای وقت حجتہ در میان انداختہ بار فقا در
 خصوص مذاہب مختلفہ و طریق مجامدہ و مطالب اخیر ملاخطہ نمودم دست
 بحقیقہ توجیہ نموده استماع منہا بد خلاصہ در چہا ساعت ایشان ہم اظہار ایمان
 نمودند و نزد از حال یکدیگر کمی بر اطلاع حاصل نمودیم و بعد از این بیبا و کوبہ
 شریف بردند و ہم روزہ ابواب مرا اسلحہ و مکاتیب مفتوح بود

در آن اوقات در باد کوبه بهیچیز آن الواح و نوشتجات نبود جناب
 ایشان از عشق ابراهیم لازم بود طلب مینمودند و فوتم کتاب اقدس طلب
 نمودند حاضر نبود در سبزه و از جناب حاج میرزا محمد کاظم اصفهانی طلب کردیم
 آن مؤلف با غیرت فوراً جمیع کارها را ترک نمود و بتیجیر آن کتاب
 مشغول شده بعد از ده روز ایام فرمودند رحمته الله علیه از این جام فوراً
 به باد کوبه ابراهیم شد و آن اول کتاب است بنام کوبه ابراهیم شده حال حق
 عالم است که چقدر کتب و الواح در باد کوبه نثار جناب سوخته است
 جناب امیرزا عبدالکریم از باد کوبه بقزل ابراهیم آمدند چند روزی بکسب
 مشغول بودند و در فراول که خبیر بارض مقصود رفتیم در فزل ابراهیم چند روز
 در خدمت ایشان بودم بعد از چند ساعت ابراهیم آمدند عظیم مدینه العشق
 شدند که عشق اسان نمود اول و بر افکار مشکها در حقیقت بسیار
 صدقات و بیبایست را تحمل نمودند اگر بخواهم جمیع را ذکر نمایم این اوراق
 کفایت ننماید و در عشق که لب تشنه در او کم باب است را بدین از سخن ابراهیم که بسیار است
 سر بنده یا سر نحو بگیر که اینم و اول است قوت ناغان همه از فراول الالباب
 لازمه عشق و محبت را زال جنبین بوجه و خواهد بود یا بر جمیع بیبایست را تحمل نمودند
 در ره نزل لیل که خطهاست بجان شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

فوق

چنانچه جمال قدم جل و کوه ارا غظم در قصبه غرور کاتبه میرزا یوسف

خل و عود الحب و فابض باجری بذاک جر شرط ان و فیت توفی

فشریب بلاد الدهر من کمال کاسه
و شتم التوالی فی کل یوم و لیلتی

عن شریح الردی کثیر بتر حب
عن بلش قهر القضاء کشفقی
و حرق الحشا، قر الحب ختم و اسوی

جناب میرزا با نفاق جناب افنان لاسید میرزا سلیم جلیله جناب حاج میرزا

بعد از صعود جمال قدم باحت اقدس شرف شد حقیر ام بعد از چندر

عازم بکعبه مقصود شدم در علیه از جوال از بر اس جناب لاسید احمد خمار علی

رسید مرقوم نمود بود نه همین چند روزه جناب لاسید عبدالکریم مرخص شده

بیت علیه عازم است و در میان سقیر و جناب لاسید احمد فقه حایه بود

که بعد از جناب میرزا کا بر اطلیح داشتند حقیر بجناب لاسید احمد عرض کردم که

در اینجا توقف مینمایم تا جناب میرزا شریف بیاورند تا اختلاف حساب

معلوم شود ایشان فرمودند شما بروید من نکلکلاف مینمایم که جناب میرزا عبدالکرم

بمانند ما رود و شما فرمایید که فرستادند نکلکلاف نمود و حقیر در همان یوم

قارم بخت مدینه منوره و حرمه حکام ششم بعد از چند روز بمکه رفتند و با
 مبارک حضرت منغ اراده است و زیارت روضه مطهره مشرف شدم و بفاس
 و سنان رهنه ثابتان بر بیان دیده را روشن نمود و جناب میرزا را لاجل بود
 و حبور ملاقات کردم و در وقت دیگر جناب میرزا در ارض معصوم کانیزند و بسیار
 از عنایت پروردگار شکر نمودند که این تکلیف سبب شد که مدتی بعد از حضرت
 در این ارض مبارک زیست نمودم که در قبضه از آن با شرف عالم معادله نمایند
 خلاصه جناب میرزا مصطفی را که بود مفسد^{۱۱} جناب اسید احمد مرقوم نمود و رفع
 اختلاف حساب فرمایند حقیر و جناب اسید احمد در دهر و بکر عادت جناب
 میرزا عبد اکرم این بود که هر روز و ساعت قبل از طلوع آفتاب
 برخواست لاجل زیارت روضه مبارکه غدا از عکابه به لاجل میرفتند و مراجعت
 می نمودند روز وقت صبح حضرت منغ اراده الله حقیرا در اندرون
 احضار فرمودند بعد از شرفیای حضور مبارک اذن جلوس فرمودند و اظهار
 عنایت و مرحمت فرمودند و رقم بدست مبارک بود ملا حظت میفرمودند
 قوسه بجزیره فرموده مذکور نمودند که این مکتوب شخصی حکومت جبل لبنان
 نوشته و سفارشی رعایا فرستاده و مال آنکه من ابدلاً بطمه با او ندارم از قلم
 ایام حکومت در ظل دولت عثمانی بود حال مدت است منتقلاً حکومت بستی
 و اشنا بدولت عثمانی ندارد و بیانات دیگر قبیل بیان میفرمودند میرزا مصطفی

که حال در زمره ناقصین است دم در ایستاده بود فرمودند که امیرا عبدالمکریم
 بگویم بیاید بالا حقیق عرض کردم جناب میرزا بهیچ وجه جهت زیارت سکوت نمود
 فکر فرمودند فی الحین میرزا مصطفی رفیق و جناب میرزا از کجمله جهت زیارت
 در کرباس خانه که در نخت همان بالا خانه محل جلوس مبارک بود ایستاده بودند ایشان
 بظهور آورد حقیق از آن فضول بسیار نخبه و شرمند شدم بعد از چند بوم
 جناب امیرا عبدالمکریم رخصت فرمودند و با او مبارکی را با ایشان عطا فرمودند
 جناب ایشان نسبت بامر مبارک جمال قدم خدمات مشایسته نموده قائم اعظم
 شهادت میدهند نفوس عدیده را بامر جمال قدم تبلیغ نموده الواح از جمال قدم
 و حضرت غصن الله الا عظم دارند زوجه ایشان از امام مؤمنات است آثار
 تبرک از جمال قدم و غصن الله الا عظم دارند چند اولاد از ایشان در سن طفولیت
 و صبا بت فوت شده آنچه اقل الارواح را م اسد است در سن ۹ سالگی مرار در بیل
 وفات نموده در یک ربع اسد در عشق اید تولد شده در عشق اید وفات نمود تاریخ
 ولادت او را حقیق در چهار بیت فرموده بودم یک بیت که داده تاریخ است در نظر
 مرقوم بشود بخوبی سال مولودش اندر حبیب بنصر و غم الله و فتح قدیب ۵۰۰
 حال ۳ اولاد از ایشان موجود است عظامه ۳ سالگی در حبیب غم نام و جبه دید ایشان
 زوجه جناب امجد جعفر اسکوت است در غم فلاحی غم نام اولادشان در غم است
 جناب امجد جعفر اسکوت و امام جناب امیرا عبدالمکریم از اجتهاد جناب سابقین است

پانزده سنه قبلاً بعثت ابد آمده است و مشغول کتب و تجارت بوده است
 اما حینی کسی از او عهد نشا بسته ندیده است صاحب اخلاق حسنه و صفات
 پسندیده است قدامت صحوه جمال قدم بهدینه منوره عکاکه مدتر مدیر
 در ظل سدره ملو بساکن و بفوار جنبه ابر مرزوقی بوجه بنیاد و زینت
 و بعد این ترا افن رجوع فرمود ندر بهدینه عناق راجع شدن با شور و جذب
 و سوورد جوار ابغاً بعد از صحوه جمال قدم بحکام شرف شده مدتر بفرغت
 بال در ظل سدره فصل و افضال فرسکوب و الاصال بنیارت جمال و الجلال
 فائز و بعثت بوسه روضه مظهره فایض و نائل و بعد مراجعت بعثت ابد نمودن
 جناب امیر جعفر هم وقت در مصارف امور است خیریه من خون اکراه و اجاره
 بطیب خاطر بقدر القوه امداد فرموده اند در بوم بقوم الاشتهار در سو حافزو
 در عاشورا بنت جناب امیرزا عبدالکریم را ترویج نموده است از امام مؤمنان است
 جناب امیر جعفر الواح عدید از جمال قدم و حضرت غصن امه الاعظم دارد
محمد صاحب اسم جناب ایشان رقوم است در ربع اول ۱۳۲۷
 هم شده و کلمه از این به وقت این هم در ربع هم و کلمه شیر از نور عزیز را مید شده

ابن شهید اغلا بن احمین علی محمد بن جناب احسن علی محمد حقیق
 در برات تو ظن داشته اند در وقت کزین برات بشد در تمام السطن
 در زمان اوقات بتربیت آمده محض تحقیق امر بتاریک حضرت ای
 و حال ابها باندک زمان بمنتهای مقام ایمان و ایقان فائز میشود و
 بتبایع امر بهم مشغول بوده و نفوس کثیره را بسبیل هدایت راه نموده و صدقات
 و زحمات فریب الله متعظم شده در فروع فراغت
 از این عالم حاصل نموده فارغ البالی بفر با سرشوده بعالم قدس بقا
 پیروزان نموده علیهم بهاء الله و رحمة و الطافه و بخش اولاد بعد از
 رحلت ایشان باقی مانده و پسر و چهار دختر پسر بزرگ ایشان
 جناب اغلا علی پسر دیگر جناب محمدی که در ظاهر و باطن برادر بودند
 و در عاقبت برادر بزرگ با نجام رسانید و دست بگرد بگرد گرفته بشهد قدس
 شافند علمها بهاء الله و ثباته و اکرامه از جناب اغلا علی و پسر باقی
 ماند جناب سیف الله و نصر الله از جناب محمدی پسر اسد الله و فرج الله
 و قدر در تربیت اهل عناد عرصه برایشان تک نموده همین عمل که
 در آخر نمودند اول در اول تخیال داشته اند که عجم نومه می نهان
 ایشان گردوند و ایشان را بطور اجماع شهید می بیند که کسی متعرض ایشان
 بشود چنانچه کردند جناب اغلا علی و جناب محمدی خبدر در مینو
 از خیال مفید بین سیف اطفال لا برداشته از تربیت فرار می آیند

از خوف مخالفین بپرايه سمت مشهد کوشیدیم و اینها یکنواخت پارس پناه داده و رحمت
 تمام بشهر میدادند اطفال که با خود همراه برده بودند را بنیاداً غلامی بیفایم
 و نصر الله ابنا و جناب الامیر علی اسدالله و فرخ الله همشیره زاده ایشان
 عبد الوهاب در مشهد وارد خانه همشیره خود میشوند و چند روز را منزل
 از خستگی راه راحت میشوند اهل قریه از تشریف بمشهد اطلاع
 میدهند که ما با دربار این دو برادر این فرخ خیال نموده بودیم که ایشان
 را تلف نماییم ایشان مخفی شده با اولاد با سر خود فرار نموده اند اگر در
 مشهد باشند شما آنچه ما خیال داشته ایم اجرا نمائید و اگر بمشهد آمده در
 خانه همشیره خود منزل دارند ایشان هم در مقام تحقیق بر سر آینه چون
 حضرات هم در خانه مخفی بوده اند ایشان را غیب یا بند روزی عبد
 الوهاب همشیره زاده ایشان را در بازار گرفته از جمعی خبر میکنند میگوید
 من هیچ از ایشان اطلاع ندارم او را طلبها مدرس برده قدری جو بیچار
 مینماید طفل میگوید اگر مرا بشیر اطلاع ندارم که ایشان در کجاست
 چون آنرا عبد الوهاب ذکر از ایشان برون کرد او را را مینماید
 ایشان بخانه مراجعت نموده کیفیت را ذکر مینماید اخوان با یکدیگر مشور
 مینمایند را ایشان بر این قرار میگرد که عرض حاضر بجا کوهت مشهد بپوشند
 خلاصه مضمون آن عریضه این با اسم اخوان جناب اغلا مع و جناب
 الامیر علی بوالخراسان داده بودند که ما برادر در تشریف

شکنداریم و ابورکابا حاجین علی با اسم طائفه با بجهت معروف بجمع و
 این اسم بوراست بجا رسیده سواست این که فالایان معروف بجمع
 اند خلافتها در نشده و از این جهت همه روز مورد خدمت
 و از بیت خلق شده از تربیت فرار بجمع در اینجا پناه برکن
 حکومت کبر آورده بوم قید جمع طلبت حامس مذا عریضه
 عبدالوهاب ک گرفته بمدرس عباسی خان برده و رازده اند
 فی الحقیقه اگر ها کشتیم بفرمانید بمیدان نو پختانه حافر
 شویم و ایم جان ناقابل انثار نماییم و بر روز گرفتار برهنه سرو
 پائے نباشیم سر که نه در راه غریبان در مییم بار کرانست
 کتیرم بدوش و الا قد غن بفرمانید که ما فقر الایمال خود گذارند تا بعد
 کو کوشش است اید مدت مشغول باشیم بندگانییم جان و دل بر کف
 چشم بر حکم کوشش بر فرمان عریضه بعبدا الوهاب واده و سرف الله
 با او همراه نموده که عریضه آورد و بر ارکان حکومت بخاکمان و لای
 ایشان بهر نحو بوم عریضه بل بوالی میرسانند بعد از ملاحظه
 میفرمایند بروید حال وقت این حرفها نیست ایشان مایوس
 بر میکردند و ناعتمادی و الا را ذکر مینمایند باز اخوان میگویند باید
 از مشهد حرکت کرده بسمت دیگر توجیه نماییم بسمت نشا بورعازم

میشوند مرا اینقدر نشناخورد بجز آن جناب لاسید ابو محمد خاویز سیف الله
 وارد میشوند جناب آسید ابو محمد هم از احباب معروف مشهور است
 داماد جناب ابوالبدیع حاجر عبدالمجید شهید علیها بهاء الله و رحمت
 و الطاف اهل نشا یور از آمدن جناب لاغلامی و لا محمدی مع فرزند
 مطلع میشوند بقاضی اظراح میدهند جناب قالی لاسید ابو محمد را احضار
 مینمایند ایشان نزد قاضی حاضر میشوند قاضی نصیحت نموده
 در آخر میگوید صلح بر این است که میهمانها ششما بزود از نشا یور
 بروند و الا فساد خواهد شد غوغا و بلوا را عام را ساکت نمودن
 دشوار است البته شما و سایرینم باید بزود از این ارض خارج
 شوید جناب سید ابو محمد نزد قاضی مراجعت نموده حکایت را
 ذکر مینماید با هم مشورت نموده قرار بر این میکنند که جناب سید
 ابو محمد روانه بخزند شود نصر الله و فرج الله و اسد الله و عبدالوهاب
 محمد آروان تریب نمایند و جناب لا محمدی و لاغلامی و سیف الله
 هم بر معین فیروزه بروند و همین قسم محمول بیدارند اخوان مع سیف الله
 بر معین فیروزه آمده در منزل جناب لا محمد اسما غیر وارد میشوند چند
 توقف نموده هر چه ملا نظیر نمایند چاره جز رجوع بترتیب
 نمینند عاقبت هم برضا آنها در داده نیکو کار علی الله بترتیب

راجع می شود تا آنکه بعد از قایل شدن ایشان را بدین وجه رفیق شهادت
 رسانیدند و قفص شهادت را بعد از ذکر هجده از احوالات
 شهید آدخه عرض می نمایم مختصر از شرح احوال حضرت شهید
میرزا غلامرضا رشتی علیه بهاء الله الایم جناب شهید در
 میان جمیع اهل اسلام بزرگوار و معروف و دیانت مشهور و معروف
 خاص و عام بود از نتیجه اعمال مرضیه و اخلاق حمید موفق و مؤید
 شده بحضرت اعلی و جمال ابره مؤمن و موقن شده اند و از شرف
 ایمان و ایقان و اعمال مرضیه یونگ فیوگ بمجاریح انقطاع ارتقا
 نمودند چنانچه اعلی مراتب سالکان سبب کسب و مندرج عروج ایشان
 در قوس صعود مقام شهادت است که ان کس فی الله و بقای
 بالله است فائز شدند خلاصه حضرت شهید بعد از تشریف باینجا
 چنان مشتعل و برافروخته شدند که از شعله و روشن شدن شمع انجمن
 محبت الله اطراف و ضواحر روشن و منور شد و نفوس کثیره را
 بسبب راه نهایت انجمن در صدد اخلاص و اطفا کبر آمدند روشن تر
 و مشتعل تر شدند بدون ستر و حجاب بتبلیغ امر رب الارباب مشغول گردید
 اگر ذکر صدقات و بلایات که از ظلم اهل عناد بر ایشان وارد شده
 ذکر ننمایم باید گفت مقوم نمایم مکرر اموال ایشان لا غارت نمود
 اند و ایشان را در حبس تحت سلاسل و اخلال انداخته اند مکرر در

در محضر حکومت و علماء و اعیان بدلهای جهان از حضرت
 رحمت را ثابت نموده اند و آیات و مناجات تلاوت نموده اند تا آنکه
 بقولشهادت نائل شدند علیه بهاء علیه ثناء الهی علیه نورانی و رحمت
 و دیگر از شهدای آن محضر حسین ابیم الشهید که ابوبکر کاشی در قاعه تبریزیه در
 خدمت حضرت قدوس بود و کور سعادت را از همگان ربود جناب
 آن محمد حسن در آن ایام صغیر بوده اند بعد از بلوغ در فروع بدالالت و راه
 نماز جناب و جبرئیل میرزا محمد بروضه رضوان ایمان و جنت فرحیسی ایقان
 وارد میشوند از صهباس مزاجها که فوراً مخمور میگرددند و بدشرفیات
 جنات من جمیع جهات متغول شب و روز در فکر تبلیغ بود همه وقت
 در بر محل و مکان سوار مذاکره و انبثات از حضرت منان کارندالت
 من جمله روزی در مجلس عروس سهر حاج میرزا در مجلس جمعیت
 بنا بر صحبت گذاردند و اهل مجلس تمام اعضا و جوارح کوشی شرکتات
 ایشان را استماع بنمودند و اگر از اهل مجلس کسی ایراد بنمود بقوه روح
 قدس چون بجز مواج بخروش آمده جوابها را گفشتن فریبان بیفرمودند
 ملا احمد سمنازی در آن مجلس حضور داشت آن عالم مغرور ببهان
 قول الزور ایشان را مغلوب نمود حکم کرد که آن عند لیب بوستان
 آنها را از آن مجلس بیرون نمودند و بعد از آن عوام کلا تمام ناستی
 بان عالم نموده ایشانرا اخراج بلد نمودند و ایشان کار در ترشیز
 و همگامی در عبدال اباد و عاقبت در تربیت بقیض شهادت فائز شدند

و یعباد و مخالفین و اهل جنایه جمال ابرار کل را بکرم و مجید این نفس
 قدسیه امر فرمود بقوله تبارک و تعالی و استغواه والسلام و الکبیر و البهائم
 عا و لیاتک الذین ما نعتهم شیوات الخلق عین الاقبال الیک و انقصوا
 ما عندکم رجاء ما عندک انک انت الغفور الکریم

جناب حاج محمد صادق از شهر آذخه در تربیت علیه و علیهم بهار
 الله و نور الله و ثنائی از بخار معروف بصداقت و دیانت و امانت
 موصوف باقیست و هم شمع و بیکانه و آشنا بر او در اوق فیوضات سبحانی
 مرضیه ایشان چون انوار افتاب عالمات بر اعالی و ادانی بر نوا فکری و
 و چون باران نیسان فیض بر نیسان و بوستان هو شیخان و هو ستان
 کلو خار و بار و اغیار یکسان همه وقت خون نعش کسوده و نایه
 را با نعام و اکرام پرورده همت ان یکه تا میدان القطار را نازم که زخارف
 ملک او را از ملکوت باقی بقیه ننمود در حق این عباد است که بیفرماید
 قوله العزیز عباده و کمالکم بهم فی رتبه و لا یبع عن ذکر الله چنانچه سر پا
 بر جهان مانیها زده بقربانگاه دست شتافتند و اگر کار بعضی از مشایخ
 محزون مشاهده شده اند این حزن مقتضای عالم جمالی است و الارواح
 در سرور و حجاب است بکنایه جناب مذکور نمود که بومی در خدمت
 حضرت من اراده الله حاضر بودم شخصی نصیحتی بهم حاضر بود حضرت من
 اراده الله انان شخصی پرسیدند که سبب چه بود که بطرس حواری
 در وقتیکه اراده شد است اولاً داشتند کمال شوق و انجذاب مشاهده
 شد ابرار آنچه کرده و حزن از او استقام نشد و حال آنکه یکس از بندگان

حضرت مسیح بود و حضرت میباید در حین اشک میدان این کاسی اگر اه دانت
 و خواستی نمود که اگر ممکن است از من بگذرد آن شخصی خاموشی بود جوانی
 عرض نکرد حضرت مولی الوری فرمودند که این هم از کمالات حضرت مسیح بود
 که بطرس و ازان کمال نبود فرمودند از حزن و گریه از جسم بود که از مفارقت
 روح عیسی مخزون بود و الارواح در بشارت عظیمی خدایه شد هر
 کمالات معنوی جناب حاجت میسر صادق علیه بهاء الله فوزه بمقام شهادت
 است کواه عاشق صادق در آسمین باشد چنانچه موافق اسرار صدقش معانی شد
 و قایم ضوضا و عنادا اهل فاد و استقامت و جانباری شیرستان بنام
 محبت و داد و بهر نواشان بیمانه الفت و انجارت علیهم بهاء الله الامان
 الایجاد جناب سیف الله ابنه غلامی شهید علیها بهاء الله چنین مرقوم بیناید که چون
 این نفوس خسته که بر یک نور ساطع و کویب لایع بودند چون عقد هر و بینم بان
 هم قرین شدند و در یک برج اجتماع نمودند از طلوع و سطوح انوارشان
 خفاشان مظطرب و پریشان و در زوایا ظلمت بی نام و نشان شدند
 تنزل در ارکان جبهت و طاغوت افکار و غریب و لوله از اهل تابوت
 باند شد عبود اصنام فریاد و انصرا و آفتاب از جان بر کشیدند و چون کرگان
 خونیخواه یوسفان مصر بهاء را در پیدند و آتش حقد و حسد افروختند و ان
 جسد مبارک را سوختند و هکذا از تشعشع و تلعلع ان نجوم زاره انجمن
 روحانیان منور شد اهل حبور بود و سرور آمدند و بشوق و شور برخاستند
 پانگوبان دست افشان بگوشه دست شتافتند ننادر یقا از عالم عالمی

سوره توحید از کتب معتبره

روز چهارم و صلوات بر ابراهیم و خاندان او
 در روز جمعه آراستند و شب انجمن ترتیب دادند تا اینکه بمقصد اصل خود فائز
 شدند قوم سر و جان دهند در راه بها قوم بر خن کشید و شمشیر جفا
 بر روی بکمان خود ره حق پویند بنگر که قفاست از کجا تا کجا
 خدایه معاندین هم روزه در خیال فکر بوده اند و در میان بهانه بودند
 روز پنجشنبه لا محمد حسن در مسجد کهن روضه خوانی داشته و وارد میشود
 و در گوشه جالس از خدام غلبان بدست ایشان بید هر سا پرینم بان خادم
 تعرض مینماید که چرا غلبان بدست بان داره ان غلبان گرفته باب میشود مرزا
 محمد باقر اینماید که لا محمد حسن را از مسجد بیرون نمایند ایسم خبر بحکومت میر
 جناب لا محمد حسن طلبیده جو یا مطلب بیورد چیز بکیرا محمد باقر میدهند که لا محمد
 نزد حکومت از دست شما شکایت نموده میرزا باقر چند نامر بوطر بحکومت
 میگوید و امر مینماید که او را در قفا پیش گرفته بیاورید تا من عمل شو و نیز بید
 شکر بدینماید بعضی از نفوس هم همه وقت مترصد که رئیس پیدانمایند و غوغا
 و بلوت نمایند فوراً کاهه ایشان را در بازار اخذ مینمایند و ایشان را بر آورند
 در دکان لا محمد عه صرف ایشان را از دکان بیرون می آورند و محضی کده بر
 صدمه بران وجودات وارد می آورند با جمعیت و از دحام ایشان را آورند
 در دکان میرزا غلامرضا ایشان را نیز همراه ایسم می فرستند و صدمه زیاد
 بران وجود مبارکی ضعیف نحیف وارد می آورند بقدر که از رفتن باز میمانند
 میرزا نصر الله سید حلیان پدر بنیر کوار بدوش کشیدن با ایشان ببرد میزنند

بدکان لایحه‌ها کلید او را نیز ادیت و آثار غوغا بدست حاج غلامرضا نایب
 بسیار نرو بعد با لغز از او اخذ کرده متوجه باو می‌شوند حاکم بلد از بدو او شورش
 خلق مطلع شده که بدو از تصرف فرانسویان که سر از اجاب است می‌فرستد که خلق
 را از شرارت مانع شود و نگذارد فساد برپا نمایند ایم هم نفر از دوازده شهر
 بیرون برده بودند فرانسویان با جمع کرده ایشان را از کار بردوانه بر میگرددند
 ایشان را بحسب می‌فرستد جمعیت بکارخانه جناب لاغلامی بیرون و اینک
 را با اسلامه دستگیر نموده ایشان را با چوب زنجیر مشت لگد صدقات شدیده وارد
 آورده باین حالت وارد محبس می‌نمایند جناب سیف الله میگوید در بیرون شهر
 باغ نازده درست نموده بودیم و نازده نهال نشانیده و در آن قدر خیار و سیبخت
 کاشت بودیم من و اخور نهال هم و همیشه در آن باغ بودیم از هر صدرا هم و غوغای
 خلق را شنیدیم و معلوم شد که بیطرف ما را آیند اخور نهال فرموده حضرات
 بقصد رفتن من از این من رفتم بنهالان می‌گویم کسی بشمار جمع ندانم در چه از شما
 بگوئید اطلاع نداریم و رفتند همیشه بسیار خائف و پریشان بعد از آنکه بر سر کرده
 در عقب درخت جایی شد طوری شد که جماعت شرور و تابعین قول زور و
 اصحاب کبر و غرور وارد باغ شدند و از اخور نهال سرافگرفتند گفتیم
 من اطلاع ندارم در کجاست نزد همیشه آمده سوال نمودند جواب باین نظام مذکور نمود
 که اینها را شنیدم و می‌گویند مگر اینکه ایشان را بچو بکار می‌نمایند که بدو نور محمد که
 با ما با نسبت داشت در میان ایشان بود مانع شدی زوغ مصیحت آید زور کرد
 گفت لاخا فرموده بعیال و اطفال ایشان آسیب نرسانند لذا دست از ما برداشته
 بخانه باغ مشغول شدند اشج را تمام نکند بعضی از بیرون آوردند بیرون

خراب و پایی مال نمودند و مرا هم با خود همراه بردند تا کن صد مده و از دست
 بحقیق نرسانیدم مدرسه شیخ یوسفی در اینجا میرزا آقا ابین میرزا محقق حکیم
 گفت این فکر پسر غلامی باید نیت گفتند پسر غلامی است چون خورد
 سال است با و از نیت نکرده ایم بایشان تعرض نموده در غضب شده
 مذکور نمودم حجاب و ریانت و دین دار شما که با بانی این شکوای منی نمید
 طفل شیر خوار ایم طائفه بدست من بدهند اولاد پدر خودم نیستم اگر اولاد این
 نوزاد منم خلاصه این شخص در بندار پیش آب پیر شنت لکد مرا نوازش نمود
 و از بعد سارین هم با و ما شتر فرو کرده مانده نمیکند از دند تا اینکه مرا
 وارد محبس نمودند و جمع رفتند جناب حاج محمد صادق را از خوابه همیشه
 ایشان بیرون آورده و صدقات و لطافات شدیده بران به یکل مقدس
 وارد آورده ایشان را حاضر نمودند و خواستند جناب حاج محمد ابراهیم
 التجر حاضر شده بهر نحو خواهی ایشان را صلاح بحال خویش نمودند حقیق
 سیف الله در محبس بخدمت محبوسین مشغول بودم از بس صدمه بران وجود
 مقدس زده بودند یا را حرکت نداشتند جناب ابورضا جماعت شریف
 بدنش را بفریب چوب و زنجیر چون لک قبر سیاه و چند موضع زخم شده
 و جناب هم بزرگوار از صدمه اشرار جمیع اعضایش مجروح زار فکار
 جناب حاج محمد حسن زجر از حد افزون نموده بودند و ضربت شدیدی
 بر کمر ایشان زده کمر ایشان شکسته بود در این مدت حبس قادر بر حرکت
 نبودند و با کذا جناب میرزا غلامرضا آذیت به حساب کرده بودند

چه آنچه از قبل ذکر شد که قوه رفتار از برابر ایشان نهادن ایشان را نصرت الله
 ایشان را بدوشی کشیده بمحبوبی سائید و جناب لاسلامه این جناب هموس
 که معجزه ضربت بغرق اوزده سراورا شکافته بودند حقیر سراورا حکم بستم
 و آب حاضر کرده صورتها بخون لآورد و غبار آلود آنها را شستم و آنروز
 و انشب را در محبس در خدمت ایشان بوم روز دیگر فرایش با شستن ندان داده
 مرا بیرون نمود و از قبضی خدمت ایشان مرا محرم ساخت لاکن من اهم
 وقت آمدند بنمودم از برابر محبوبین بیایدین و عذرا آوردم بیوم بعد
 در بین راه که بمحبوس خانه میرفتم مختار نام حقیر را گرفته بمنزل میرزا
 محمد باقر برد میرزا محمد باقر پرسید که پدرت و عمویت و سایرین کیم در
 حبس هستند باین اندیانه بنده سکوت کردم گفت بتو میگویم جواب ندادم
 مگر پرسید گفتم در این مقام جز سکوت صحت تکلیف ندارم گفت اینج بچه باین
 را نماشا غمناکید و کنایه حرفش را مانفت شوید مقصودش این که جواب الاحق
 سکوت بعد نهیب کرده گفت میخواه ترا جلو این پیش طره طاراکیم فرد سخا بند
 و و چند تعبیر بر سر و کلمه من زد و گفت اینهم باین است سایر خوش آمد کوه
 چند مدت سینه زدند و مراد از زبیر زمین خانه خودشان حبس نمودند
 و بعد فرایش با شرا داده مرا از جهنم ان نظام نجات داد باز حقیر بخدمت
 محبوبین مشغول شدم و از برابر ایشان نان رآب مرا و مردم چند روز در حبس
 فی الجمله از سخت کنسرون آمدند و اهم روزه مشق سر باز و جانثار میشدند
 و مشوق بکر بکر بودند و ساعت بساعت اشغال و انجذابشان زیاده تر میشد

و بالحقانیت و برسمت و کائنات ایات و مناجات مینمودند و در حساب
 اجباب از این شور و آنجذاب مضطرب شده اند مکتوب بر سر آن اسم بحساب
 میرزا غلامرضا مرقوم پیشینی نه داده بودند که در مجلس با ایشان برسانند در آن
 مکتوب با ایشان عرض کرده بودند که بر ما با و اطفال ما رحم نمایند قدر مراعات
 حکمت نمایند از ایم قبیل بیانان مرقوم نموده بودند رئیس بستنی نه آن مکتوب
 را کتوده ملا حفظه بنیاید و بعد میفرستد نزد شیخ علی اکبر جناب میرزا غلامرضا
 از این عمل مکرر رئیس مطلع میشوند با و پیغام میدهند که تنها خیانت با ما نگرد
 بلکه بدولت خیانت نموده و ناعوس دولت را بغير اراده اش بر قباحت این
 اعمال آگاه میشوید و اگر دلیل بر بهانه بودن ما بجهت میدک که ما مقوم معتقدیم آنانکه
 نکرند بگور و برو کنند و بعد عرض میفرستد حضرت سلطان و مکتوب هم بولایت
 خراسان نوشته مطالب را بتیامه معروض نموده بودند حقیر بهر جهت خانم
 رسانیدم و از این طرف علماء و استناد این مقام نموده جمع از مؤمنین و مؤمنات
 بر بهانه بودن نفوس خسته شهادت دادند و صدر امام جمعه شیخ یوسف
 میرزا محمد باقر جلالت میرزا محمد باقر با یک شیخ علی اکبر شریک ملاک اکبر بزرگ از رو شهادت
 آنها فتوا دادند و بر کل این عمل را فرض نمودند و ملاک اکبر بزرگ نماز
 از مشهد آمده و عازم بزرگ را حل صواب در تربیت توقف نمود که در این
 عمل خیر شریک باشد هم روزه در مجالس بر منبر بر آمده بنز عظم خود
 دلیل بطلان ایم حزب را بر مردم بیان مینمود و لسان بسب و لعن
 میکشید و خلق را تشویق بر قتل این مظلومان مینمود و چند دفعه
 خلق را شوار نیده در اجزاء حکومت و بعضی از عقلا مانعت کردند

۱۰۰۰ تنه و اسرار مفتوحه به شرفین حکومت هم شور شده حاکم او شهر خالص شده
 و فرزند خود را نایب الحکومه قرار داده و بعد از رفتن حکومت شیخ علی اکبر و ملا علی اکبر
 بزور بر فساد و عناد و نفاق دعا عباد قیام نمودند ابتدا جمعی از اهل شریعت را طلب
 نموده ایشان را محض ترغیب نمودند و دستور اسباب فتنه و فساد را بایشان دادند
 که شما باید متفقاً بیازار رفته و کاتبی را ببندهید بعد که دکاها بسته شد تمام آمده با اتفاق هم
 رفته با بیهارا بقتل میرسانیم این نفوس هم منظر و ترصد و طالب و شائق اینهم
 کار بودند اسرار بعضی از آنها در نظر است فکر بشود بعقوب بیجا بهلوان حسینا محمد
برادر بعقوب بیجا پسران سید نصر سم نوری سید تقی علیزاده محمد تقی نعلیند شخصی قصاب
 حاج میرزا صباغ نور حاج محمد محمد رضا سلطان چند نفر کفنی و زو با قرار ازین
 که اسرار ایشان در نظر نیست در یوم ۱۳ صفر ۱۳۱۳ متفقاً بیازار آمدند
 دکاها را بستند و شیخ علی اکبر و ملا علی اکبر در جلو جمعیت با هم آجی لیده کر بیان
 در بره پارس برهنه میروند و وا شریعتا و وادینا میگویند و نبالم تحت الحکام
 که باب بیازار پرورش داده بر چشمها سرخوس میکشند و انگ از چشمها را ایشان جاک
 میشود ابتدا بعقوب بیجا چند نفر در باب خانه حاج محمد صادق میروند و در باب
 میناید خادمه عقب در آمده میگویند کبیت میگویند این وجه را گرفته بجناب
 حاج سید در را باز نموده ان سیمها با چند نفر وارد خانه میشوند خادمه سر اسیم
 میرود حاج سید را اطلاع میدهد همان جبهت فوراً خود را راسا نیندیشی مصلحت
 جناب حاج سید میزند و با شمشیر ان نانی شمشیر بر جناب حاج سید مصلحت
 و بدین ایشان فرود میآورد و بعد شمشیر بر سینه و شکم ایشان میزند
 و کار ایشان را تمام مریخی بد عیال اطفال و اولاد حاج جمع شده

فریدون آه ناله فغان بلندینا بند و فزونی حلقه ما تم میزینند
 یعقوبی بار فقا بعد از این فتح نمایان نتر و شیخ علی اکبر میر و ندر و مراد و
 شاد و جناب حاج محمد صادق بایشان و ملا علی اکبر میرزا میزینند
 انوقت با جمعیت و اخراج و هجوم عام بسوی محبس حرکت مینمایند
 و همگرا یغی و یا محمد کوپان فریاد میکردند تا نزدیک دستاخ خانه رسیدند
 اغنام الله از راه کمرگان جور و کلاب حقور آگاه شدند و مستعد
 جانفزا گردیدند اهل زندان را و داع نمودند و یکدیگر را در آغوش کشید و دایع
 نمودند و وعده دیدار را بر حضور جمال ابراهیم دادند ابور و محمود را هم
 اسداته و حقیق سیف را دید و یوس نموده و امر بصر و سکون فرمودند ماها
 کریم میگردیم جناب امیرزاد غلامرضا با وجه بیضا ماراد لدرار میفرمود فرمودند
 بر فرض که هزار سال در این دارالوبال زندگانی کردیم حاصل آن چیست سوا خردی
 پس خوشتر اینکه جانزاد در ره جانان اینار نمانیم شما هم از خدا بخواهید که از این
 کاس در نصیب نمانید اهل محبس کل متحیر که این چه حالت است که از این نفوس
 مشاهده میشود شخص مذکور نمود که اینها مثل اینکه بعور میروند اینم نوع خرد
 خندان جناب میرزا قدامرضا فرمودند عروس که آخرا و ما تم است
 چه لذت دارد این عروس با با سود است و عاقبتش محمود از زمان گذشته یاد
 آورید و بند کردید آیا عیش نیزید بلیند بهتر بود یا بد یا حین شهید ابته صد روز عیش
 طائف حول جنین ما تم است ما از این ظلمت کده فانی بعالم نورانی میرود و از اوان
 تعلقات رسته بعالم بزرگ و احد میجویم از خارستان جفا پر و نار نعمت بگلستان
 بقا ارتقا میجویم اسگاشن جبهات و سببیت موهومات را خرق نموده آنچه را که ما
 ادراک نموده ایم ملا حظہ میجوید دید کوشش ببیند درست از طریق بشناسی

روا بود که ملاقات کسری پسر پسر را تا بیک اشک و غم نبرد حاکم فرستاد بنیضت اگر خطاب
 کرده که تو حکم قتل اینها را داده ای شیخ سلوکت نموده ذکر نکرد ملاقات اگر بزرگتر
 نمود که بلا فایده بود حکم قتل اینها را داده ایم و اگر کسی ممانعت نماید حکم قتل او را هم خواهیم
 داد در دین ملائمت نباید کرد تا بیک اشک و غم نبرد حاکم فرستاد بنیضت نمود و برینس مجبوس
 کرد که مجبوسین را تسلیم ایشان نماید ابتدا جناب اغلامی از رفقا خواست نمود که ابتدا
 خود را بچنگال آن کرگان خوشخوار اندازد ایشان هم را فرستاد ایشان را و داع نموده
 سواران علی الله قدم نمیدان بلا نهاد و بیرون جسر خانه شیخ عان و دل و روان
 با حربه خنجر نیز مستعد ایستاده باین ترتیب پسران سید نصیر ۲ نفر و ساطور
 در دست و بعد پهلوان حسینا و نفر دیگر باشمشیر ایستاده و یعقوبی قائل حاجت
 صادق باشمشیر ایستاده و سید نعل بند و محمد تقی نعل بند هر یک طایفه در دست و دیگر
 اوندک و نجی و کفش و زبانه و تیشه و تبر چوب سنگ آهن مهیا ایستاده که جناب با
 اغلامی معین منقطعاً عا سواه از مجلس بیرون آمد چون کل خندان با هم از آن کویان
 دست افشان و بار کویان که بگذرد آن گروه عدوان بر او حمله نمودند و حربه خود را
 بران جسد مبارک فرود آوردند و کار او را ساختند و دیگر را طلب نمودند جناب
 عماد محمدی رفقا را و داع نموده و حقیق و اسد الله بوسیده قدم بقربانگاه نهاد او را نیز
 بهمان تفصیل ملحق بیاد و رنج خود نمودند و دیگر را طلب نمودند جناب لا محمد حسن از
 مجلس بیرون آمدند شیخ عان بر او حمله نمودند و آن همکل مقدس را از بار در آوردند
 او را بر فقار خود ملحق نمودند و باز ملحق مبارز کویان دیگر را طلب نمودند
 جناب میرزا غلامرضا اهل زندان را و داع نموده سرور و حقیق و اسد الله را بوسیدند
 تا ۴ را در این فرمودند و مذکور نمودند که اگر شما را هم با ما ملحق نمودند فیها الم اذ که

که تصفای در فلکوت غیب در ظل جمال ابر در آئینم و اگر بیشتر نشد باز هم
 محزون باشد و آنچه حق متعال منعتر فرموده بآن راضی باشید و از محبت بیرون
 تشریف بردند و انقور آن گروه سفاک آن خون پاک را بر خاک ریختند و آن
 جسدها را پاره پاره نمودند و اظهار سرور و بشاشت نمودند و باز طلب مرد میدان
 می نمودند و می نمودند که طفل جوان از اغلاصی و امجدی در محبس باقر مانده
 بعضی گفتند رجوع باطفال نداشته باشید بخر میفروشند یا بدفصل اینها بر انداخت
 پارچه اگر واغلب را از این شد که متعرض ماها نشوند ما را را نمی بیند لذا
 از این قبض عظم محرم شدیم چند بیت منثور جناب اسف الله در اینم
 واقع افتاد انچه است ذکر می شود نام بیل زمرغان و کمر بیشتر از عشق کل دارد اثر

باز از ابر بلا غیبت جفا	گشت نازل بر صعبان بها	ظالمان نابکار از هر کجا
جمع گشته از زمان و از بار	تبع و شمشیر جفا افراختند	ان شجره باران پا انداختند
چون طویر دیدنوش را	بخاستند که شود اندر خفا	لبیک غافل ز آنکه خورشید جمال
نه شود پنهان ز سیمای جلال	قدرت ایشان بر این تمیز نیست	روح باین بدین شکویش نیست
مستند این عذکوتان می ز	بر امید صید مرغ شاهان	لبیک بر بزرگ نفس چون شد تبهان
باشدش بر ساعدش جایگاه	در قفس مهور اینم ز اغا نر بود	چون برون شد جاش در ایوان
ساعتش مکن ما واروست	در هوا قفس روح افزا است	بگذر از این داستان هر مدال
ساعت دل گشت از خون مال مال	اروتم بگذر تو از این داستان	جوشم مکنی جارس قلبم ستان
روز روشن را کنس تار و کبود	این مصیبت کمر نهام و انجود	حمد آفاق بر افغان کنس
خانها صبر را در این کنس	لبیک یک شمشیر میان ساز ایما	ز بیم مصیبت بر مهر بادا باد
باران کرگان خوشخوار حقو	ان سباه ظلم ان قوم جور	ان جفا و جور بر اهل و را

صحر کرده و استان کرد را منم در آنم چنان سازم بیان آنچه ظاهر شد در ظلم ظالمان
 کرد را یک شوهر آری این بلاست زانکه آثارش غیبیان و بر ملاست که شهر از آن در کرد را
 گفته گفتند از جناب اشقیبا بیک برکت است ایشان بود باز باعد و خویش گفته زرم ساز
 هیچ بیک در بنده و ز زندان نهی یک نم یک عالم عدوان نهی که کشیدند آن جسد را بخاک
 که بسوزند آن اجساد پاک کسی ندید از ظالمان ظلم چنین لعنة الله علیهم اجمعین
 بعد از شهادت آن نفوس مقدسه آن اجساد مطهره راستک باران نمودند بقیمکم
 آن جسد آورد ز زیر سنگ پنهان شد بعد از آن از زیر سنگها پیروزان آورد در میان
 بیابان مبارک بسته باغریو و لوم و اهل جمله بوجه و بازار یک نیده بلخندق ارک انداختند
 و مجد دستک باران نوحه جسد را در زیر سنگ مخفی نمودند و با جمعیت وافر حام
 بهت خانه جناب شهید حاج محمد صادق رفتند در ب سراسر جناب حاج میرزا
 در را باز کرده وارد خانه شدند در حالتیکه جسد حاج میرزا پیش طره خوابانیده و شالی
 بر روی آن جسد مظهر کبر و اهد حرم و اقربا و اولاد باران ایشان سرها برهنه و موها
 بریشان بگریه و ندیده و غمناک در مشغول جوش و جوشی در نده و کلاب عاریات
 بران جسد هجوم آورده از بالا بزیر انداختند و ریسمان برها باران ایشان بسته بگویم
 بازار یک نیده و در چهار سوق و کزراه قدر یکت بشودند و مردم آن جسد را
 سنگ باران بشودند آن جسد مبارک را باران همنم و جلال و فرجه تبار قال بجد های
 عباد و غنم متعال صلیح نمودند و او را سنگ باران نموده در زیر سنگ پنهان کردند
 و دیگر حق عالم و شاه است که در آن بوم چه رزالتها که از این جماعت بروز
 نمود و مکنونات ضایر و مکنونات ظاهر شد الحاضر بعد ساعت از شب

گذشته کرده استوار با شیخ فانوس حاضر شده جسد هارا از زیر سنگ بیرون
 کرده ریسمان برپا ایشان بسته از خندق بر آورده و در کوچه بازار
 گردانیده از دروازه شهر بیرون آورده در کالی کدیزد و یوانه که قدر
 هارا با دانی است انداختند و بعد فقط بران جسد هارا مظهر زده آتش
 زدند آن نوع که در نحوه ایشان بود جسد هارا سوخت جماعت بهافات
 اطراف رفته کند هارا در خنجر حاضر نمودند و فقط بالاسان کند هارا چخته
 و بران اجساد مظهر هارا فقط زده بالاسان کند هارا کذا زده آتش زدند
 و آن جسد هارا سوزانیده خاکسترش را بباد دادند و تا چند بعد آمده آن زمین
 که اجساد مظهر هارا در آن موضع با آتش سوخته بودند لکه کوب میشوند و فتم
 ما قال انجنا و ارسنه شوک بعد مرک کرده است را عار آید از کفن
 این بوی و قایح سیرسا ملکین سیررب العالمین که فرستد که بجمیع شرایط
 ان عامل شدند و بلغافه الجلال و اصل قوله عز ذکره من اراد ان یطلب من طیب
 وجد من من وجد من عفر من عفر من عفر من عفر من عفر من عفر من عفر من عفر
 قتلته و من قتلته انار بینه ارکب ان رکت کفار باین ره که رسد در د باید صبر
 مرد باید کام زن در ان لوح مبارک که از قلم مبارک عبدالبها قیام ان این واقع
 عظم خطاب بهادیه خراسان و اهل ان نازل شده مخاطب همین نفوس مقدر
 شهدا که مذکور اند که مستحق و مستوجب ان عنایات و مراحند چنانچه اول این
 حکایت ان لوح مبارک به تمامه مرقوم شد در مقام بیقریاید و تاریخ الصبا و شمیم
 عرار الوفا امتتالی یا حبه احبه اهتزازت ریاض قلوبهم بفیض سحاب محبه الله
 و اشرف و جوهرهم بنور حرفت الله و یاقی شوقی الیهم و تشوقی لهم و ولعی بهم

و صرحت و بشارت و هم و شغف و اینها برین کرم و قولی علیکم بحکم الله و قنانه
 و فی وجوهکم نوره و ضیائمه و فی قلوبکم روحه و وفائمه و فی صدورکم حبه و شفائمه
 الی مفاصلکم میفرماید و یا حماته الهی فاخاطب الضعفاء انتم اذا وجدتم الضعفاء
 اشتدت و الباساء اعتدت و الارض ارتجت و الجبال ارتعدت و زوال مع الاثر
 احاطت و بحور البهائم اجابت و ارباب الرزایا حاجت طوقان الاتحان احاط
 الامکان علیکم بالصبر الجمیل فی سبیلکم الجلیل و یاکم یا عباد الرحمن ان یعلوا
 منکم الضعیف اذا شدت اجیب نیران الافتنان و ارتفع زفرها الی اخر بیانان المقول
 العزیز المنیع که مصداق تمام بیانات مبارک ظاهر شد در یکر بعضی از رزالت و شرف
 که در یوم بعد از شهادت ازان اشارت ظاهر شده خواسته باشم فرمایم شرف
 کلام طولانی بشود لا بد متعلقین و متسببین شهدا از عبال و اطفال منازلها رنجور
 نموده بمنازل اقوام و کس نزدیک پناه برده اند و آفرین است و آنست که از فعل
 با برآبوان مخفی پنهان شده بودند مدتها در ارا طرف و ایامت سرگردان و جبران
 بودند و غایب شاطر نور و زینت حدیث زحانی فرار بودند چند سمت طران
 و از اینجا بد السلام و بلاد عربستان سیر می نمودند و بعد از امنیت مراجعت
 نمودند حقیق سیف الله ازان یوم ببعده طوف بلاد نموده چند در کون آباد
 و چند در سبزوار و مدینه و در تشریح و بعد بخوبی شان و چند در شهدا اگر مفصل
 عرض نمایم باعث ملال شود تا اینکه عاقبت در مسئله وارد عشق ابراهیم
 و الحال مشغول جواب با فرستم و در خدمت و مصاحبت اخوان
 روحانی لا میز احبیب است و ابراهیم ابناء خلیف علمها آنها و الله او کات
 میگذرانم تا بعد چه شود و خداوند چه مقدر نماید حقیق سیف الله اینها شریف غلام

جناب آقا عیدرالحقین ایمن جناب آقا محمد حسن شکرانم فرزند ایشان گذشت
 در ماه صفر ۱۳۴۲ از تربیت بجزئی توقف بعشق ابدی که مدتی در حقیقت
 محرابین شریفان ۲۲ سال است بسیار جوانی محبوب مظلوم است
 صنعت ایشان مشغول کفایت است در نزد اعیان بجله نیکو مشغول

جناب آقا فریح الله ایمن جناب آقا محمد علی شکرانم ایمن جناب
 اسیر الله ایشان هم در عمارت جماد اول ثانی سنه ۱۳۴۱ وارد
 عشق ابد شده اند در سن بیست و سه از شرف ایشان گذشت است
 در درگاه جناب آقا مشهور رحیم کفایت زنجانی بکفایت و در
 مشغول است آثار نجابت از وجانشین ظاهر است نمره ۱ و ۲

جناب کربلائی قاسم ایبم ابراهیم ابراهیم ابوالقاسم ایبم حاجی حسن زوزری
 و قایم حالات خود را چنین بیان مینماید که در سن نه سالگی در میان جماعت
 گفتگو باب بود و سن استماع مینمودم میگفتند سید جوان از اهل شیخ را در قمار
 با بیت نموده و جمعی با او کرده اند و علماء آذربایجان و غیر هم فتوا قتلش
 داده اند و او را در تبریز با میرزا محمدی و کداسید زوزری شهید کرده اند
 و اهل زوزری را این خصوص را ایم گفتگو مینمودند چون جناب میرزا محمد از اهل
 زوزری بود و جمیع او را بشناختند بدیانت و زهد و روح و حسن اخلاق مشهور
 و معروف بود و صحبت ایشان ایبم بوکره این شخص را باطل بود میرزا محمدی باو
 ایمان نمآورد و در راه او از جان نمیکزشت و بعضی میگفتند که چرا سید
 که از پیشش میرزا محمدی عالم تریو ایمان نیاورد الا کس سید می شود
 والده میرزا محمدی بود در حینیکه میرزا محمدی دو ساله بود پدرش مرحوم
 شده اسم پدر میرزا محمدی میرزا عبداللہ بود تولد میرزا محمدی در زوزری
 شد و بعد در تبریز سکنا داشته است خلاصه ایبم حرف در گوش من
 بود در سن مجد بلکه سفر نموده شیروان آدم در آنجا نیز گفتگو با بنی زوزری بود
 مذکور نمودند ملا صادق نام از اهل دیات ارومیه که قبل از ظهور
 نقطه اوله خلق را بشارت بنظور قائم موعود میداد و در کنار رود
 ارس متر صد و منظر ظهور او بود چون مجل و فوق مردم بود قریب
 ده هزار نفر بفرمان او آمده امزش را مطیع بودند الا کس بنوعی

بر مخالفت پیام نمودند نسبت انقلاب و اضطراب شد دولت بهمین واسطه
 آن صفات را ناز و محظوظه صرف آورده بود جهت اطفای ناخفته
 و فدای جناب ملا صادق را برسم محبوس در ورش و فرستاد بعد از خروج
 ملا صادق سید عبدالکریم نام از جو باد که از شاگردان ملا صادق
 بود قدامت نمود و همان نغمه سرود در باز دولت روس سید عبدالکریم را
 بباد کوبه فرستاده در محبس او را نگاه داشتند و اهل اسلام در بار کوبه
 اتفاق نموده خلاص سید عبدالکریم از دولت خواستش نمودند دولت
 هم خواستش جماعت را قبول آورد و در آنوقت جناب سید در سراسر ^{مجلس} جمع که جلو
 در واقع است منزل و بنا را نشاء افروزها در این مکان پرورش و پیش چون
 هجوم نمودند منطق الطیر سلیمان داشت جماعت شیعه و سنی و طائفه ملکان
 با و اظهار ارادت نمودند باز این اتفاق سبب افتراق گشت و این جمعیت
 باعث پیمان شد محمد روس او را بسوی ملائکه فرستاد لکن کتاب
 و نوشته هم از او در دست نبود که مقصودش درست معلوم شود و ملکی فرستاد
 قائم را بحضرت ذکر کرده است و خلق را بظهور فرکر بشارت میداده
 و در بسیار را مستعد و بیدار نموده بود که بعد از طلوع نیز طلعت از شیراز مریدان
 ملا صادق و سید عبدالکریم بیان معروف بودند تا همین محض اسم دیگر از هیچ
 بابت اطلاع نداشتند چون ایشان بشارت بظهور مهد داده بودند و ظهور
 معارف اخبار ایشان واقع شد ایشان را تا قبل قبول نمودند و دیگر اینکه معارف
 ظهور حضرت اعیان جماعت روسیه شخصی که که بنقل حداد مشغول بود

قیام نمود بطور و شوق و جلالت حرکت نمود که اکثر اساتید فاضل فریفته او شده نرا و نیز مردم
را بر جهت سیح بنار شگفتانگه ملکان از تبعه او بیند حقیق مخالف با ایشان محبت
نموده ام زبسی ایشان را روسی بسیار فرستاده تا چند سینه بعد ام از بسیر خط جهتم برید پاس
نخورد قوم بنموده ان خطوط را جمع نموده کنایه بر کرده اند از کلمه نشن معلوم نمیشود که ادعای
داشتند باشد لیکن جماعت ملکان او را روح فسلک و چند که در انجمن مذکور است
میدانند اگر چه بنظر ادعای ندارد را کنایه نشن مابینت و مخالفت کلمه با طائفه
عبود را در منجمه حضرت محمد را پیغمبر و بر حقیق میدانند را کنایه بر قاطبه اهل عالم
گوشت خنزیر و شراب و شرب سیمار و خلیان و افیون را حرام میدانند و بسیار
این امور را با سخنان فرستاده بقسمیکه دست بر دست مرتابین این اعمال دادن حرام
نموده خارج کنین و رفتن بجلسه و اعمال مذکور ایمان آنها را بکس نکوگ و دانسته
چنانچه طائفه عبود ایشان را خارج از حدت بل خارج از مذاهب میدانند و در
تعداد مذاهب هم نمیشمارند عی اس حال مردمانی هم آزار و خیر خواه میباشدند
شهر بدر میان ایشان کفر یافت میشود صاحب عفت و عصمت اند عدد و صحبت
ایشان در رویه و قفقازیه و قفقاس تقریباً پنجاه هزار میشود
از بروز و نظر را این جماعت ۱۲ حین ۲۲ سال است و عشقها و چند
فقران است تحقیق مطلب لاده با ایشان محبت شده انگار ندر ندر و
۱۲ حال اقبال هم از ایشان ظاهر شده بار که بداند کاسم میگویر سه سال
در شیروان بود و بعد بگردان سلا مشرف شدیم ۱۲۳۱ احوال حفظه کردم در
بغداد در فکر این طائفه بار نراست چند در بغداد در سرار بعضی خانم
نزل داشتم و بشغل جاهل و فرسوده مشغول در سرار مذکور شده نفرایک منزل داشت

حضرت امام باقر علیه السلام در روزی که در مسجد کوفه نماز خوانده بود
 از الواح و قفایید و نجاة تلاوت می نمود و در آن ایام اسم ازل معروف بود
 و من هر وقت خواهم بخوانم که مرا بخدمت ازل برسد تا او را زیارت نمایم ایشان
 بر روز بخورم معجز شده الهی و عاقبت بدست رفت و بسبب این بود که بیچاره همه وقت
 از خوف مخفی بود و حاضر نبود که نفوس خارج او را ملاقات نمایند از نیت ازل
 خدمت جمال قلم عزوجل هم مشرف نشد بکربلا رفته در صحیح سید الشهدا بنیام
 مشغول شدیم آن ایام شیخ عبدالحسین از طرف دولت ایران جهت تعمیر محسن
 مبارک ما مورث شده بود بعد از توقف یک سال رجوع بشیروان نمودم و سال
 در شیروان مانده بعد بیاد کوبه آمدم با ملا ابوطالب باد کوبه آشنا شدیم و شبها
 مجلس تابان سید عبدالکریم می رفتیم و آن زمان اهل طلب را فهمیده بودم روزی
 ملا ابوطالب فرمود شخصی از بایها تازه آمده است و امشب اول وعده خواستم
 که بخانه ما بیاید تو هم امشب بیایم منزل ما شب بمنزل ایشان رفتم در آن شب من بودم
 و اسکندر کبیران سانیان و ملا ابوطالب و آن شخص تازه وارد جناب سید اعظم
 بود از اول شب تا نزدیک صبح از امر مبارک و جمال قدم صحبت نمود جناب ملا
 ابوطالب و اسکندر ابتدا تصدیق ننموده بودند و از من امر خود را مخفی
 داشتند که بنده مجاهد محادل بودم مجالس غدیر در آن ایام با جناب ملا
 ابوطالب و اسکندر در منازل مریدان سید عبدالکریم می رفتیم و از رفوع
 مطالب گفتگو پیشتر خلاصه من کار پیرات برداشته با نریج رفتم لکن آن
 از خیال این امر مبارک آسوده نیستم و یعقوب وارد و بیرون نهاد از جنوب و شمال

استغفار شریف و صلوات بر سر سید عالم روزی که در کربلا کاروانی که منزل ما شدم
نزد یک طایفه افتاب پراخو از کوه بر واد شد منظر بودم که از هر کوهی که مرا آید نظر
بمیرزا محسنی نام که از اهل قبه بود افتادخ این شخص را در هر کوهی ملاقات کرده بودم
چو از آراسته از شرفیات کلاسه بود از دیدارش مسرور شدم ایشان را بمنزل خود
دعوت نمودم بعد از تعارفات رسم و عرف چنانچه بر سیدم از چه شکل با شرح آمده اید در روز
با یک شکر شده ام و آمده در این جا و گانه باز نمایم و از اجناس روسیه خرید و فوعلی نمایم
و میرزا محسنی را از اجباب بود را کن من اطلاع بحال او نداشتم ایشان ام حکمت بشنو و من از
منه پرسیدند در عالم خبر تازه چیست من گفتم تازه تر از این چه بشود حضرت با مبسوط
صاحب الامر ظاهر شد و او را شهید نموده اند و الحال رجعت سیدان شهداء و ظهور حقیقت است نزد
شود که ایان که کعبه است این مقام است دلیل بر بیان و آیات و بینا شرح جهته اثبات
از خود دارد یا اینکه محض قول است عرض کردم که یک جلد کتاب که از کتاب ایقان
بینا مندرج حضرت الواح در منزل حاج میرزا محمد و برادرش که در آن قصه خوانده میشد
فرمودم با ایشان تنها مقام الفت و مودت دارم بینوسیم ان کتاب را بر سر و از آن تا
ملا حظ شود بعد چند روز فرمود من نوشتم و کتاب را فرستاده اند از بعد محلی شد کتاب
ام از خود میرزا محسنی بعد چند روز این کتاب بر مطالع می شود در نزد تعریف میکردند که این
کتاب مطالب عالی دارد البته رسید و تغذیه و تحقیق این مطلب لازم است و بام
قرار داریم که برشت رفته این مطلب از میرزا شرف تحقیق نمایم من ناخوش احوال
شدم بعد کوهی آمده بعد از یک ماه رفیع ناخوش شده با تزیین مراجعت کردم جناب میرزا
محمد که فرمود من برشت رفته مطالب را از عند لیب جو یا شدم و بسیار گفتگو فرمایید
واقع شد و اول حاجب نمود خوب است دعوت دیگر با هم برویم و گفتگو نمایم شاید
بر او فایده شویم با اتفاق با هم برشت رفته خدمت جناب عند لیب سیدیم فرمودم

هم در آن روز با ایشان صحبت نمودیم و آنچه از علم عرفان و اشیم بخشیدیم
 همه را از دست ما گرفتند از جمیع جهات ابواب موهومات را بر وجه ماسد و نمود و ابواب
 علم و معرفت حقیقه را بفتح اسم اعظم بود و به ما کشود آخر شب بمنزل مراجعت
 نمودیم شب بعد باز بمنزل عند لیب رفیقیم و از تغنیات و شرفیات روحانی ایشان
 خطوط و خرسند شدیم من جناب عند لیب عرض کردم من از جنب جهت تصدیق آمده ام
 نه از مبارک تحقیق من بایم امر مبارک ایمان آوردم رفیق من میرزا محمد علی خود میداند ایشان
 هم فرمودند چون تو تصدیق نمودی منم تصدیق نمودم چه مبارک است که تو چه
 فرزند شریفی است قدر که اینم تازه براتم دادند خلاصه بعد از آن با من تلخ
 آیدیم و بعد از ختم عمل بیانات و هیزار بیانات ضرر مراجعت ببالا کوبید نمودم
 باریع عظیم که ایمان بمظهر امر خداوند کریم است در هر کوبید جناب میرزا عبدالعزیز
 با جمیع اقوام و اقارب که از قبل بمحض اسم مردم ایشان را با آن میدانند و موردیت
 لعن مردم بودند جمیع کارها را اطلاع حاصل نموده به آن شده اند و جناب ملا ابوالطالب
 و عبدالعزیز و اسکندر کینان و حاج محمد مهدی و کریمانی فقر و چند نفر دیگر بایم
 مبارک تصدیق نمودند از اوقات محاسن منعقد و بتلاوت آیات مخولند قرار بر این
 گذاریم که باید بیشتر نعت است بغول شوم و بر یک بقدر القوه رفقا و دوستان
 و اقربا خود را تبلیغ نمایند بنده ملاحظه کرد و در محله ما ۲ نفر مانع اند که با وجود
 ایشان ممکن نیست احدی تبلیغ شود بکس میر علام در یکس که باریک آقا کیشی
 که رئیس محله و صاحب قبیل است بنده اول تبلیغ میر علام معذور بود بانکه زمان
 او را تبلیغ نمودم و او را بخانه ملا ابوطالب آورده بایاران روحانی آشنا نمودم و بعد
 قصد تبلیغ نمودن کریمانی آقا کیش نمودم حدیث یک با ایشان و اقارب فاضلین آن

بجزو فعل محول محبت نمودم اغرا که بود از ایام رخسان مدکور نمودند که آنچه در ایام مرت
 از قول بابیهما فرموده صحیح است حال تو خوب میگذرد کفتم من فقیر نیستم این امر را در ده ام
 ایشان ام اب و نا طلب نمود افطار نمودند و من بعد بسمه ابرار رفتار فرمودند و بعد جناب
 امیرزا عبدالکریم اردبیلکی در آن زمان بحاجت کسب خان ارادت داشت چند روز
 با او محبت نمودم بامر هم جمال قدم اقبال نمود و رسنه هزار سید جناب
 اسم الله انهدر بیاد گوید وارد شدند و ازینا بیع فیض رحمت اشیا فرمودند در رضوان
 امیر سید اب انمودند و در منزل لاسید نصر الله شتر نشین یافتند بر بنده فرمودند
 لوح از حق جل جلاله باسم شن شنایت شده و آن لوح را مرحمت فرمودند این
 در آن لوح مبارکی تلویحات و اشارات بود که کل بعد از وقوع معلوم شد علم
 فکر هم میفرمایند این بود که بعد از چند سنه اثران ظاهر شد صورت آن لوح
 مبارکی این است هو العزیز الودیع قال الله ان الذلّة فی سبیل من یرتد و البلاء آفة
و البعد قرب و السم شهدة و لكن القوم لا یعرفون قل انا کتبنا الموت
لکل نفس حلیموت علی الفطرش حیوا ام فی سبیل العزیز المر فلیح ستفنی الدنیا
و ما فیها و یبقی لکم ما عملتم فی حبّتی المحبوب طوبی بعد اقبل و اخذ
کوب العرفان من ید عطا آدری له الرحمن و شرب منه باسعه
المهیمن علی الغیب و الشّهود و انا نکبر من هذ المقام علی وجوه
الذین اقبلوا الی الوجیه و آمنوا بالّله مالک الملوک البها علیک
و علی الذین هم ممتنع هم نشوونات الخلق من مالک الوجود
 و تفصیلاً اسم خوارین ابن عبد و سایرین اینست ایامیکه در عشق
 ابر بودم باقر محمودی و دیار جوخ پیر در عابرو تا توان بودم اول

در نزد خود آورده و منتقل اسرار بودم حدیث چهار ماهه جمیع امورات او را
 توبه نمودم و این شخصی در نزد من اظهار ایمان مینمود و قتر وارد بهر کویه شد
 مثل ایام سابق آمدند مینمود باز هم کفیل خارج او بودم و غافل از اثر کلمه
 اتق من شر من احسنت الیه بودم این بد بخت فلک ناشناس خناس از گوشه
 و شیطان میرزا حسین نام حکیم تبریز و میر عبد الصمد نام که اهل قفقازیه است
 که او را پسر زاده میگویند و آب دستش را مردم جهت شفا از امراض میبردند ایشان
 سلیمان را این بیوردی منافق داده که انرا در جزیره خندانوهیها با بخوراند و در
 آن روز هم عدم غم بر میان کرده از برادر عذار ظهر مهیا نموده بودیم باقر
 عوامده سلیمان رساننده نم را باغاک مزوج نوعه بر آن مرغها میزند و میبرد
 وقت ظهر پنج نفر جهت صرف طعام حاضر شدیم بنده و مشهد رجواد
 سابلذ و پسرش و میرزا محمد نقاش قزوینی و ملا عبد الله خود مشغول
 بخوردن مرغها رسوم شدیم بعد از صرف طعام هر کس بمنزل خود مراجعت
 نمود این عبد هم بنی نر نعمت قدر گذشت اثر سمیت ظاهر شد و بخورد شده افتادم
 میرزا اسماعیل حکیم کلبر را حاضر نمودند و معلوم شد سایر رفقا که با هم غذا صرف
 نمودیم ایشان هم مثل من شده اند بر حکیم یقین شد که رسم جزو غذا بوجه بحالجه
 پرداخت بر قسم بجه بعد از شش یوم سه سالم شایم و کلمه الهیه بحسب ظاهر رسم لا
 شهد نمود انرا هو العلیم الحلیم الودود چنانچه حضرت مولی الورد در لوح
 بنده زاده عبدالمحمد قید از وفاتش در لوحش بیاناتی میفرماید که از آن
 بیانات خبر وفاتش مشهود است صورت آن لوح مبارک اینست

باد کوبه جناب عبدالمجید ابره جناب تاسم علیہ بہادری اللہ الابرار
 اس ناظر مملکت است اہل ان عنایت جلیدہ جلیدہ کبر استغنا میثاقیم کہ این طبر
 حدیقہ محبت اللہ را از جمیع آرایش عالم دنیا فاسخ فرماید و باقی سبب
 عداوت و اعتنا و ستودار و ارتفاع در مقامات خالیہ و مراتب سامیہ ظاہرہ
 و معنویہ آموید فرماید چہ کہ نفوس کہ در ظل کلمہ جامعہ التہمہ واردان نفوس
 در نقطہ خاک نیز از اعلیٰ الوجہ ظاہر چنانچہ آثار ان نفوس قدسیہ را در
 عالم تراب نیز بلا حفظ مینماید کل آثار مندرس گردد مگر آثار اہل اللہ چہ در
 ظاہر و چہ در عالم باطن و البتہ علیہ علیہ علیہ علیہ علیہ علیہ علیہ علیہ علیہ
 در این موقع حکایت جناب مرزا محمد نقاش قزوینی را ذکر مینمایم جناب مرزا محمد
 در سن ۱۹ سالگی وارد بہر کوبہ مشغول نقاشی ہو بابتہ و جناب عبدالخالق اشناشد
 عبدالخالق اولاً تبلیغ نمود بسیار شغل و مغزب ہو و رب و روز بتبلیغ و خدمت
 امر اللہ مشغول ہو و خدمت ما فرینج قائم ہو حقیر مؤلف خدمت ایشان رسیدہ بودم
 ان ایام در بہر کوبہ و بلاد اطراف مثل جناب ایشان کم یاب ہو با کثر کلمات روحانیہ
 مطرز و مزین ہو در محبت و خدمت اجاب با اختیار و گوگاہ کاہ از اسر مخلص خط
 مرقوم نموده انکار مینمود بجانب بعضی از نفوس اولاً از مشاہیر قوم و مراد مستقیم مخرف
 نمود بخوردن و اطامین مشروبات عارض شد از اثران قوار روحانی رو بویاری نهاد
 بعد از صحو جمال قدم بنیارت روضہ مظہرہ و طلعت منورہ حضرت عبدالبہا فاضل
 شد و مراجعت نمود لکن اجاب بر صہ او را از این امر شیعہ منع نمودند نتوانست
 تمکنت می بد خود شویم بسیار بشیمان و نام ہو از این فعل را کن نوع عاد شدہ ہو
 کہ نمیتوانست ترک نماید و او حران حضرت عبدالبہا با سمش نازل طولی بنشد
 کہ وصیت نامہ نوشتہ و در ان مذکور نموده کہ من سوا یر تلف نمودن وجود خود

چاره ندریدم و بعد خود را در مرتبه بیستم خواست فرود نهد و وحش به عالم بالا
سود میخاید صورت لوح مبارک و وصیت نامه که بخط خودش مرقوم نموده در
این مقام ذکر میشود تا سبب اکابر و اعتبار را اهل بصیرت شود صورت لوح مبارک

باد کوبه جناب میرزا محمد نقاش علیہ بہاء اللہ

اصحبت قدیم مدتیست کہ از شما خبر نیست و اثرش نشنیدم کہ در زاویہ خجول
عزت نموده اید و در بادیه سکون اقامت کرده اید بعضی بر آنند کہ چون اهل
ریاضت گوشه نشین گشته اید و بعضی گویند حیران و عالم دلبند لثبین و فارغ از
آه و اینان مرغ سحر شباز فغان بہانہ در پروانہ بملخ باندر عاشقانہ در
ولے عبد البہا کو بدان شیدا سرور بہا در محفل عاشقان نغمہ سرا بود و در
انجمن طالبان پر آہنگ و نوا باید این نغمہ و آوازش روز بروز بیفزاید مادہا
را ملکوت تقدیس رباید و در شہر مذا معتیلہ بارد غوطہ خورد و چون مرغ
بہشت از عالم امکان پاک و مطہر کرد و مرغ
و صورت وصیت نامہ کہ از روز خط خودش برداشته شدہ اینست

ہوای بہر

منزہ است ساحت قدس حضرت عبد البہا آرزو حرم لفظ لومیتہ الفدا
برجہ کو بند در سائش او نجل از قول خویش میباشد
چونکہ بر کار و شن سر تا پای طائف حول نحویش میباشد
بعد از آن حقیق و مستان جایز این رو سیاہ چارہ بجز خود را
تلف کردن ندالسم انجنابان زود مرا تکفیر مکنید بر خواہم روز

سوز و دل پنهان شمایم ^{چون} شمع سینه میگوید که اسرار دل سوخته است بر آن
 چون وقت ننگ است فحشتر اینست چند دفعه مکرراترا تراک کردم ناخوش
 شدم مجدداً آورده شدم آخر هوش را از سرم برد هر چه حق من فرموده حکمتها
 بالغه دارند از درگاه فرید مظلوم معلت میثایم که از کتاها نم درگذرد چونکه
 اوست حی و غفور و رود قبول در دست اوست شماها آورده نشوید پاک
 باشد من همان بودم که در خدمت دیده بودید و نوشق و تقریر و بیان
 بشخ ایضا بار که در این کار کشتن بد چیز نیست از آن روز بکه لوح مبارک
 وارد و میخانه جناب استاد عا شرف بر چه میکنم خلاص بشوم تاکنون
 از دست او و از دست کار آورده شدم شما ثابت باشید اسخ باشید
 حرف راست در دنیا خوب چیز نیست رستم

این مثل را قلب پر از شرم سرود و نه کالبدم چنین بر آورد ایچود
 که کشته شوم خورم نمودم بخورم چون زندگیم باعث بر نام بود
 و زنده جاوید بمانم فضل است چون بر چه خداوند بیاید فرموفتند

سزاوار دیدم که بجلال شرح حالات جناب ملا صلاح شهید علیه السلام
 الله الاهدی الیه اولا فمرفوم شمایم تا از راه روح هر در آن سرست
 بزم است مطام جانها محظ کردد ایسان ابنه حاجر ملا خلیل قاضی کوه
 میباشد جناب قاضی ایشا نرا بجهت فصیح و تکمیل علوم بسخت قزوین فرستادند
 که بعضی از فنون علمیه را تکمیل نموده مراجعت نماید و بر مسند قضاوت
 بعد از پدر جلال شریف و بدو ساده غرور نگویید زنده در طهران با چند نواجا

اظهار شود از فیض مجالست ایشان بطراط مستقیم همدار میگردد و پیباء
 عظیم الگاه میشود و مجاز قنطره حقیقت شده معلوم الگاه میگردد و جهت ابوی
 مکتوب بر نگاشته است یعنی بدوان مکتوب مشتمل بر مواعظ حسنه و دلایل تقنی
 بر اثبات ظهور و او را با این امر مبارک دعوت نموده بود حاج ملا خلیفه
 بعد از ملاحظه آن رساله احوالش متغیر و پریشان میشود و مکتوب در جواب
 اینج خود ملا صادق مرقوم مینماید و او از مواعظ و نصیحت مینماید و توبیح
 ملامت میکند و در آخر مینویسد که من بعد از این قبیل پرهان و دلیل از برای
 خلیل ننویس و از این مقوله بیانات ذکر مکن و الا ترا عاق نموده از
 فرزند خارج مینمایم زمانه نگذشت ملا صادق بیاد کوبه آمد و مطالب را
 گما هو در نزد پدر خود بیان نمود لکن در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد
 جهت حفظ ریاست جناب ملا صادق را از خانه بیرون نمود و جمیع اقوام واقف
 بقاضی آن جهت از او اعراض نمودند ایشان مدت در منزل اعیان بسر
 میبردند و بتبلیغ امر مبارک مشغول بودند بعد از سه هفته بشما خورشید بر درند
 در اینجا نیز با استعمال تمام تبلیغ امر مالک انام مشغول میشوند در سراسر حاجر
 علی عباس منزل داشته اند روزی بانا مردم را اخبار بظهور قائم
 میدهند و میفرمایند هر کس اراده رسیدگی و تحقیق این مطلب دارد فردا برای
 حاج علی عباس بیاید تا مطلب بر او معلوم شود روز دیگر مردم شروان
 فتح فوج دست و دست به کار و انسانی مذکور آینه و جناب ملا صادق
 کوفت ظهور نقطه اوسا بشر طاعت انور و طلوع شمس جمال ابر فاش

بر ملا بیان نمود و اولم در بیان بر حقیقت آگاه شود و سهم و ولوم در میان
 مردم افتاد جمعاً سبب آگاه شده بهراطبه متقیم راه بافتند کرد و بهر را
 عرق حمیت بگرفت آمده در خیال فتنه و فساد افتادند فریق فرالجنه و
 فریق فراسعبر لفقق یافت علما را نزل نسن جناب ملا هادی را مسجد جامع
 که مخصوص خود آنهاست دعوت نمودند که رفته با ایشان در این خصوص صحبت
 نمایند و در جناب ملا هادی مسجد ایشان رفته مطالب را کمی گان ذکر نمایند
 اگر چه اقبال ایشان ظاهر نشد لکن اعتراض هم ننشوند و کمال احترام با او
 رفتار کردند بخلاف علما و شیعه من جمله سید لایبی و امیر ابوالحسن حاکم
 میر عبد الغفر شیخ علی اصغر و سایر علما بدیوان عارض شدند که ملا هادی
 نام لایحه و خیال بر اینکین فساد دارد او را ردید بخانه احضار بنمایند چون از
 از او بلیط طلب نمایند و بلیط با او نبوده او را نگاه میدارند ملا هادی کیفیت
 بلیط را بیاد گوید تکلاف با جناب منشا بد ایشان بلیط او را گرفته است منشا بد
 ایشان را مرخص نمایند باز بنام تبلیغ میگذارند محمد علی بوال عارض شود
 و این حکم بخروج ایشان منشا بد عازم بسبت کتبه میشود علما و شکانر کتبه
 کیفیت را قید از ورود جناب ملا هادی کتبه اطلاع میدهند که ملا هادی
 نام باین وصف باین نشان سابع او میخواهد مطالب باینه را رواج دهد
 البته نگذارید وارد شهر شو ایشان مترصد و منتظر که چه وقت چنین
 شو وارد شود حین ورودش با و اظهار مینمایند که تفصیل این قرار است
 ایشان مراجعت نموده بطولیس را بترجمه ابنا مرحوم حاج احمد میرانی
 حاج محمد علی و حاج علی اکبر منزل مینمایند و بعد از چند روز جهت مصارف

راه و بهر ارادت کفری کرده از آنجا ارض مقصود رفته بصرف زیارت
 جمال بوالجلال فائز بنشیند چند در آن ارض مبارک اقامت نموده از آن
 رجوع از صدر امر صادر میشود بیاد کوی به مراتب مشتعل و بلا فروجه بدون کسر
 و حجاب بتالیف با شیخ و شایب گذارد نصفها شب بدریب خانم علیا
 رفته درق ابواب بی نمودن پیچا را با یکدیگر ایکنه کسی تعارف یا دیدن از
 برادر ایشان آورده لایحه در باره میگردند بیکر جناب ملاهادق مرادند
 دیدار ایشان را با غرضی که از دست او خلاص شده میرفتند شخص
 از ملاها از این عهد که برای قاسم شکایت نمود که در شب ملاهادق آمده
 نصفه شب مرا از خواب بیدار نمود مرا در شبه قریب سه ساعت بر باد افکند
 و انبساط از حضرات با بیخبر نموده آخر از برادر خدا بگویند دست از ما بردارد و ما را
 بخوبی و گذارد بار از این قبیل حکمتها مینماید بنوعیکه اجاب از او نیز
 شده ترک مراد آورده نمودند و مشورت نمودند که عرض در خصوص ملاهادق
 بحضور جمال قدم معروض دارند و خواهش می کنند که امر شود ملاهادق از بهر کوی
 بیرون رود ان ایام حاجر ملا علی ابر سمنان و حاجر کریم عطار وارد باد کوی بهر شده
 عازم ارض مقصود بودند از اجاب نزد ایشان لایحه از دست ملاهادق
 شکایت نمودند حاجر ملا علی ابر فرمودند ملاهادق باید از بهر کوی بیرون رود
 جناب ملاهادق هم اطاعت نموده بار در بیل سفر میفرستند و چون صنعت وند
 سازند میدانند از اشغال خود و از داره امر معیشت خود را میکنند نیند و زیاده
 هم بشکاف خود در آورده روزگار از این منوال میکنند و در ضمن بتالیف امر الیه
 مشغول بود برادر زنی بهانه بودن ملاهادق و خواهرش میطلب شده بعضی

اورا محبت بیک مینا بند شکر فطرت کشته جناب ملا هادق و خواهرش بیرون
 آمده بنزل جناب ملا هادق سرالیه اتفاقاً در انقب ملا هادق در جائه ۲۴
 بوجه ان شخص خواهر خود را کشته و او را در خون اغتصم میکند ارد و میرود جناب
 ملا هادق قریب بصبح بخانه مراجعت میناید عمیال خود را کشته ملا حفظه میناید فوراً
 آمده بیک نفر از اجاب کیفیت را ذکر میناید ان شخص ابوالقاسم نام تبریز
 بوجه از فرانش حکومت ابوالقاسم ام فوراً جناب ملا هادق را از راه اغتصال
 روانه شد میناید و مدت عمده در رشت مشغول دندان ساز بود
 و در رشت ۴۰ هجتم بر حکمت اجاب از او کناره مینا بند ایشان ۴۱ از اجاب رفت
 و به کوبه منجز و مابین شد بخط بابی خود حج ملا خلیل مرقوم مینا بند که من در کج
 سیر کردم و چیزی دستگیرم نشد اگر مابین نزد قبول دارم بیایم جواب مرقوم
 نموده به که بیام ملا هادق آمده نزد پدر ساکن شد و در مجالس میهمانی به راه
 پدرش میرفت و بکلی با اجاب مرادده را قطع نمود اگر چه اجاب خود سبب شدند
 روزی در محل خانه ملا هادق را ملاکات نمودم و مستفراحوال او شنیدم دریم
 در مقام ایمان ثابت و لایحه است تعرض اجاب سبب اشیم از قلب او شده
 بهر قسم بجه بنده از او دلجوئی نمودم و گاه گاه بطور خفا بنزل بنده نشتر آورد
 و من از ملا کاشی محظوظه میندم چند بار این منوال گذشت تا اینکه در ایام
 و باک حاج ملا خلیل مرحوم شد و جناب ملا هادق بدست خود او را غسل
 داده کفن نمود بر جنازه او نماز کرده دفن نمود و خلق همگرمه و در بودند

که ملا صادق از بابها نیز ارشاد فرموده او بعد از تکلیف اول بنا بر سر آورده با اجاب
 گذار و کما فی السابق بر پرده بنا بر تعمیر گذارد انوقت فریاد علی بلند شد و بعضی
 از این جهت متأسف بودند که ملا صادق که پدرش را تعمیر تکفین نموده باشد
 بجهت آن پیچاه جسدش پاک نبوده که در خاک شهرده شد پس میگفت با بر قبرا
 بنش نهد جدرابر چند پوسیده هم باشد و دفعه غسل داد و بر او نماز گذار و خلاصه
 در کرام ذکر تعمیر و تحزیت نامه میزد و دند و افسوس میخوردند که جناب کافی
 با جسدش بخاک سپرده شده و جناب ملا صادق باز بنا بر حکمت گذارد
 باز اجاب مجبور شدند که ترک الفت و موذت نمایند شهر در خانه جناب
 عبدالغفور مجلسی منعقد نمود و جمع از اجاب حاضر بودند جناب و رقا و ابنا
 ایشان از عزیزان و اروع است علمیم به آراء در آن مجلس حاضر بودند بعضی از
 اجاب ایشان معترض نموده آخر بطور ایهانت او را از آن مجلس بیرون
 کردند آن روز دیگر جناب و رقا بمنزل جناب ملا صادق تشریف برده ایشان را
 والد در میانها نیز خلاصه بعد از قلیله مدتی بقصد زیارت تربت مطهره و شرف
 بقاف حضرت سزاده است عازم ارض مقدسه شده بعد از نیت مراد مراجعت
 مینماید و برخلاف ماضی روشن قاضی حصاره بسز بینه مهمی در حکمت با مردم
 رفتار مینمودند و ضمناً بنشر نفیات باخلاق و احوال خویش روحانی مشغول
 بودند آن روزی که مراجعت از واد مقدس طوس شبستانها در آنجا غایت
 با و کوی به با شغف نشسته بود ظالم در محله کمین کرده تیر تیر بکمر بستند
 بی کینه مبارکش رها نموده بعضی تیر خوردن باین کار معکاتم میکرد و او خاوی

۱۹۶
 ملا صادق
 ملا صادق
 ملا صادق
 ملا صادق
 ملا صادق

بیمار که من هم تپست انتظار تو را میگویم و فراموشی یا وجه تو را از این عالم فانی
 برار جهان و از جنتا بد علیه به آدانه و رحمت و الطافه و در هر حکایت شماری
 صادق زنجانی است که در چهار فرسخ به کوبه او را شهید نمودند ان حکایت
 از این فرانس است شیخ صفیر عمو نام با پسرش صادق از اهل زنجان در قریه
 مشقتی که ۳ فرسخ به باد کوبه فاصله است بشغل پینه و زر و کفشی و زر مشغول
 بودند چند نفر از اهل زنجان در مشقتی بفرماند با اهل ان قریه معترف میبایند که این
 صفیر عمو از بقیه السیف زنجان است و از انجا فرار نموده باین صفتش تو بر کرده
 اهل ان قریه در خیال گفتن صفیر عمو منند شب مشغول در حلال منزل صفیر عمو بکین
 کرده مگر صد فرصت از قضا صادق پسر صفیر عمو جهت او را بر سر و من مایه
 و ان شخص کمان منی بد که صفیر عمو است تیر کلوله را بسمت او روان مینماید
 و فرار مینماید صادق فرید میکند اسیر مرا کشید و ان پیره مرد بار اسیر فرزند
 حاضر میشود و در همان ساعت ان جوان بیوسان قدس جنان مکان
 و مقبره باید بار این و قاج را جناب ربه انی قاسم تبریز من اهل
 ز نوز میان نمود ایشان از اجل اجاب باد کوبه اند نفوس کیره را تبلیغ نموده
 اند در ایام الله بشرف القافا تر شده صاحب انار و الواج اند از جمال قدم
 بیت و بک لوح بافتخارشان نازل شده از حضرت غصن المم الاعظم
 الی حین ۹ لوح در آخر یکم از الواج ایشان ذکر جناب بزرگوار محمد علی ز نوز
 که با حضرت اعلی شهد شد میفرمایند چون ایشان ۴۴ اهل ز نوز اند باین مناسبت
 در این مقام جهت تبیین و تبرک در خاتمه این بیانات مرقوم میشود

هو الله

يا قاسم ضع ما عند القوم آخذ كذا بي بصير ولا تمنعك الجنود
 ولا الاسياف قل يا اهل الارض انا اسر بناكم فناد ما عندكم
 واسمعناكم فذكر الرحيل في كل الاحيان ضعوا ما عندكم من
 الظنون والادعوى خذوا ما اوتيت من لدى الله موليا لانام
 كن قائما على خدمة اوليائي وناطقا بلساني و متمسكا بجمل عياني
 كذلك امرك المظلوم من اعلى المقام انا نذكر في هذا المقام
 محمدا قبل على الذي التزم لوجهه بلحم مولاه ودمه يد به
 وجد ه بحسده وعظله بعظم كربه العزيز الوهاب الشهيد
 فلي الاعلى باقه فاز بما لا فاز به احد قبله وورد عليه ما لا
 سمعت شبهه الاذ ان عليه بها في وجمار ملكوتي حمدي
 واهل مدائن العدل والانصاف هنيئا لك يا محمد بما فزت
 بروحى البيان من لادن ربك الرحمن كذا لك اشوق نيرا
 البرهان من افق سماء عناية ربك موليا لانام الله
 اكرم وجهه ورجايت شهادة خصه ورتبت ذكره في الاثره كنه طر
 منازل سبعه است كه بعد طبر منازل مذكوره بفنائه في الله وبقائه بالله
 مشهور ميشود واهل سلوك بيانات شتى در اين مقامات ذكر نموده اند و اين
 منازل را بقدم روحاني طر نموده اند و بر هر منصوره واره بر دار فنا جده ناسوت
 را نيز در راه يار عنبر فاني نموده اند و صدق قول خوف را باقوال واحوال وافعال

برای بل بصر و ناظرین بمقتل اکبر مشهوری نموده اند لکن مثل شهدای آن مرتبت که در جمیع مراتب حقیقت اینجند تا سوره را چنان فانی نمودند که اثر از حاکمیت ایشان باقی نماند و آن قربانیست که انبیاء قبلاً ذکر نموده بودند که فواجح آن روح بخشی خلق امکان است ظاهر شد و در فهارس مرتبه از مراتب ایشان سبب بقای ایشان مراتب شد حق لاریب فیه لکن این رتبه و مقام فنانی فی الله که جناب میرزا محمد علی شهید علیه بهاء الله با او موافقت و عنایت شد مخصوص است با و واحد است قبر باین قسم بمقام فنانی الله ظاهر است باطناً فائز شده چنانچه مغان با شهادت حضرت اعیان و آن ۴ جید مبارک را در یک صندوق صورت بصورت چنانچه جمال قدم بفرمایند منزح الحمد بالحمد مولاه و درصدمه و جده بجهده الی آخر بیانه المقدس العزیز الحمد این است که احد باین مقام فائز شده و این منتهی مقام فنانی است است منجم مراتب و اشرف کما قال الله تبارک و تعالی فی شانہ بقوله تعالی

یشهد قائل الایم بانه فانی بما لا یفاز احد قبله و ورد علیه مال السموات شهید
 الآذنان علیه بهاء الله و بهاء ملکوت و جبروت و اهر مدائن العول و الامتخاف
 باین وجه جناب که بدایه قاسم مؤمنه راضیه مرتبه است فرزند ارجمند ایشان
 بعد از صعود جمال قدم بعالم قدس نورانی شناخت اند جمال قدم و عین دانه
 الاعظم الواج دارد صبیته دیگر ایشان ۴ جنه سنه قبل بهوار لامکان پرواز
 نمود سوار یک صبیته اولاد ایشان فائز و وجه اشهر حسین بن علی
 از آقا و عوالم است .

جناب مشہور ^{تعلیم} جہاں سب سے بڑا حسن اہل قریہ براعوش اہم مرحوم مشہور احمد
 براعوشی ^{اعظم} ایمان بامر مبارک جمال قدم جل اس الی اعظم اور
 و فرستادہ وارد عشق اہل شدہ بصفتا حسنا آراستہ است لکن
 غیرت و حیا بر سایر صفات حسناش غلبہ دارد سبب تصدیق نمودنش
 این نوع بیان منجی بد میگوید و قلعہ ہر کو بہ بودم روزی در بازار شورش
 غوغا کردیم نزدیک شدم تا سبب را معلوم نمایم دیدم شخصی را در
 میان گرفتہ اورا میزنند و را این میان بقیارتہ شبہ جوہری ^{کلون شدہ} اورا بر سر
 و صورت اور بخت و آئینہ بدست اورا کت شاید حدودا تماشاکن
 من از شخص سوال کردم کہ این مرد را چرا از آیت نمایند گفت این
 شخص ^{بند} است ہر چہ اورا از آیت نمایند صواب است ہندہ ہم علی العیما
 محضی ^{تقدیر} گفتہ آری این است سزایش همین است لکن سزا در قاب ارادہ
 طالب پیدا شد کہ مطلب این طائفہ را بدقت رسید کہ ہم مدت قلیانی
 گذشت ہندہ رفتیم بقریہ بالخانہ روز شنبہم شخص خباز شمشیر کش رازہ
 و از دکان ہندہ ان کردہ صہبہانہ او را ہی جمعہ کہ ان شخص باہل است در
 ہسای شبہ ان روز دیدم شخص بیرون سابقہ اشناہ وارد منزل شد
 حقیر ایشان تعارف نمودم و احتملاً کردم و از احوالات ایشان متفہم
 شدم و اسم و محل ایشان را پرسیدم فرمودند کہ ہم این عبد مشہور عبد اہل

غرض ما از این مودت در بار کویه و این صفتی است به هم و حکایت خود
 ذکر نمود که با شخصی خبار شریک بودیم و مبلغ بکند از وی بیت مناسه ملاخل
 کردیم حال که معاحب سر فایه شده ملازدهگان اخراج کرده و از آن وجه
 هم چیز بخت نوده بیکو بدو باع هستی و چون به نام او ایست مردم هم طرفدار
 او میشدند حقیر چون طالب بودم که با این جماعت گفتگو نمایم خوشحال شدم و
 با ایشان جواب سوال نمودم چون کلماتش را صدق یافتیم و برایشان کامل
 دیدیم باینکه امر مبارکی کردیم و فقران شخصی که در بار کویه ^{نام خود} بر سر او ریخته اند
 میکردند با او ذکر کردیم بستم نمودند فرمودند من بودم روز حاجت ملک ^ع نام من
 اول مرا غم مجلس ترتیب داده جمع بر این استماع حاضر میشوند جناب
 شهید عبدالهم در آن مجلس حاضر میبود و با جناب حاجت ^ع در خصوص
 اثبات امر مبارک جمال قدم صحبت مینماید چون مشریت ^ع را عا ^ع بشود
 به بیان سبب بعجم و قول زور شک مینماید و حاجت ^ع نام آب دای
 بصورت شهید عبید انزاد جناب شهید عبدال خطاب
 جناب حاجت ^ع نوده ^ع میفرماید مجلس شام مجلس قیافا و حضرت
 شبانهت دارد بعد از آن از اذیت نوه از مجلس بیرون مینمایند
 لکن نتیجتان مجلس سبب تصدیق نمودن م نفسی میشود ^ع شهید امیر ^ع
 و کربلا ^ع همان زوجه شهید ^ع جبار مؤمنه ثلاثه بنت حاجت میرزا ^ع
 بزرگ ^ع

بر کوی

جناب میرزا بدیع الله منزه خراسان ابن مرحوم امیرزا محمد رفیع ابرق میرزا احمد
از غنچه اقبال فکر از جناب میرزا احمد کز منت جناب میرزا احمد
از شاماء معروف بوده اند از ملا عنده جناب اشیر احمد لطفه اند و بعد از
وفات مرحوم شیخ نرد جناب ^{حاج میرزا کاظم} شیخ نرد کمال علوم و معارف
میتواند اند چون مقصود اصل جناب شیخ و سید این بوده که نفوس را
تشریفات نمایند که در بوم ظهور مستعدانوار شمس حقیقت و مطلع نور
احدیست باشند مخصوص نفوس را که قابل میدانند با شاره و تلخیص بیانند
میتواند اند که سبب ایفاظ و الگای ان نفوس باشد چنانچه جناب سید
در سفر آخر که بستم آن شریف میرزا با صاحب خود فرمودند که این
سفاخر من است اصحاب اظهار حزن و ملالت نمودند فرمودند شما را رض
نیتوید که من بروم و کسی بیاید که از من بماند از این گونه بیانات و این است
بعد که کلمه اصحاب و اصحاب ایشان مثل جناب باب الباب و حاج میرزا
جواد ابن محمد العلوم و باقر حر و فات حضرت اعلی از ان نفوس بودند
و با کذا جناب میرزا احمد از غنچه که از فحول محققین بود بعد وفات مرحوم
سید مرصد و منتظر بودند که ناگاه نغمه صور در شیراز او از شن بلند شد
و این نغمه سرود که با غمگینه مدود میدانند مفتوح شد و این رتبه
و لولم در افاق انداخت و منتظر بیند و مرصدین بتعجیب تمام طالب الارض
نموده بشیر از رفتند چنانچه و قالیچان در کتب مذکور است و جناب
باب الباب قبل از ارتقا ندر آن بجهت ملاقات بشیر از شریف سرود بودند

چهارم تفصیل آن در کتب معروف است بعد از ایمان و از خان و سایر مفسران
 اطلاع داده و فقه و فروع بکلیت تصدیق یعنی بندگی مع جناب ابی ابیاب و غیره که عدد
 حر باشد که ایشان با شکر اول میان حروف و قافیه و سایر آنرا نیز ایضا بجهت نفر
 و بجز توسط حروف و قافیه و در جنت ایمان بگویند ایشان حروف و قافیه سر تا قافیه
 اند ایضا بجهت نفس دیگر بر ضوابط معرفت احدیت داخل شده حروف قافیه اند
 و از این بعد آنچه اقبال نمودند از شهداء و مرایا و اولاً محسوبند مقصود اینکه جناب میرزا
 احمد یک از حروف و قافیه است بخدمت حضرت اعلیٰ مرتبه شده مامور بتبلیغ
 می شوند به بلاد سایر مشغول تبلیغ می شوند و بعد از سیه بلاد باز خدمت شریف را دارند
 و فکری را تبلیغ مینمایند و سیه زحمات و مشقات تحمل نموده اند مگر
 اموال و اساس البیت ایشان را غارت نموده اند و مدتی ایشان را در ارتکاب
 حکومت مشغول نموده اند بار و صف کمالات و اخلاقی و صفات عظیم
 ایشان را حقیقتاً از عهد تقوی و تحریران بر نیایم امید که اولاد و احوال
 هم بر اثر آرزو و اجداد مشغول نبیند و هم چنین والده بدیع الله مذکور از امامان
 مبلغ است بنت جناب شیخ عبدالعظیم طبر است از فحول علماء
 راشدین است در زمان حضرت اعلیٰ تصدیق بامر مبارک فقط احوال
 نموده لکن ریاست و سند قضاوت را از دست نداده و آیه مبارکه و لا
 تلقوا بایدهم الا لثمه لکه انصب العین خوفی نموده لذا مرجع خاص و عام بهم
 و ابتداء ظهور بحال قدم چند متوقف بهم لاس در وقت آمدن نبیل اعظم
 بسنت خراسان ایشان را ملاقات بنمایند و خیرق سبحات و رفع شبهات

ایشان چنانچه در اخبار آمده بدین است که از طرف اب و ام ایشان ذکر شد
 و کلمات با والد مکتوبه که مکتوب بهمد است وارد مدینه الحقیقه شده اند
 بدین است که کتب خیال و کتب کفنی هر دو مشغول است جناب مودرام انچه آقا الله
 چون در مدینه با یقین بیان واضح الحان زبیب و زینت و آرایکی
 منقاد و جمع آقا الله از کفایت و رفقا ایشان برود و مسرور و انور

۳۱۵

جناب استر لطف الله ابن مرحوم جناب مستطاب حاج عبد الله قزوینی
 مکتوب به پدر جهان و اب الفقیر مختصر از وقایع حالات استر لطف الله
 مرحوم نموده عرض میشود بگویند در سن هفت سالم بودم که ابو بر بیرون
 اطلاع از قزوین بیرون رفت و احد ندانست که بجای رفته تمام اوضاع
 زندگانی و خانه ایشان در دست خود و خالو حقیق بنحو ای حدت بیخ سینه
 خبر از او نداشتم بعد از انقضای بیخ سینه تا که آن پیدا شد و شش ماه توقفت
 و اسباب و احوال آن فروخته غم مسافرت نمود بر وجه اقوام حشر نمودند
 که او را نگاه دارند ارض نشد حقیق بر داشته عازم دارالسلام بغداد شد
 شدیم و چهار سینه و بغداد بودیم که از بر اسباب جناب خلیق ضوضا و بلوا
 نمودند و چند نفر از اجاب را بقتل رسانیدند و بعد حکومت اجاب بحرف

اخذ نموده نگاه داشت و چند روز در آنجا ماند و آنکه اسباب سببه و اشیا بملک دارند
 بقوه شکر و تقوی نمود از بغداد بسخت موصل حرکت نمایند اسبابها را به بازار برده
 از آن نموده به قفقاز قیمت فروخته و بعد بطور اسیر و فقیر نفا احباب را
 بدیت پنج سوار آراه نموده باطل شیخو را با سوس ارازل او باشی که بر کلام
 به نوعی سخن نو آفرینت می نمودند با این همینه و کلبه جلال از شهر بیرون کرده
 روانه موصل نمودند و یوم ورود مذکور می نمودند که این اسرار در اینجا تمام
 مقبول می نمایند بعد معلوم شد محض حرف عوام الناس بود مدتی شدی سنه در موصل
 بودیم و احباب بر کدام بتخلی مشغول شدند جناب زید المقربین و بعضی از وجوه
 احباب توجه بسیار ضحفا می نمودند نسبت الحمد از حسن اخلاق و سخا با مرصیه
 احباب کل در نزد اهل بلاد معزز و محترم شدند خلاصه بعد از شش سنه ابو حفر
 بجاکا سفر نمود بعد از چند حقیق هم علم سفر عکا نمودم و پس از رحمت و
 شفقت محام وارد عکا شدم و در ظل سدره ربانی مقوم و ماوا گرفتم بعد از چند
 ایام مرحوم شدند و این عبد در ظل شجره طوبی مکین داشتیم و در آنجا تا اهل
 اختیار نمودم و چند کنیزت زوجه ام مرحوم شد و از او ضمیمه باقر مانده که حال
 در بیت مبارک و بخودت اهدا کردم که با مشغول است و قریب نفا از آنجا بجزیت
 جمال قدم عریضه عرض کرده بودند که اگر استر لطف الله بعشق ابدی بیاید
 جهت نیای خوب است جمال قدم جل ذره الاعظم فرمودند بیرون بدی عشق اباد
 نورا جی باشی با مانای تا نرا از اهل سخن محبوب نمودیم در سال بعشق ابدی آدم
 زوجه ایشان بنت جناب استر محمد ابراهیم نجاشی است مؤمنه و ضمیمه
 مرصیه است عمره ۲۲ تا

جناب حاج ابو طالب ابراهیم مرحوم اعمی در حدیثی است که در زمره عباد و
 زهاد بوده اند همان عبارت و زهد و تقوی ایشان را بمقام طلب و مجاهده
 آورد و بعد بمقام طلب شیء بخد و جد بمقام عرفان امر مظهر محسن
 و اصل شده و بعد از طریق اکتب عرفان بحقیقت برده بعالم وجدان و
 لغز جانان فائز شده و بعالم عشق قدم گذارد و باسبغ ترانه ترنم شده
 سر سامان همه را سوخت در انزور که هست آتش عشق بر او خست بگاشانه ما
 در قفسه اش عشق ابر لایحه با جناب لاغلا محبین اصفهانی قریشی اکت گذارده بغل
 صراف مشغول شدند بعد از چند امدت اینک بالای ابن ایشان لایحه وارد
 عشق ابر شدند جناب حاج در خدمت امریه مخصوص بنزل مال فسیل الله
 قادر المتعال از انرا جناب در این صفت ممتاز است چنانچه حضرت ختم الانبیا
 در یک از الواح ایشان میفرمایند و حدیث لا شریک لک بعد از صعود
 جمال قدم بجدینه منوره عکاس رفته بزبانت تربیت مطهره و عنقه مقدسه
 فائز شده همگیل مقدسین مرکز بیفاق را زیارت نموده و مراجعت بمدرسه
 عشاق نموده و قطعه است اعظم را در نظاره دکان قرار داده و باسم بهانه
 معروف خاص عام شد از این بود که بعد از فتنه حضرت سلطان که بعضی
 از خرد اهل عدوان میخواستند که بد نامی را بر سر این طایفه مظلوم بگذارند
 در بین عوام شهرت داده بودند که این فعل از این حزب است و بعضی
 از عوام کالا نعام بلهه اضلی هم باور نموده و بجهت اهل فساد باین بهانه
 بر خناب قیام نمود و در یک نفر از اشعار خود نیز از اهل تبریز میخواند
 وارد دکان میشود و یک تبریش میله بطرف حاج ابو طالب برین میخایم

و قصه جناب لا خدا چنین میکند اعلامین او را فرستاده در بخت بیکر و فوراً
 چند نفر از اجاب جمع شد ان شخص را گرفته تسلیم پلیسها بنمایند و آن تیرم با لاس
 شانه جناب حاج قدری خراشیده رده شده بدیوار بخورد و بعد چند روز مرهم
 گذارده خوب بشود و آن شخص را بعد از چند بسیر فرستادند و ایضا در ~~مسکن~~
 جناب حاج ابوطالب سفر بساحت قدس نومه و چند ما در آن مقام
 مقدس زیلت نومه و ~~صبح~~ صبح بسیارت بقعه بیضا و روضه غنا مشرف
 و بخدمت حضرت من اراده الله موفق حالت جذب و له و جنون آهن با ایشان
 رخ داده در شمشاد عشق مات مانده نغمه ما قال شایم قراق توان چاره بروز
 و صد کرد روز وصال چون کم چاره اضطراب را بعد از آن
 ایشان را اذن رجوع داده بهی بت یک نفر از اجاب با سلامبول و از
 اینجی بهشق ابد آمدند چندر چوخ کوره پز شعله و اقبشار بودند از فروخته دروخته
 جز سوزده گذار و راز نیاز از او چیز شهید نبود و در اسما ر بشرق الاذکار
 مر رفت بکذب وقت سحر در سخانه آمده لامده حقیق از نیام باین رباعی
 قیام بیدار نمود آمد سحر نواز یعنی نه کار ندر خراباته در بوانه ما
 بر خیز که پر کنیم بیمانه زمر زان پیش که پر کنند بیمانه ما
 و حقیق اتفاق ایشان بشرق الاذکار رفتیم لاکن چند ننگ داشت که آن جنون بعقل
 و دیوانگ بهوشیار تبدیل شد و درین شغل و عمل نحو رفتی در مدارک ما قاف
 قیام نمود لاکن گاه گاه بشرق الاذکار مستعد و در مجانس حاضر میشد لاکن
 حال از زیادتر شغل و کب فرصت آمدن بشرق الاذکار ندر در شغل و
 کب که ریح عبادت است مشغول است و بحر خدمات امریه کما فرمایند

منقول است جمله ملائک اجوات احیای اراکمه و اسباب انوار جناب ایشان
 مهیا نموده اند از جمال قدم و غصن الیه الاعظم الواح و از انوار انوار و شعرات و غیره انوار مبرکه
 در خزینه ایشان موجود و در وجه ایشان از اهدای اهدای است لکن از حین
 در ایمان بی حال بین با ایشان موافقت ننموده لکن در بیند که بیاید
 از این باب بر طرفین سخت بگذرد جناب اعدا این حاج ابو طایب ام سفر بار فی
 مقصود مشرف شده از حضرت من اراده الله نوازشات یاخته ایشان از طور
 سنا جو شده نار با این دیار آمدند تا اینکه بتدریج حرارت تمام گردیده بحالت
 اولیه اعتدال قرار گرفت طلع ایشان بنف جناب میرزا حبیب الله ابدل اصدق است
 علمها بهاء الله و شانه مؤمنه موقنه است از اصلاح طایر و ارحام مطهره و جو آمده
 ابو کراخان جناب میرزا حبیب الله چندر قیام در عشق ابرو شرف داشت بیت ابتیاع
 نموده بعد از چند وقت نامحرم مرقم نموده بحقیق سپرد و خلاصه مشهور نقل ابرو بود که بعد
 انقضای حیات تمام مایهات من بفرق راجع است احسن در ان حق نیست و از این
 جا بیرون حرکت نمود و در آن سفر ایام در ترشینه بر حمت این در و اصد صورت و صفت
 نامر احقر بحضرت مبارکی عرض نمودم جواب ان در توج جناب حاج ابو طایب میرزا تا بند
 که بحاکم الله فر کتاب عمل نمایند نسبت با این اصدق و میرزا حبیب الله اظهار عنایت
 میرزا بند و زبانت نامر نازل بینا بند طوقا له و حسن کالیسه و ایضا مشهور از فرزند
 جناب حاج ابو طایب از روجه دیگر است که از اهل تبریز است چند سنه است که
 بعضی اهل آمده در ناصیه اش انوار مشرفی راست مکرر مورد عنایت حضرت
 عبد البهار و محبت و سیرت الفدا واقع شده انشاء الله عاقبتش محمد است
 نمره ۳۳

جانب قاصد کافظم ابریم حاجی ابراهیم صاحبها علیهما السلام است در سینه امیر سلطان قدم گو کبیر الایح و نور ساطع بوالواج منزله
 باسم ایشان از برایش کافلسیت و منق صدق منق الله حدیثا از وصف کویف
 این عبد متغیر است اگر و قایح حالات و زحمات و خدمات ایشان
 که در امر حضرت رحمت مخمل نموده اند بنماسه ذکر شود باید کتاب مردم قوم شو
 لذا مختصر لاجل زینت این کتاب ذکر می شود فرمودند در سینه ده ساله بودم شنیدم
 میگویند باب در خانه امام جده است و مردم جهت ملاقات ایشان بخانه
 امام جده می رفتند منهم با اتفاق ایشان رفتم در بالای خانه نشرفی داشتند در آن
 اطاف جمعیت بود شخصم در گاه ایستاده بود در طرف درگاه و دست
 گزارده بود که کسی داخل اطاف نشود منم چون طفل بودم بزیر دست آن
 شخصی بیرون رفته وارد اطاف شدم و همان دم در جالس شدم
 و چشم مبارک را ملا حظمه بیندم و قنبر بکوش چشم نظرم بجان نامم فانه نمود
 و تبسم رفیق فرمود بهمان نظر کار مرا ساخت و پنجره در قلبم گاشته
 و همه وقت با این خیال مجاور بودم تا آنکه بعد شد و این رخ در مقام
 تحقیق برآمده امر حضرت اعی را تصدیق نمودم و قبل از طلوع خنبر
 اعظم شمس جمال قدم سفر بدو السلام و در آن زمان ذکر ازل معوض
 بوالا کن خودشی مفقود بود بر چه خواستم او را ملاقات نمایم نته الحمد
 ممکن نشد الا کنی جمال قدم ظاهر شود بخدمت ایشان مکرر متذرف بیستم و
 تمام احبابه پروانه طایف ان شیخ انجمن محفل ابرار بودند و ازل را
 در پرده خلف لاجل حکمت متذرف فرموده بودند و برهس آینه طایف مفقود

دانشمند اندامی است که از دل گفت بگو میگویم فلان تذکره از برادران دل پیوسته
 ان بیچاره جز آن وعرضه اینک از برادر خود تذکره بگیرد نداشت بر سر راه
 جمال قدم ایام عبدرفته با سم بخت کرده گرفت و سزا افتخار می نمودم که بچشم
 خدمت موفق شده ام سرآب را که آن آب می نمودم و در خلیج بحر اعظم
 لب نشسته بودم آنقدر نبود بهتر از نا شناخت و در بسیار و نداشت عشق باخت
 از در اسلام مراجعت نمودم زمانه ننگ است که صیت ظهور جمال قدم
 بلند بدون تا مل تصدیق نمودم اخوان لا محمد باقر و لا محمد جعفر
 و لا محمد صادق و عبدالحقین هم که تصدیق امر مبارک و جمال قدم نمودند
 با اشنا و بیگانه بناس صحبت گذاریم اگر چه در بیابان معلوم بود که
 که این اطلاع شورش اشرار خود را که حفظ خود را نتوانستیم چشم عاشق
 نتوان و سخت که عشق نبیند نار بلبلی نتوان بست که هر گل نشاید
 خورد خود را از ذهاب ایاب احباب و صاحبان آن اسباب فتنه
 و انقلاب فراهم شد چون بنکایت نزد شیخ باقر و شیخ بنعلی سلطان
 بزرگ جت که با بد این کرده را معدوم بماند نمود ظل اسلطان حق و اخوان
 و چند نفر دیگر از احباب را اخذ نمودند و در تحت سلاسل و اخلال نگاه
 داشت تا آنکه ایام مقصود جناب شیخ و مدظنون حکومت بودی بعمل آمد ملا
 رها نمودند در مدت چهار روز در حبس بودیم و این واقعه در سنه ۱۱۰۰
 شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و جناب جلال کاظم بود بثورت
 احباب و سلطان الشهداء از اصفهان بجهت نوبه بسخت خراسان تو می نمودیم
 حقیق و خورشید محمد صادق در بنوار حبس عبدالحقین بغوجان و لا محمد جعفر

بسند رفته مشغول تجارت و معامله بودیم لکن بزرگ سبزواری بود و بعد در
 خوبشان بیعت خلاصه جناب حاج میرزا کاظم درین احوان ممتاز بود و سبزواری
 فار نواز بود و حضرت ان ارض بسته بوجوه ایشان بود و از ان زمان که
 جناب ایشان بعشق اباد هجرت نمودن ان ارض از حضرت و طراوت
 افتاد اشقی رخوسه در رضوان آسمان پشتمده و اخسوده شد نیز طراوت از
 آنها بروز نمیکند ایست که بمصدق آیه وافر ایله مانع من آیه او نشما
 ناست بخیر منها او مثلها نفوس را در ان ارض بیخوش نماید که چراغ
 افروزه را روشن نماید و آنچه را سبزواری پشتمده را سبزواری انم علی کل شیء قدیر
 در ایام توقف جناب حاج میرزا و چند مرتبه اشرا را سبزواری
 و فدا فرام آورده و دفعه سبزواری اشرا را چند زخم بر جناب لایزال
 بر مع و آغلا نمین اصفهان زده لکن از استقامت جناب حاج میرزا کاظم
 و در سیر حمایت جناب شریعتدار حاج میرزا ابراهیم مفیدین را سبزواری خود رسانید
 احباب را آسود نمود لکن در رضوان آخیر جناب حاج میرزا کاظم در عشق
 ابد شریف را غنیمت مفرغ میدان را خالی و بیده بنارس جولان نهادند
 و بعضی از احباب فرار بعشق ابد آمدند و جناب حاج میرزا دیگر میدان رفتن
 سبزواری نمود و چند روز عشق ابد زیت نوده الحظ عشاق را بوجوه
 خود مزین داشت بعد از غروب شمس حقیقت از این عالم ناست جناب
 حاج میرزا شجاع شمشیر در ظل شمس حقیقت شناخت از ناخوشش و آنکه که در ماه
 بعد از صعود جمال قدم این ناخوش تمام اقاییم و آفاق را احاطه نمود در حین

غرض جلیل بجام قدس حقیر کا فریب بودیم چون در ایام سالی که حضرت نزل داشت
 بر سر و در میان جانان بجانان تسلیم نمود چون نفوس که در آن ایام
 از ناسخ شریف با بر حرم میزند در مقبره علی و این نذر دینی بشود نذر ایشان در آن
 مقبره که در جنب مقبره ابراهیم واقع است حد فونی نند و قات ایشان در شمس
 در خانه واده جناب حاج محمد کاظم از بر رقص آثار مبارکه خود جو است منجمله
 چند فرج از خط جمال مبارک است از سخوات جمال قدم و بعضی از اشیا دیگر
 از ایشان ۴ نفر اول باقر ۲ نفر دیگر و ۲ نفر از اثاث جناب احمد رضا
 و جناب حاج محمد تقی از بیات ایشان روجه عبد الجواد امین اخوان ایشان
 احمد صادق است و بیعت دیگر ایشان در خانه احمد صادق بزرگ است از جمله امانت
 مؤمنان اند ^{عاشق} جناب اخوان جناب حاج محمد کاظم احمد جعفری ۱۳
 به سق ابد آمده و منقول تجارت بودند بسیار شخص خلیفه بوی مساجد
 ایشان مکرر اتفاق افتاده ۳ اولاد فرزند از ایشان باقر مانند احمد تقی
 و حاج محمد حسین از یک مادر و جسم حاج محمد حسین که بیعت ایشان است و عبد الحمید
 از مادر دیگر است جناب احمد حسین از آن به نفر دیگر میباشد دارد جناب محمد تقی از حائش
 فرست معلوم نمیشود که از اظهاریان منقلب بر اینکار از ایشان فرزند یعنی عبد الحمید
 در اوایل اهل ایمن مراد و جناس بود چند بیطرفی ز فرست و ملک فرست
 سفیر خود خورد خورد مجاورت و مخالفت آنان در ایشان تا شکر کرده ایشان نیز
 خوراکان گرفتند فقم باقال سخت موغظت پیر میفرشت این بود که از صاحب نام
 جنس حشر از کشید لایق والده اش از آثار مؤمنان است ^{صیبه} جناب احمد جعفری زوجه

و بیعت نام

وفاات جناب امام محمد جعفر در ۱۳۱۳ است در مقبره اهل بیت همدان است غره ۵۰

اخو شاده ایشان جناب حاج میرزا محمد حسین است که از قبایل کزایان کدک است
 جناب حاج میرزا محمد حسین اخو جناب حاج میرزا محمد که ظلم از احباب مشتعل با غیرت
 بود بعد از جناب حاج میرزا محمد که ظلم از ایشان دیدار متیاز داشت تا جناب ایشان
 در عو جهان تشریف داشتند در عو جهان چند نفر از احباب بودند جناب
 حاج میرزا ایشان را نگارند در میفرمودند بعد از وفات جناب ایشان از اول
 ازان ارض ظاهر نیست از ابتدا بنا تعمیرات در عشق اهل جناب ایشان باعث
 شد نه در ۱۳۱۳ با اتفاق اخو حاج میرزا محمد در آنم بنام سرنیاز بعد شرف شد نیز
 و با بر جمال قدم بگردد رفتند و باز مراجعت بعد از شوره بعد از چند یوم افزون جمع بابش
 عنایت شده بود پس مالوف مراجعت نمودند در ۱۳۱۳ اینم عالم فانی را و طبع نموده
 بعالم قدم بقا شتافت رحمت اله علیه از جمال قدم جل ذکرة الا عظم الوارح متعدد
 بافتی را ایشان نازل شده از ایشان اولادیکه قابل ذکر باشد با قرنها لکن
 اعمال صالحات از ایشان باقیست و ما عند الله خیر و ابقی چنانچه قدر در حضور
 جمال قدم جل ذکرة مشرف بودم بحقیق فرمودند عرضها اهل بهر کوی که آورده
 بود در جواب انها نازل شده یک نفر از انها اولاد خواسته بود فرمودند بگو اولاد چیست
 این ایام انسان میتواند با همات موفق شود که از صد هزار اولاد بهتر باشد انتر
 مدفن جناب حاج میرزا محمد حسین در سبزوار است جناب امام محمد صادق اخو جناب
 حاج میرزا محمد کاظم از مؤمنین بنقطه اول و جمال اهل بیت ایشان نیز در سبزوار بودند
 و بشغل تجارت مشغول در ۱۳۲۳ طیر و حسی با شبان بقا پرواز نمود بکمال روح
 روح و رب جان و در حین صعودش جناب اخو حاج میرزا محمد کاظم وصیت

بنمایند و گاه تشریف بفرمایند که بعضی بر عقول و اقیانوس کوازه و بلکالی روح
 در بجان صعوبت نمود جناب حاج محمد کاظم صورت وصیت نامه را
 بحضور جمال مبارک عرضه داشت لوح مبسوطی نازل که طبع بر عنایت و رحمت
 و غفران است از جناب ایشان پس بعد از وفات باقی بود عبد الجواد
 و عبد الغفور و عبد الرحیم که در حین وفات ابویسین طفل بود صبیبه ایشان روح
 جناب ناچهره نما این اخوان ایشان حاج محمد کاظم بود لکن چون سواره سحر
 زد و غروب نموده نظر ام از اوست جناب عبد الجواد که فرزند زکیب ایشان است
 بدست عفو جناب حاج محمد کاظم در خانه اوست اخوان دیگر جناب عبد الجواد
 عبد الغفور جوانی معقول بود از اخوان دیگر میباشد داشت در سن ۱۳
 در خوابشان زلزله شدید شد که دیگر یکس آن محل را ترک کرده شهر را در
 جاب و دیگر بنا کردند خلاصه در آن زلزله جناب عبد الغفور در سن بیست و یک
 در زلزله بوار رفته مرحوم شد رحمة الله علیه والده ایشان بنور از داغ آن
 فرزند و روز که از است عبد الرحیم بحسب طرز و بلوغ رسیده معاون اخوان عبد الجواد
 است مدفن جناب محمد صادق نیز در سن ۱۳ است ^{غزه} جناب احمد باقر
 اخوان جناب حاج محمد کاظم ابو جناب حاج محمد حسین فدا زهمه اخوان بر حمت
 این دو را ماهر شده حقیق ایشان ملاقات کرده ام از مؤمنین سابقین است
 از ایشان اولاد باقی است جناب حاج محمد حسین که از قبیل زکریا که حمت
 و صبیبه ایشان در جوار عبد الباقی صفه آن است مؤمنه موقنه است
 جناب ل محمد باقر در سن ۱۳ از این عالم فانی بجهان با ودان انتقال یافته
 مدفن جناب ایشان نیز در سن ۱۳ است علیه عنایت اله و غفران

جناب کاغذ محبتی اجماعاً باقره ای که در این بزم محبت است آنجا که در محبت جمال ابراهیم
 در این امر مبارک صدقات و شفاست بسیار شکر شده و در ایام گرفتاری احباب
 قہار از شہادت سلطان الشہداء در اصفہان بود بعد از شہادت جناب ملا کاظم از
 اصفہان محبت نمودہ بسینہ وار آمد ہمہ وقت با جناب حاج میرزا محمد کاظم معاشر
 و مراد بودہ در خصوصاً و بلوا ایشان ہم بقدر الحقتہ کاظم بدلائل شامیہ انرا از
 سید جوادی لوطی سبزواری دید فعات کتھا کما در حدیث قوم قصیدہ کشف اورا نمودیم
 چندان خوش بپوش ایشان زدہ و بعد از او حاضر شدہ ہج وقت در صد دلالہ
 و مکافات بر نیامدہ بمنزقم حقیقہ قفو بیض نمودہ تریف و توصیف ایشان را
 بر کس خواستہ باشد الواج منزلمہ جمال قدم کہ باسم ایشان نازل شدہ بلاوت
 نماید و کفر با اللہ شہید است کہ در خدمت ایشان اخلاص و بندگی
 دارم بجمیع صفات مرضیہ مطرز و مزین است در جمیع امور خیرہ اللہ
 از نفوس سابقین بالخیرات است چند سہ قہار از صفو جمال قدم مجددیہ منورہ
 عکاسی رفته بلقاء اللہ فائز شدہ و از صہبای وصال آشا مہدہ جان جمال قدم در
 جنت رضوان شمام احباب را مہمانان نمودہ ان بزم و در جمیع اشخاص جمال
 رحمت منور ہجہ جمیع احباب بقوز لقا فائز بودہ اند و از زلال شمر وصال
 مشروب و بفا د آیہ مبارکہ بسقون رہتم شراباً طہوراً کل مرزوق و مشروب شدہ اند
 اینیاً مہم و در بیتا از جمال قدم و حضرت غس اللہ الاعظم الواج عدیہ دارنرا انرا
 منبر کہ از رقبہ در نزد ایشان موجود است فی یوم یقوم الراشدا
 در محض سو حاضر بود فرحبس در مر و بنجارت مشغول است علیہ العجبۃ و الفنا

ابن کبریٰ در خلاص

و قاضی جناب الامام محمد حسن سبزواری الملقب بزرگوار فقیر حلالی خود را
 چنین فرموده است: در این باره ایشرف ایمان و ایقان بی نظیر امری در چشم منظر
 شده است بر وجه جناب بدون خوف و اضطراب با شیخ صاحب محبت نمود
 چنانچه در این ام ۱۷مین نوع است آن امر خود را مسوور نداشته اند و صمد الحکم
 و ستان سوسین بندگی مراعات نماید و خدمت را از دست ندهد قبول ننمایید
 الواط سبزواری هم وقت از او خائف بوده اند در حکومت ام را جل
 درست کار و امانت اعتبار تمام داشته و آن وقت رجوع عادت عمل
 در بیان با ایشان مسموده اند خلاصه از بی باک و در برابر جناب الامام حسن
 و حمایت او با جناب در ستان قدر در جرئت پیدا کرده بنا بر مراد و
 تبلیغ میکنند از خوان جناب شریعتی در حاجر میرزا عبدالکریم و
 حاجر میرزا محمد رضا و بعضی از عوام در رسیدن بر آمده بنا بر شیخ و بلوا
 و نشو و نما گذاردند در این حکومت امر بر نداشته و جناب شریعتی در
 ام خلق را ممانعت مینمود کار از ایشان ساخته نشد از خان شریعتی در
 و جمع از اهل سبزواری بدو ملت عارض شده در وقت حکمران حراس
 آصف الدوله رجوع فرمود جناب آصف الدوله خطب بجا
 فرمود خان سرتیب حکم صادر فرمود خلاصه آن این بود حضرت با به
 را در مجلس حاضر نمایند هر کدام مقروض و معترف اند ایشان را روانه
 مشهد نمایند جناب سرتیب مقروض معروفه باین اسم را در مجلسی

احتضار نمودند انخوان شریعتدار را با چند نفسی و بکریم حاضر بودند و از
 قضا یا انفا قضا آنگه سه یوم قبلاً از انعتا و اینم مجلس سواد لوح از عشق ابد
 آمد که در آن لوح مبارک میفرماید لکل بان یتمسکوا بما قبله من قبل القیة
 و اینند و دین ابایه انهم فقره بر بکر از لوح حقیق نازل شده سواد انرا ان
 ایام بسبب و از این نمودم احباب بهمان دستور العمل رفتار مینمایند چون قایان
 ملا حلقه نمودند که در این مجلس از برایشان نتیجی حاصل نشد حاجر
 میرزا عبدالکریم در غضب شده مذکور نمود لازم بمحققیت نیست بهمن
 ثابت شده که حضرات بان اند و قلمدان را کشیده و حکم قدر چندی نفسی را
 نوشته بدست حاجر سعید حسین پیش نماز که از جانب شریعتدار در المجلس
 حاضر شده و اد که شما این حکم را امضا نمائید جناب حاجر سعید حسین فرمودند
 من تکالیف شرعی خود را نمیدانم حاجر میرزا عبدالکریم متغیر شده بایشان گفت
 تو هم حکم مستر و لا مذمب هیچ لازم نیست که امضا نمائد و رقه حکم را نیز جناب
 سرتیب گذارده عرض نمود شما این حکم را اجرا نمائید سرتیب فرمود ما موزین
 من این بود که اگر هر کدام اقرار دارند بمشهر روانه نمایم حال بیچ حکم اقرار
 ندارند و با حجاب نوقف فرمود من معو متبدا انخوان شریعتدار با حلقه افکار
 از آن محل قرار نمودند که مستغفرت فرستند قصوره مجتهد با اهل فساد
 احتجاج نموده بام مشورت نمود که نخواهند در صدد برداشته احباب از بیت نمایند
 و بیخ نواز آنها بقتل رسند جناب حاجر سعید کاطم جناب میرزا ابراهیم حکیم

جناب امیرزاده ایلیت و جناب لاجل محبت اصفهانی و جناب لاجل محبت

ابن مرتضی قلی سید جعفر و برادرش سید جواد بر عهده گرفته بودند که این

عمل را بر قسم باشد مطابق میرسانیم لاجل باقر و انور الله اصفهانی

عمل را اگر

متعهد میشوند که این ۲ صورت واردند ایشان بر ساله صد تومان و قیسه نقد

و ده خردار کمزم بایشان بدینند از این جهت بود که ابتدا بجناب میرزا

بدیع حکیم و جناب لاجل محبتی چند زخم زدند و خیال شهادت

ایشان را نمودند و جناب لاجل محبتی هم اسباب حرب و ضرب حاضر نموده

در صد و تلافی بر سر آید ایشان را هم دفعه بطور اجماع تکلیف یافتند

بیزند که یقین بر بدلت او یعنی بند مجتهد بهبود حاصل نموده معاونت

حکومت در بیعتدار عرض مفصلاً بظهران عرض مینویسد شریعتدار و حکومت

هم رفوم مرفی بند که منشا فرار اخوان شریعتدارند و ایم و نفوم که رئیس

اشترارند سید جواد و سید جعفر از تحریر تکلیف همین ۲ نفر است از ظهران حکم

سخت بویا خراسان که باید فوری سید جواد و سید جعفر بشهر حاضر نموده

ایشان را تنبیه کامل نموده در سخت غل و بویه کیده نگاه دارند و حال شهید نیز فوراً

فرار زخان سرتیب را از شهید طلبیده بعد از تشدد زید میفرمایند بغاصه و شبان

روزان و نفو الواط را باید بشهر حاضر کنند ایشان تکلیف نموده بویای

نحو که ایشان را بکوشی که هست گرفته بدلت تمام روانه شهیدخانه نمایند ایشان

سوار تمام فوراً آن دو مفسد را گرفتند بشهر روانه نمی درند بمحلی و روانه
 و ظالم عنق در با جویبار رسیده و وارد محبس مینمایند و بعد از آن سرتیغ
 فرامرز خان را مأمور مینمایند که باید از خوان شریعتدار را حاج میرزا عبدالکریم
 و حاج میرزا محمد عسکری را باید با چند مأمور بطور خفقت و ذلت روانه طهران نمایند
 لکن در خصوص حاج میرزا محمد عسکری جناب شریعتدار رفتار ننمایند حاج
 میرزا عبدالکریم را حتی باید روانه طهران نمایند ایشان هم بهای و سوار عمل
 عمل مینمایند جناب شریعتدار و ساطت مینمایند حاج میرزا محمد عسکری را متعرض
 نمیشوند و حاج میرزا عبدالکریم را بذلت و خار بر استر سوار نمودند
 با حالی فکار از سبب با عا سوار از سبب وار خارج مینمایند و ایشان
 را بطهران ببرند مدتی در طهران اول نگاه داشته بعد با سفر مضارف نمودند
 فانه در جهت وسایل واسطه فرام آورده اول بمشهد میفرستند در بین راه
 ناخوش احوال شده بعد از ورود مشهد بغاصه چند یوم از این عالم فانی
 بجهان باقر حلت مینماید و آن مقام که از برار خود مخصر نمود مقر و منزل
 مینماید پس للانسان الا سبی خلاصه جناب نا محمد حسن مذکور
 مکرر بانا بعین قول الزور مقابل و حرب و ضرب نموده و همه وقت
 برایشان فائق و غالب شده اگر جمیع وقایع ایشان بنوام ذکر نمایم
 بطول الکلام و نبعد و عن المرام بعد از مطهر شدن ناشریات حاج

پیرا عبدالمکریم چند اجاب سبزوار آسم بودند بعد و حاج میرزا محمد
 و قاضی گذشته را فراموش نموده بنام سفار گذارد و عوام را برافزیت اجاب
 تحریک نمود و فتواستفتای محمد حسن را داده عوام کارانعام و ارازل و او باش
 را بر اجرا ان حمل می نمود و دستور العمل دارد بطور اجماع ایشان را شهید نمایند
 که فاکل او معاین نباشد بخت جمع متفقاً ~~اینکه~~ در مسجد رسراور رفته
 او را با خوب مشت لگد میزند که نه حال میشود بمان ایشان که کاری تمام شده
 می فقیها با ایشان را گرفته او را میبندند و در درب خانه حاج میرزا محمد علی
 از آن طرف هم حکومت مخفی شده جمع جهت خلاصه حاج حسن میفرستند ایشان
 بسمت خانه حاج میرزا محمد علی می آیند میرزا محمد علی از خانه بیرون می آید
 حضرات ارازل باو بشارت میدهند که اینک محمد حسن را کشته جسد او را
 حاضر نموده ایم اگر بغیر ما نبید او را آتش ز نیم فوراً لا محمد حسن از چهار سو برخواست
 میگوید حق متعال بمن قسم باذنی فرموده احد بر کشتن من قادر نیست تا او نشوایم
 چون در همان ایام لوحی باسم جناب حاج محمد کاظم نازل و در آن لوح
 مبارک جناب لا محمد حسن را ذکر میفرمایند و اول کبریا نه اخذ کر من ستم
 بحد قیبر حسن و بشره بعنایت ربه فالقی الا صباح لا انتحرفک شئونات
 العالم و لا سطوت الامم و لا تحزنک ضوضاء الخلق هس الحق قم بافند
 و قل ربنا ورب ما فر الارضین و السموات انتہ ایشان با آدمها حکومت

نزد سرز حکومت حاضر میشوند و تفصیل را ذکر مینمایند جناب الامام محمد حسن
 با اجازه حکومت و قایم را بظن آن تکلیف مینماید بواسطه جواب آمده
 صورت جواب را بسزوار نزد حکومت ارسال مینماید که آنرا بالا ای فرستادند
 صورت تکلیف اینست بگو اسرار میرزا محمد علی ابراهیمی نوشهری بختدار نجفشور
 کیم که مار جو به کند تنگ بشکل مار کوز بر سر و شوم کومره بهر دست احکام
 شرعی در دولت ممنوع و مستترشها مقطوع من بعد از این حرکات
 ناشایسته از نو صادر شود حکومت ما حواس است همارفت را بگو بد و نورا معلول
 بظن آن فرستد مفید نیز را بسرا عمل خود برسانند میرزا محمد علی ابراهیمی
 کار خود کرده در کوزه در خیزید و بعد حکومت نفوس بلوای را اخذ نموده جواب
 کار نمود و بجز بکرد ابرص بیچاره جویم و کشش از هم جا گو تا شد ختم
 لعن چهار ضرب گذارد چهار نفر از طلاب با او موافقت نموده الی چهار
 یوم لعن چهار ضرب را مداومت نمودند از قضا این عمل او قبول و در طلب او بر آورد
 شد بعد از اتمام عمل بفاصله دو یوم از ناخوشی و بادست عیالش را گرفت
 بمقر خویش راجع شد و خالق از شرش آسوده شد نه خلاصه جناب الامام محمد حسن
 از این قبیل حکایات بسیار دارد آنچه عرض شد کافایت بعد از صعود جمال قدم
 بعشق ابد آمده و از مدینه عشق بعکارت رفته بزیارت روضه مطهره و لقای
 منور حضرت من اراده الله فائز شده پس از نیت مراد بعشق ابد آمده

همه وقت با خاق حضور است و از باب محبت الله حضور با وجود بر
 سن که از شفقت معنی و ناست حالات جوانی در دهه روزه ریش
 خود را میزد که سفید آن معلوم نشود لذا چون آدم سه ساله بنظر غریب لایق
 از جمال قدم حل اسم الا عظم و حضرت من اراده الله الواح دارد در
 فرزندان حمدش جناب اعباد الکریم از احباب است علیها بها الله و ثنا
 نموده ۱۰

محمد ابن مرحوم الله بخش من ^{محمد ابن} اهل قاین از طائفه ایلیات مشهور بایلی خنجر
 عرب شرح حالات خود را چنین بیان بنماید که در هنگام طفولیت والد
 وفات نمود و والده شوهر را بیکرا اختیار کرد من در نزد عمه خود بودم او متکفل
 احوال حقیر بود تا بحد رسیدم روزی شخصی مافر جهت گرفتن گاه
 و جو جهت اسب خود در ب خانه آمد من بایشان گفتم بر چه بخواهید حاضر است
 وارد خانه شوید ایشان وارد شدند فوراً از برای ایشان غلبان حاضر کردم
 چون شخصی باو قاری بود و خوش قیافه او را دوست داشتم عمه حقیر در اطراف
 بنا دوست قران مغول بود و یوسف را ملاوت می نمود این آیه را ملاوت
 نمود و شروه بشن بخش در ارم محدود و کاتوفیه من الزاهد من
 ان شخص فرمود الیوم هم اخوان یوسف همین قسم نمودند او را بدلا هم
 محدود فرمودند در آخر ~~چون~~ چون کرگان جفا کار او را در بدند

در این اثنا چند نفر دیگر از اهل قریه وارد شدند آن شخص صحبت را قطع
 ننمود و در اثبات ظهور قائم و قیوم بیانات مفهومی و آن نفوس محو
 مات بیانات ایشان مندرج میان آنها از همه صغیر تر و حقیر تر بودم لکن
 آن کلمات در من بسیار اثر کرد و قلبم را جذب نمود و بعد از آن عزرا از یهودیه
 حرکت نمود از محل و منزل ایشان جو یا شدم فرمودند در مشهد بتحصیل علم
 مشغولم از آن یوم ببعد همه وقت در خیال بودم که درست این مطلب
 تحقیق نمایم سفر بشهر آدم که شاید آن شخص عزیز را ملاقات نمایم
 بر قدر تفحص نمودم او را نیافتیم سفر بعشق اهل آدم با اهل بها مار و
 معاصب شدم در مقام تحقیق مطلب بر آدم بتجلیات شریعت که
 جز اسم نمیدانستم اکام کردیم بمقامات طریقت که از آن بهره نداشتیم واقف شدم
 از پر توایم و نعله نوزاد و مجالس باران روحانی بحقیقت رسیدم
 و از زلال گوشت بنزوال چشیدیم آنچه سمع از برادر اصنامان خلق شده
 بود شنیدیم و آنچه دیدن بودیم دیدیم حمد خدا را که بلام نال شدم و بمراد و اصل
 بوسط خویش مراجعت کردم نوعی سنجید و مشتعل بودم که قادر بر حفظ خود
 نبودم با دست و چشم بیکانه و آشنا عوام و خواص بنابر صحبت گذاردم
 چند نفر را بسید هدایت راه نما شدم تا اینکه بعضی قصد از بیتم نمودند چون مطلع
 نداشتم از وسط اجرت نموده بشهر آدم حیدر از شهر عباس گریزتم

و از مشهد بار و جسدش بجناب ابرار آمدند در ماه صفر ۱۳۱۸ هجری قمری
از آقا مومنان است جناب آقا محمد حسن مودری در روز پنجشنبه و فایز وارد
نمره ۱۱

جناب حاج میرزا حسین معتمد ابن آقا محمد جعفر یزدی بعد از تحصیل مقدمات
علوم و والد ماجدش ایشانرا جهت تحصیل علوم بنحیف اشرف و کردار محلا
فرستاده مدت بیست سنه تحصیل علوم رسم نموده تا آنکه خود مدرس شده
و ام در این اسباب عبا با فرام آورده چند نفر را مشغول بانگار نموده
و از بر سر خود اسباب ملاحظه فرام آورده و ام در این مثال شده و از مدائیل
عبا با فرستاد و مستطیع شده بلکه تعظم تشریف برده بعد از آن بکر بلا مراجعت
نموده بعد از چند سال او را زیارت مشهد عا این موصوفتاً نموده بطهران
آمده چند روز در طهران توقف نموده اند فرمودند روزی در مجلس
درس جناب حاج ملا هادی که یکی از مجتهدین معروف طهران بود حاضر
میشدم روزی خواستم اظهار فقیرت غایبم که این آن مجلس بدانند که
من از علمای اصفهان در حین در کفتم این امر در کسوم جواب فرمودند و بعد
بجسم فرمودند جناب لاخواند اثبات نبوت خاصه را چه نوع میتوان
و من در مدت الحیرت بفر این مطلب بنوعی ام کفتم این مطلب از بدیهات
است لازم با اثبات نبوت فرمودند جواب منکر بینم از یهود و نصاری و
و مجوس و سایر ملل چه میگویند از بر این بیان بیهان باید ثابت

ثابت نمود از بر حقوله پیا پس فرمودم جواب فرمود تا آنکه بر من
 معلوم که از جواب عاجز از آن مجلس نجل و شرمسار بیرون آمدم و در
 صد و این بر آدم کثبات نبوة خاصه را تعلیم گیرم از بزرگ از طلاب
 و اهل علم جو باشدم ایشانرا بمثل خود ناخبر دیدم و علاوه باین میگفتند این
 از حرفها سماعت با بیه است که بهر کس میرسد نگیر منکر شده از این
 سوالات مینمایند ما نه الحمد لله در زمین خود و حقیقت آن شک نداریم
 چرا باید در این مطالب باشیم که مورد ملاقات شویم که مردم استند باید
 بماند و سال آنکه این مطلب بر طفل کم شعور میداند حقیقت و بیخ اسلام
 را و این مطلب در میان عوام متداول است نان نان کندم گوشت گوشت
 بره دین دین محمد حال اگر ناسر از نان کندم و گوشت از گوشت بره بهتر پیدا
 شد دین هم از دین محمد بهتر پیدا خواهد شد جناب حاجت این ادبها محکم
 کفایت نمیباشد و این از کار سبب میشود که طالب ملاقات اجاب میشود
 میفرماید خدمت جناب ملا علی اکبر سندی و جناب ابن ابهر و سایر اجاب رسیدم
 چون مرا طالب و مجامد دیدند بفریادم رسیدند نخت اثبات نبوت خاصه
 از برایم نمودند و ابواب علوم حقیقه بر وجهم گشودند و از صیقل دلایل
 کافیه و بلاهین و افیه نیک موهمات و رنگ تعلقات از آئینه قلبم زدودند
 بصراط مستقیم راه یافتیم و بنبأ عظیمه آگاه شدم و برایم سلف که عمر
 خود را عبس تلف نموده بودم فوس خوردم و بر تدارک عاقبت قیام

نمودم و مولودت فوت و بگردید بروت مدرسه را بکارها سخت و
 شغلها را با مشقت از دماغ بیرون کردم عاقبت را بکلاه تبدیل نمودم
 و بشغل عدا و فروزغال فروش مشغول شدم بانگ زلفه باین اسم مبارک
 معروف شدم رفقا و رقبایکریلا از برادر علیا شرح حال مرا قومی نمودند
 اهل و عیال مصلح شدند بعد از مدت ترا اهل و عیالم حضرت سید که در اینجا نرسد
 علماء بانه بودن شما محقق و معلوم شده دیگر شما خیال آید که برادر و نجف
 نمی نید که سوار خسران حاصل ندارد حقیقتم صلاح خود را در مراجعت ندیدم
 تمام ما یکدیگر خود را از خاندان و اسباب و نقد و غیره را با ایشان و اکثر انجمنها
 را بحال خود گذاردم و بعد بواسطه اصرار خود بزرگتر رفتم والده عنایت الله که از اقوام
 بود تزویج نمودم و چندین بشغل فاسخ مشغول شدم و بعد بواسطه جناب
 افغان حاج میرزا آقا یحیی رفقه مدت هشت سنه در اینجا بدریس دادن
 اطفال اهل پنج مشغول بودم اهل بیت را هوار هر روز مادر و اقربا بستر افتاد
 از پنج بزرگ آمدیم چند روز در توقف نموده بعد باره افغان
 جناب حاج میرزا محمد تقی عازم عشق ابر شده بزم ۱۳۱۳ و در عشق ابر
 شدیم جناب ماجر از جمله نجبا و فضلاست دارا از صدق و صفات
 و معنی محبت و وقایع تعلیم دادن اطفال اهل بیها مشغول است نزد
 ایشان بنت جناب امجدی بزرگتر اهل محله فحاران مؤمنه ثابت است
 چنین بیرون او را دارد هم فکور یک انا شاز و به شهر جانی بولند بران غوغا است
 جناب عتر از جمال قدم و غصص الامه الاعظم الروح دارند علیه بها الله و عنایت

عنه ۶۴

بنت ایشان

جناب ملا علی ابن نایب در شرح مسائل شرح حال خود را چنین ذکر نمائید
 که چند سینه قبل از شرف بامر مبرم از بس سخنان اراجیف و کلمات نارایق
 از عوام و خواص در باره طائفه بابیه شنیده بودم من حیث اینکه رسیده گفتم
 و تحقیق کنم تا صدق و کذب معلوم شود از روز تقلید یقین بر بزرگان ان جماعت
 نموده بودم و نوع این بیانات اراجیف من اثر کرده بود که این قوم را
 هست ترین مخلوقات میدانستم اگر وقتیکه نفر از ان نفوس که باین اسم معروفند
 در کوچه و بازار میریزم و در سخن را گردانند استغفار می نمودم و با خود می گفتم که نیکم
 شریعت خاتم انبیاء را انکار نموده سبب تفریق امت شده و اعمال و افعالشان
 آن که مردم ذکر می نمایند که در عمل قبیح را مرتکبند لکن از این طرف ملا حفظه بزرگ
 که از اشراف و اعیان و علماء و بعضی از تجار و کسبه را با این امر نسبت میدهند
 که بحسب ظاهر مردمان خوب هستند بسیار در این خصوص حیران و متفکر بودم
 تا آنکه بفتوای فریب شیخ باقر اصفهانی حاج میرزا محمد نسا بوردی در مشهد شهید
 نمودند من در آن روز حاضر بودم جناب حاج میرزا از جبین خانه بیرون آوردند
 باز بجز فوج سر باز هر طرف میرعصب در جلور و جناب و جناب
 حاج میرزا این هیمنه و جلال با کمال سکینه و قار بقا با نگاه برفت زره و سپاس
 آثار حزن و خوف مشاهده نمیشد دیگر اذحام و جمعیت خلق مشهد معلوم است
 که چه هنگامه است خلاصه جناب حاج میرزا در وسط میدان ارک بر پا

داشتند فراموش باشم از آن که با من در خدمت
 والا بعد از آنکه که شما گفته شوید خوب است اگر شما تمنا
 حیات در دارید اقرار نمی‌نماید و انکار داشته باشید اگر باین
 شوید شما را در خصص یعنی ایند جناب حاج فرمودند که من انکار
 جناب حاج قبول نفرموده از اهل عیال اولاد با صغیر آمدند هر چه
 و التماس نمودند اعتنا نفرمودند ایشان را شهید نمودند تفصیل
 جناب بدیع این ایشان را شنیده بودم و باور نداشتم که انسان
 و شجاعت در راه محبوب خود جان فشانند نماید شهادت جناب
 از بر این شهادت شده که آنچه فکر نموده اند صدق است علیها
 بعد از شهادت جناب ابوالبرج چند متفکر و متحیر بودم که چگونه
 با ظل این طور استقامت نمایند و از جان بگذرانند لکن مشغولیت
 این افکار و خیالات را برد تا آنکه در ۱۳۹۹ هجری یک
 مکه شد در قفقازیه در شهر شما خرم حرم شده بود محققان
 نام باشد بایشان وصیت نموده بود که احوال مرا امانت نگاه
 بمشهر باخویم ملائی بیاید و اموال مرا برگرداند جناب
 مرقوم نمودند بعد از مدتی عازم تبریز شدیم در آن روز
 نمودم در راه منزل حقیق جناب ملا صادق باد کویه منزل
 معلوم شد که ایشان بر سر منگوه در تبریز بر ملا تبلیغ
 می‌نمودند از ملاقات

ایشان بسیار مکرر و متواتر شدند و خواستم منزل را تغییر دهم حکم نشد بر قدر
 از ایشان هرگز میفرودم ایشان دست من بر نمیداشتنند و مرا تعلیم میفرودند و لا بد بجز
 عذف را فرستم که گوش بیانات ایشان بدم و ملاحظه نمایم از چه مقوله
 سخن میگردد بعد از توجیه و گوش دادن دیدم حرفها حساب میزند و از روی
 دلیل و برهان سخن میگوید و آنچه از قبیل از عوام خواص در باره این
 طائفه شنیده بودم هر دوخ و افترا همه در مقام طلب و مجاهده برآمده
 و با وجود دلیل و برهان بر حقیقت که چاره و مفرق بر این نبود و سواسی داشتم
 و اقبال نمیکردم مدت چهار روز خدمت جناب ملا صادق بودم از بیرون و ظهور حضرت
 اعیان الطلوع شمس جمال ابرار که با طالع حاصل نمود که بعد از آیات و
 نوشتنیات از ایشان گرفته عازم بنه کویه شدم و حضرت از بلراجاب
 باد کوبه سفارشش تا چه نوشته بخود حقیق دار که بایشان بدم در بین راه
 آن پاکت را کشودم ملاحظه نمایم چه مرقوم نموده از بابت خرد و جاع
 که بدم میخورانند چیزی نوشته است یا نه دیدم حکایت چهار و غیره با ذکر
 نکرده لکن عبارات و استلجابات ذکر کرده که استجاب است من جمله ذکر نموده
 که لطفه امر در او قرار گرفته حکمت و مدارای لازم است که سقط نشود و
 بمقام انشأناه خلق آنرا بر سر پیکل احسن التوفیق ظاهر شود خلاصه آن
 خط را بحضرت اجاب ندادم لکن بایشان مراد نمودم و تفصیل

صحبت نمودن با جناب ملا صادقی را با ایشان ذکر کردم و حدیث هم ماه در
 باد کویه ماندم بعد با چند نفر دیگر از طرف کناره جشن عازم ایران شدیم
 رفقا منافق در کناره جزیره نزدیکی بیک نامی بزرگان محل بود
 باو گفته بودند که این شخص خراسانی باند است و کتاب با بیها همراه دارد
 شخص را فرستاده بود که آمده منزل مرا گردش نموده کتاب پیدا نماید من
 در اطاق نشسته بودم دیدم شخص وارد اطاق شده در میان اسبابها مشغول
 گردش مینماید من از او پرسیدم چه میخواهد گفت رفقا سرف گفته اند که تو
 باند است و کتاب با بیها همراه دارد حال که چیزی پیدا نشد بسیار رویم را برد
 نزع بیک او هم باند گفت کتاب با بیها را بده گفتم کتاب نزد من نیست
 گفت او را اسکلک نمایند تا کتاب را بدهند مرا در میان اطاق برده
 اسکلک مینمودند و من فریاد یا صاحب الزمان بلند میکردم ایشان بگمان
 اینکه من صاحب الزمان که ظهور نموده او را میکوشم را کس من همان صاحب الزمان
 موموم در شهر جابلقا میکشتم و در آن حین شخص مازندران که از احباب
 بوجه نزع بیک میروید میگویند سبب این بیچاره را چرا از بیت منوائی بگو
 با و رجوع نداشتند باشند من نزد او رفتم بچو از او جو یا موموم اگر نزد او
 کتاب باشد گرفته مآرم شما او را با کتاب با ستر باکر روانه گما کرد کتاب همراه
 نداد او را را کجی بروی بیک حرفه را قبول نموده ان نفوس که اسکلک
 کردن مشغول بود خواست ان شخص مازندران آمده از من جو یا کتاب شد

بعد از آنکه کردم و بعد چون آنجا رسیدم و آنسانیت از او منا براه کردم گفتم
 که در بحر است و در میان عدلهائیت که بجا حجتی برایم حمد نقد حقیقت کرده
 اما الحال در انبار است بعد از شخصی مازندران نزع بیگ رفته مذکور نمود
 که در نزد این شخصی کتاب نیست و خودش هم با بنیت رفتار از راه عداوت
 این استاد با و داده اند البته شما او را طلبیده از او عذر و ابر نخواستید بیگ را خواه
 معذرت خواست و آن شخصی مازندران جهت اینکه اسباب فراهم نماید که من کتاب را
 از میان اسبابها سالی العی رد بگردان آورم نزد حاجت منما برایم رفته مذکور نمود
 که شما اگر طلبتان این شخصی خراسانی دارید از او بگردید که اگر این شخصی بماند
 باشد غنچه او ضبط و بوان میشود البته شما طلب خود را از او دریافت نمائید
 حاجت محمد را برایم را طلبیده مطالبه و وجه طلب خود را نمود گفتم ندارم برات
 پول دارم که حال ممکن نمیشود مال التجاره دارم فروش نمیشود گفت اجناسی
 که در انبار موجود است میدارم تفصیل شرح بیدارنها را بیاور گفتم تفصیل شرح
 در بحر است که در انبار شماست گفت بروید بیدارید با اتفاق شاکر دوش در
 انبار رفیقیم حقیقتی را باز کرده کتاب را مع تفصیل شرح بیدار از بحر برداشتم
 در بغل گذاردم و بان شخصی مازندران بهم برخورد با و سپردم فرمودم بعد از آن
 باشی و بعد از این واقعه بیگ بر فقا عتاب خطاب نموده بود که شما بحض
 عداوت مرا و خود را رسوا نمودید و ابا با این شخصی کتاب بماند نبود گفتم بود نه
 چند عدل مال التجاره و اسباب نزد حاجت محمد را برایم وارد شد بیدار ای باشد

مجدداً آمده در میان عدوهای و بجزر و اسبابها تمام گردش نموده چیزها یافته
 خجسته و شرم مراجعت نمودند آن شخص مازندران و چند نفر دیگر را حرکت
 شدند که با سزا بادرفته بگرددت از دست عی بیگ عارض شوم و تعدادات
 و ظلمت او را عرض دارم من بطور خفا با سزا بادرفته و قایم در کناره جز را بقوام
 فکر نمودم و ای غلام از جهه احضار نمودن عی بیگ همراه من نموده بکناره جزا آمدیم
 و عی بیگ را بر داشته با سزا بادرآمدیم بحضی و رود عی بیگ را انداخته خوب
 بسیار زدند و بعد او را بحبس خانه بردند و از بعد مباحث اول جزیه ننوده از ریاست
 کناره جز معزول نمودند و حقیق بکناره جز مراجعت غم کارها صورت
 داده آمد بشا برود و در شایر و هر بهر کفر که عبور میشود آنکشت نما بودم
 میگفتند همین بانه است که در کناره جز او را اسلک کرده اند و اجاب شایرود
 لاده بگر بکرامت نکات نوریم در شایرود و ناخوش احوال شدم حضرات اجاب
 کمال مر بانه و بر ستار نمودند بعد عازم مشهد شدم هنوز بمشهد نرسیده شهرت
 بانه بودن و وقایع کناره جز در نزد هم اقوام و اشنا یان منتشر و مشهور شده
 و حال آنکه هنوز باین فتره ام و در خیال جواب دادن و ادله و بر این
 ایشان باطل کردیم دارم بعد وارد مشهد شدم دیرم تمام اقوام و اشنا یان
 مرا با بر سر آمدند بعضی موعظه و نصیحت مینمایند و بر سر زدنش و علامت
 میکنند لا بد حقیق با اجاب معاشر شدم و از تائیدات آنها و اهت او با
 بمراتب ایمان و ایقان و اطمینان فائز شدم و بعد از عرفان و ایقان

جذب به عشق تمام اعتبار از دست عقل گرفت فهم ما قال الخجانه عشق
 خیمه زند جا عقل نیست شوخا شود و پادشاه اندولایت در ۱۳۳۳
 تصدیق با برهم نمودم مدت ۳۳ سنه در مشهدی کل حین گرفتن ملامت
 و شمانت بار و اغیار بودم تا آنکه طاقت طاق شد و مقاومت نتوانستم
 هجرت نموده بعشق ابراهیم در آواخر ۱۳۳۳ وارد عشق ابراهیم عشق ابراهیم
 را نیز مثل شهر ملاطفت نمودم که اغیار با حجاب زینت میشوند و دروغ
 از آمدن بعشق ابراهیم ایشان شدم طو لکنشید که شهادت جناب حاج
 محمد رضا واقع شدنی و از درهم شهر محرم ۱۳۳۳ و از برکت ان نام
 اظهار اهل عشق اباد بل اگر بلاد از ظلم اهل عناد آورده شدند و حقیقت
 در عشق ابراهیم صراحت شغول شدم و ال حین بان عمل متخولم خلاصه
 جناب ملا علی از زمین ثابت را سخن است در تعداد مبلغین محبوب است
 نفوس عدیده را بشریعه باقیه الهیه راه نموده لکن از آثار مندرسه مدرسه
 جزئی در ایشان باقی است قدر مجاوله بینا بد بحسب صفات مرقیه منصف
 است مخصوص صفت امانت تمام افراد از محالات غو جان و غیر وان
 که بعشق ابراهیم آینه با جناب ایشان طرف حایره آنچه وجه دارند با ایشان
 تسلیم مرغایند همه وقت مبالغه از وجو بات امانت نزد ایشان موجود است
 در ۱۳۳۳ قبل از صعود جمال قدم سفر بارخص مقصود رفته بطرف

لقاء الله فانتر شده پنج ماه در آن ارض مقدس توفیق داشته و آنست
 وقت بغیض لقا فایض بود و بعد مراجعت بمدرسه العنقاى نمود
 عالج از جمال قدم جل ذکرة الا عظم دارد و ۳ لوج از حضرت
 غصن الله الاعظم در ۱۳۱۳ تا قبل اخبار نموده بنت اخور استر
 اصغر زوجه ایشان است مؤمنه موقنه است و در ۱۳۱۳ خداوند اولاد
 ذکور با شایسته فرموده نام او را روح الله گذارده اند علیهم سلام الله و عنایت
 غم ۱۳۰

جناب مشهور مهتر حلاق من ایل کنجه در ۱۳۱۳ بعثت اولاد چند سینه
 بعد عیال و اولاد ایشان بعشق ابد آمدند پسر بزرگ ایشان چند
 با جناب ابور در مجالس احباب حاضر میشد و آنها را محبت مینمود
 اما زمانیکه صبیّه مشهور مهتر را یک نفر از اهل کنجه تزویج نمود آن
 و اما دسبب خرابی بنیاد شد در مقام شربلنت برآمده آن جوان را
 اغوا کرد و عیال و اولاد جناب مشهور مهتر را با ایشان ندم نمود
 بقسمیکه کل در مقام عناد بر آمدند آن پیره مرد ضعیف مدتر غریب وار
 در افکار در میان خویشان بیگانه روزگار بسر ببرد و خون
 چار میخورد تا اینکه مرگ بر وجودش عارض شد احباب همه روز
 بعبادتش میرفتند و او را پرستار مینمودند با جناب وصیت نمود
 که عزم با خرسیده من حال مقابل فرزندان خود بگویم بعد از وفات
 من احباب باید جسد را برداشته غسل دهند و کفن نمایند

و بر بنابر ه شیخ نغاز گذارند و در مقبره اهل بها در حصار مهاجرین
 از اولیاد فقیه نمایند و در روز رزمین اعظم اجتماع نموده چند دوح
 تلاوت نمایند و از براس این عاصم از حق متعال طلب عرفان نمایند
 پس از مدت یکماه بسیار این عالم فانی را وداع نموده بجهان باقی شناخت
 رحمت اله علیه بعد از وفات الجناب اجاب اجتماع نموده جنازه او را
 بعزت و احترام برداشته تعین تلفیق نموده او را در مقبره اهل بها دفن
 کردند و اجاب هم از اولاد و متعلقان ایشان را فرستادند زیرا که
 بکلیه تفویض نمودند و مجاری کفن و دفن هم خواهانها متعین شدند جناب
 مذکور در اسر اخلاف حسنه بودند و وقت در مجامع و محافل اجاب
 حاضر میشد و ساکت صامت جالس از حضرت شیخ اراده الهی بوح دارد
 سن شرفش بحواله سال ۱۳۰۶ بر حمت این مرد و الهی باشد علیه السلام و غایب
 جناب شهید اسکندر ابن لاقا میرزا شیخ اهل کنجه اول کسبت که از اهل کنجه
 کنج معنوش برده و بدولت حقیق بر خوردار شده بنابراین و مریدان در
 سن ۱۳۰۶ از راه شفق ابرو میشد مقدس فتوح عملش لله بوده مجاز
 قنطر حقیقت کشته با مال اصل خود نانو و بمقصد حقیق خود حاصل شده
 گفت مقصودم تو بودی آن یک کار از کار خیزد در جهان

در مشهد و سه روز در چهار اجاباب بیخود با ایشان صحبت نمود
 و ایشان بخدمت اینجانب صدق علیه برآید الله برده تبلیغ یعنی بند و از مشهد
 شرح حال ایشان را بحقیق مرقوم نموده بودند پس از ورود بعشق ابر
 ان رقیبه اجاباب را بحقیق داد و مرقوم فیہ اطلاع حاصل از ملاقاتش
 مسرور شدم از اقتباس قیامت نیران سدره آتیه چون کوره نار برافروخته
 کدراخته سوخته و ساخته و پراخته مشتعل محذوب سمرمت محذور
 مسرور و مبرور از حالات خوشی کل محفوظ طلعت شدیم چند روز
 توقف نمودم عازم بهر کوبه شد حقیق کیفیت احوال را بجا کوبه خدمت
 اجاباب حمله مرقوم ایشان بجا کوبه رفته چند روز با اجاباب ملاقات
 نموده عازم کجبه میروم چون ان ایام از اجاباب در کجبه کسی نبود ایشان
 بدون ملاقات اجاباب نتوانستند در کجبه زیست نمایند بجا کوبه
 نامه با اجاباب معاشر شدند و در اجابکست و دارسند مشغول شدند
 و هم در انجا تا اهل اختیار نمودم چند سنده در بهر کوبه بودند در ۱۳۱۲
 بانفاق جناب اعبدا الحاق مع اهل و عیال از بهر کوبه بعشق ابر آمدند
 بشراکت دکان باز کرده بکست مشغول شدند بعد ملا حظت نمودند منافع
 حاصل شده ضرر نمودند ان دکان را بسلام زدند و جناب اعبدا الحاق

بهاد کو به مراجعت نمود جناب اسکندر در عشق اوست وقت نمود و بکس منقول
 شد فرزند و نقد در گارش پیدا شد از بعد ۳ نفر از اخواشن با والده اش
 بعشق اهل آمدند از اسرا خوان مشهور اصدان محمد جعفر علی و جناب اسکندر
 من بهیچ ابها مراقبت احوال اخوان نمود رعایت ایسا ترا منظور ^{شد}
 مخصوص عا که صغیر بود او را در اشکول گذارده مخارج او را مدت پنج سنه
 از هم بابت تحفه نمود و اخوان هم با اخوان اسکندر موافقت نمود اظهار
 ایمان می نمودند و بهمان محبت و موافقت با یکدیگر سلوک می نمودند تا کن اسباب
 امحان و افتدنانه فراهم آمده زحمات جناب اسکندر بهیچ رفت
 بلبل خون در خورد کلر حاصل کرد ناکش بهر صبا زار و پریشان دل کرد
 بیان آن حادثه آنکه عباسی نام از رقی من اهل شهر بزرگ که چند روز بداد قفقاز
 بوده وارد عشق اهل شد و اظهار ایمان نمود و با اجاب معاشره و مراد
 شده اسلحاحات اجباب بهر گرفت و در زخم رنگ رفته خود را بالوان عاریه
 زینت داده ادعا طوس نمود سر بر آورد از زخم زینت شده که منم
 طوس عدیه شده اگر چه حالتش بر ابل نظر و ناظران نظر ابر مشهور و معلوم
 بود ایشان نیز ستر نمود تا آنکه خود برده خود را در یزد و کهنونت سجینه را
 با تار و اطوار خود ظاهر نمود اگر بخوام تمام بشریت و خبانت او را
 ذکر نمایم باید اوراق متعدد درقوم شود محله از تنصیب آنکه عباسی

مذکور با جناب مشیر حسین تبریزی قرار شد که در هر سه مرتبه از آن قبول
 شد بعد از چند روز و رضا سید یکدیگر تفریق حساب شراکت نمودند
 در وقت عقد شراکت و ام وقت تفریق حساب و تفصیل حق و چند
 نفر دیگر از دوستان حاضر بودیم و قرار داد فرمایید راستا هر دو یکی لایحه
 و در بیان از یکدیگر سوا شد بعد از مدت عیاشی عریضه از دست
 مشیر حسین بسو داده و ما با راستا هر طایفه بعد از آنکه سوا با ما را طلب نمود
 این نفوس که شاهد بودند بر یکدیگر و مکرر اگاه شدند و شهادت را آنچه
 واقعیت عمل بود دادند و ان شهادت بر وفق مرام او داده نشد و در
 نزد سوا و منصف شد لذا از امراض نمود کفر باطن خود را ظاهر نمود
 و ان کید و فکر که خیال کرده بود این بود و وقتیکه تفریق حساب نمودند
 قرار بر این شد که مشیر حسین مبلغ چهار صد منات نقد تسلیم عیاشی
 ششم کرد و تمام اشیاء در کان و مطالبات ابواب جمع جناب مشیر
 حسین باشد یکدیگر خوا و کسبیل بود که باسم عیاشی جمع جناب مشیر حسین
 مذکور نمودان و کسبیل نیز در میان است لکن باسم اوست من بعد نمر نشود که اسباب
 نزاع و در بخش شوا اهل مجلس این مطلب را سه مرتبه اعتنا کردند
 گفتند هیچ بخوابد شد بعد از چند عیاشی عریضه یکدیگر من باشد حسین
 شریک بودم و بعد در حضور حضرات حساب ما گذاشت و هیچکدام

ر حقیق یکدیگر نمایند حال شهید حسین و کبیر را در مناسبت که با اسم من است و از
 فلان شخص طلب دارم از من سرفقت نموده میخواهد انچه را در یافت نماید
 میگوید این مبلغ را از تو طلب دارم همانا آن نفوس که در وقت تفریق حیات
 حاضر بوده اند حاضر نمایند و از ایشان مستفسر شود که بعد از تفریق حساب
 شهید حسین چیزی از من طلب داشته باشد یا نه سوام بدون تم و زیاد همین یک
 کلمه را از شهود میبرد در وقت تفریق شراکت این و نفر حاضر بود
 بله شهید حسین چیزی از عباسی طلب کار نبود مگر حقر و ۲ نفر از شهود را هم
 همین قسم شهادت دادند و بعد دانستیم که بعد از شهادت ما با عباسی خواهد
 گفت پس و کبیر را اسم من است و حق من است و شهید حسین از من سرفقت نموده
 شش نفر شهود بودند که سوا آنها را حاضر نموده بود جناب شهید یوسف میلانی
 شهید ابراهیم میلانی شهید عکرمیلانی میرزا عبدالکریم اردبیلی
 سید مهدی کلپایگان حقیق را که بنام بزرگ خراسان چون بر کبیر او
 واقف شدیم بحسن شهادت را تغییر داریم ان ۲ نفر که موافق خیال او شهادت
 داده بودند این چهار نفر تفریق این نوع شهادت دادند بر سید در وقت
 تفریق شراکت این و نفر حاضر بود بله شهید ^{حلیل} از عباسی چیزی طلب کار
 نبود بله یک و کبیر شهادت من است که با اسم عباسی بود با بیعت عباسی یا وجه
 و کبیر را گرفته شهید حسین نماید یا آنکه و کبیر را با اسم شهید حسین

نماید و فرام این قسم نهادند و از هر عمل عباسی باطل شد از این جمله اعرافی
 نموده که علاوت اجاب بر میان بسته چون غلام و بند و فرقی کین کنند
 از سینه خواهی خود را بکنند خلاصه اخور اسکندر ام چند با عباسی هم کردند بیک
 شد و او را خورد خورد مثل خود را از مذهب خود و همچنین محمد جعفر و عمار ام مثل خود
 کرد و حسن کلمه او این است که تا ممکن شود اجاب را از مذهب نماید شخص از
 اجاب به ذکر خود که روزی در میان اجاب فرام شد که بگذرد ساعت با او بودم
 و مقصودم این آنچه در کون دارد بر و زود مدد با او بطور علاقت بنا صحبت
 گذاردم و از هر مقوله سخن که بیان نمود او را تصدیق و تحسین نمودم بلکه
 فوق آن را بیان کردم تا اینکه از من مطهری شد از وقت مذکور بود که من اما حال
 بیست نفر را بیدار نمودم و گواه نموده و از زیر بار تکلیف انبیا و اولاد با نیات داده
 ام و اسامی آنها را ذکر نمودم و چند نفر را اسم برده که آنها را بداند سرش زدن است
 و تو اگر هستی خانه معتاد است که آنها را از مذهب نمائی به واسطه برادر دست بیکدیگر
 داده من و تو شیطان این طائفه شویم از استماع این کلمه تا اختیار خنجر بر
 با و گفتیم اسرار حق نادان این چه خیال است که بسر تو افتد که چنین بنمیزد شیطان
 که این امر ببارک وارد از آنها چه ساخته شده که از من تو بشود و بهیچ از من
 ناپوش شده راه خود کرد با سر بنامه اسکندر راف الهی و والد و اخوان بهیچ
 و با جوج شده اند لکن بطور بر سر اسکندر وارد نه و العاقبة للمتقين جاب بکنند
 از حال قدم و حضرت خن الله الاعظم الواح دار صاحب سب با سر فیه
 زود جدا و مؤمنه موقنه را قیام ضمیم است هم اولاد را در نزد خود علی در قیوم خواهد
 غره ۱۵

عبدالحیمن ابنم حاجز بنم العابد بنم شریک بنم جده ایشان از آذربایجان
 لاسره و در منشار نهادل شده و در اینجا توطن نموده اولادها سرایشان جناب
 حاجز بنم العابد بنم و جناب حاج محمد حسین بنم شریک معروف اند خدمت ایشان
 مگر رسیده ام که کرامت هم میدانستند از جمله متمولین اهل منشار بودند از اول
 ظهور حضرت اعیان اقبال نمود بودند از قبیل سبزه که حضرت رضا الروح
 گذشت که از برکت آن وجود مبارک اهل منشار وارد کان و دارالعبادت یوم
 التقاد بهما لکن ایجا اقبال نمودند و کلمه است برکت که از فم فقط مشیت الله
 ظاهر شد و گفتند لذلک مورد صدقات و انعامات شدید شده اند
 سنه جمده و ۱۲۹۱ بسجایت و تحریک نواب رضوی لاجل اخذ مداخل
 اشاره بعلما و اعیان منشار نموده که در صدر آن بیت و بهانه جوئی بر این
 و آب را کلا آورد نموده تا ایشان صیدها بر شاخ بند اهل غرض هم مترصد و
 مفضل جنین و قنر دیگر معلوم است در این وقت که کرک و شبان و کلب
 و با سبان متحد و متفق بودند چه حالت با غنم بیچاره دست سید ممد اکبر و
 بسیمت شبان روند شیر و پشم آنها را قدر مقدور ضبط نمایند و طریق در آب
 سدود نموده ایشان بند آب سپارد بکلب و جبه نمایند خود را بچونشان
 سیراب کنند خلاصه در ابتدا از جهت اینکه اغنیا حساب کار خود را نوصیه
 از دادن زخارف و مصارف احوال ننمایند بجان فقرا اقله بر نوع از دست
 برایشان وارد آوردند بفقرا آفتاد بماشاد و واراد رفتار نمودند از فرج

ششم و غارت اموال آنچه توانستند کویا بر سر نفوس و زنها نهادند بعضی را آتش زدند
 آن بیچاره را هر کدام توانستند بستر فرار نمودند بعضی بطرف کرمان و
 رفسنجان بعضی بطرف شبراز و یوانات و پنج چند نفر با آبادی توجه نمودند
 و چند نفسی بطهران رفتند جناب حاج حسین شریک عم عبدالحسین مذکور
 با سه نفر دیگر با صفهان رفتند و آنانکه قدرت فرار نداشتند لابد تنگ بیدار
 در فاده بر نوع زحمت و مشقت را تحمل نمودند و آنانکه صاحب مکنات و
 و ثروت بودند آنچه توانستند از ایشان اخذ نمودند جناب حاج میرزا
 سه نفر و زرد و معیشت مزاده ظل السلطان ایستاده در وقت رسیدن
 شاه مزاده نزد بکران مقام فریاد میبناید که ارباب از ظلم و جور اهل غرور
 و از ظلم اعتنائی صاحبان حکم که بحال فقر و ضعف تو چه فرمایند
 ظل السلطان جلو اسب نگاه داشته میگوید چه شده است اسب پرده مرد
 جناب حاج حسین مخدوم عرض میباید و میگوید هشتاد سال از عمر من میگذرد
 و پنجاه سال است که باین اسم معروفم چه نوع میشود که این اسم را از خوف طلب
 نمایم و با کذا اندر منشاء اگر ما نکشیم بنیم بفرمایید قومه ما را مقبول نمایند
 والا اسباب آسودگی را هم نمایند تا بدعا کوی دولت مشغول باشیم شاه مزاده
 جناب حاج میرزا و نادر و نواز شش بنیاد میفرماید فریاد بیاید کار شما درست
 میشود روز بعد جناب حاج میرزا رفقا خدمت شاه مزاده میروندند شاه مزاده

با ایشان قدر صحبت بنمایند ایشان هم در ضمن از نوآب رفو ~~مخاطبات~~
 بنمایند شاهزاده فوراً با ابراهیم خلیفه خان حاکم نزد تلخلاف بنمایند این
 مضمون ابراهیم خلیفه خان کو یا زمام حکومت در دست و بگردان است والا
 چرا باید رعیت سرفا شوند و با اطراف فرار نمایند البته ابراهیم شاه را آسوده
 نمایند و آنانکه تعد نمودند اند تبنیه نمایند و ایضاً فرکان خط با ابراهیم خلیفه خان
 مرقوم مینمایند که حضرات را از شتر مقدس آسوده نمایند و متعرضین
 را تبنیه نمایند جناب حاج میرزا خان را اگر فتنه بیزد و مایلید نزد ابراهیم
 خلیفه خان رفته فرکان شاهزاده را نشان میدهند حکومت قدوسی مینمایند
 کسی متعرض ایشان و چند نفر را ^{نقود} مواخذة و تبنیه مینمایند این فتنه بزرگ
 عناد و حزب فساد در افزایش بحیده و مکر و بدگفتار مینمایند سید میرزا
 نام مفید که امام جماعت بود در منزل منشاء این فتنه میشود در نصف
 شب برخواستند چند تیر تفنگ و تپانچه بیرون مینمایند و بنارس دار
 و فریاد میکنند در ابراهیم خان و مسایرها جمع میشوند میگویند ۳۴ نفر با بر
 بقصد کشتن آمده بودند و چند تیر تفنگ بطرف منم خالی نموده فرار کردند
 و این تهمت را عوام کالانعام دست آورند نموده مجدداً بنارس از بیت و صدوم
 این فقره گذاردند و چنانچه همه وقت عارت این ناس ناس حق ناس ناس
 این است که فقر و ضعف را بیشتر از بیت بنمایند مثلاً کمثل الکلب که همه وقت

بر فقر اجماع یعنی بزرگواران استوارام بر فقر و فقرا جمله نمودند و جمله ابراهیم
 نام خار کشی که از جمیع اجباب منقاد ضعیف تر و فقیر تر و امر معاش او بخار کشی
 میگذشت او را بیشتر از همه افریت میخواندند چنانچه این فقره فقر و مسکنت و ندی
 کسی خود را را اعجاز خود قرار داده حکایت او را مختصراً عرض می نمایم خلاصه از
 ملاحظت نیست بگفت از اهل منقاد گذشته در دربار رضی بنعلی من احد نیست
 که فقیر تر از کسی تر باشد من حنبت اقوام از عهده خود خالصه خالی خالی خالی خالی خالی خالی
 سوار ما و در آنهم که مرحوم شده اند در خصوص مال و ملک نه یک و بنابر مال دارم نه یک
 کف دست املاک بر روز ۲ بسته خار از صحرای آورده بخیزان یا بنجامر فروخته بقدر قوت
 را بیوت با عیال و اولاد گذران می نمایم با سر حکایت ابراهیم منقاد است که حال
 سلطان ابراهیم معروف است این که در شب عید صیام ۱۲۹۵ چند نفر از اجباب
 از اهل محله فحاشان در فتنی حقیق شریف را شنیدند و صحبت مشغول بودیم ناگاه
 کسی رقیب الباب نمود حقیق آمده در را کشودم شخصی که او را ندیده بودم و نعلبنا ختم
 و بدم ایستاده بگامه مبارکه که الله ابراهیم فرزند او را جواب گفتم گفت مهمان بخور آید
 گفتم داخل شو بد و او رفته بگامه تکبیر تاملی جالس شد گفت نام من ابراهیم است
 از اهل منی دم و از انجم ابراهیم حالی که سنم بر چه میگذشت بیاورید از براس
 او طعام حاضر نمودیم صرف نموده در گوشه خاموشی قرار گرفت و حضرات اجباب
 مطالب را جمع بامر مبارک صحبت می نمودند ناگاه ابراهیم مربع جالس شد و بجهت
 با حباب نموده بنام صحبت و مبارک گذارد مذکور نمود که بشارت میدهم شما را
 که خداوند تبارک و تعالی موسی را جهت استخلاص قوم خود مبعوث فرمود

و بر ملاکت و عون و جنودش موثر داشت و بعد از قدرت بخشیده بیناد فرود درود
 بلا بر انداخت بر سیدندان کیمت و کجاست گفت همین ابراهیم است که در نزد
 شماست حق جل و علا سلطنت روس ارض را بمن نفوس بعض فرموده به
 سه شرط استقامت و انقطاع و صبر حقیق و سایرین او را سخرتیه و
 استهزا نمودیم زیرا که گفتار و کردارش کاشف بر جنون بود لکن آنچه در
 در این کورا عظیم و در افخم ظاهر بود از سایر احوال و ادوار متمایز است
 چنانچه از عجایب و اهل جذب و شور آثار عجیبه بروز نموده است عجایب
 ره عشق اسرافیق بسیار است. پیش آهور این دشت شبیر نیز بر میر
 ابراهیم بیاناتی ذکر نمودیم کیفیت احوال خود مفصلاً ذکر کردیم که موجب
 سکوت حاضرین شد ابتدا مذکور نمودیم که این مقام که ذکر شد که استقامت
 و انقطاع و صبر بر کس و حقیقت و در این ۳ رتبه باشد سلطان
 است بر کل منقش است و الارض زیرا که بمقام اطمنحت اجعلک منلی
 فائز است من اگر خیال سلطنت ظاهره داشته باشم انقطاع ندارم اگر تحمل در
 رحمت و شدت نداشته باشم صابر نیستم اگر از قول آشنا و بیگانه از اراده
 خود منحرف شوم استقامت ندارم و همه وقت شهادت الله چنان مقدر نمودیم
 که نفوس ضعیفه در اسم رسم را مصدر امورات عظیمه شوم با را از این
 قبیل بیانات ذکر نمودیم گاه گاه هم کلمه ذکر میکردیم که صرف جنون بود و بعض

از صدقات که با و زده بودند بیا این نمود من جمله مذکور نمود که در منشا
 روز یکشنبه تخم مرغ باره دانسته که یک کرد خدا بمن داد که به تزر جان برده
 بحمل جواد این حاجر ملا محمد تقی برسانم در بین راه که میرفتم یک دانه تخم از
 حبه افتاد بالای سگ سخت و شکست بسیار معجز شدم و متفکر که چگونه
 میشود که این بیصه بالای سگ افتاد محفوظ ماند این واقعه را تفضل بخیر زدم
 به تزر جان لامده ان حبه و بگنجا را بسا حبش رسانیدم نزد یک غروب
 بود در راه مراجعت بمنشای نمودم چند قدمی لامده که ناگه آدم کلانتر تزر جان
 که اسم او بزرگهد است نزد من لامده گفت کلانتر تو را میخواهد همراه او ان شخص
 بخانه کلان تر آدم کلانتر مذکور نمود میخواهم اما منتمینش را بر سر قدر کسی حاضر
 نموده بنویسم بعد ملاحظه کردم خوب چاقی حاضر نمودند حساب کار خود را
 کردم مرا برو انداختم با او افراد صهایی امر کرد که این بان را باید ز بر خوب
 هلاک نماید بالاین جو نیز سرور است پارای خود در نماید و اول خود او
 خوب برداشته هر قدر که قوت و طاقت داشت بر نیز ضعیف فرود آورد و بعد
 ان ۴ نفر جوها را برداشته مشغول بزودن شدند تا آنکه من بکارت بهوش شدم
 ایشان انقدر نیز نند که یقین بر هلاکت من معینا میدویدند بعد مرا از خانه بیرون آوردند
 از خانه کلانتر در نومه بمنشای انداخته بودند نزد یک طلوع صبح بهوش
 آمده چشمهایم باز شد اما کمان اینکه عضو از اعضایم درست باشد ندارم

قد گفته حرکت کردم دیدم اعضا نیم در دست و صبح است حکایت افتاد آن
 بیضه بر روی سنگ و عیب نکردن آن بنفسم آمد دیدم معاینه از بر این هم
 همین قسم واقع شده از آن موضع حرکت ننموده عازم منظر شدم لاکس تمام
 اعضا نیم در دست میکنند در بین راه رفتم در مزرعه حین با فکر که فرمایند منشا
 بنا تک سادات واقع است و جناب لاجین از اسباب است در منزل ایشان
 وارد شدم ایشان مرا بسیار ناله حال ملا وظه ننموده سبب را جو یا شده نواقعه را
 ذکر کردم ایشان فوراً جابرد دست کرده قضا سبب - ترتیب داده هر روز
 مرا نگاه داشتند قدر بحال آمدم و بعد روانه منقاد شدم و همان چند وزه هم
 ضوضا و فحش غلغله که میرزا پیش من نشانها سببش فرام کرده بود بر پا شد و بنا
 شتم ضرب نهب و خارت گذاردند و ملا نیز گرفته بناس صد صه و اذیت گذاردند
 در یوم به رمضان از ازل او باش جمع شده خوب فلک حاضر نموه از طلوع
 آفتاب ان یوم آمده مرتبه ملا در بر میگذاشت فلک نموه جو بکار نشود
 حقیق در دست این ظالمان لابد تسلیم شدم و برکت بهاسته و اراد با هم ملوک
 مینویسند در وقت غروب مرا آورده در اطراف حبس نمودند از صبح تا شام
 غیر از خوب و کنگ قضا و تناول ننموده ام و در آن حوره تاریک بدر دخو
 گرفتار لاکس با و حوا این صدمات قلب مسرور است چه که فرسید است این زحمت
 بر من وارد شد بقدر چهار ساعت از شب گذشته دیدم سه نفر آمده در اطاق
 را کشودند مرا بیرون بردند دیدم پنج نفر آغوز کویا قد بلند قد مثل قوم بروج

که چون حاضر نزد معلوم شد سه نفر از اولادها شیخ حسن بن زرار از اولاد
 و یک نفر اولاد شیخ نصر و یک نفر دیگر مذکور نمودند که چون اغلب طبیبان حجاب بود
 ما سخن بپذیریم امروز یک نفر بانه را در کتفها چوب زده او را حبس کرده
 اند ما هم فکر کردیم و دیدیم بوی اعظم از آن نیست که بیائیم این بانه را از دست غلام
 چوب طلبیده قدری بر سر دکانه بستیم و اولاد را زود و هو قران شیخ تفر بان سه نفر
 داده که شما این بانه را فلک کرده چوب کار ساختید که تماشا کنیم و بعضی بیانات
 و کر نمودن ان عوام را مشاهده نمودیم و قسم بهر نحو که صواب است اعظم امروز از از دست
 نمودن بانه و کنایه آنها و بر نوع صدمه که ممکن است بر آنها وارد و بیماری و نذیرت من
 ضام می‌نوم که بر کسی در علم مرتکب شده باشد همینکه موفق بر از دست این طائفه
 فایده منفک بشود کنایه مغفورا است و عیش میرود و خوشحال بحال شما که موفق
 باین عمل خیر شد بدان این قبیل بیانات بسیار ذکر کرد خلاصه در آن نصفه
 شب چوب فلک حاضر نمود از جهت رضای خاطر اینها شیخ چوب و افر
 بر حقیر زدند و ان چوب بسیار بر من سخت و دشوار بود زیرا که بدان
 اینکه در این نیمه شب مرا چوب بترسند ندا شستم لکن بعد از این چوب مرا حبس
 ننمودند مرا بحال خودی گذارد و فرستند چنانچه زیر چوب بنا حال شده بودم بعد از
 ساعتی قدری بحال آمده افتان خیزان بحال خود رفتم و در گوشه مهموم و غم
 متفکر نشستم که تاگاه عنایت آنها شامل شد و نسیم جان پرور از مهتاب معیبت
 بوز بدن آمده عقلت بصحت و حزن بسرو تبدیل شد فتوحات قلبیه

حاصل شد الهامات بلا درنگ چون غیثها ظل بر قلب نازل بانف غیب نداد در داد
 ظهور ملک بشر ملک حق بمقتور نزول میفرماید از ان نذر روح افزا سرور بر سر
 سرور افزود و مستعد لغا جنان شدم که ناله نور ساطع این کلبه و برانته
 وادرسینا و قلم طور مسجد از اقصی و بیت محور شد در بدر کیفیت ان بمقال در
 در بنیاد منم لم یذوق لم یدر در ان حین رب العالمین سلطنت روستن زمین
 رابنه شرط بمنه تقویض فرمود ان شرط انقطاع و اضطرار و استقامت است ^{ابراهیم}
 مذکور نمود که صاحب این سه صفت اگر کسی باشد سلطان است اگر کسی اهل
 ریاست و سر داشته باشد چه انقطاع اگر نخواست در بلا یا و شفقت نداشته باشد
 چه اضطرار اگر سست و رخاوت از او صادر شود چه استقامت دارا این سه صفت
 از خوف طمع و هوا و موس فزه و بر است بار مذکور نمود جمع که از منزل بیرون
 آمد تمام این خلق در نظام از پیشه خفیه تر و بجز خوف از من برداشته شد که اگر
 جمیع اهل عالم با تیغ سنان بقصد من حرکت نمایند زره خوف در من نیست ابتدا
 کلمه گرفته ریشمانی کردن او بسته در مسجد حاضر نمودم و ریسان بملقم در مسجد
 بستم چون بر دست گرفته ان کلب را محاط نموده چوب بر او میزد میگویم اس
 حجت الاسلام اصفهانیام از ظلم خون آشام تا چند حکم ناحق جنائس
 و از حق اعراض میکنند پیمان ظلمت بر نیز شده وقت ان مقام و مکافات عملت
 رسیده خلاصه ابراهیم چوب بر ان کلب میزند و این کلمات را ذکر می نماید و ان کلب
 فریاد می نماید مردم جمع شده تماشا می نمایند و کل در جیر کنند که واقع شده این

همان آبراهیم است که بوم فیه او را بقدر سبب و در آن سببها
 تلاکش نمودند یا چه شده که امروز باین دلیل و چهارست باین افعال مشغول
 شده و خاقیت حمل بر این مطلب نمودند که باینها از بی صدمه و از بیت
 دیده اند که با کلا دست از جان شسته متفق شده اند که بیرون آمده قصاص
 نمایند و باین افعال تحت یک نموده که اگر ما با او متعرض شویم بیرون
 آمده ما را بقتل رسانند انجمت خود این خیالات موهوم را موهوم اسباب
 خوف و عیب از بر سر خود مهیا نمودند و هر کس خائف با او تکلم ننمودند باین
 این مطلب را دانسته بر جرئت و جراتش مافزایدان کلب را از حلقه در مسجد باز
 نموده داخل مسجد بنیاید او را در محراب مسجد باز داشته مجدد چند خوب باورده
 کلامی که میفاید بعد او را بر بنبر بالا بنیاید و او را توبه میدهد که دیگر خلاف نرود
 رفتار نشاید و از خلق رشوت اخذ نشاید و مال مردم را بغصب تصرف ننماید
 و بعد از کلب بیرون آورده رها میفاید و کار در بر کوزده در کوزه بازار
 مشیاید تا وقت زوال مؤذن بر بام مسجد بر آمده که اذان بگوید باین کار
 از کمر کشیده بسوزد و هر دو دان بهیچاره از خوف فرار میفاید خود بجای مؤذن ایستاد
 نوده مرتبه بصوت جله الله اتمر میگوید آن روز از خوف امام جماعت مسجد
 نمیدارد از این حرکات سلطان آبراهیم جمیع اغیار یقین میفایند که لابد حضرات
 با بیسته خیالی در زیر سردارند و کل خائف شده اظهار خضوع و خشوع
 میفایند و حال آنکه هیچ کدام از این افعال او را ضعیفند باین چند روز در

در پیشگاهش نموده بزرگ آمد حیی و رود بمنزل حقیق را عده این از کار را بیان نمود که
 مفصلاً عرض شد و دیگر بیانات ذکر نمود که بزرگم او بر سلطنتش در بعل بود
 از این قبیل بود میگفت این امر مبارک را بد است که وقت آشتی کار خواهد
 شد و صیت صولت امر آتش را جمیع افاق منتشر خواهد شد لکن آن
 کسیکه در این ایام شهادت بین العبادت و روس الا شهر با علی التلا کلمه مبارک
 اللہ ابراهیم را فرموده ابراهیم است احدی بر من سبقت ندارد و کسیکه اول
 مسجد و محراب و بنایان را خراب نمود و تمانه جزای اعمال و سؤ مال
 ایشان را نمود ابراهیم بود و اگر نبویان سلطنت الهیه احدی قادر بر این
 افعال نبود خلاصه چند بوم درین روز مانده نزد تمام اجاب رفته بزرگم
 خود ایشان بشارت میداد شبها را بمنزل حقیق را بعد از پنج بوم مراجعت
 بنفاه نمود چند روز را طلا عیاز او نداشتم روزی اصغر اخوانش که نمود
 که ابراهیم را دیدم دستها را و با عقب بسته در نفر همراه او بودند از منظر
 او را آورده بارگ حکومت میردند نظرش که بمنج افتاد گفت بر فقا بگو ابد
 نشویشی نداشته باشند حرف همان است که گفت ام حقیق بسیار متفکر بودم
 که آیا دیگر ابراهیم چه فتنه و فساد برپا کرده که او را بطهر آورده اند و بوم
 اند این مقدمه گذشت در خانه نشسته بودم دیدم کسی در ب خانه را
 بگو بد و ز مزه میسراید در را کشودم دیدم ابراهیم است نه کلاه

بر سر در در نه کفش در با خانه اسرار حاکموف ابراهیم ایستاده وارد خانه شد
 از کیفیت حالاتش پرسیدم و سبب اینکه او را بشهر فرستادند نزد حکومت
 بجهت باشدم چنین بیان نمود و از بعدم معلوم شد آنچه ذکر نموده اند در جهت صرف
 بوجه از بند بخت گرفته همه روز سرد در کوچه و بازار در میان اجباب
 و اخبار گردش نموده شکر از خانه بیرون آمده بقصد اینکه زینب العابدیه نام
 ملقب بقنفذ که او را از بیت نیا مید چون فسر انشخصی در منشاء از احمد زیاده
 بوده بلکه همه منشاء فسر و محکمت اهل عناد بوده ان شوهر هم خیال ابراهیم را فریفته
 احتیاط میگردد انشب ابراهیم او را پیدا نمیکند زینب العابدیه مذکور تازه کهریز
 احداث نموده و بدقت تمام سنگها را کلان از جاها و محوان کهریز بیرون آورده
 بودند ان سنگها بازم در ان جاها من اندازد و آنچه توانسته خاک سنگ در ان کهریز
 ریخته راه آب را صد و در منغاید و دیگر باغ در دست کرده بوده است که اشجی نیا
 از جهان کهریز آب میداده ابراهیم اکثر ان اشجی را با باره قطع مینماید و پشته خاک
 لاورد پشت در خانه زینب العابدیه گذارده آتش میزند و در خانه او را
 میوزانند صبح زینب العابدیه از خواب بر خواسته درب خانه را سوخته
 ملاحظه مینماید از خانه بیرون میآید ^{نمایم} تفهیمس ^{نمایم} آب از کهریز بیرون
 نمیشد در باغ تازه احداث فرآید اشجی را از مقطوع ملاحظه میکنند
 و احوال خود را معاینه با حکایت مذکوره در کلام شریف مطابق ملاحظه نمایند
 بقوله تعالى واضر لهم مثلا رجلیین جعلنا لهما جنتین من اغاناب

و حوضنا ههنا بحمل و جعلنا بينهما زرعاً كما اجنبتين آنت اكلها و لم نعلم
منه شيئاً و فرنا خداهما نهداً و كان له شرف قال لصاحبه و هو يحاوره
انا اكر منك مالاً و اعز و نفراً و دخل جنته و هو ظالم لنفسه قال ما اظن
ان يهد هذه اهداً و ما اظن ان اعدت قاسمته و ليس ردت الى ربك احد
خيراً منها متقلبا قال له صاحبه و هو يحاوره اكرت بالذتى خلقك من تراب
ثم من نطفه ثم سوكت رجلاً ^{ابراهيم} الحكما هو الله ربى و لا اشرك برب احد و اولا اذ
دخلت جنتك قلت ما شاء الله لا قوة الا بالله ان تقول انا اقل منك مالاً و اولاداً
فعمى بزان بوتين خيراً من جنتك و يرسل عليها حساباً من السماء فتصعب صعيداً
زلغاً او يصعب ماد و يا غورا فمن تستطبع له طلبها و احيط بنفوسه فاصبح يقلب كفيه
على ما انفق فيها و هى خاوية على عروشها و يقول يا ايترى لم اشرك برب احد
چون اين بيانات مذكوره در قرآن و حكايه ابراهيم و زرينه العابد بنم موافقت
و مشابيهت در اين مقام ذكر شد و اگر حفيظ بخوانم فقره بقره موافقت انرا
مفصل ذكر نمايم بطول الكلام و نيجده عن المرام زين العابد بنم بچا بميل
منم يقلب كفيه و ستماس خود ر حرکت بتنا داد و فر يار بيگزار و ابراهيم
با چند نفسى مذکور پيمايد که بزرينه العابد بنم بگويد گارا برايم است و خود
حاضر در ان جى که فر يار بيگزار و بيگزار منم فعل منما انم منم الظالمين قالوا له
سمعنا فمن يذکرهم يقال له ابراهيم بعد از استماع اين کلمه فر يار

حرکت فاضله و آله تمام باشد ^{بنام} در شب خانه کلاستر حاضر میشوند و کربان
 خود را چاک زده فریاد می کنند در اطاق بیدار می گردند آمدند
 عارضین و سایرین است جاسی میشوند زمین العابدین قنقرو واقعه
 و زمین را ذکر می کنند کلاستر میگویند بر این واضح است که این شخص حرکت
 دارد و او را باین کار با احتیاط مینمایند باید فکر صحیح خود فراموشی بفرستند
 چند نفر از علماء و اشرف و اعیان و زمین سفیدان را حاضر نمایند و ابراهیم
 را نیز حاضر نمایند در مسایست کلاستر از او بپرسد در شب اینم خرابها را
 که کرده است میگویند بر اینم واقع شده کار من است احدی مانع شرکت
 ندارد میگویند بر اینم را قطع کردن و کسب نیز را کور کردن و در خانه آتش
 زدن چه فترت از بر اینم حاصل شده میگویند فترت اینم است که در یوم جزا
 مکافات عملش باور داده شده مگر همین شخص نیست که در خانه عیال آتش زد
 و باغ فدک را غصب نمود امروز جزا عملش از دست ابراهیم صادر شده اهل
 مجلس از صحبت ابراهیم شنیده بنی بنده بعد متفق القول میگویند اینم ^ع
 ابراهیم مصوم کرده شویست که از همه فقیر تر و زلیل تر و ابراهیم شیاعت
 و جارت را از کجا پیدا کرده البته با بیها و را قوریل نموده باین افعال
 شریک بنی بنده و بنوا چند اسباب فرد دست نمایند باها از ایشان دست

کشفیده ایم ایشان دست از ما بر نمیدارند یا بر چهاره نمود آخر قرار بر این دادند
 که ابراهیم را بفرستند نزد حکومت و وقایع گذشته عرض نمایند تا شخصی
 حکومت ابراهیم را بفرستد با خود از او جو یا شد هفتاد فننه و فدر را برود و در
 این بعضی دستها را و را از عقب بسته بشود نیز در این نبودند ابراهیم خلیل
 خان که حاکم بیرون از جانب ظل السلطان با صفهان رفته بود و همان ایام از صفهان
 بسمت بیرون آمده بود و یوم بعد از ورود ابراهیم مندرس ابراهیم خلیل
 خان وارد شد علاوه آنکه در کلانتر ابراهیم را با بخش حکومت آوردند نایب حکومت
 تسلیم یعنی بیرون و عریضه کلانتر که وقایع کارهای ابراهیم را در آن نوشته بودند با او
 میدهند مگر بر او در مجلس نگاه دارند در همین روز ابراهیم خلیل خان را آید پنجم
 صلاح دانند محمول میدارد ابراهیم را وارد مجلس نمایند در مجلس بعضی از مشغولات
 جنون ظاهر میگردد و بر اهل مجلس حکومت مرئی بزند نایب مجلس را امر مینمایند
 هر وقت وارد میشود باید نزد من سر فرود آید مرا که من سلطان شوم او هم اطاعت مینماید
 نایب مجلس کوزه با و داده میگردد ابراهیم سلطان قدر از برابر خیمتها خنجر آید
 ابراهیم بیرون آمده کوزه را زمین گذارده فرار مینماید و مرید بجان حقیق سر برآید
 و پاس بیخته را کن ذکر فرار نمودن محمود مذکور نمود که بخیل من تفویض نمودند
 گفتند میخواهید بیخواب بمان گفتیم حالی بیروم اگر خواستم بر میگرددم بقدر ساعت
 توقف نموده بیرون رفت بیازار رفته فرارها حکومت او را گرفتند مجلسی میدهند
 و او را در کوزه و زنجیر یعنی بند بعد از ورود ابراهیم را در حضور میطلبید و با او

گفت شنیدیم بیا بر ابراهیم متفرغ نمیشد بر ایشان گوشه میزدند و عورت بیرون
 را بروز میدادند میرسد نامت چیست میگو بر سلطان ابراهیم میگو بد با من همکار
 منم خان هم تو سلطان بعد میگو بر این شخص دیوانه است او را با من نکند
 ابراهیم را مرخص مینمایند میروند روز دیگر باز مراجعت بحمل حکومت نمود
 وارد مجلس بیخبر بر وجه میفرستند او را بیرون نماندند میروند عاقبت فرشتهها آمده
 بضرب چوب او را از حبس بیرون بینمایند از اینجا بمنزل حقیق و قلیج را
 فکر نمود گفت حال مملکت من خسته و تمام است وقت است که بیرون رفته و ادول
 خود را از اهل عناد بگیرم و روانه نشاء شد لکن دیگر از این امورات
 از او صادر نشد و از آن زمان این احباب در نشاء آورده اند و ابراهیم
 نیز همان خیال سلطنت باقی باقی مقرر کرد عبدالحق ابن حاجز نیز از احباب
 مقام بود مطلب با این کشیده عبدالحق مذکور ۳ بزرگ در دست دارد یک نفر از آنها در نشاء است
 و ۲ نفر دیگر جناب ابوالقاسم و محمد ابراهیم مدت بیست و هفت سنه است
 که در ارض مقدسه و بخداست موفق و مؤید اند ابوالقاسم همه وقت در باغ
 رضوان باغبان بود و محمد ابراهیم در قصر بهی و جنین و غیره بخدمت مشغول است
 هفده سنه قبل که فاله با حمت قدس مشرف بودم روزی با محمد ابراهیم مذکور صحبت
 بمشرف بودم در ضمن صحبت مذکور نمود که وقت جمال مبارک و یکبار از موافقه مقدره
 که حال با من حضرت من اراده الله تعالی جمیع آن مقامات که بقدم جمال قدس
 مشرف شده بر داشته اند از مشرف داشتند حوال آن مرغزار و نیز از آنجا که کجا
 اطراف آن خاک شده بود آتش گرفت و شراره نار بلند شد جمال قدس و مشرف

توجه چشم نمود و ندو فرمودند ابراهیم برو آتش را خاموش نگاه داشت
 رفتیم و می بینیم که این آتش را چگونه خاموش نماییم نترسید یک آتش رسیدم فوراً شامی
 از جلو آتش حرکت کرد و فعلها را با رابع عقب برگردانید مثل اینکه آتش بقیه را
 از من فرار یعنی بد پیش رفتم قدر خاک بر آنها ریختم خواش شد و معنی با نار
 گویند برداً و سلاً علی ابراهیم از کلمه مبارکه می شد از من نقطه عینیت او را که خودم
 جلت عظمة ربنا البهت الابهت عبدالرحمن و علیها بعثت اجبت نوصه
 عیال و اولادش نیزه را اسما بعثت ابنا آمیزه اندازد جمال قدم و حضرت
 غصن الاله اعظم الواح دارد و جلش مؤمنه موقنه است و السلام علی من اتبع الهدی
 محمد ۱۷

ابن ملا میرزا محمد

جناب لایب ز احیاء رضوانه اغلبه بهاد الله از خانه واده علمای در سنه ۱۳۳۰
 تصدیق با امر جمالی قدم نموده بعد ایمان و ایمان مجذوب و مشغول شده
 قیام بر توبه یعنی امر جمالی قدم نموده بیگانه و اهل ابراطفاً و اخواناً و محبتش قیام
 مستقیم و ایشانرا شاکت و ملاکت نمیکند طاعت اغیار دارد عاشق
 از بیرون و بیگانه هر که عاشق شد چه باک از طاعت اغیار دارد شرح حالات
 خود را از ابتداء حبیب مرقوم فرموده اند مع حکایت جناب لایب زور قای
 و روح الله و جناب حاجب ایمان در وقت حبس در طهران در یک مدتی
 بوده اند علیهم بهاد الله و شاکت و رحمت و انطافه و محبت و زکری شهادت
 بناب طبیب و ابابشیر و جناب آسید را علیهم بهاد الله را ضمناً مرقوم
 نموده اند تمام آن وقایع در این کتاب آرزو خط جناب ایشان نوشته میشود

بجای ایشان و فایده او بیشتر از ایشان را با درجه اول همین مرقوم نموده اند
 فکرات در این مقام لازم نیست و آنچه از شرح حالات خود مرقوم نمودیم که در
 ذیل عرض نمودیم بسم ربنا اللهم الا هم

پس از حمد و ثنا سر محبوب آفاق و نعت و صنایع مرکز میثاق بنا بخوابش
 یک نفر از اجداد حاتم از این فانی برزرا حسین زنجانی شروع نموده بعضی
 از وقایع حجاب که بدو فصحی الا حسین واقع شده مرقوم می نمایم بگونه
 تذکره الامم حدیث و تبصره لمریدین و الهی مدینه عقل کلویجات بیانات رحمان
 که مصداقش در آفاق و انفس ظاهر مشهور است ملا حفظه نمایند مو لم عز
 ذکره و لنبیو نکم بشی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس
 و اشوات خلاصه و الهی فانی از علما منعیست بود روز یک نفر
 از مریدها ایشان جزوه از الواح حضرت اعلی و جمال ابها بدست آورد
 نزد و اند آورد ایشان قدر تلاوت نموده غضب شده ان الواح را
 پاره پاره نمودند و آن پاره پاره با خود کوچک گفت بعد در حقش گفتی
 من با ایشان گفتم چرا من نماید گفت چون بعضی از آیات قرآن را در دیده اند
 و با کلمات خودشان ترکیب کرده استش را آیات گذارزه اند و بعضی
 از کلمات نامربوط هم ذکر نمودند ما نماند گفت در یکم از قرائت نزارع واقع شده
 یک نفر گفته شده ابو حقیق بان قریم رفته که خون دست نماید و اطلاع کند

در وقت مراجعت برف بازان میشود راه را کم کرده هوا تا یک باره پدید آید
 میشوند و قدر این طرف آن طرف رفته راه بخانه نمینند ابو انشیب را در پناه کوهستان
 دست پایش را سدا بزنند آخر بجزمت تمام خود را بنزنجبان رسانند و تشر در
 در بستر خوابیده مرهم کار بنمود عاقبت انگشتها بش از مفاصل سوا شده آنها را نزد خود
 جمع کرده با خود کوچک گفت اینها را بسرد و قبرستان دفن فرمایند یا دم آمده امروز
 که با همی انگشتها لوح را پاره نمود با خود خیال کردم که شاید آن کلمات حق بجمع
 و او بناحق پاره کرده جزایر عملش با و داده شد این خیال در منم قوت گرفته
 و هر قدر تحقیق بر آدم و با اهل بها مرده معلوم و چند روز در میان اقبال و اولم
 موقوف بودم تا اینکه سید عالم از اهل بها و از نجبان شد لکن بحکمت رفتار نمود
 با احباب معاشر را و دین بود در منزل حقیقه همان بود و چون ایام صیام بود روزها
 بیشتر بر آمده مرعظه مینمود و مطالب عایبه بیان میکرد از مصاحبت انجناب
 برهان و دلیل آگاه مردم و بسبب راه راه یافتم و نه بیده بنام تبلیغ و چند نفر از
 اقوام و اقربا را تبلیغ نمود ابو مطلع شده مرا طلبید قدر نصیحت نمود و از
 سوء حال و کلف شدن جان و مال مرا ترسانید و حارثه زنجبان را ذکر نمود
 و آیه مبارکه و لا تلحقوا بالیدرکم الالهه لکه را شایسته آورد فانه هم کل مطالب
 ایشان تصدیق نمودم لکن دلیل بر حقیقت قرار دادم چون دید که کلاه نشود من
 اثر نکرد مرا عاق نمود و بعثت رفته در اینجا بعد از قلید ندرت وفات نمود
 از خداوند رحمت میطلبم که از عصیانش در کبیر ذانته هو العفو العفور

و بعد قانع آنچه در خیر احوال ما شدم از عمارت و کوشش و غیره فرو نشستم بر سر چنان
ادم و در اینجا با اهل بها معاشره و مراد شدم در اینجا بعضی از اهل بیان که تابع
ازل بودند صحبت نمودم ایشان بعضی کلمات و بیانات ذکر نمودند و مراد در بنده
انداختند از برویت انفاست ز مهر سیرته بجزر محو شدم آخر خیال بر این را قریب
دارم که باید بروم و طرفین را خود ملاحظه نمایم بعضی از اسباب خانه و غیره را فروخته
و اسباب سفر درست نموده که بصحابت جناب لایب از بین العابدینم جرات سفر
نمایم با اتفاق ایشان بقزوین رفتم جناب فاضل قاینی در قزوین و بنام شریف
داشتند مگر خدمت ایشان رسیدیم و آنچه سوالات داشتیم از ایشان پرسیدیم
و جوابها را شناسا کافر فرمودند و هم چندی خدمت جناب سمندر و سایر اصحاب
رسیدیم و از بعضی صحبت و گفتار بیک بهره وافر اخذ نمودیم و از اینجا به باد کوبه
و شیردان آمده عریفه بفرق نموده اذن حضور خواستیم اذن نشد فلان بنزاع
مراجعت نمودم بعد از چند روز عنایت و اذن شرفیاند حاصل گردیدیم
عیال مانع از ایشان مخفی بیرون ادم و بیست شیردان عازم شدم از
راه رشت بیرون ادم لاکن وجه مخارج هم ندارم لکن جناب لایب از بین
العابدینم احوال در این مدت از عمل کنی سر ملاخل فوضه و غیره جمع مخارج دارد
مذکور نموده که من بقدر کفاف به نفه و وجه دارم چون اذن ندارم اگر ممکن است
که منم برفاقت شما بیایم خوب است با جناب ایشان معتمد شده عنتم
کعبه مقصود نمودیم و بلفاس جمال و الجار شرف و فائز شدیم و بجهت احوال

خود نالی کردیدیم در همان ایام جناب کلیم صحو فرموده بودند که یوم بعد از
 صحو جناب کلیم بود ما را احضار فرمودند در آن حین نزول آیات بود از انوار
 عند ربیب احدیته محفوظ و ملغز و سرور شدیم طویله لنا بشر لنا بیننا لنا کفنه از ما سوز
 نیان شدیم و بعد بیانات مفصل در ذکر استقامت و اخلاق مرغیه جناب کلیم
 فرمودند و فرمودند عید حاضر بیکوید صحو خوب چیزیت بد خوب است اگر
 بمثل کلیم بود که ما از ایشان راضی بودیم و حال هم راضی هستیم طویله لم انتس
 اگر بنخواهم شرح ایام شریفانه را ذکر کنم کلام طویله منور بعد از یوم اول
 رجوع از مهد را از آنست صادر شد کمال روح و ریحان مراجعت بنرخان نمودیم
 و بعد با رجالی قدم جل ذکره الاعظم فانی از جهت معلم اطفال اجاب سیمان ماور
 شدم با ابدیت سیمان رفته مشغول تعلیم اطفال بودم مدت یک سنه در سیمان
 با عیالی توقف داشتیم تا اینکه در راه محب فرما بین اجاب و اغیار نزاع و جدال
 واقع شد خورد خورد و هنگامه بزرگی شد طرفین را حکومت خواسته و بر او معلم
 که اجاب اهل فیه نبوده اند آن چند نفرند که از اغیار بودند با حکومت ایشانرا
 از سیمان اخراج بنمایند عداوت آنهاز یاد نمیشود بیم فدا کار بود جناب حاجن
 احد میدان حقیر است ابدیت بهمان طلبیدند چند روز میدان توقف نموده
 و بعد اهل و عیالی را بزرگشته بنرخان مراجعت نمودم اراده داشتم
 منفرداً بسیمان مراجعت نمایم اسیر لک زده پارس حقیر است مدت
 چهار ماه مشغول سحایجه بودم و بعد لوحرا از جمال قدم جل ذکره عنایت
 و امر بحکمت بیفرمایند قوله عز ذکره و ان یوم جهنم الاخر لا یخزن

عمار و در علمای کرامت و در کتب معتبره و در کتب معتبره و
 الخراب عمار ان الله معکم فی کل حال ۲۹ آخر بعد از رسیدن ابراهیم لوح
 حضرت و رفقا با اهل بیت و اطفال وارد زین شدند و فرمودند
 از قلم این لوح مبارک شما با بد از زینجان بسوت و یک توبه نمی گیر
 اسباب خانه و تحفاتی را زوجه با اهل خانه و هم طفل بی طرف تحقیق زین
 آمدیم نزد یک عبد زین بود و در کوبه در منزل جناب ا عبد الخالی
 میمانان جناب ایشان بودیم اما با نژده یوم و بعد بمشورت و ستان بعشق
 اهل آمدیم چون است که کلا باید با قتراف مشغول شوند حقیق بدان جناب بشهر
 رحیم زینان رفتم کفشی و زین مشغول شدم بعد از قبیل قدر جناب مشهور
 مرا با خود شریک نمود و اموات معاشی و اسباب منزل بشو بفرستم شد و بعد
 یک سینه صوفی بهال قدم واقع شد و زانے تکذمت جناب میرزا ابوالفضل
 بعشق اهل آمد و زین زین کور نمودند که این ایام کلام است نه اینج دارد باید
 بنشر نفعی است جناب عهد قیام نما جناب با برنا میوه وقت کفش و زین
 کلمه ایشان در زین کرد فوراً و کان ملبریم زده بسوت آذر با بجان حرکت
 نمودم و در وقت پنج ماه بنشر کتاب عهد مشغول بودم و باز مراجعت نمودم مشغول
 کفش و زین شدم و ان ایام حضرت و زقا و روح الله و عزیر الله
 علیهم بهاء الله مشرف بودند جناب و رفقا در حضور مرکز عشاقی فکر
 ان این فانی صوفی بود از قلم مبارک حضرت عبد البهاء لوح حقیقی است

این قاری و از اطاعات و تویجات آن لوح مبارک که ابلاغ از منبر است معلوم
بود که جام بلا و در بزم اهل و لا در دوران است تا ساق فرقی با که عطا غایب روان
لوح مبارک و درین مقام ذکر میشود تا ابل نظر به نور احاطه علمیه مظاہر اسما
و صفات الهیه را ملا حظت نمایند اگر چه صاحبان مرضی و کلام از روی خوش
بوسمان خود مند و مستخفیان در خلف حجاب و کوران از ابرو آفتاب بهمانجا
ممنوع از شعاع آفتاب بر نور غیر مسکن نیاید چشم کور را کنج سخن را
روسیا صاحب رلان است ^{فمنعم} ما قال الله قاهر المنعاف فرشتگان اهل
الفضلال و ان یروا کل آیه لکن یؤمنوا بها و فر مقام آخر و ما زارتم الا
طغیاناً و کفراً صدق الله العلی العظیم و صدق رسولہ النبئ الکریم ان لوح
مبارک است عشق ابله جناب میرزا حسین زنجانی علیه بهاد الله الابرار علیهم السلام
هو الابرار
از نظر ملکوت ابله خوشحال نفوس سیده بشرف فطرت منجذب اهل الله
گشند و بقصدا طیس محبت سارع بشهد فلا از جان و خاتمان بهیزار شدند
و از آنچه غیر رضای حضرت دوست بود در کینا گشند چون فریبی ملج بقربانگاه
شنا فتنند و چون مبیح فصیح بر صلیب بلسان با بلیغ مناجات نمودند
چون تخلص جلیب در آتش نرو و بیان افتادند و چون موسی کلیم
در دست قبطیان چون یوسف صدیق در سیاه اسیر زندان شدند
و چون نوح نجر در طوفان طغیان ستمکاران چون سید حصود در

دست قوم کفور افتادند و چون در کربلا مظلوم در دام اهل غرور چون
 سید یزید و امام بطحا و رصدمات و مشقات لا یحصی افتادند و در تخریب
 تکفیر و توهمین اهل شقا چون حسین مظلوم و در دست قوم ظالم گرفتار شدند
 و در کربلا در شدت کرب و بلا افتادند و عاقبت جان باختند و در میدان
 فدا سب تا خنجر از اجن کفیناس عالم آمد بملکوت آتس مشغافتمند طوفان لهم
 و بشیر لهم من هذا فضل الذی اختص الله به من نشاء من عباده المقربین
 ارض زنجان تراشید بخون درستان آغشته و هوایش از حرارت نار قرمان
 تا فته جدا نفس بدم اظهار نکین شده و شقا یقین از نار اهل وفا خوشتر یک گفته
 بسا نفوس در کمال شغف و مشوق در آن محفل از دست ساقی فدای جام عطا
 نوشیدند و چه بسیار جوایز و جوی که چون لؤلؤ منور در آن خاک غلطیدند
 لهذا آن خطمه دیار در ساحت پروردگار قطره از کلهزار تو حید است و آن
 سرز بین در نزهت قبایین از مواقع عظیمین لهذا اهمیت کبر و اشتیاق و لزومیت
 عظمی که نفوس در آنجا موجود باشند که چون ابر آسمان تا ناید نسج ابر خا بند
 و چون نفیات از حار و نسجات اسحار قلوب ساکنین لاجبات جا و لایه
 بخشند اهل ان ارض بر حرکت روحانی گردند و باز مانند گان شهدا در مشوق
 ربانی نفیات الهیه را تا مشرک گردند و آیات رحمانیه را رافع این بسیار
 لازم و واجب اگر انتخاب ممکن باشد که مراجعت بان ارض فرمایند و
 بصنعتی که در مدینه عشق مشغول در ارض مشغول گردند و فیض

و البرکة من الله و در این ضمن مشغول بخدمت امر کردند بسیار بمقام موعود
 رسید الی آخر بیانه المہم المہین بعد از تلاوت این لوح مبارک اسباب خانه
 را مراجع نموده بزنجان رفتم بح اهل و عیال اخویها استقبال کرده ما را بمنزل
 خود بردند و چند روز را اختیار و دید باز دید نمودند و احباب نیامدند مگر جناب
 و رقایک دفعه شریف آوردند حقیر از خانه اخوان بجار و دیگر نقل مکان نمودم
 و نزد من مرغوب که آب جار داشت و مشغول بود خرید و در آن عمارت بقدر کفاف
 با مدارا جناب در آن بنا کرده منزل نمودم و یک کفایت مشغول چون در این عمل
 درست است اما ما رفتیم و در خانه کار میکردم گفتند فرستاده انظار را و اجازت
 بانرا داشتیم جناب میرزا و رقار و حرم اطهره الفدا از زنجان عین سفر طهران
 داشت شب شنبه و جناب و رقار و ۳ نفر دیگر از احباب بدین عا کبر خان در تلکراف
 خانه زنجان بود رفیق چهار ساعت از شب گذشت مراجعت بمنازل خود نمودیم در
 بین را آخوند عارا دیدیم هیچ همان شب جناب و رقار و حضرت روح الله بسمت طهران
 حرکت نمودند فاذ و جناب حاج ابراهیم ایشان را مشایعت نمودیم قدری همراه ایشان
 رفیق جناب و رقار نمودند بر کردید و بحقیقت نمودند حاتم پریشان است خدایم در این
 سفر چه واقع خواهد شد حقیر مراجعت نمودم و جناب حاج ابراهیم کو فرسخ با ایشان رفته
 مراجعت نمود آن آخوند که شب ما را دیده نزد علاء الدوله رفته بود و مذکور
 نموده بود که شب من چند نفر از بایها را دیدم که از طرف تلکرافخانه مرا مدند و
 و یک نفر از رئیس آنها تازه آمده شبها انجمن دارند و بمانند خود بیاناته دیگر

و کریمیا بد تا اینکه علاءالدوله علم بر آمد نمودن حضرت ورقا بیجا بد چون جناب
 ورقا در خانه سید فتاح منزل داشت چند نفر تو بچین بخانه سید فتاح میفرستاد طرف
 خانه محاصره و اینها نیز سید فتاح و اخوانش در خانه نبوده اند سوار و آمده و ۲
 خواهر سید فتاح کسی در خانه نبوده خواهر بزرگ سید فتاح پشت بام رفته و کلوله
 شمشیر میل در میان تو بچهها اندازد از این عمل و حسیانه ماده خلیفه میشود
 خبر بحکومت میدهند که با بیها در یک جا جمع کرده جمع دیگر را بخانه سید فتاح روانه
 میکنند آمده در خانه کهنه داخل خانه میشوند تمام خانه را کردنی کرده سواران
 هم نوزدن کسی را فرستادند بخانه اول گذارده ان جمعیت آمده در خانه مارا
 گرفتند در را کوبیده فوراً در را کشوریم بخانه وارد شدند سراغ از حاجران بران گرفتند
 گفتیم اینجا نیست خانه را کردنی کرده برادر حاجران بنزد حکومت بردند و بریم
 سید فتاح و اخوانش را در اینجا خاکبازی بینی بینه که ان بهمان خوف از نشان رهبر
 ایشان بگویند ما بیهمان نداریم و اگر ان شخصی حکیم را بگویند که از تلکلا خانه
 مراده است و برو زرفته است علاءالدوله از منم پرسید که میرزا حسین کی مت
 گفتم میرزا حسین منم گفت فخر را حسین ستران میرزا حسین کلاه بسروار و گفت منم
 الوقت کلاه بسر گذاره بودم گفت ان درویش هم شد گفت درویش نبود حکیم
 بود اسمش را بیدانم گفت میرزا ورقا بعد پسر بزرگش در طهران در صحنه پیشوا اند
 تلکلا فاقا به سر مشی خبر داده که منم ستران بودم قهر روانه بیوت حلران شده فوراً چند
 سوار طلبیده ایشان را روانه نمود و بانها سفارش کرد که کلاه قزوین هم باشد باید او را گرفته
 بیاورید و حکم نمود در خانه مارا مملکت دهند و مارا بردند بزرگان زنجیر کردند

و کندی بیاساساً کفارند و یوم بعد حضرت و رقا و روح و حاجران مع جمع ارباب
 از عکس و الواح بوقت عصر میارند نمودند علاءالدوله نسبت بحضرت و رقا بسفیر
 کلمات ناشایسته ذکرینجا بر باو بیقرمانند شخصی بزرگک نباید با این کلمات منکر شو خوب
 است شان و مقام هر کس را بدانند و بیایند پس باو سلوک نماید علاءالدوله قدر
 تحمل شده بفراش باطنی میگوید و رقا و پسرش و تمام اسبابها پیش بنویسده او را نزد خودت
 در اطاق فراش خانه منزل بده و شام نهایشان را بقاعده بده روز یک تو مان
 از بابت مخارج با نوح حساب من تمام لکن ان در جنت خیس روز یک قرآن هم مخارج
 نصیب خود خلاصه مدت پانزده یوم در محبت زنجان بودیم ان ایام ماه صیام بود
 شبها را جناب میزور رقا و حقیق را در مجلس حاضر می نمودند علاءالدوله و مظفر
 الدوله و سایر ارکان حکومت و چند نفر از علماء زنجان در ان مجلس حضور
 داشتند و در خصوص این امر مبارک صحبت می نمودند جناب و رقا اثبات می نمودند
 و ایشان رد می کردند و جناب و رقا با قوت لفظی و بیان و قدرت دلیل و برهان
 همه وقت برایشان غالب بودند بقسمیکه کل عاجز و ساکت بودند و در
 و در آخر این کلام را بر بیان قرار میدادند که جواب شما سوار شمشیر و سنان و نیز
 چیز دیگر نیست بل ان و بیان ما حریف شما نیستیم ما با بنوز یک کلمه فکر
 نکرده ایم شما ده کلمه از تورات انجیل و فرقان جواب میگوید آنچه ما میگوئیم
 معانی قرآن را هم کس نمیدانند قبول نمی آید و باز از بر اثبات مطلب خود با
 قرآن تلاوت یعنی میگوئیم بنص قرآن تورات و انجیل صحیفه شده باز
 فکر دیگر یعنی میگوئیم از این است که سوار شمشیر از بر شما جواب نیست این

برهان قاطع بعد از هجرت علما و صحیح مودون برهان را بسیف و جناب و در جانب
 بلخانات روح القدس بفاصله یک ساعت سلسل فکرینا بیند که جمیع اهل
 مجلس موقوفات بیخود در آخر بیفرمایند این است حقیقت مطلب که فرمود
 قد تبیین ارشد من الغر لکن انی معلوم است ان لا اعبده ما تعبدون ولا انتم
 عابدون ما اعبده لکم و بیکم و بیکم ^{علاء الدوله} گفت میرزا ورفقا حریف
 نباشد با این فضل و کمال و این تقریر و بیان ^{و حسن نظار} ابراهیم در بین اسلام قیام
 نمائی بر توحید و اهدای بین اسلام قیام شما یا آنکه ساکت شو و همین قدر بگویند
 از این طائفه نیستیم من شخص هستم حکیم و ساجد بار و اح ایدر نظام و بسر قبله
 عظامه تجله عالم قسم است که اگر بگویم من نیستم از مواجب شخص خودم سالی
 با نصد تومان و علاوه از دولت با نصد تومان مستمر از برار تو مقررتیایم و
 و عهد منیایم که اهم وقت زیر دست تو در مختار جاس شوم و دیگر چه بگویم
 فرمودند من از جناب شما کمال امتنان دارم لکن ما در اول قدم سر با بزرگوار
 ملک زده دست از جهان و ما فیها شسته فقطعاً عن السبل در سبیل حق سالک شدیم
 شما ما را بظهوران بخدایت قبله عالم ایست نمایند بر حکم که در باره این عهد فرمودند
 من بان را ضمیمه و از برادر جناب ام و فرزندت با برادر بخوانم تفصیل سخاوت
 و گفتگو علی و مجار است و التفات است آنها را ذکر نمایم باید که با علی در مرقوم
 نمایم و فائده ام ندانم زیرا که صحبت علما در این امر با احباب کل شنیده اید

کل بیک شخص حکیم بنما بندر چه از اعیان و چه از احوال اجاب اگر چه صد نفرها بنزد
 از این چنگ چه نیکو بنگر و در دیک آفتاب علاء الدوله گفت من حجت
 بر شما تمام کردم و بگر چه واقع شود کناه خود شماست و دیگر در خصوص حضرت
 این قسم قرار داده بودند که مراد زنجان باشند و حاجر ایمان و جناب و رقا و روح الهی
 را بظهران بفرستند و این مطلب بسیار سبب حزن شده بود جناب و رقا در خلوت
 بعد از الدوله میگویند یک مطلب بشما میگویم و خبر شما هم در آنست که میرزا حسین زنجانی
 در عشق ابر بوده چون فصل عشق ابر بهما سبب عشق ابر اعلان میسازد که حضرت
 بایسته که از ایران با نفسی است آمده ایشان را اطمینان دهید که اگر بایران راجع شوند
 کسی با آنها سخن نخواهد شد و میرزا حسین با این اطمینان زنجان آمده گفتن او در
 زنجان صلاح نیست او را با ما بظهران روانه نمایند علاء الدوله قبول بنما در چند سطر
 معین نموده که ما را بظهران بریند از براس ما با از سبب استرکرایه نموده و جسم گرایه
 از خود ما گرفته با آنها دارند و بنیاط طلبید کند با اندازه با سبب دست نموده
 باز نجیر حاضر کرده بهما و کردن ما با استوار کرده سوار نمودند حق عالم است
 که در آن چه سرور از بر این خانه رخ داد زیرا که زقبل این حرف بود که
 مراد زنجان میخواهند بکنند و از این سبب محزون بودم آنوقت که یقین کردم که
 با جناب و رقا همراه میباشم سبب سرور و جود شد و جناب حاجر ایمان را
 سه یوم قبل از خروج ما با از زنجان ایشان را گذر نجیر نموده در فرقان نشاند

و باز و ما بش را نیز بیست و طمان با کمر او بیست و پنجوب فرقان محکم بیست روانه طهران
 نموده و بعد ما با با چند سوار شاه حسن روانه طهران نمودند اما با چه دستگاه تمام خلق
 ز بخان از وضع و شرف از جهت تماشا بیرون آمده و از ازدحام خلق راه عبور
 مدو شده و بست سوار هم مستحفظ قرار داده اند دیگر معلوم است که چنگا منعم
 و بچه جاه جلال بجهت ایم خلاصه فرشتهها خلق را از میان راه دور کرده جنو مالها سوار
 را گرفته از وسط بار را کنرا نیند تا اینکه از جمعیت دور شدیم جناب و رقاب هم نظر فرجه
 تبس نمودند فرمودند از راه عشق و محبت آهین است چنانچه جمال قدم در قصبه عشق و رقابیم
 میفرماید خل و عور الحبت او فارضی بی جرس بزرگ جرس طمان وقت توفیر
 قشرب بکوالد بر من کل کاسه واسقیر دقا اقر عنم دم محبت
 این اسیر و کند زنجیر و شانت از صغیر کبیر از جهان کوس است با برانشا مید
 خلاصه ان بوم قریب بغروب بمنزل دیزج رسیدیم ما را در محله منزل دادند
 و نواز سوارها آمده گفتند سرتیب شما را مبطیبه با همان حالت کند
 و زنجیر رحمت تمام بمنزل سرتیب رفتیم و از اطاق طولانی شدیم دیدیم
 چند نفر آخوند و بعضی دیگر در آن مجلس حاضرند و چند نفر دیگر تفنگ در دست
 گرفته ایستاده اند شخصه و بجناب و رقابا نموده گفت حال چه میگوید جناب
 بان شخصی اعتمنا فرمودند من کفتم آنچه گفتن بوده گفته ایم دیگر بنیابت در
 ده کده از سر کبیریم و اسنطاق بدیم و کمان نمودیم که این تفنگ ما را آمده
 که ما را بفریب کلوی نه مالک نمایند بعد معلوم شد که این از حشم و احتیاط

اولیاً با تکریر نموده که مبادا ما را فرار نسیم یا جبارت دیگر نماییم یک نفر حضرت
 روح الله ذکر کرده ای بچه تو ام بانگ استر جناب و رقاقا فرمود او هم تکرار پیش
 کرده و بعد بخار آورده از براس روح الله ام کند در سمت نموده بپا بایش گذاردند
 در جمیع منازل قبل از ورود چند سوار رفتند اهل آن قریه را خبر میکردند که چند نفر
 باید با سوار با سینه منزل معین نمایند و قراول بدهید در حین ورود و خلق آن قریه
 جهت نگاه حافری بودند روز حضرت روح الله در وقت مرور میان جمعیت
 عبارت خود را بر دست کشید و رقاقا ملتفت شد بچشم بعد جناب و رقاقا بفریح الله
 فرمودند فرزند برادر چه کنی بپوشید و صورت خود را گویا خجالت کشید این
 فخر است از براتر قیام در سبیل جمال قدم است قدرش را بدان این عنایت نصیب
 همه کس نیست شهبز اغ ز غن ز بهار صید و قید نیست این کرامت
 محض با شهباز و سبیل بین کرده اند از اول هر راه اسلام هر نفر از اطفال هم از ده سالم
 را کنند زنجیر نموده اند اول سید سبی داشت و هم تو ثالث نداری قدر انرا بدانی
 روح الله مذکور نمود که سن از جهت اینکه با هم قدر سرد شده بود با عبا پر شیم
 و الا نهایت سرور را دارم که مورد این عنایت شده ام هر فواز سوار با
 ار از ل همراه بودند نگاه گاه آمده تا زبان بر ماها سوار ط میزدند اینها میدویدند
 کند با حرکت میکرد و سنگین می نمود که گویا مثل اینکه با ما را از زانو میخواستند سوار شو
 و آجدان که رئیس این سوارها بود مرد نجیبی بعضی ایشان را از زانیت مانع
 میشد لکن ایشان آنچه میتوانستند صدره و اذیت وارد می آوردند یک نفر
 از ان ار از ل آقا کتیبه نام داشت گفت اینها گافینند قدر ایشان را از زانیت

ما تم صوابش بیشتر است حضرت در نماز این کلمه احوالش تغییر شده فرمودند خداوند
 میان ما و شما حکم نماید نیم ساعت بعد از این بسر چشمه آب رسیدیم و بدریم آنایت
 قبل از آب تاخته بسر چشمه آب آمده قدر آب نخورده و دلش بدرد آمده شدت تمام
 و بر روی خاک غلط بنزد و فریاد میماند و آنچه حاجت نمودند علاج نشد و بوم بعد
 وفات نمود جناب و رقاب از این فقره بسیار مکتور شدند فرمودند من نبودم این
 شخصی از آن من این قسم شد لایق از بار من ترک اولی شد خوب بود در باره
 او دعا میکردم و طلب هدایت میفردم خلاصه آمده وارد طهران شدیم شب
 اول در اصطبل جهان شاه سر تیب بودیم صبح میرزا عنایت علیا با دروغ و غیبت
 این جناب میرزا و رقاب آمده ما را دیدن نمودند و رفتند و از بعد ما را بخانه معین الدوله
 برادر علاء الدوله بردند دیدیم جناب حاجر ایمان را آورده در اینجی حبس نموده اند
 و ما را نیز با اینا حبس نمودند بعد از چند ساعت جموع فرانس و میر غضب
 صح نایب انبار وارد محبس شدند ما با ما بر داشته از میان بازار با دستگاه
 جلال وارد انبار نمودند و در بین راه در محل اسامی ثابت نمودند
 اول ورود در حاجر ایمان شناخته با و سلام کرد حاجر ایمان او را شناخته
 گفت یوسف عمو بازم بود در اینی مشرفقت بعد از من خصرف منم مرخصی شدم
 از تنگ معیشت لا بد شده بنارس در راه زنی گذاردم گرفتار شده مرا
 حبس نموده اند و بعد معلوم شد که بیت و چهار سکه قبل جناب حاجر ایمان
 و چند نفر دیگر از حاجر ایمان و کاشان در همین انبار حبس بوده اند و این
 یوسف عمو هم با ایشان حبس بوده و او را رعایت میفهمند از این
 جهت فرستند مسروزی جناب در رقاب و لباس و او را خلاصه این کلمه برزد

با ماها اشنا شده با ام زود محبت بهما خنیم و دیگر در مجلس بهما با خبر
 سید که بعد از خروج ماها از زنجان بچکم علاءالدوله سرباز با احوال
 و اسباب خانه سید فتاح را غارت نموده و هارانش را ویران
 کرده و بعد اسباب خانه عبیر و حاجر ایوان بیغی برده عمارتها را خراب
 و ویران نموده اند اهل بیت حقیر با اطفال صغیر و اهل خانه حاجر ایوان
 را که از خانه بیرون کرده بودند هر کجا که میروند از حوس و حوشه اشنا بیگانه
 اقوام و اقربا کسی ایشان را راه بمنزل خود نمیدهد ایشان را بدشت شب
 میروند در امام زاده که زیارتگاه مردم انجاست خادم امام زاده ایشان
 را بیرون میکند عیال حاجر بخانه برادرانش پناه میدهد چون از اغیار پورده
 راه نمیدهند را بد اطفال را آورده در خرابه شب را صبح بیند و خلق زنجان
 از زن مرد آمده ایشان را سب و لعن بیند و شامت میکنند از خود بهار اقل
 ملا محمد و ملا علی اصغر صبح آمده جمعا و جلال و طیبه را برداشته بخانه
 خود میبرند و با خود گفتگو بیند که اینها طفل اند باید بک اینها کلمه شهادت
 گذارند طیبه طفل هفت ساله بود این حرف را که از محمد با خود شنیده
 خائف میشود یکمان اینکه کلمه شهادت که برایشان میکنند بخوانند
 زبان ایشان نواغ نماید و قتر آنها را غافل نموده دست جمال را گرفته از خانه
 بیرون آمده فرار میاید آمده بوالد خود ملحق میشود و در خرابه مسکن

منجا بد بعد از سه روز از قریه خیر آباد فرج الله نام محمد زاده اهل بیت
 حقیر که از احباب است پسر بزرگ خود را میفرستد که اهل بیت اقل و اطفال
 را بخیر آباد برند او هم بخوف و اضطراب آنها را برداشته بقریه خیر آباد
 میرساند و مدت ۹ ماه استار غمها و اطفال حقیر مینماید و بعد جناب
 الامام حسن ابن علی حاجر ایمان اهل بیت خودشان مع عیال حقیر و همشیره
 خودشان روجه حضرت در قافله بزرگت تمام بعشق آباد میروند
 خلاصه بعد از اطلاع خاندان عمارت و بردن اسباب و باغارت جناب در قافله
 میفرمود و با حقیر مزاج می نمودند فرمودند که منظر را جری با ناز بودید که گفتند فروش
 شود دیگر از این بهتر میخواهند سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی در
 انبار از او بیل را جل اخذ داخل بر ما با سخت گرفته بود از بیرون هم کسی
 بحال ما با اطلاع ندانست نایب محبس در از بیت نمودن کویا میفرمود
 و شبانه روز نصف نان با هر یک از ما میداد و در محبس قیاسی نظام
 سر تیب قزوین از طائفه اکراد مقدر دولت محبوس بود لکن در محبس
 هم معزز بود بر حالت باها مطلع شد این ترهیز را نمود تمام اهل محبس
 بچلو کباب بیهمان نمودند شخصت بشقاب چلو کباب در محبس آورده
 بهر نفر یک بشقاب دادند یعنی استند بمانند هر سر تیب مقدر شده گفت
 من تمام اهل محبس را بهمانی کرده ام کل باید بخورند بعد از ۳ بوم هر نفر
 از اهل محبس ۳ قران پول داد و مقصودش اینست بود که بیجا باشد

چند یونم کنی شمت که ما با خبر از بیرون ندرستیم و احباب هم از ما اجلا عمل
 نداشتند بیک نفر از احباب ندر بیرون ندره پس خود را نذر نایب محبت برده
 و از او خود پیش مرغی کرد که این فرزند مرا که نافرمانی میکند و بفرم کوش
 نمیدهد او را چند روز در انبار نگاه دار و قدر رو همه با او میدنم نایب قبول
 نمود او را آورده داخل انبار نمود لکن او را کندز بخیر ننموده ان جوان کیفیت
 احوال بر یک را جو یا بوند از احوالات ما مکی مطلع شد و ابدا ابراز نداد
 و بعد از چند روز پسرش آمده او را از حبس بیرون برد جوان کیفیت احوال
 ما را با احباب بیان مینویس تا از جد میرزا کاظم زنجانی با اسم میرزا محمد قاسم سید
 قیام که قبلاً از ایشان را بطلان آورده در انبار حبس نموده بود ندرست و همه
 روزه از احباب مدد میرسید و اسبابها سجناب میرزا و رخا را که در خانه معین الدوله
 بوقت باز کرده آنچه کتاب و عنکبوت و قطعات بجز مشکبوی قائم بود برداشته تا بقدر
 با نهارش پسرستان و ندرت سلیم جناب و رقا نمودند ایشان به نایب انبار
 دادند که در منزل خود نگاه دارد در میان اسبابها ان آثار بنبر که از لباس و
 قند و چای و نبات و غیره بود نایب قند و نبات را برداشته مهر و نموده
 و لباسها هم هر کدام میخواست برداشت و رقا فرمودند در وقتیکه عاقر
 روس وارد بنی را شد اسبابها جمع را بر عموها مسجد بستند محراب
 آخور قند را دادند و راق مصحفها کهنه پارسان سر باز و اسبابها بخواه
 بنی را بکمان اینک آسمان خراب خواهد شد بیک نفر از طلاب گفت خداوند
 اسم بی نیازیش تجلس کرده نه بقرآن اعتنا دارد نه بمسجد و محراب

امروز هم مباحین قسم اسم بی نیاید بر جمالی قدم جلوه کرده نه اعتنا بود قادر
 و نه بالوان و نه با شیاء عنایتش و روز عکاس لایحه عکس ما با چند نفر که
 در انبار بودیم برداشت و عکوس اجاب که از میان اسبابها جناب
 ورقا برداشته بودند لاوردند که جناب ورقا اسامی آنها را در پشت آنها مرقوم
 نمودند و پشت شمایل حضرت اعلی نوشتند شمایل حضرت صید باب عکسها
 و شمایل را برده بودند نزد صاحب الدوله که بنظر شاه برساند از روز غیبت
 بنایب انبار بیکو بود ورقا باین جارت اسم سید شبر از سر حضرت نوشته
 من حکونه این عکس را بحضور شاه برسم نایب آمده کیفیت را جناب ورقا عرض
 نمود فرمودند بجای صاحب الدوله عرض نماید از قول من که بزندان شریف بیادند
 بعضی از لب لسان بایشان عرض نمایم بوم بعد صبح جناب ورقا فرمودند خواب
 دیدم گاد سباز بر من حمله نمود و شاخ بر من زرد تعبیرش امروز معلوم میشود باگاه
 حاجب الدوله وارد شد جناب ورقا از روی کبر و نخوت پرسید بچه کار داشته
 فرمودند که عرض من این است که کتب و دستجات که از ما برداشته اند حضرت
 سلطان از قول محروض را برید که در آنها سید کرم شایند و ملا و قلم کنند که کلمه مخالف
 دولت و یا شئون است انشاء بخت در آنها یافت میشود یا نه تا آنکه در محض انشاء
 عدلیه علمی حاضر شوند و جواب سوال شود و بعد آنچه در باره ما حکم نمایند
 بجزایر فرمودند تولد شده در این زمین مستم و این طفل من از نسل سید است
 حاجب باین حرفها اعتنا کرده جناب ورقا میگوید مطابقت را بگو یعنی از من
 بانی نماند در روزیم بل حضرت سید باب نوشته چند کلمه نالایق ذکر کرده

بخوابید و در خواب فرمودند که در روزگار زده بیرون رفت از بعد معلوم شد
 که کجایان اینک جناب و رقا بخواهند بایشان پول بدهند و رقا فرمودند
 تعجیر خواب معلوم شد و بعد فرمودند از خدا بخواهید که یا نعمت شماست
 نصیب نماید یا خلاص از این حبس و بعد تعریف شهادت فرمودند و عظمت
 مقام آن فرمودند جمال مبارک بمن و عده فرمودند امید است که باین مقام
 فائز شوم بوم بعد حضرت و رقا بنایب رضی الله فرمودند در رب اطلاق
 که اسبابها را کنارده باز کن لباسها را خود عوض کنیم دریا باز عظمه لباسها
 خود را بار حق الله عوض نمودند و در جهان چند روز میرزا رضا را که از بیعت
 کلوم شاه را شهید نموده بود و اهل محبس ابراهیم را شنیدیم و کجایان از مردم
 این بوده که اهل بها این جبارت نموده اند حاجب الدوله خود سرانم با چند
 فرانس و چهار میر غضب وارد زندان شدند کسی نمیدانند که چه خیال دارند
 جمیع محبوسین پایهاشان را در خلیج اندازند و قفل زندان را محقق و سید قناح
 را با زندان در یک سلسله نمودند تمام اهل محبس منظر لب که ای چه واقع شده
 بعد نایب لایحه بجا چهار نفر گفت شما در اطلاق تحقیق بخواهند استنطاق
 نمایند از زندان بیرون آمدیم دیدیم هنگامه عجیب است محس بیرون زندان
 پر است از فرانس و سرباز و پشت با آنها اطراف فرادین با نفک در دست
 ایستاده اند حاجب الدوله بکلید در زندان گفت اول و رقا و پسرش
 بیاورید از محبوسان را باز کرده بطرف داران دراز بردند و در را
 بستند و بگفتند بایشان را ندیدیم ناگاه دیدیم میروند نام زندان بان سخن

خون آلود در زیر بر و آینه پنهان کرده دم سوسو از آن شدت سم و عاصم ایمن
 از روی دیده و از بگردن کمان بجهت رویم از بعد معلوم شد که در روی دیده بودیم و بعد فرانس
 آمده فلک را برد ما کمان نمودیم که میخواهند ورقا خوب کار ^{نمایند} خون آلود را
 حمل بجز و بگردن نمودیم و حکایت شهادت حضرت ورقا و روح الله را چند
 فرانس و سر باز که در دالان بودند این نوح ذکر نمودند همینکه حضرت ورقا
 را بدالان آوردند حاجب الدوله پیش آمده گفت ورقا خوب کار خود
 را کرد در حال بگو اول تو را بگم یا پدیرت را فرمودند میل خوشی است فرانس
 خیر از گم کشید بر شکم ورقا زده خنجر را تاب داده گفت احوالت
 چطور است فرمود الحمد لله از حال تو بهتر است حاجب الدوله غضبناک
 شده امر کرد کردن حضرت ورقا بخنجر گذارده چهار بر غضب حد مبارک
 او را پاره پاره نمودند در مقابل چشم روح الله و بعد نزد روح الله آمده (۱۱) زنجیر است با
 بقره نزاله
 میگوید احوال پدیرت را مشاهده نمودم حال بیابا بر پدیرت و با بیها معنی نما
 تا این از دولت بر ارتقی منصب کبریم و مستقر قرار دام روح الله با و اعتنا مینماید
 میفرماید ما دریم را بدینا شیخ و شیم صحبت یوسف به از درام معدودان مردود
 در غضب شده حکم مینماید فلک را بگردنش انداختم فرانسها فلک
 را بلفه نموده او را صلیب وار حلق نگاه میدارند قدر در دست پازده ساکت میشود
 او را بر زمین بگذارند بعد حکم کرد ببنده و حاجب ایمن را واردان دالان
 نمودند تا گاه حضرت روح الله چون مرغ نیم بسمل از زمین بر جسته
 و پاره بر زمین افتاده تسلیم شد حاجب الدوله از حلقه حلقه

تحوف و اضطراب بر او معلوم شده فوراً بیرون بگفت ایها را ببرد
 نگاه دار بر فردا ما را وارد حبس خانه نمودند و هنوز از کشف شدن شاه
 اهل زندان اطلاع ندارند خلاصه آن روز و شب را در مصیبت و رقا و رنج
 بگریه و ناله مشغول بودیم صبح فراشها از زندان آمده لباسها را لا بیرون کرده در
 عوض لباسها مندرس پوشانیدند و حقیر با جناب حاج میرزا یقینی برگشتن خود نمود
 ایام و یک حالت سرور و انقطاع عیب دست داده که بوصف در رخسار آید قدر
 بول داشتیم بسید فنای و محمد قلی را بیم که ایشان بعد از ما خارج نمایند چون
 ایشان اقرار بپاک شدن خود کرده بودند خیال کشتن ایشان را نداشتند لکن ما در نظر
 مستعد شده بودیم قدر نبات داشتیم بحاج میرزا گفتیم بدایم با پدر محبوس فرودند
 برابر چه نباتها را بخوریم که خون مان زیاد شو گفتیم معلوم نیست که ما را طلبند
 بیندازند یا سر ببرند گفت انشاء الله سر ببرند چه عرض نمایم که فاصله
 چهار ساعت چه حالت خوشتر داشتیم لکن چه فائده که قابل این قبض
 اعظم نبودیم و بعد از ظهر آنروز و بدیم غام اهل سخن بر ما بد و سخن مینمایند
 حضرت سید فنای و محمد قلی که با بیها شاه را کشته اند شاه بنا بود همین چند روز
 جشن خواندند این ما را امر خاص نمایند حال با بیها باعث شدند که ما در حبس
 ماندیم از شنیدن این خبر بسیار بر ایشان شدیم و در ساعت خبر کذب
 جعل نموده انتشار میدهند امروز چند بانی را گرفته کشته اند در تمام بلاد ایران
 با بیها را بیکر نهد بیکر حقیق عالم است که چند روز بر ما چه کز نیت حال انکه

معلوم شد که طائفه جمهور در طلب بوده اند و میرزا رضا که کاتب باین
 امر خطیر جارت نموده است قدر آسوده شدیم بعد از بیست
 یوم میرزا احمد کرمانش و سید حسین و سید ناصر که از طائفه جمهور طلب
 بودند ایشان وارد زندان نمودند و کندی بخیر کردند و مقارن همان
 ایام جناب ملا محمد رضا بنزد مشهور بهمد اباد در قسم بود روزی
 بیرون زدند چند نفر علی و را این امر مبارک صحبت بینا بد ایشان از جواب
 عاجز شده بریان قاطع را بعبان آوردند و جناب ایشان را کتک و آزار
 زده ایشان را بحکومت تسلیم می نمودند او را بمطهران بحضور صدر اعظم
 می فرستاد صدر اعظم بگو بد رخ او را پیش اسم برایت در رویش بانه نیت مرخص
 است جناب ملا رضا بگو بد رخ بانه مستقیم و نایب السلطنه مرا پیشنا سد صدر
 اعظم می فرمایند حال که بانه است او را بهر پیر زندان فرستادند او را بیرون آورده
 چند مشت بسم ایشان می زدند جناب اشخوند شکر و حمد آنگه یعنی بد از او بهر سندر
 که حمد و شکر شما از برابر جمیع می فرمایند شکر من از این جهت بود که مثل شما نادان
 و حیوان نیستیم که از روی جهل و نادانیت بسم کسی بزنیم یا مزه آورده
 هست را بجهنم بدینند ایشان از نیت غایبیم بار جناب ملا رضا را وارد
 زندان نمودند کندی بخیر کردند و بهما سپردند که با و جواب و سؤال نشمائیم
 و شهادت و رقار با و نکواییم نایب زندان آورده بایشان کف

گفت باید با بیهار را جسم نشان و اسرار فرمود من کسی را نمیشناسم گفت
 چگونه میشود در طهران با بیهار را شناس کرد گفت من چند نفر را میشناسم
 حاج میرزا علی اکبر حاج میرزا حیدر علی میرزا یعقوب شما ایشان را
 میدانند ایشان با بیهار را بشناسان بدهند تا یب و بد از او
 مطلب درست فرساید او را آورد پیش ما گفت او را موقوفه شوید ایشان نزد
 ما آمده آسوده شدند لاکن در حکمتها را ایشان از بر مال بسیارند
 و بر ایشان به با اهل زندان و اجزاء زندان از نایب فرایش و غیره
 صحبت مینمود و ایشان سخن پسته و استهزا مینمودند و سب و لعن بکردند در این
 و حاج میرزا علی اکبر و میرزا حیدر علی که قدر ملاحظه حکمت نمایند قبول مینمودند
 میفرمودند حکمت همین است شما حکمت را ندانستید ابد خلق هر چه بگویند بگویند
 حق مقدس است از وصف فرماید اهل ملک اگر بخوانم تمام اطوار و رفتار
 جناب ایشان را ذکر نمایم با بد کنایه بر قوم نمایم روزی نروند فلانی نام
 حذر پیش بگویند مرا این ایا تو ام میشنوی گفتیم نه فرمود اذن و اعبه استماع
 مرا نماید در جمیع اشیا را فرمودند نشویدت با و در آشپزخانه بدرگاه من
 نشا جاننده بنمایند و ناله میکنند که اسب بوب من مرا بومل خود برسان تا در
 تو فانی شوم و بعالم جبروت و راهوت وارد شوم قوه سمع و بصر کردم
 حال را کرده ام که دعایش را مستجاب نمایم شما چه صلاح بدانید

لابد باید وجه شویبت بدو را برابر ایشان بیست نمازیم که دعای او را سبحانه نماید
 و دیگر میرزا محمد نایب کرمانی جهت اخذ تبر نزد ما آمده اظهار دوستی و مودت
 میفرمود جناب حاج ابراهیم چون او را میشناخت باو اعتنا نمیکنیم و لاکن او دست
 از ما نمیکشید از ما وجهی گرفته نریزایک بیگفت و میخورد و ما هم از جهت دوستی
 زندان از برابر تابوستان شده همه روز از برابر حاج میرزا آوردند ما هم با اهل
 زندان و نایب و فرشتها بذل و بخشش می نمودیم از این جهت در میان آنها معزز
 و محترم بودیم روزی جناب حاج ابراهیم بمن گفت در دست ملاحظه کن
 میرزا احمد صبح شده چرخ تریاکت او را بچرخ روز نشانیده میرزا احمد ملتفت
 شد گفت حاج ابراهیم چرا میزها را محمدا فکر نکردی بگو علم و عرفان را نشانی
 کن انشاء و املایش را ملاحظه کن استقامتش را بهین بیست ستون مقابل بهاء الله
 ایستادم و رایت نهای و نفاق مرتفع نمودم گفتم عاقبت چه شد گفت
 آنچه جمال قدم فرموده و اراده نمود در ملک نظر بر شد و آنچه من خواستم و عرض
 نمودم بر عکس واقع شد و این آیه را تلاوت نمود *دعوة الحق و الذی یتیم*
یدعون من حونه لا یستجیبون لهم الا کبیا سطر کفیه له الماء یباع ناه و ما
هو بها لغبه و ما دعا الکافرین الا فی خلال و اظهار توبه نمود و رجعت نمود
 که توبه او رجعت حضرت عبداله با عرض ما هم حقیقاً عرض نمودم بمنظر
 مبارک رسیده فرموده بودند باز میرزا احمد در زندان توبه نموده تا حال
 چندین دفعه توبه کرده و توبه شکسته خداوند توایب است لکن او عهد را میگذرد

برزا محمد بها گفت شماها حق اعتراض بر من نزارید لوی حمله است
 نمود که جمال قدم ذکر او را بیفزایند قوله جل و عن هو الالبهر
 واذکر الذکر نعتی فی هذا الزمان من ارض الکاف و ربیناه بایز
 الا لطاف لیكون للامر ظهیراً و لقد اردنا ان نأخذہ بقهر من عندنا
 فناجانا ابوه الذکر کان من المؤمنین فی ستر مؤآده بند آخیزیم ان
 یارب العالمین و مقصود المقربین فیها من اهل کاف و کان قبل ذلک
 لعظمتک عن ساجدیم فالظنمہ ابوالرحمہ و اطفئه نار القهر
 و روه یا اهل البهأ بنقده الله کان فی نفس الامر له بنا امر عظیم
 وان فی اقباله شم فی اشکله ستر مستر لا یدرکه الا اول النهر
 و انه الآن عن شفا جرف بار فاقا ما ینقذه عفو السوا و اما یاخذه
 عدل القهار و کان ربک توأباً غفراً انتم بار چند مدت بایز
 احمد قلمون و سایر محبوبین بسر بر دیم میرزا احمد و رفقا بش سید ناصر و سید حسن
 تمن بربو انکس در داده حرکات از ایشان بروز نمود که ایشان از جنب
 بیرون بروند از شرا آنها آسعه شدیم و دیگر و نفر از زنها را احباب
 قیام بر خدمت و خلاصه ما نمودند عیال ما میرزا مؤمن اقا بکم که
 بدقار حضرت شم اراده الله فائز شده برار حقیر خواهر شده بود
 و سوسن باجر از برار حاجر ابمان باسم ایکیه از زنجان جمله دیدیم

ما آئینه الدوله روزه بسر وقت ما را مدندان خواران مهربان
 انهم عربینه سلطان و بزرگان دادند جو ابروین نیامد آخر شاه
 زاده عبدالعظیم رفته بوجفت سلطان مظفر الدین شاه تملک الافا
 عربیه کرده بودند و مستحطه مرخص بقسط امین الدوله صادر شد
 خواران بکمال سرور بزندان آمده بجا بشارت دادند که از سلطان فرما
 مرخص شما صادر شده در یوم عید قربان شما را مرخص بینا بند روز
 موعود آمده زنجیر کران را از کرد ما برداشته زنجیر سبک گذاردند سید
 فتاح و احمد قلدر با با هم زنجیر نمودند ما را از زندان بیرون آوردند
 نایب انبار در جلو و حوسر باز و فرارش از مین بسیار ما را باین
 شوکت و وقار در میان بانا رست خانم امین الدوله بهر و نند
 و هجوم خلق نشانی راه را مسدود نموده فراسنها از جلو را با باز میگرددند
 و جناب ملا رضا چون علیه بود او را پیشت حملی داده بودند که
 او را بهر اسرا بخت امین الدوله آوردند از نزدیک غروب وارد
 خانه امین الدوله شدیم و انشب را مریع بوج صحیح نوریم و منتظر که اذن
 مرخص صادر شود سید ابوالحسن با اسرافیه و چند نفر طراش وارد شدند
 یک نفر با آنها گفت بیایدند قدر با این بهره مرد با نه صحبت بدار بد ایشان
 هم آمده با جناب لاخوند ملا رضا بناسر صحبت گذاردند ملا رضا هم چنانچه

عادت او بود با ایشان صحبت نمود و آنها با عین الدوله عرض کرده
 که اگر شما این سپهر مردمان را نماند با وجهی اینکم خود اقرار دارد سبب جرات و
 جرات با آنها میشود همین الدوله فرموده بود نفر که چهار نفر از نجاران
 ملازمت ایشان در این زمان مرجوع دارند ما با عرض شدیم او جناب
 بنزدان قشرب بر دند بجزان حاجر ایمان گاه که بریدین ایشان برقت و از هر
 ایشان چیزی بریدیم میر تا اینکه در حبس روحش بمقام قدس جاودانی مقرر
 گزید علیهم بهاء الله و ثنائه و ما از خانه امین الدوله بیرون آمده بخانه
 سوسن باجر آمدیم و احباب آمده بیکدیگر ملاقات نمودیم و یوم بعد بخانه
 خواهر دیکر اکا بکم آمدیم و اگر احباب آمده دیده را بجمال انور سلطان روشن
 و منور نمودیم و بیکدیگر ملاقات احباب و زحمات امین و نفر مؤمنه اگر
 عرض نمایم ^{مطلب} لایعنه و از مقصد باز ما نام بعد از چند عازم زنجان
 شدیم با جناب ایمان وارد زنجان شدیم خانها را خراب و بران دیدیم
 سراغ از اهل عیال گرفتیم گفتند با اتفاق آسن ابر حاجر ایمان بعشق ابر رفتند
 و در عشق ابر لا برزا مهر بنزد که صیبه حقیق در بیت ایشان عیال و اطفال
 حقیق را پرستار نموده بود بنده بعد از توقف یکماه در زنجان و خیر آباد
 عازم عشق ابر شدم و باز ام بسبب کفش دوز مشغول شدم و بعد
 از خروج از حبس عرض بفرموده حضرت من اراده الله عرض نموده اذن
 شریفیانه خواسته ام و اذن حاصل شده است وقت ترقی و منظم گشته
 چگونگی اسباب سفر فراهم آید و اسباب را خدایوند متعال اینم قسم فراهم آورد

توسعه

جناب خلیفہ اللہ خیمالی شرفیانی بستر فی اقدس بدون اذن و تذکرہ و تر
 بطفلیس رفتہ اور امانغ شدہ اند جناب لا عزیز اللہ و چند نوا جناب
 این قسم مصیبت دیدہ بودند لا بیزار حسین زنجانی اذن شرفیانی وارد
 جناب اعز اللہ مخارج سفر اور انجمن خود ہر اہم خلیفہ اللہ بارض مقصود
 روند از جہت خلیفہ اللہ تذکرہ حاضر نمودہ مع خان راہ برداشتہ بطفلیس
 رفتہ و ایشان را برداشتہ بارض اقدس شرف شدیم و بنیارت عبثہ
 مقدسہ شرف شدیم و بفقوز تقاسم مبارک من ارادہ اللہ فائز کردیم
 خانہ در ایام شرفیانی اچہم از سان مبارک حضرت من ارادہ اللہ انجا
 نمودہ و کتابی علیہ ثبت نمودہ ام در این مقام ذکرش مناسب است
 ہر کسی مبارک داشتہ باشد بان کتابچہ جمع نماید و در ایام شرفیانی لا عزیز
 عریضہ ساحت قدس عرض نمودہ بود کہ ہمیز حاجت و خلیفہ اللہ ہر طرف
 کہ مرکز میثاق امر فرمایند بتبلیغ مشغول شوند فرمودند خلیفہ اللہ مراجعت نمودہ
 معاون لا عزیز اللہ باشد میرزا حسین را بہت ایران روانہ نمایند بنسبت
 نفیحات اللہ مشغول شود جناب اعزیز اللہ استثناء لار مولیہ متکفل
 بعضی از امورات خانہ شدہ و خانہ زحماتہ عیال را اطفال را ہمیز احمد
 رجوع نمودہ بہت ایران توجہ نمود مدرسہ بکست رہی بنسبت نفیحات
 مشغول بودم اللہ الحمد جمعہ وقت موید و منصور بودم اگر تعصیان فرمود

بیان مطلوب میشود بار بعد از آنکه بخت آذر با بجان و سیان را بخت
 بعضی ابر نمودم چند نفر از اهل تبریز و بعضی از اجناس سیان عربی و بعضی مجبور
 حضرت من اراده الله عرض نموده بودند که چون میرزا حسین رسومات بلد
 مان میداند و مدت تمام در سیان بود رجای منی بهم که او را مامور بسیان نمایند
 زمان گذشت و در سیان هم اینجائی که میگفتند آمدند سیان مشتاق
 روی تو مستند البته شما هم مشتاق ایشان هستند بود ان شما در اینجا
 سبب بقای این لغت است فان اسبابها با عجباب فروخته از عشق اهل
 قطع علاقه نموده با اهل و عیال بسیان رفتم و با اجناس ان سامان بکمال
 سرور و حضور یکدیگر ملاقات نمودیم و احباب اهدت نموده محل و سحر
 جده او را اجتماع بنا نمودند و حاجت تبریز ^{فردی} اسباب از بران محل
 فرستادند و خورد خورد اسباب انقدر واقف احباب فراهم شد از
 اغیار هم آمد رفت بنمودند بعضی مقبل و برخبر عرض میفرستند جناب میرزا
 از الله قسم بسیان آمده استعمال احباب زیاده شده و هر جهت تعمیر
 مقام مقدس در حیفاً جمع نمودند و پنج نفر در همان ایام زمستان
 مسافر بارضی مقصود شدند اجناس کوچک و بزرگ بشایحت ایشان
 رفتند اغیار از ملا حظ این رفتار نار غل و بغضا در قلوبشان متعل
 فریاد و اشکها بلند نمودند و با هم این کلمات سرودند با بیها و بینم خود را اشکار
 نمودند مثل سامان که بگردا میروند ایشان هم بر ملا بعضی میروند بدرغم

میرود استقبال بنمایند باید چاره کرد و اگر فریاد است که مثل یهودیها مایل
استهزا یعنی بنزد و بر بیاض ما و صدمه نشان میگذازند غیرت چه شد تعصب کجاست
خلاصه بعضی از مفسدینم که نوع آنها همه وقت در همه مکان اسباب فتنه و فساد
شده اند و اسم آنها اصلاح گزارده اند کما قال الله تعالی فقل لهم و انما قبل
لهم لا تقدر و افلا یرضون کما لو انما نحن مصححون الا انهم هم المفسدون و لا ینکون الا یعلمون
از این نفوس محسوس عوام کالذیعام شده و اهل قریه اطراف را بجزکت
آورده و افترو و نمانت بر همه بنایان آمده با حجاب نسبت داده و قلوب
انها را مملو از بغض و عداوت نموده خون آنها را بجوش آورده و آنها نزد علماء
رفته و ایشان را محلد و نحو قرار داده علماء جاهل بهم با آنها فتوا سر جهاد داده
ضعف الطالب و المطلوب و با ایشان دستور العمل داد که شی با اهل قریه اطراف
که هم جوارشها مستند متفق شده همچو نموده با بیها سیستان لهداکت نما بیدایش
هم باین را اتفاق بنی بیند بکن بر خیز از اثر کلمه حق که میفرماید ان کبیر الشیطان
کان ضعیفا اجباب هم از خیالات ایشان مطلع میشوند طریق حزم و احتیاط
را از دست نمیدهند و تدارک اسباب دفاع بر سر آید تفنگها را خود را
اصلاح یعنی بند بعضی که تفنگ و اسباب حرب نداشته اینها را مینماید آغمار نیز
از تدارک اسباب اجباب مطلع شده مضطرب میشوند از خوف از سبسان
کوچ نموده بمحلات دیگر میروند اجباب از کوچ کردن آنها خائف شده بگویند
اهل قریه اطراف ایشان را از بزروج نترسانند که در وقت هجوم ایشان سبسان
سوار جماعت با برسی و سبسان نباشد باز طرفین از این خیالات اسباب

حاج محمد علی
و شیخ الاسلام

خوف و رعب از ایشان فراموش شده باری بعد از کوچک نمودن اخبار احباب
 کل معجز شده و در فکر سنگ نبت و عسک دفاع نمودن حاضر شدند و آن شب که احدک
 خواب نگر و اطفال و زنهای مضطرب و خائف صبح احباب منورست نوعی قرار
 بر این شد که جمعی بتریز رفته کعبه کعبه را بحکومت اطلاع دهند چهار نفر
 از اهالی میان مع حقیق و هو طفل جمال و جلال از میان حرکت نوعی با احباب
 با جمال و جلال وارد تبریز شدیم و مطلب کما استخوانی است عرض نمودیم
 و فتنه سواران و فرمایند آنها را نزد حکومت ثابت نمودیم چند نفر سوار ما مور شده
 بر سر آمدن قریه حاجر افلا که عمده فار و عناد از ایشان بود از آنها التزام
 گرفته نهادید بشکر نوعی ایشان را آرام نمودند چندر طرفین آرام بودند
 لاکن ماده فقر قطع نشده اخبار سر صدانز که وقت بهائت آورده با او و غوغا
 نمایند و دیگر تندیر نوعی مجله و تذویر بکنند نفر از ضعفاء احباب با بوعد و عید و بیم آمد
 با همه همراه نوعی و در ایام محرم که همه وقت در همه جاها رفتند و فرامست
 بناز بهانه گرفتن با احباب گذاروند و چند نفر از احباب که در محله آنها نزل داشتند
 بر سر آنها هجوم نوعی ایشان را بزنند از این طرف با احباب اطلاع دادند فوراً جمع
 چوب چاق حربیه و سراق عزم نداشتند نوعی بحمل آنها رفتند آنها مطلع شده همگرا
 نمودند خانه با اسلح آمدند ملا صظم نمایم که چه بنوع دیدم در باره امور بلندیات
 و مفره تیرام تفنگ خلا شد بسیار محضوف بودم که قتل واقع شو بعد از ساعت
 احباب مراجعت نمودند و دیدیم چیزی را قطع نشده بهائت با امور سفارت فرار

کرده اند و چند تیر تفنگ آنها خالی کرده اند و بعد آن سید صفی اجاب که نزد
 آنها رفته بود در لاجع شدند و توبه انابه نمودند علاوه بعضی از اغیار هم چون چند
 را غالب دیدند بطرف اجاب آمدند و مذکور نمودند که ما هم وقت باشما
 بجهتیم اغیار چون مغلوب مغلوب شدیم و مجبور شدیم که با اجاب اجاب کذب
 و افترا گفت کثرت نمودند و همه بقره اطراف رفته و بعد بتبریز رفته در تمام محاسن
 و محافل که روزه خان بوده اینها با حالت پریشان این صر و غها و نهانها را
 فکر میکنند اند که مادر ایام محرم روضه خوانند و اشتم با اینها مانع شدند بخود بالله
 با کسی ناسزا گفتند آخوند روضه خوان را ریش بریدند بنبر ما را انشردند بعضی از
 نهانها را برده اند چند نفر از مردها را بر قتل نمودند چشم بر آنها آمده است
 یا ایشان را کشته اند از این قبیل بیانات در صحیح دلت و شکایات مقامات که
 تعزیه خوانی بوده فکر مینمایند و یک معلم است که از این صحبتها چگونه خون
 این مردم بخوشی مرا بد مخصوصی عوام را کن اکثر علمی و عقلا دانستند که این مطالب
 نادر است حکومت تبریز هم از طرفین بیطلبید مع کذا خدا طرفین حضرت
 و بجهت از که خدا را اجاب حاجت منم العابدینم میرسد اینها بر سر من تراش
 کرده اند عرض مینمایند بنده در تبریز بوده لکن از قرار یک بر من معلوم شده در
 سرزراعت و در خدمت نشانی نیک بود که خدا را اغیار زد که مینمایند که سر و دست و نزدیک
 بود شاهزاده با و نهیب بفرموده در تبریز ملک نزارع یعنی لیدر میگردد سر و دست
 مذهب بود و اینها با دستند بشما چه بد خلقت دارد با بر ما شدند و بعد از حاجت
 زینم العابدینم میرسد که با اینها چه میکنند میگردد خداوند را لا شریک له بعد از

و جمیع انبیاء و مرسلین را از آدم تا خاتم النبیین و عند الله مبدأ نزل و انتم انبیا علیهم السلام را محبت و مطیع و مقادیر و جمیع آوا امر آنها را عاملند و نزار و مکاره را تارک و حضرت و بیهدر بیفرا ما بیدار افاشفته الدوله حاجرت خوب جواب داد و بعد حاجرت و بیهدر عرض یعنی بد که این حضرات مطالبه را نسبت باین طائفه در همه جا ذکر کرده اند و بسیر بر حکومت ام عرض نموده اند که باینها چنین و چنان کرده اند عرض ما باین است که چند نفر نفوس امین را بفرستید تحقیق نمایدند اگر بکافران این تهمتها که نسبت بجا داده اند راست باشد تمام حرفها ایشان صدق است و ما بافق و کت و ملت هستیم و اگر تمام کذب و تهمت شد حکم با شماست و بیهدر فرمود حرف از این صانع نرفه بهتر نیشو تو جسم باغیا رفوعه شما چه میگویند کلا سکت صامت کو یا کلمات حاجرت بیع العابدین خاصیت شعبان کلیم بخشید که تمام آیات کوره را بلیغ و بطلان آنها را آشکار نمود حضرت و بیهدر چهار نفر از انصار خود را جهت تحقیق این مطلب بسیار فرستادند ایشان بنا بر تحقیق گذاردند گفتند آن روضه خوان که ریش او را بریده اند کدام است کسی پیدانشد پس سیدان بنر شمار که سوزانیده اند در کجا و چه محل هو از جواب عاجز شدند پس سیدان بنر شمار که برده اند شمار با آنها کیا بند و اسامان زننها چیست معلوم نشد گفتند آن چند نفر درها شمار که مفقود شده اند کیا بند معلوم شد کذب بود و چند نفر اسبابها را خانه خود را برده در محنت مخفی نموده بودند و با حساب تهمت زده بود که اسبابها را غارت کرده از آن اغیار که آمده بودند

با احباب صحیح مشرفه بودند میدادند اسبابها را در کجا غرض نوعی اند با احباب اطلاق
 دادند ان اسبابها را نیز آورده بیرون آوردند و بدین ترتیب سوانح ایشان بر همه کس
 آشکار شد و کلمه مبارکه ان الله لا یصلح علی المقصدین مصدر افضی ظاهر شد و مفاد آیه
 مبارکه جنود اللہ المغانیم محقق و معلوم گشت خلاصه ان نفوس بعد از تحقیق از
 آنها وجه فلق و جزیره گرفته و چند نفر از تنبیه نوعی در آخر اصلاح داده بتبریز
 مراجعت نمودند چون اغیار سنی جمیع الجهات مایوس شدند لا بد نسیم
 شدند لکن قلوبهم نکاد تفتیر من الغیض اجبار تبریز بحقیق مرقوم نمودند
 که از سیان حرکت کرده بروم تبریز شاید قدرت عداوت ایشان که
 شو چون این فتنه و آشوب از وقت آمدن این فانی بسیار پیچیده واقع
 شده ام بسیار هم بر فتن حقیر اضری میشوند که ما با همید و رضای اغیار عمل
 نمیکند زبده از اینها کردند کار از دستشان فرایند زمانه نگذشت از حضرت من
 اراده الله لو حزنزل و میفرمایند از سیان با طرف حرکت شما اگر گاه کاه
 بسیار تردد نماز جائز و جناب میرزا اسدالله قریب از تبریز آمده با احباب
 سیان قرار این قسم گذاریم که حقیقاً بل بیت را بعشق ابراهیم و هر گاه از
 مرکز پیشانی امر شد خود و حده بسیار ان آیم اسباب خانه با احباب فرودخته
 از سیان حرکت نمودیم جمعی از احباب و جناب اسید اسدالله هم را
 آمده بقیه با با کندر وارد شدند از ده خانه از احباب در ان قریب است
 در خانه سلطان شیخ که رئیس احباب است منزل نمودیم پانزده یوم ما را
 نگاه داشت و آنچه لازم محبت بود ایشان را احباب انجام دادند آوردند

و از آنجا بار در بید آمدیم چهارم در روز در بید رفتیم نموده احباب
 آنجا را ملاقات کردیم حین اقامت در خیر مراغه در آنجا تشریف
 داشت بسیار مشتعل بودند و از اردبیل بعشق آمدیم چون
 صبیحه حقیقه که در خانه جناب هابیزا مهدی است در فیروزه که پیدای عشق
 اهداست در آنجا بود جناب هابیزا مهدی ما را با اهدا بیت با کمال جمال
 جلال فیروزه بردند چند روز با هوسخانه که در فیروزه بودند بسر بردیم
 جهته باز دید منزل جناب استادی اکبر سهار نیز در فستیم ملا و طه شد مشغول
 نوشتن شرح حال بر یک از ما جریتم که بعشق اهدا بجزت نموده اند ^{شغول}
 و رقوم مرثیه بقدر آن کتاب را قرائت نمودم حکایات و بیانات
 رنگارنگ دارد مثنایه بوستانه است از مریخ از بار و اشعار و انواع
 شقایق و ریاحین در آن موجود است بسیار از تلاوشش ملنذ و محظوظ
 شدم لهذا فایده هم سرگذشت وقایع خود را رقوم نموده با ایشان دارم که در
 کتاب تاریخ خود درج نمایند و جناب ایشان فرمودند که حکایت
 شهادت جناب طبیب و ابا بصیر و آسپه شرف را بعد از وقایع خود
 فیکر نمایم لذا وقایع شهادت ایشان چنانچه واقع شد و از منسوبان
 خود شهدا شنیده ام از ام اشرفه و غیره عرض نمایم حکایت جناب
 هابیزا محمد علی طبیب ابن مرحوم حاج میرزا معصوم طبیب این
 است که بعد از حرکت جمال قدم از دارالسلام جناب نبیل زنده

ن
 نیز بجان آید جناب طبیب را سلامت و عافی بندگان چند مجلس با ایشان
 صحبت مینمایند ایشان مقصد بقی میکنند و ایشان عریضه بحضور جمال
 قدم عرض مینمایند و بجناب آقا میرزا احمد نراق میر میزند که حین شرفینا بر
 در ارض سر تقدیم حضور نماید جناب آقا میرزا احمد و جناب
 لامصطفی در شهر تبریز گرفتار حزب خون ریز میشوند ایشان را با هم
 دولت شهید مینمایند در میان نوشنجاب ایشان عریضه جناب طبیب را
 پیدا نموده بحضور سلطان میفرستند بعد از آنکه امر بقتل مینمایند عظیم
 خان حاکم نراق در ایام ماه رمضان بوقت افطار طبیب را احضار
 مینماید که بکرازیها را حرم ناخوش احوالند طبیب وارد حرم سران شده
 شده در یک از حجرات جاسی میشود و بتلاوت قرآن مشغول و منتظر عظیم
 خان بعهه نگاه و میر غضب حاضر میشوند و برایشان سلام مینمایند و بعد
 ملکلاف شاه را که خطاب بعظیم بوده که ایشان را مقتول نمایند با و میدهند
 جناب طبیب میفرماید با آنچه ما مورد محمول داریم فروش الطاق را جمع نموده
 طشت حاضر کرده سرایش نرادان طلشت میبرند و جسد مبارک او را در
 باغ پادشاه آورده چند قبر اول دوران گذارده بودند نام اشرف فرمودند
 بعد از آنکه من شنیدم جسد مبارک طبیب در باغ ^{بستان} قتم تا او را زیارت
 نمایم قراولها مانع شدند از خون مطهرش در جاسی پارسا جمع شده
 بسته بچون خون با خاکها بیکه بان خون اوده شده بود جمع کرده بچون نه راجع
 شدم و بعد که آمد شهر از این واقعه مطلع شدند تا محوم ناموم شدند

و تاسست خوردند از حیث و کونتم موافق مخالف و جسد شریفش را
 در زیر همان عمارت در کفبرگی جناب طیب از برابر درش ساخته
 بود و ضمن نمودن از جمال قدم زیارت نامه با سینه نازل همه وقت اجاب
 بنز یارش میروند عجب انبی است که اغیار هم باو اعتقاد دارند و مخفف از
 احباب مسکن خاک قبر طیب را برابر شفا میزنند و رقیب لایم کننده شده
 حکایت جناب لاسیدا شرف و ابابیر علیهما السلام و شنائمه آسیدا شرف ابنم لایر جلیل
 جوار فروش جناب میر جلیل با چهار نفر از قبیله اش در دعوائش نجاب
 شهید شدند برادرش میر صلاح نام داشت این جوار در رشید شجاعتها ظاهر
 نمودند تا بدرجه شهادت فائز شدند جناب لاسیدا شرف در وقت شهادت
 بدرش طفل بود بعد از بلوغ در مقام تحقیق برآمده تصدیق بامر
 نقطه اول و طلعت انحر جمال ابره بینماید مشعل و منجرب شده فردا واحد
 با در نه عازم می شود و بشرف انقاس محبوب فائز بعد از نیند مقصد
 بزنجان مراجعت مینماید چون در آن ایام اثر اجازت نجاب از نجی بودند
 جناب سیدا شرف و ابابصیر بر اثبات امر جمال قدم قیام نمودند و مردم را
 بر حقیقت امر و حقیقت جمال قدم آگاه نمودند و بسپرده و حجاب
 شیخ و شاب را بر امر مالک رقاب دعوت نمودند و صدقات
 زیر از اغیار و هم از جماعت از لیبها کشیدند و بعد جناب لاسیدا شرف

مرده از عظم شریف است اقدس بیخاید همشیره محترم خود را ضیائیه همراه
 ببرد و جناب حاج ابراهیم را از بر سر خدمت با خود ببرد و بشرف لبها
 قاشق میگرداند و آنرا انقضای خدمت وصال بجناب سید اشرف میفرماید
 مادر است از فراق تو محزون است تو را میطلبد باید بروی او را در گوش
 نخا سر و ضیائیه که بجای تو نامیده شده ما او را ~~بجای جناب~~ بخشدیم
 بایمان شما را فرستید ایشان هم را ضرر نخواهند شد و ایشان را
 اذن مرخص فرموده بزینجان را جمعیت نمودند و جناب سید اشرف
 با ابا بصیر بتبایخ امر مشغول میشوند روز رسید اشرف بر والده
 خود میگوید تو از جمال قدم مرا طلب نمودی جمال قدم عنایت فرمود
 حال تو در عوض بر این جمال قدم چه امرتقان میدارم میگوید منم قابل
 و لایق جمال قدم چیز ندارم مگر تو را قربانی جمال قدم نمایم سید اشرف
 فرمود امیدوارم که این قربانی شما قبول شود چند ننگ داشت ملاقات
 در بندر بطهران میرفت وارد زینجان شد اهل زینجان پیش ایشان
 رفته از جناب ابا بصیر جناب سید اشرف شکایت نمودند و
 شهادت بر بانی بون ایشان دادند ایشان قائم ظلم و اعساف
 برداشته رقم قتل آن مرد معین موحذ صادر نمود فقواری قدر داده
 از زینجان بطهران عازم شد از قرار مذکور زمان ننگ داشت که
 بمقام اهل خود سفر کردید اهل زینجان بحمل حکومت اجتماع نموده

که باید حاکم در بند اجرائی خود از زمان مجدالدوله خالو شاه حاکم رنجام
 بود از زنجان بقرا اطراف حرکت نمود بفراش باشرا اجازه داد باین
 قسم که سید اشرف و ابابصیر را در محضر علما حاضر کن اگر تبریز جمعند و ابابصیر
 مرخصی نماند و اگر اقرار کردند بقومده علمی عامل شود چند رقیب بوجوه
 جناب سید اشرف و ابابصیر نازل و در آن لوی تلویح و اشاره مدلل بر شهادت
 ایشان مرقوم و ایشان مشق جانباز غوغه منتظران وقت بودند
 و مستحق شهادت ام اشرف فرمودند ابابصیر در خانه تا بوقت ناگاه کسی
 درق الباب نمود فوراً جناب ابابصیر بر خواسته شال کمر خورا محکم بست جزوه
 ایات در بغل داشت بیرون آورده بمن سپرد فرمود عقب من آمده اند من رفتم خدا
 حافظ من همراه ایشان رفتم در را باز کردم و بدم چند نفر فرانس حکومت
 دست جناب ابابصیر گرفته بمنزل حکومت بردند چند نفر از علما حاضر
 بوده اند بایشان صحبت مینمایند اینان بکمال شجاعت و استقامت اثبات

مطلب یعنی بدلائل جز انکار او بارش حاضر نمیشود ایشان در حبس بنامیند
 ۳ روز در حبس بوده اند و فحش هم پارس مبارکش را در فلک گذارده
 خوب بیزند ام اشرف میگوید من در حبس بدیدن ابابصیر رفتم و بدم از
 بس خوب بر پاهایش زده اند خون از ناخنهایش جاری شده پاهایش خون آلوده
 است حالت رقت دست داده گریستم فرمودند گریه میکنی مستقیم باشی بهم خواران
 ما بگو در مصیبت ما جزع و فزع نمانند و با حدس بگو نشوند صابرو شاکر باشند
 بجا جس فحش هم فرموده بود برو نزد سید اشرف با و بگو از شهر برو و کم گرفتار

نشود آن حد که با هم نمودیم که جان خود را فدای ما کنیم که شاید به سبب حیات
 جمع خود من ملاحظه نمودم این خلق تا انصاف بهیچ وجه مستقیم نمیتوانند حاضر
 نصیح بگویند من بهیچام ابا بصیر را با سید اشرف رسانیدم ایشان فرمودند
 از جهت اطاعت قول ایشان از خانه بیرون رفته در باغ منتظر تا قضا
 چه امضا نماید بعد از آن ابا بصیر را از حبس بیرون آورده بیدان آوردند
 میر غضب آمده میخواهد دستهایش را ببندد فرمودند من هرگز نوشته
 حرکت نخواهم نمود دست بستن لازم نیست جلاد تیغ را بکلو ابا بصیر
 گذارده که سر را از بدن جدا نماید میفرمایند جدا دزد و قوف محل فرج را
 خداوند بدست خود تیغ را گذارده و آن جلاد سر را از بدن جدا بنماید
 و بعد مردم آن جد را سنگ باران مینمایند و بعضی سخنهای آهنگ بر سرش میکنند
 سه شبانه روز جدش در میان میدان مانده و بعد سبزی بپاک داروغه
 را با چند فراش مامور مینمایند که سید اشرف را بجا آورند مرا اینند
 در باغ که سید اشرف ایشان را استقبال مینماید و یک مجموعه
 انکو را از برایشان آورد و داروغه بگوید قدر را چه بسیار
 و اشاره مینماید که بیرون رو آسید اشرف اب مراد را از داروغه
 با و بگوید فرار کن ما از بر سر کشتن تو آمده ایم ما بگویم او را اندریم
 تو فرار مینمایید من اگر فرار نمایم بر سر تو تعریف ندارد از قضا
 آنگاه بگفت فرار نمایم داروغه بخشیم آمده سایر بر صورت ایشان بنزد

میگوید پدرت ام بخت تو غرور داشت که شهر زنجان را ویران
 کرد او را بر داشته محاسن حکومت میدهند ملا با شریعید الملک
 با ایشان گفتگو بنمایند و در آخر میگویند بیجانهاش بریز است او را
 بدست بر غضب و همدشاید خائف خود و اباشاید او را در میدان
 آوردند و آن بوم چون طفل از سلطان فوت شده به سلامت و گامی
 را خلق بسته بود نزد جمعیت کثیر در میدان جمع بودند سید امام جماعت
 نزد جناب اسید اشرف آمده ایشان را در بغل گرفته در کوشش او
 گام میگویند و آمده در محلی مرتفع استاده میگویند ایها الناس سید اشرف
 معنی کرد با بیعت متفرق شوید سید اشرف مفضل شده و ستار خود را
 بلند میباید میگویند ایها الناس سید اشرف معنی ننموده و نخواهد نمود
 معنی سزاواران که نیت که از حق معرض شده شهید عبد الواسع امام
 جمع عبار خود بر سر کشید از میان آن جمع بیرون میرود میگوید خود میدانید
 جناب اسید اشرف بر سر نعش ابابصیر آوردند همینکه نعش بر نعش
 پر خون آن شهید مظلوم افتاد فرمود پسر این میدان کل آسمان شده
 و این میبیت با سوز گداز سخن نموند تو مرا تنگ شد روز زمین ایصنم
 دل بخیز این ماجرا نیت عمین ایصنم در طلبت ناظم جان طلب حاضرم
 جان سم جز ترا نیت ز همین ایصنم و خود را بر سر نعش ابابصیر
 انداخته او را در بغل گرفت و در موخوی از خون او رنگین و مشکین نمود

و اکثر اهل ریجان بنهاوت سید اشرف را فریبند و میخواستند بهانه
 بدست آورده او را از کفن بجات دهند بعضی سراسیمه نزد والده اش
 آمدند بلکه او آمده فرزند خود را نصیحت نماید فرمود آن آمده او را
 نصیحت مینمایم نزد پسر حاضر شده فرمود از فرزند ارجمند مبادا شوخی
 از برایت حاصل شود گفت شرم بر تو حلال است که تو را در خون
 خود غوطه و ریسم گفت اساور خواطر جمع دار دست از طلب ندارم
 تا کام دل بر آید یا تم رسد بجانان یا جان ز تن بر آید اسرار نقر
 بود جراح بر غضب گفت یک زخم مخفی بر او بنزن بلکه خائف شده از خیال
 خود متور شو و بعد من رحم گزار دان زخم را خوب مینمایم بر غضب
 هم در آن جین ممت بیخ کار در بر کوشه بر در راست ایشان بغضب
 تمام میزند نصف صورت را تا زیر زنج میزدانند و ضربت و بکر بر کتف
 فرو آورده اما سینم کار کردید و ان سلیل جلیل را از پا و آوردم مردم
 از خشم بر غضب راستک بالان نمودند و یک چشمت بغرب سنگ کور شد
 و در همان روز جوانان اهل محله جمع شده جد سید اشرف را برداشته
 غسل گرفتند و در امام زاده دفن نمودند آنچه ام اشرف سحر نمود که
 که او را غسل ندهند قبول نکردند و نحس ابا بصیر را ۴ نفر حمال برداشته
 بیرون دروازه شهر در کودا بر میانند از نرو شب اجاب رفته در
 همان مکان او را دفن مینمایند قبرش پنهان است لکن بعضی محل قبر را
 میدانند و یک بعد از شهاوت سید اشرف همسایهها دیوار خانه

لا یعقل

ام اشرف را خراب نمودند و در آن زمان که حاجر ایمنان تعمیر نمود
 و املاک و متعلقات با هم اشرف را رسیدگی می نمود و بعد از وفات
 ضیاء زوجه حاجر ایمنان ام اشرف اولاد با سارا و پسر سارا یعنی
 صبیح کویک حاجر ایمنان که القابیه نام داشت ام اشرف کمال میل
 و رضا بعقد حضرت ورقا و آورد و بعد از شهادت ورقا
 بعشق اهل آمدند و بعد از مدتی در بعضی از اجباب القابیه را جناب
 ناصر خسرو باب اصفاغه تزویج نمودند و جناب حاجر ایمنان در
 حج فرزندان محمدشاهی احسن و اولاد انشاس کن مدینه عشق شدند تمام
 شد آنچه جناب ابرار حین زجانه بحد خودشان و قوم نموده بودند
 مگر اینکه حقیقاً آن مختصرتر از ایشان بودند و گاه بعضی در عبارات
 داده شده و علاوه آنچه از نفوس با اطلاع شنیده بودیم بان ضم کردیم
 و دیگر چند بیت مثنوی از جناب نبیر اعظم که مختصر فرمودند نفاذ
 شهدا از بجان و غیر هم ذکر فرموده در آخرین بیانات مرقوم میساییم و اینها
 هر کسی از انقطاع سبر و در جنت بر اقبال خود خوشی مکن
 اول آن ارض اعلی را طبیب ان شهید روح هم نام حبیب
 که چشم بجز سبر بر پدرش و بطنت شد مزینم به او جنات هشت

بعد از
 ان اعلی
 در زینت
 بی کمال
 بر او داد

<p>در صحبت نیر با اشتراق از شاخ پوران و نور منقر سر بر احوت باختند اندر وفا گشت در فرج سوس اعدا شان وطن سالها بر آستانت سر بکف در هوا سوغ فشانده بالها کرد پرواز او سوس اع الجنان کز کم تا بیدر اول با بصیر راه را بنمونه بر یاران عشق پا بهها کو بر ملا با اشرفش کم نشد از او ندرس پا بهها جمله زنجانیان را جان بداد اسفند پیش جمله ما چون او اشرف از کل در زجر استقامت در او رزم شد مشرف مرتین چون که رایج گشت خنجر بار شد</p>	<p>و شران مصطفی ز اهل نراق سومرا حد چهارم شان تقی اندر در قیام نیز چون با مصطفی روح اعدا شان دران شد زان پنجم ایشان بعد نجف انهم از زنجان و لکن سالها تا که در طاربت الیهها زنان ششم شان امیر خوش سیر شعه زد در سینه اش فاران عشق شد بر صبر تحمل از کفشش سنگ باران شد ز خندان باران تا که جان خویش در زنجان بداد سرخ شد رخسار او از خون او هفتم شان سید امل و راند او ز زنجان جا رسد با بنهار عین از انجا چون جام او سرشار شد</p>
---	--

بود بصیرش بود در زنجبان انیس
 پاهای او در بارها
 چون گرفتار بلا شد بود بصیر
 در چه گفتندش که با تو نیست کار
 گفت نذیر شهادت شا یقیم
 یک جسد سمل است صد جان میدام
 مادرش حاضر نموده پیش او
 مادرش بود سپید پارس بود بصیر
 جمله گفتندش که با اینک جگار
 گفت وقترا شرفم کرد در پسر
 بود بصیر آمد چه در میدان شهید
 همچو جان بگرفت جسمش در کنار
 اندران حالت شهید و کشته شد
 مادرش با شوق گفت ای مؤتم
 چون ز نرس این بود در عشق حال
 خلق در حیرت که ایشان بستند
 نغمه آمد از ایشان محبوب

روز شب با هم بچند الله جلیس
 نامده ممنوع از آزارها
 کشت اشرف نیز هم امش اسپر
 تو از این اعما بیا بمنما فرار
 چون کریم من ز شهیدش فایتم
 همیشه پگاه از زان میدام
 کاین پسر را یک نصیحت باز گو
 کاش منم بود من با تو اسپر
 پور خود را کن نصیحت ز بهنار
 که دهد اندر ره محبوب سر
 اشرفش چون عاشقان بسردوید
 خون او مالید بر رخ بیقرار
 خون او با خون او آغوشم شد
 این زمان راضی شد از تو قلبم
 پس چه باید بود احوال رجال
 این چنین سر باز هر چه بستند
 کاش انداخت بر کل قلوب

هشتم از سرد فرزند رسول	ان نوزادان شیخ آریاب و رسول
هفت سال اندر رحمت محبوبان	با غل و زنجیر او مانوس بود
چون علم افراختند در ارض سر	شد ز حب آزادان سلطان بر
شد بغداد او ز عشقت بکام	کشیدت اشفتوت را با سیان
بود سفارش رحمت پنج سال	هر دوش در جان فزون تر اشتغال
تا که در وقت سحرش بدوش	در رحمت شهید شهادت کرد نوش
بود ان سرشار عشق از اهل قم	جاس جام به او نوشید ختم

نسخه ۱۷

جناب ملا در رحیم کفش جو نرض اهل زنجیران و لکیم در فتنه او تبه زنجیران
 شهید شده در ان ایام لذل بود بعد از بلوغ با اصحاب یمین ملحق
 و در جرگه اهل یقین وارد می شود و از اهل سجدین الذین یکذبون بیوم
 الذین اجتناب می نمایند از ان شیره زک که در دعوات زنجیران سبقت
 از مردان گرفت و در میدان حرب بطلانت و بیادنت ظاهر نمود
 خالم جناب ایشان است نامش زینب بود لباس حرب پوشیده
 بر سینه معروف بود عاقبت بمقام شهادت فائز شد جناب
 شهید رحیم جو رحبت و وفاست و سازج صدق و صفادر
 امورات خیریه از سابقین الی الخیرات است بعد از جمع و جمال
 قدم جل زکرة الا عظم بانفاق جناب روحانی بشر و بیته و این جناب

جناب آقا میرزا محمد باقر صاحب الله سبحانه قدس سره فرموده بر باریت در وصف
 مطهره و جمال معجز حضرت من اراده الله فانزل من بعد از اینکم یعنی ه
 و پنج سال از سن شریفش گذشته تا به این اختصار عمده زن شصت سالمه از
 اجباب تزویج نفوس آن مؤمنه در چهار سنه قبل جناب ما میرزا کاظم
 ابن الشهد و رشهد او را تزویج نموده چندین سال از وفات مرحوم جناب
 ما میرزا کاظم در خراسان بود و بعد با اولادش بعشق ابدا مدند و خردی
 را عریض نمودند پس در حال چندین بلفش و در دو شغلها مشغول بود
 سه سال از عیش بیکزرد عاقبت مصداق آیه مبارکه بخش جهم من النور
 الی الظلمات و در شافعی ظاهر شده و سبب خوانند بعضی از جوانان
 اجباب شده محمد خدا را که نسبت خود را از این امر مبارک قطع نمود
 زیرا اعمال و افعالش را ایق ابرام نمیدادند و عجب اینست که جماعت فحشا
 که حال نسبت خود را با ایشان میدهند از او بیزار شده اند و اگر ایام او قاضی
 و در حبس و قزبات میگذرد که با وقت خوشی همان بودن در قزبات
 است چه که در قزبات خوراکش باو میدهند که سده جمع نماید و در وقت در
 قزبات نباشد که سنگر بخورد زیرا که غیرت کسب کردن ندارد و از بس
 برزالت معروف است کسی با او کار جمع نمینماید بجز از اجباب گفت در
 دیوانی نه حاضر بودم شوم و سر آمده آب پاشی که چهارم قطع نمود از او
 پرسیدند که رفیق و مکرر دار گفت بله یک نفر جاف از بعد هم پیدا بینامیم

چند نفر دیگر گفتند ان یک نفر کدام است گفت ایوان و جمال را به پیش آورد
 نشان داد فوراً شخصی حکومت بجز کرده او را امر بخروج کرد مردم
 خواست ان بهیچ راه حکومت عرض نمایم که در پیش من آرم کوشی
 بجوشی نداد ان فقیرم از آتش او سوخت و شخصی حکومت مذکور
 خوف که از بس از این شخصی مردم شکایت کرده اند من از رویت او بهزار
 شده ام آشنای این شخصی ۴ با او بس ناسبیت نیست بلکه با حق خود بالو است
 صدق الله اعلم بقولم فلان من اعرض عن ذکره فقد هود وان
 له عیشتم ضحکا خلاصه جناب مشہور رحیم از جمال قدم و حضرت
 غصن الله الاعظم الواح دارد و ما عند الله خیر و ابقر اولاد نذر
 ۱۱

حلا حین کرمان از من ابدر فسیحان مشہور بتدر حین ار باب شریفه از
 نجار رضیانی بوجہ و ابتر با اہل ہما معاند بوجہ احباب چون او را مرد با درد
 مبیند با و جناس صحبت گذار وہ تبلیغ مینا بنذر غنم معال بصدیق مینا بدو
 بر تدارک کافات قیام مینمایند با غوام و خواص در این مقام امر جمال
 اہل و طلعت اعلا صحبت مینا بدو دلیل در برہان اقامہ مینمایند لہذا
 معاندیم و در حد اطفال ان شخصہ را باغی و احماد ان جزوہ فارا نشیر مینا
 جو نذر حکومت رفتہ فریاد و ادینا و اشرفیتا بلند نمودند حکومت

حکومت جناب ملا حسین را حاضر بنمایید میگوید خلق او را نیز میگویند ملا حسین
 باند شده و مردم را کرده یعنی پدر و بشریحت تازه و امانت یعنی پدر
 میگویند هر چه عرض نموده اند من مردم را براه راست هدایت نمودم
 و از ضلالت و گمراهی نجات داده ام مگر جمیع ماها مکلف نیستیم
 که اصول و مبانی خود را از روی تحقیق بدانیم و تقلید ننماییم و از قول
 زور اجتناب نماییم چه قول زور از این بالا تر که جمیع علماء و فقها
 بر این امر متفق و متحدند که در اصول و مبانی تقلید حرام است و بر نفس باید
 مجاهده و تحقیق نماید تا از زمره گمراهان محسوب نشود و مصداق این
 حدیث شریف واقع نشود من فات عن شریعة التقلید فقد مات ان
 شاء الله و یا اوشاء ان شاء ان شاء حال اگر کسی در مقام مجاهده و تحقیق
 بر آید او را مانع شده بر رفتن قیام نمایند این است قول زور
 اجتناب از سخن شیخ ضروری است فرور که خدا کفنه بما فا جتنبوا قول الزور
 خلاصه کلام بیانات و تقریرات جناب ملا حسین مزید بر عدت شده تمام را
 دلیل بر باند بودن او حمل بنمایند ایشان را بسبب و لعن امر یعنی بند میگویند
 من احدی را بسبب و لعن نمینمایم تکلیف خود را از سایرین بهتر میدانم
 خوب فلک حاضر نموده او را با حاکم جو بکار مینمایند و آنچه میخواهند
 کلمه ذکر کنند قبول نمینمایند عاقبت او را چند روز حبس نمودند و باجری

جوب

از او گرفته او را بر اینها بند از خوردن گوشتان جرمه اعطای عشق
 زیاده تر بشود حضرات اشترار و کائنات و انبیاش که پیغمبر و مه اوج دوران
 انبیا بر همه آتش نیز نهند و تمام اشیا که در دکان و انبیاش را میسوزانند
 مگر جناب ایشان با انواع و اقسام از نیت بنما بند آخر الامر لا بد شده
 دست فرزندان خود را گرفته از رفیقان بجزت نموده از راه نیز در پیشبرد
 و از شهید بعشق ابراهیم آید در عظمی و از در عشق ابراهیم شد نوح هم پسرش عبد القدر
 و نعمت الله و عا چون انبیاش بعد جدا در و جلوه نکر مر بوط بود در بان عمل
 مشغول شدند و این مشغول عمل مذکور نکره جناب ملا حقین بعمل مراف مشغول
 شد و در ۱۳۱۰ چند روز ما خوش احوال شده طبر و حش از قفس اینم بعالم
 قدس بقا پرواز نمود و بر شاخ سدره بقالانه و آشیانه نمود رحمة الله علیه
 از مؤمنین ثابت را سخ بوح این صدقات وارده و شفقات او را از حبش جوب
 امکان است نموده بلکه بر محبت و انقطاع عشق آفرود از جمال قدم و حضرت غص
 ال عظم الواج و ارد او را از ما پیش بمقاد الولد و سترابیه و امراتش ثابت را سخ
 و مستقیم اندر پسر زلف ایشان عبد القدر پسر در این ایام که منع شد پسر است
 که احدی ساحت قدس تو چه نشما پد ایشان را حالت الجذب بر رخ راده شوق
 زیارسته جمال عبد البها و شرفها بر جبهه مقدسه بقعه نورانیست که افکاره
 آنچه اجباب محالعت نمودند عطش و تابش زیاد تر شد و قتر محقران اجباب
 بسوت علیه عازم شده ساحت قدس مشرف شده بار زور و صل جان
 خود و اهل و تالی شده چون حالت شور جذب عشق داشته سفرش جوب

و مرعوب مطلوب واقع شده مورد عنایاست لکن تا به مرکز بیجان شده
 ایام معدودات در آن ارض مقدس مشرف بهم افراجهت یافته
 بکمال روح و ربان وارد مدینه العتیق شده و دیده او بآء الله بحالی
 روشن و منور گردید قال رسول الله ص طوبی لمن زار عکا و طوبی لمن زار
 عکا جناب نعمت الله نیز از اجاب مشغول است در کس و عاقل اجاب
 بحدیث است وقت مشغول است اساس اینان در عهده ۶۹ مرقوم است

جناب ملا عبد الوهاب مخ الله سبزواری بن خا عبد الکریم ابر حاکم
 حاج محمد جعفر که از اشراف و اعیان و متقولین سبزواری بوده اند و حاج محمد بیگ
 ام برادرزایشان جعفر خداوند تعالی بمصدق آیه ببار که المال و البنون زینت
 الحیوة الا الدینا پارس و برادر عطا فرم هم جناب حاج محمد جعفر ۹ پسر و ۲ دختر
 داشته که تمام آنها محدر شده و جمال ریده بهر طبع نائل شده اند و جناب حاج محمد بزرگ
 بیخ پسر و دختر داشته است حمد خدا را که از نیاید و نتایج ایشان در این
 بوم مبارک کنش بشفاف ایمان و ایقان با مر حمت فائز شده اند جناب حاج میرزا
 عبد الکریم از جمعه عبادت تا در جمعه هم وقت فراغی و مستحبات را عاقل جمعه ۲ مرتبه
 بطواف بیت الله مشرف شده خلاصه بتیجیم عمل صامحنی آنکه بیخ پسرش
 در بوم ظهور ربکم طور اقبال نمودند چنانچه جمال قدم جل زکوة الاعظم
 در ایام که حق مشرف بهم لوح خطاب بوالده حقیر تازل بفرماد حقو که عز زکوة
 از اسم الله اعالت در حشر اکبر سبک عا قبل اکبر مجسم و در امام وجه حاضر
 افروغ و کن من انشا الکریم

اولی که با بجهان فائز شده جناب ملا عبدالوهاب و بعد این اخوان ایشان
 عبد ابن ملا عبدالمجید و بعد اخوان ایشان ملا عبدالمجید مذکور و اخوان دیگرشان
 حاج محمد محقق که حال و در حیات و ۱۲ اخوان دیگر محمدی و حاج اسماعیل که در ایام
 و بانی است اینها خوش و با از این دار فناء بعالم بقا شفا بخش و زوجه جناب ملا عبدالوهاب
 نیز مرض مذکور رحمت ایزد در و حاصل شده مؤسسه ثابت بوده است و زوجه مرحوم
 ملا عبدالمجید مقدر است خانم بنت مرحوم حاج محمد بیگ ح ۲ و دخترش و ۲
 پسرش محمد و عبد الجواد مؤسسه موقن بوده اند جناب ملا عبدالوهاب
 سبب فصد رفق نبودن خود را چنین بیان بنمایند که در وقتیکه سن من
 بنوزده رسیده بود مدرسه میرفتم و از مقدمات علوم نیز صرفه نشو مطلق
 و غیره میخواندم و گاه کابری هم با طایف لاجوردی ابراهیم حاجی اصغر بزرگ که با
 والد رفیق و آشنا بود میرفتم چون شخصی خوش مشرب و مزاج بود در روز
 وارد حجر ایشان شدم و دیدم جناب حاج محمد رضا را صفحان انگاست
 و کتله در دست دارد میخواهد لاجوردی بمن گفت حاج محمد رضا باند شده و
 حال کتاب با بیهارا میخواهد گوش بده ببین چه مطلب است من سواد
 ندارم هیچ نفیض هم جناب حاج بقدریک و رقی از این کتاب تلاوت نمود
 بر سیدم چه کتاب است فرمود کتاب ایقان لکن نوعی کلمات و بیانات
 خلق که نسبت باین طایفه شنیده بودم ابتدای کلمات حقیقت و در باره آنها ندارم لکن
 همان استماع آن کلمات که جناب حاج محمد رضا تلاوت نمود که یا بمنزله
 بفرمود که در قلب گاشته شد و من از آن نه خرم و چندان اعتنا هم نکردم

و آنحضرت صلی الله علیه و آله را در چشم و استیلاجات ایشان را بوی خوشی که از ایشان میآمد
 مبارکت جمال قدم نغمه اولی جناب نبیر از این قبیل است و بیانات شریفه بودم غیب
 خواب دیدم که طلعت مبارک را بخانه خود و عده گرفتیم ام و بیک اطاق
 را از جهت محل نزول اجلاشان با انواع زینتها کوه تا کون از افقش و بر درها
 الوان زینت داده ام و صد بهر با طرفان گذاردم ام و در وسط اطاق
 چند مجموع از حویات گذارده و خودم در ب اطاق ایستاده ششم کلاب
 بدست گرفته منتظر ورود جمال مبارکم تا گاه صدار او از ر بگو شدم رسیدم که شش
 ایات قرآن را تلاوت بیند و استم که طاعت مبارک تشریف مرا در رتبه
 استقبال پیش رفتم دیدم جناب جابر محمد رضاست که در جلو طاعت مبارک
 بخونذایات قرآن مشغول است در عالم خواب با خود کفتم این همان جابر
 محمد رضاست که با و اعتقاد داشت حال از تو جلواته و این آیه مبارکه را تلاوت
 نمودم *السا بقولنا سبحان او نك المقربون* و جمال قدم دست بالا نشانم جفر
 گذاردم دست بکرا ایشان انداخته وارد اطاق شد و بر صدر من جاسی کردیدند
 چند نفر دیگر از اجاب و اطاف بودند امر فرمودند بالا ر صد بهرها جاسی شدند
 و حقیر بر همه آنها کلاب *بلا* و بعد یک لوز از حلو اسفید برداشتم خورد
 خورد و نموده بینده دادند که بد یک از اجاب وادم و قدر اسم بهم دادند
 و بعد بیدار شدم دیدم وقت سواست چه مبارک سیر بود چه
 فرخنده شبین ان شب قدر که این تازه بر استم دادند چشم روشن شد
 و قلبم کللزار و کاشن بدون شفقت و رحمت و رنجی که بایان است بروم

جميع اشعار با بر حق قائم و بزرگترش ماطون در بيم و کلامه ياد که کل اشعار بسجود
 صحه و لاکس را تفهون نسبت به هم را دانسته و بجمع فو آدا صفا نمودم من چون مطالعه
 کتاب و آثار و دلايل تقري و کفتمار با مر خداوند ملک مختار بود من و موقن مشتم
 اسميت کرد يا و اصحت غريباً و بجهت با احباب معاشر و مراود شدم
 من بعد ترک مدرسه نمودم و از اصحاب بزرگوار و سوسه اجتناب نمودم
 و چند کزنت تا اينکه خبير شهادت جناب ملاي سبزوار و شهادت بزرگ سبزوار
 رسيد و عرف حقيقت اهل فساد بنا فو شد و ايام ماه رمضان که بهار فتنه و فساد
 اهل غرور و تابعين قول زور است در رسيد و بر رذس منا بر بنا سب
 و لعن گذاردند از ازل و اجار را بر فکر تحريک نمودند شيخ روضه خوان
 اصفا شکر بعوس الذاکر بنم معروف بود و از اسسشن رسس معلوم و سيد بزرگ
 او را عنتر اسادات بيضا ميدند که او هم از لقبش بهيکلش مفهوم بر بنا بر
 بر آمده احباب سبزوار را يک بيگ اسم برد دايشان را سب و لعن مينمودند
 تا آنکه روز رسيد و جناب شريعتمدار را نگذاردند نماز نمايد و در مسجد با را
 بستند و اهل بازار را کيبن بستند و يک يک کويان بر بزم بيان ديدم محمد رقيباً و نمودند
 فنم با قال فرستادهم قران کنند حقا بطله کنند تيغ يا سبين کنند حرز و امام
 سبين کنند با ذحام بسراش شريعتمدار فتنه چند نفر از احباب در انجا گرفتند
 کتک زنان برده در محبس حکومت حبس نمودند بوم بيت و ششم ماه رمضان
 بود بدرب خانه حاج عبد الرسول آمدند بنده و جناب در خانه بوديم
 صدر بلو او فر يا مردم را شنيديم و انستيم که بقصد آمده اند فکر کرديم

اگر از خانم بیرون نرویم این قوم جور چون کلاب حقیق بر بخت بر جسته
 ما را از ام میر نند و اهل عیال مضطرب فرالین توکل بر رب العالمین نموده اند
 خانم بیرون شدیم ایشان بر سر مار پخته کنگ عا فرس بر نازند و ما را سرباز
 برهنه بر سر حکومت بردند و حکومت امر نمود ما را در بیکر از جهات اندر
 حبس نمودند هفده یوم در آن محفل حبس بودیم و در این مدت از اقوام
 و اقارب کخی را نزد ما راه ندادند تا آنکه بی بی شریعتمدار و نکل افات
 بخارا از بند و غیره از طریقان امر شد که محبوبین را بمشهد روانه نمایند و نفر
 از اجباب که پنج نفر از اهل بی بی پنج نفر از اهل سبزواری بودند با و از ده سوار
 روانه مشهد نمودند از اهل سبزواری نیز عبدالوهاب و جناب قیصر مدایت و نیز از محمد
 و ۳ برادر بیکر صباغ بود و دیگر نجار و از اهل بند جناب حاج عبدالرسول
 و امجد صادق جنت ساز و امجد ابن جناب حاج محمد ابراهیم بیلق و خالو امجد
 عباس و اعلی رضا خلاصه ما را بمشهد ما آورده ما را بخانه مؤتمن الملک سپرد
 صاحب دیوان نمودند چون حکومت سبزواری با او بود و در ایام با او آمد
 بوقت نایب الحکومه او در سبزواری بود در سبزواری نایب الحکومه قرار داده
 که مباحث گرفته مرخص نمایند محبوبین اللهم هذا ما را در خانه مؤتمن الملک بردند
 و بعد همان مباحث معهود که پانصد تومان باشد گرفته چهار نفر را با نمودند
 جناب حاج عبدالرسول و امجد و حقیق و اعلی و ان شش نفر دیگر بعد از چند
 از ایشانه چهار گرفته مرخص نمودند از آن ایام تا حین از سبزواری قطع علاقه
 شوهر ساکن مدینه عشق شده ایم تا بعد خداوند چیر مقرر کنند و قضا چه ارضا نماید

کردار حاج محمد سبزواری در سال ۱۳۰۵ قمری در باره مبارک و نوحه و اهل
 ایمان معاشره و مراد شده رفقا قدیم که او را یار و ندیم بودند زبان
 ملاحت کف و شوهر در اتحاد نار محبتش نمودند غر نندیدند بلکه بر استقامت
 و محبتش افزودند و لا یدر از او بریدند و در هنگام شهادت جناب حاج محمد
 ان جسد مبارک را ایشان در نصف شب با حبیب حسد و کور و چند نفر
 سادات بیرون شهر برده مدفون نمودند و مدتی سوار جناب حاج محمد
 محل قبر را نمیدانست بعد از چند سال در حال قدم ان قبر را ساخته بر روی ان
 سنگها حکم انداختم چند نذشت سنگها روی قبر را حضرت معاندین
 خراب نموده قبر را نبش نموده بگویم جسد بیرون آورند چند نفر لکمانها برده
 ایشان فرار نمایند لکمانها با خبر دارند چرا جناب رفته ان قبر را توغیر
 حکم ساختیم که نتوانند نبش نمایند صندوق را با جسد بیرون آوریم و محل
 قبر را بقدری نزع کور بریم و اطراف انرا با سنگ چیده صندوق را در این ان
 سردایم گذاریم و بالای صندوق را با سنگ پوشانیم و از اجناس و ساور زمین
 با سنگ و کلا امک چندیم و سنگها تراشیده را بالای ان انداختیم کما نیکه در ان
 بوم در ایج کار کک نمودند اسامی ایشان فکر بشو جناب کردار حاج محمد
 مذکور جناب اسامی شهر ضامن بنا که از اسم زبیر ترز حمت کشید و ام جناب اخور
 اسامی اصغر جناب اغلا محبین اصغرها حاج محمد حین اصغرها جناب حاج
 ابوطالب امدان صاحبزاد و چند نفر دیگر که اسامی ایشان در نظر نیست
 لکن هنوز ام معاندین دست بر نمیدارند هر روزه سنگها را روی قبر را میکنند

و جناب بیگم بزرگوار در سال ۱۱۳۱ هجری قمری در کربلا حاج میرزا محمد از سبزواری بعشق
 اباد آمده اند جناب اکبر اسماعیل که فرزند ارشد ایشان بعد از احباب مشغول
 منجذب در سن ۲۴ ساله در سبزواری بر حجت بزرگوار و صاحب نام او محمد اسماعیل
 او در حال چهارم پسر و پاک در خرد دارد در همین سن ۱۳۲۳ هجری قمری جناب است
 عطاء الله کفایتی اردبیل را دیده است جناب عطاء الله از نجف احباب است در
 ۱۳۱۲ هجری قمری در عشق ابد بشر فایمان فائز صاحب سجا یا سر ضیاء است خلق
 جناب کربلا از امامت حضرت بزرگوار است جناب کربلا حاج میرزا محمد از جمال
 قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح دارد با خلعت بضا عت با سخا و سخا
 غم ۹۱

جناب استاد احمد کلاه در سن ۱۳۱۱ هجری قمری در کربلا از سبزواری است احباب سابقین و اهل نجف
 بعد در سن ۱۳۱۱ هجری قمری از سبزواری از طعم اشراق فرار نموده بعشق ابد آمده و در سال ۱۳۱۱ هجری قمری
 اولادش بعشق ابد آمدند جناب مذکور با وجود قوت بضا عت و کنگ و شکر هم
 وقت مبسوط و مسرور بود و مشغول و منجذب در علم موسیقی با وجود قوت بود
 چند روز زین اعلیٰ آمده اطفال را با طایفه تعظیم میداد لاجل این امر مبارک
 مورد صدقه و بلیات شده چند ایشان را حبس نموده اند نفوس عدیده را
 با بریدن بتلویغ نموده کلمه العلم نور و یقظه الله فی قلب من یشاء من عباده را معده
 مسائل مشکله و کلمات غامضه را با تفنن بیجا و احسن تعبیر می نمود مشرب عرفان
 داشت قبل از تصدیق با عرفان ما نوس بوده و با عدم سواد در نزد جناب
 حاج میرزا محمد حکیم سبزواری اقتباس افکار حکمت می نمود بعد از اقبال با

فرمود

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واما رابركم بسبب انكاهكم كرم حكيم
 ساکت شد و بعد از لحظه فرمود آنچه وجدان قبول نماید ببیان رفع آن نشاید
 در بیان این سه کم جنبان لبث از ذهاب و از ذهاب و از مزه بهبت
 جناب حاج میرزا رضا شهباز فرمودند لوح بسبب طه الحقیقه را سه روز در بر
 خانه حاج ملا باد در رفته نسخه آنرا بایشان دارم گفتم ایم لوح را مطالعه نمایند
 فراداده از شما بیکم ایشان لوح را گرفته و منم رفتم فراداده ایشان گرفتند و ابدا
 ذکر نکردند خلاصه جناب استرا احمد چندین تا خوش احوال شده این عالم فانی
 را و در آن نمونه بهالم باقی شایسته در حین صعودش حقیق حاضر بودم بروح و ریحان
 جان را بجانان تسلیم نمودم ۱۳۱۲ در حقیره آید بهما او را دهن نمودند رحمة الله علیه
 از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح دارد عیاشی اظهار ایمان بینما والله اعلم
 بحقایق الامور و پس از او باقی محمد و امیرخان حاشا معلوم نیست بعد است
 عاقبت ایشان بخیر ختم شود ان الله و کل شیء قدیر في سورة ۹۲

جناب استر شهباز کفایش این استر علی من اهل سبزوار از قدما اجاب است
 في سنة ۱۳۱۱ بعضی ابد آمده از نفوس ستمه در امر نر تا اهل اختیار - شموده است ستمی
 از پنجاه پنجاه و ناست از نفوس ستمه تا بنا بر مشرق الاذکار آمدن گذارد اندوه
 روزه آمده ۹ نفر بکسر از ان نفوس ستمه جناب ایضا نکر که در اسرار
 بمشرق الاذکار حاضر میشوند و ما کنز در اکثر مجالس و محافل اجاب حاضرند
 و دیگر جموع از اجاب هستند هر نوزده روز یک دفعه ضیافت بنمایند جناب
 این کثیر با آنان موافقت دارند از جمال قدم و غصن الاعظم الواح دایره نرینا جعل
 عاقبت امورنا و امور خیر سورة ۹۳

کربلای محمد علی مردان اوف والدش ابراهیم است بوجه از انجا بسزوار آمده
 و بعد بمشهر رفته تا اهل حصار نوم جناب کربلای محمد علی نیز چون کواکب سباز
 بر روز در بحر مکان دانسته چند در سهد و مدت در سزوار و در آو خرد در
 تربیت چند سنه در ظل حضرت شهید کبیر از غلام رضا رشتخار خودش و اولادش
 تربیت شده اند جناب کربلای محمد علی بعد از قصد ان و از عان با مر
 حضرت رحمت بدون سز و کتمان با عالم و نادان صحبت مینماید و باد که در بهار
 ظهور مظهر سبحان را اثبات مینماید که در بعد اوشت ایام مرغابیند و مبرخر
 بلامت و شامت مشغول مینوند بر انجذاب و اشتکاشان سرا فراید
 لعنه اغیار دارد عاشق از مده و بیگنی که عاشق شده چه با کس طغنه اغیار دارد
 عاقبت بمنور است ابرار از جور اشرار از تربیت نجات نموده با چهار اولاد
 خورد بزرگ بمدینه العنق آمدند و از اولاد هایش جناب احسن
 و جناب حاجرین که بزرگ و شهید بودند بکس مشغول شدند جناب حاجر
 حین بکفش و زر مشغول شد فرالین در عشق ابراهیم در این عمل از کل متنازه
 از همه رقم کفش که باب روسی و باب اهل ایران است تمام مرغابید
 و بقسمت خوب میفروشد و در این مدت هوازده سال که در عشق اباد است
 با احد نزاع جدال ننموده صاحب اخلاق مرغیه است جناب لاجین هم
 ابتدا با جناب ابور مشغول عمل را غرض شدند حال هم همچنان کس مشغول است
 ایشان نیز صاحب سجایا مرغیه اند از بنات لاجین بشود و عیش
 ۲ نفر دیگر نیز جناب لاجین است و دیگر نیز جناب حاجرین

بنات لاجن از طرف اب و ام جناب باب البابت خویش و مرا ببت و از هر طرف
 ام والده ایشان صید جناب لانه ورقه الفودوش مشبه باب البابت است و جناب
 احمد صاب ایشان هم از مشبه دیگر باب البابت که از قبل مرحوم شده است لکن جناب
 ورقه هنوز حیات دارند فیض صحبت ایشان را در بدت سنه قبل دریافت
 نموده ام و بوم با جناب حاج میرزا حیدری در خانه ایشان مهمان بودیم در
 اطاق مخصوص که محل جناب باب البابت بود منزل داشتیم انار خطوط جناب
 باب البابت که بر دیوارها این اطاق مرقوم نموده بود هنوز باقی بود خدا صمد
 فرزند و بکرش ان ایام طفل بود ندی خان را بکتاب داد صیدش ۴ ساله بود او را از نگاه
 اصحاب پرستار می نمودند تا آنکه بگذرند رسید جناب کربلای محمدت او را با خود ماری
 مقصود برده بشر فریادت عنده مطهر و جمال با کمال حضرت عبدالبها مشرف شده
 بعد مینه عشق راجع شدند و او را بعقد و نکاح جناب استاد محمد رضا بنیاد بزرگ
 در آوردند و خود بهت مرو بخارا و نمرقند روانه شدند بشغل طبابت و در آخر
 مشغولند جناب کربلای محمد و ابناش لاجن و حاج حسین از جمال قدم و حضرت
 غصنی الله الاعظم الواع دارینفقوا ان الواع بتوسط حقیق باب ایشان رسیده است
 نومه ۹۱۳

استدلال فقار بزرگ این مرحوم لاجن عکس ندرت اهل قریه سپهر در رشته بعثت ابد آمده
 بعلم مشغول کم کم بعمل بنیاد مروط و مشغول شده چند سده در نزد استاد محمد رضا بنیاد بزرگ
 کار کرده استاد او تکمیل شده و چون در این بدت با جناب معاشرو راود
 بوجه بر حقیقت امر فقط اول و طلعت اخر الکاه شده و بجهن حسین ایما
 داخل شده ایشان لاجن سلوک شده خاص عام اند و محبوب القلوب تمام
 بلطف خلق توان کرد صید اهل نظر به بند و دام بگیرند مرغ و انارا

در چند سینه قبل بیدار شده در فریه میبید نامزد را شسته او را عقد نموده
 با خود بعشق اباد آورده ان نیز بشرف ایمان فائز شده سبب ابقاش این
 مطلب شده چند مرخص بود و قتر از ضعف بهوشش گو یا حین بران مرض او
 در ان عالم چنین ببطش مراد که طوطی بهم که نشاء موفات است بنت
 جناب مرحوم اسید محمدی سرورش بعیادش آمده از او احوال پرسینماید بگوید
 احوال خوب نیست باو بگوید هیچ باک ندارد بر سر خیز فوراً بهوش آمده حوال
 صحیح و سالم ببیند غره ۹۵

جناب اسرار کبرنجار من ابرار فسخان محلس فریه داوران بعد از طلب
 و بی هنده بمقام عیان و مشاهده میرسد از صراط امر که شسته وارد جنت
 ایمان میشود از سر شراب ظهور و نشئه کاساً کان مزاجها کافور سرت
 شده در اختیار بتبلیغ امر پروردگار قیام من نماید نفوس چند را در عرض
 محشر شفاعت نموده از فرخ اکبر نجات میدهد اهل تابوت و ساکنان
 و ادب بر موت بر عداوتش قیام نموده او را بخت لگد نوازش بینمایند و
 فریاد بکنج جنگیم از ضنا او لتعودن فریادنا از جان بر میگشند لا بد از
 وطن خود بجزت نموده با عیالی و اولاد و اطفال صغیر از راه بزند
 بخراسان و از خراسان بعشق ابرار بگذر بین راه ار قلدت بیضا
 و عدم اسباب بر ایشان بسیار سخت گذشته تفصیر سافرت

۱۰۲
 ۱۳۱۱
 وارد عشق اباد شد

وزجات ایشان اگر در شرف با عدت گذوزت و ملال است از
 اجبار ثابت و راسخ است بنت ایشان روجه جناب لایق هم
 کلبا یگانگ است عیال و اولادش از اهل ایما نند ۴ اولاد دارد ۲ پسر
 و ۲ دختر اسم پسر بزرگش علا محبس عا سال و ارد بکرش عبا نامف
 ساله است جناب اسمها از جمال قدم و حضرت غصن الله الاعظم الواح
 وار و نه سینه جمال ایها و طلعت عا ایمان آورده فی ۱۳۱۳ وار و عشق ابر
 نجه ۹۶

زکر جناب ملا احمد و نامبرزا حین و آبریزا عا ابر و آبریزا محمد ابناء مرحوم
 ملا رضا بیاضی بیاضی ۴ نفر مذکور از یک پد و مادری جناب ملا احمد
 و آبریزا حین همشیرند و جناب میرزا عا ابر و میرزا محمد نیز همشیرند ملا رضا
 با احباب بسیار معاند بوده و حتر الامکان بد او با آذیت پیونده
 رخما لائفه این شعله شرار سر بکر بیانش بیرون آورده اولادش
 بار جمال قدم جلال اسم الله اعظم اقبال بنمایند جناب آبریزا حین بعد از
 اقبال مشعل مجدوب شده بساحت قدس سفر نموده به قاسر جمال و الجلال
 مشرف می شود و مدتر در بلاد صورتی و اطراف کررش نموده لایق روح بخش
 از نظر و یار جهانان استیفاقی پیغمبر پس از نبر مراد و سیاحت
 بلاد بوطن خویش راجع شده نفوس چند را تبلیغ نموده فرستاد مع جناب
 ملا احمد به عشق ابر آمده اند و انخوری بکرشان جناب میرزا عا ابر

چند بعد از خواندن آن حضرت همان ایمان آورد و بهمنی ابراهیم
 جناب ایشان با کثر کمال است آراسته اند مخصوص در رفتن تحریر خط فسق
 و استعماق را خوب بنویسند سفر بارض مقصود مشرف شده مدتی
 در آن ارض توقف نمود بشغل کتابت مشغول بودند و بعد از آن
 فیوضات بدرین عشاق را جمع شدند و بشغل کتابت و غیره مشغول
 بودند از زمانیکه جناب ابراهیم بهمنی ابراهیم شریف آوردند و در
 وقت مراجعت ایشان با حجت قدس ایشان را با خود همراه بردند
 و از آنجا با اتفاق ایشان بطلران رفتند حال در دایره معارف بیشتر
 فضایل شغور لغز و از حجت ساطان لقب یافته اند و ضیفه مطابق
 شان و لقب ایشان میدهند برزا میرزا خورکی حجت ایشان بعد از فوت
 والده اش بطلران رفتند آن زمان اقبال نداشتند عیال و اولاد جناب
 ملا احمد از خورد و بزرگی کل تابع مادر شده اند اگر اسم قبلی آنها و جدنا اباننا
 عا ائمه و انا عا ائمه و انا عا ائمه میگفتند حال فرزندها را ملا احمد و جدنا
 امها ائمه و انا عا ائمه و انا عا ائمه میگفتند جناب ملا احمد در وقت
 اجتماع اجاب و در بیست اعظم و بیست و یکم جماعت حسن بلاوت ایا
 یمینا یمین جناب ابراهیم حین و جناب ابراهیم ابراهیم ایا را خوب
 بلاوت یمینا یمین جناب ابراهیم حین و جناب ابراهیم احمد از جمال
 قدوس غصن الله الاعظم الواح وارند جناب ابراهیم ابراهیم از غصن
 اعظم الواح متعدد دارند

جناب شهید ^ع ابومرجم زید بن اسحاق بدین من اهل بیت و بیعت در ^ع ۱۳۱
 با مرجمال قدم ایمان آورده از فرزندان روحانی حقیر است سبب
 تصدیقش اینکه سید از اهل شیروان از سلسله علما بعثت اول
 آمده عازم مشهد بود چند روز در سراسر حاجر محمد نقر منزل گرفته
 توقف نمود مردم بدیدن ایشان بیفتند و از تقریر و بیانش تعریف
 مینمودند ایام عبد نوروز بود یک روز حقیق و جناب حاجر محمد ز صابر
 شهید منزل ایشان رفتیم جمع در منزلش نشسته بودند ما نیز جالس شدیم
 جناب شهید ^ع ام در میان آن جمع ساغر بود بمقتضای وقت و مناسب
 حال آن جمع با جناب سید صحبت نمودیم چون مشرب عرفان داشت ما هم
 بعرفان با فر مشغول شدیم و تفسیر آیه مبارکه شرح حال حضرت خلیف اول ما جن
 علیه اللیل رای گو کبای الی آخره در مقامات شریعت و طریقت و حقیقت
 بیان کردیم که اشاه بگو کب و فخر و شش است و چند بیت مثنوی که حقیق
 مناسب این مقام گفته بودم در آخر آن صحبت فرمودم این است ان اشاه
 چون خلیفه از غار تنگ بیرون نروم تا بیند گو کب را از امام
 لیک باید دل از آن گو کب برید تا که آید در نظر ما هست برید
 بر فلکین بارد کرا از رخ حجاب چشم بکشا تا ببیند افتاب
 کرا از اینم سخن در خوش گفته ایچمه او و جهت و جهر گفته

چون شد فانی اندر جواد کز غنی عالمک الا وجهه عفو
 بعد از صحبت برخواستیم و بجناب سید عرض نمودیم که اگر اراده
 باز دید ما داشته باشید منزل ما در جنب همین سراسرست شهر عیاروک
 مذکور نمود که فردا صبح جناب آقا و شما بیایید و در منزل من فرمایید
 جناب شهید و حقیر بمنزل شهید ^{رضی} نفیتم جناب سید ام شریف لاور دین
 مدت ۷ ساعت در امر مبارک ^{حضرت} و طلعت آنها با جناب سید
 صحبت نمودیم و شهید ^{رضی} در این میان هیچ جوارح و اعضا و ارکان کوش
 شده صحبت طرفین را استماع مینمود و چون غرض داشت و مجامد بود
 همین قدر داشت که بدلیل و برهان ما بر سید فایق آمدیم و بعد از این
 روزه از برادر تحقیق بمنزل ما آمده بایشان گفت شنیدم که تا آنکه بر مطالب
 گوی بر اطلاع یا نوبت حقیقت که اهر داد و بعد از ورود در حصن حصین
 ایمان هوستانش و شهنش شدند و آشنا یا نش بیگانه بعد از قیام
 نمودند مخصوص والد ایشان بغضش از کل زیاده بود و بر هداک فرزند
 نحو ساعت بود لکن در انجام ان جام را خود نوش نمود و دیگر از مزاج
 حول عشق ابر بشغل زراعت مشغول بود شبر چند نفر بالا سرش رفته اورا کشته
 و باغ و چه نقد که مدتها بر حمت انداخته بود بر ذرا پنجه نجس نمودند
 قاتل او یافت شد و وجه شهید ^{رضی} مؤمنه است اولاد هایش اهل
 ایمان اند از جمال قدم و حضرت عصی الله الاعظم الواع دارد اولاد و عیالش
 در یک از الواح مذکور شد ۹۸

جناب استاد عبدالوهاب سلطان ابن مرحوم بادکوبه از دستخ
 خالص و مومنین ثابت و راسخ است بتمام صفات حسنه آلاسته است
 در سنه ۱۳۰۰ از میان اموات قیام نموده با حزب اهل حیات محنور شده از
 فزع اکبر ایمن گشته بعد از چند روز جسمش مرحوم شده از اما آنه موقنته هم
 جناب استاد از بهر کوبه خانه و سباب را فروخته قطع علائق نموده بعشق
 اهل آمده مع طفل هفت ساله اش عبدالجبار فی سنه ۱۳۱۰ در عشق اهل خانه
 ابتیاع نموده یاران اهل مودعات از اهل خراسان ترویج نموده از ان زن
 هم بکثرت دختر وارو عبدالجبار هم بجزر شد رسیده آثار بجا بخت و انسانیست
 از سیماش اشکار جناب استاد بین الاقران از حسن اخلاق ممتاز است
 از جمال قدم و حضرت غصن اللس الا عظم الواح دار و نسله تعالی بان
 بود نا و ایاه علی العمل فرضا انه قریب الخج و سبغ لعمراه
 نموده ۱۰

مشهد محمد علی ابن مرحوم با و از صدای نغمه صورت و صوت سافورین
 اهل قبور قیام نموده و توجیه بمالک بوم ظهور نموده و از بدساق رعنا بیت صها
 ظهور را شامیده از این بهانه اسباب تحلیفت و بجا نیت و معاشرت و ستان و
 و اقارب و اهل بلد شده الذین لا یشرعون ایا آن بیعتوان لا بد مسافرت
 اختیار نموده عاقبت بعشق اهل آمده فی سنه ۱۳۱۴ در عشق اهل چند سرگردان
 و بریت بیچاره مانده تا اینکه دکان قراهه خانه در رسید آنکه باز نموده روق
 در کارش پیدا شده اهل و عیال خود را از بابل حرکت داده بعشق اهل
 آورده عیال و اولادش از اهل ایمان آنرا این ایام در سخن بشراکت
 لاجمیر جن اسکوتر حسن اوف دکان باز نموده بخیر بد و فریضش مشغول است
 چند سنه با حق طرف حساب بود که دکان و کاروان را آورده بودم بکمال دیانت و صداقت
 رفتار نمود از نفوس با غیرت است نموده ۱۱

همین امین لطیفی است اهل انار که با جناب مشهور جعفر که اسم خود را بعد از اقبال
 با رغبت متعالی تفریح داده میرزای محمد معروف در سال ۱۳۱۳ وارد عشق ابر شده اند
 این ۴ نفر اولی که در انار که ایمان آوردند و صحبت امر آنها را
 در انار که و اطراف و ضوا حیران انتشار دادند مخصوص جناب میرزای محمد
 خلاصه ابتدا بشغل کوره پز مشغول شدند مبلغ صد تومان وجه همراه داشتند
 تمام نمودند میرزای محمد بنیاد مشغول شد چون جزئی بر بطور و بنا ع داشت
 و همین ام بجعل مشغول شد چند نفر بغزل ابر رفتند و راجی مشغول
 عمل مشغول گردید و در اینجا ناخوشی احوال شد چون بر قضا شد بد شد بد شو که
 به خود را بعشق ابر رسانید همین و رود او را به چهار خانه بردند بعضی از آنها
 بدیدن او رفتند عصر همان بوم از این دارخانه بیجا بم باقر انتقال یافت
 در مقبره اهل آمدن این است بعد از آمدن حین و میرزای محمد از انار که
 جناب حاج میرزا و جناب لا محمد ابراهیم المصطفی بنشاط مع والده حاج
 میرزا و والده میرزای محمد بعشق ابر آمدند جناب بنشاط و حاج میرزا اتمام عمل
 در میدان نکه دکانه باز نموده بداد مشغول شدند و میرزای محمد بنیاد
 مشغول بود و بعد از چند روز او والده اش عازم انار که شده و قداساس
 اخبار انار که بحضور حضرت مع اراده الله فانه عرض نمودم لومحراز جهت
 محوم نازل که بتوسط حقیر بابشان برسد حقیر ان لوح مبارک را از راه
 نمودم جناب بنشاط و حاج میرزا چند سینه در عشق ابر توقف نموده
 و بعد بوطن خود مراجع شدند جناب میرزای محمد باز خیال آمدن بعشق ابر
 میخاید با والده اش روانه شده و در بین راه میرزای محمد مرض بر او مسوول
 شده و در شاه رود چند روز توقف بنمایند بعد از چند بوم طبر و حیل

باشان قدس بقا برادر میفایران مادر بیچاره نیز بعد از پنج روز بمصر خویش
 باحق میشود در حمت الله علیها. جناب نشاط ابن جناب حاج میرزا محمد باقر
 کادقصر بابینم فایز مرقوم بینا پیدایش کارهاست خوب دارا از اهل کمال است
 میرزا ابراهیم کنیش من اهل اهل ارومیه از علماء مکت فصارا بصیر متوسط
 جناب کابیرنا حین مدرا هدایت شده و بهراط مستقیم سالک گشته
 بعد از ایمان و ایقان حفظ خود را نتوانسته و مراعات حکمت ننموده
 شده خاص و عام گشته مرجم و طریقین شده و رسالرس بلوغ مزارنات از
 دولت روس با ایشان بر سبزه از سعایت بدخواهان قطع نموده اند
 لاکین چون شخص نیکو مشرب و خوش قیافه است مردم ارومیه چندان
 با او عداوت ندارند از دولت ایران هم لقبین باو دارند از جمال قدم و حقیقت
 غصن الله الاعظم الواح وارد چند سینه قبل بجناب اهل کاد چند در عشق اهل
 توقف نموده پرده و حجاب در کوچه بازار با اجاب راه میرفت این
 مطلب بر حضرات اراسته کراان آمد بخوشت عارض شریف حکومت
 او را خواسته جواب سوال نمود بسیار صاحب فنی و تقریر است
 از در مقوله که از او جوابی شریف بقاعده جواب داده چیز بر او وارد
 نیامده بطرف داشکمز و ترک استان سفر نمود ملاختر معقولی مرقوم
 بوطن خویش راجع شد سینه قبیل پسرش اسکندر وارد عشق آباد
 شد چند در عشق اهل کاد فایز بعد پسرش را بعشق اهل کاد کرده
 بعیت مرویجا رفت پسرش با خوش شده او را به بیمار خانه بروند
 مرضی شدت فایز از سعایت اش باس حاصل شد حکما گفتند چاره
 پذیر نیست جناب میرزا ابراهیم کنیش تکلفا فایز مرقوم تقصیر او را خوا

آن ایام در خواب بود و برود در مراجعت بعضی اباد نمود بدیدم سر رفت او را
 بیهووشی بد حال در بر بضمیکه دست از او برداشت و دل از او بر کند و امیر از
 او برید علیکس آورده او را در حالت بهوش نشانیده عکس او را برداشت
 و نزد اجباب اعده شورت نمود که بعد از فوت او را در جی دفن نماید
 بمقبره اهل بهادری کندی در مقبره ارامنه بود با بقراستان روسها برو اجباب
 صلاح بران دیدند که او را بقراستان روسها برو چه که ارامنه ارو میه چند
 سینه است که در غریب تاج ملت روس شده و از این جهت به لغز از دولت روس
 بکنند ارامنه ارو میه و اطراف اعانه میدهند چنانچه جناب میرزا ابراهیم
 سال زمانات میدادند و بعد موقوف نمودند خلاصه ابراهیم منتظر و فرمود
 که چه وقت فرزندش از رحمت این مرض قاخ میشود با جناب کربلا محمدی
 در باغ بیمار خانم میر و نورا نجان در بیمار افتاده بهوشی میشد کربلا محمدی میگوید
 من قدر نیات تبرکت از ارض مقصود آورده ام راه دارم قدر با او میدام
 یا شفا مییابد یا قاخ میشود فوراً قدر از ان نیات را در فریب انرا خسته
 حل نمود و همان او را باز کرده بخلق او بریزند بعد از هر دقیقه چشمهایش
 باز کرده پدر را بالا سر خود حاضر میبند بر خواسته مرشد و بعد از هر دوام از
 بیمار خانه صحت یافته بیرون مرآت سن ۱۱ سپر ۲۲ سال بعد در
 معلوم است که بعد از رحمت این فرزند چه حالت از برادر پدرش وقت میداد
 ابراهیم جمیع اجباب را در زمین اعظم وعده گرفته میهمان نمود میگفت
 مرده زنده کردن حضرت مسیح را شنیده بودم لکن در این ظهور اعظم دیدم
 که با غیر ستر که اشی اموات را احیاناً و بعد پسرش در عشق اباد

گذارد و کتب را جمع بجویند و در کتابان ^{معه} بعد از انجام عمل بقیع آباد
احده با پسرش بوطن خویش را جمع کردند و گاه گاه ^{بخط} محقر مرقوم
مینی بد از قرار بکه که ذکر مینمود در میان ارا منار و درین چهار نفر از اصحاب
همین چند نفر ایشان در عشق ابراهیمه بقبض بلاقا نشان مسعودین شکریم
۱۰۳۵

او انس از شرافتهاش من اهل جلفا در سخوات قبا و در عشق
ابا و شد در چند صنعت استاد بود صنعت عکاسی و کفاش و رنگ سازی
و نقاشی و شیشه بر چند مریع عشق ابا بشغل رنگ ساز و شیشه بر مشغول
شد و با اصحاب مراورد و معاشرت و طریقه لوطی پیچید و جماعت
پرستان را میستود حقیر با ایشان بسیار صحبت نمودم تا اینکه در آخر از جان
نمود و اظهار ایمان میکرد و با ارا مننه اثبات امر جمالی مبارک میکرد و از
تورات و انجیل اقامه دلیل مینمود از بزرگ هم وقتش تعریف از او نوشته
بودند حقیر کتاب از مقارنات پرستانیه از او خواسته بودم اریه نمود
لذا حقیر اسم او را در این کتاب ذکر نمودم که بیاد کار بماند طولم و فریق انتم
جناب استاد کوار ^{معه} من اهل همدان در بزرگ نزد برادرش که خیا طایفه

کنازاده جلال الدوله بود بشغل خیا طر مشغول بود جناب لا محمد جعفر
ابن مرحوم را بعد از فحارانه ایشان را تباخ مینی بد ایشان از صحبت برافروخته
مشغول مینمودند و نه برره با آزار و بزرگ صحبت مینی بند از نوکراش نزاره
با او معانیت مینی بند از نهاد مجیزه بعشق ابراهیمه آمد با اهل مدینه عشق هم از نو ساز
شد و بکب خیا طر مشغول بسیار جوان معقول است بک نفر دیگر را از ارا مننه

اول ایران تبلیغ نمود
ان ام اراهل محل و صاحب سواد است

ایشان هم مشغول به تبلیغ شده اند اختیار با صغار کبار محبت عینی نیند برادرش
از مبلغین طائفه پرستانست و در امر یکاست ایشان هم عازم امریکاشدند
که برادر خود را با مبارک تبلیغ نمایند تا عاقبت کارش چه شود خدا صبر جناب
کسوار از سفر و اصرار برادرش که بهم روزه از برادر و مکتوب مردم شروع و اول
طلب میکرد چون ایام روانه بزد شد در ماه خرداد اول ۱۳۲۲ بانای نهایت الفت داشت
۱۰۵

جناب ملا محمد البیید نشا پور در ۲۶ ذی الحجه ۱۳۲۵ بعثت ابر آمده مخصوص
روضه خاند چرخ نشی از اور و روضه خوان از ایران زیر آمده بودند با و اعتماد
نمودند و در آخر قرار بر این داده بودند که آنچه وجه از برادر فاکر بنیم جمع
مینمایند قدری چینه خرج راه بیاورند و حضرات فاکر بنیم را حاضر نمیشدند تا اینکه
بهانه بدست آورده با و چیزی ندادند و در عوض او را بصدقه انداختند لکن
بعینه همان حکایت عس و ان عاشق نکس شد که او را بوصول معشوق رساند
بیان ان واقعه اینکه آخوند در کوه چه عبور نموده از خانه نواری ساز فارما
چشمنوز و بعضی بدو نمانع داخل ان خانه میشوند از محل ما شکله خانه بوجه
آخوند هم خبر نداشته جهت تماشا وارد میشود و نفرایز روضه خانها او را
بینند که آخوند در این محل داخل شد فوراً آمده نفوس متعده از برادر
فادر را خبر میمایند که این آخوند ما را رسوا نموده بلکه همه مسلمانان را بدنام
کرده با عمامه و عباد در وسط روز بهما شکله خانه رفته و فریاد و اشریعنا و
ایسلاما بلند می نمایند جمعاً از لاله پاش برخواستند بسر آخوند میر و نرعمانه

اورا بگردن نشاندند و سر او را بر زمین کوبیدند و با سار و کلاه
 هم او را آورده وارد کاروانسرا شدند نمودند و سهام کمان بیگانه
 که این هم بکس قسم از تعزیه و از مسلمانان است معروض نمیشوند حقیق و جناب
 حاج محمد رضا در بالا خانه سردر کاروانسرا بودیم حقیق رئیس اشترار
 هاشم قمر صاد از دم و از این واقعه جو باشدم تقصیر را فرمودم و قسم
 اخوند را برداشته بهائید بالا او ۲ با آخوند و چند نفر دیگر در بالا خانه آمدند
 حقیق بقتضای وقت محبت دادند ایشان را ملازم نمودم و آخوند را
 دست ایشان بجات و دم بشرط اینکه فوراً از عشق آباد برود و مقصود
 آن ۲ نفر و ضمه خوان ایمن بود که آنوجه که جهت خرج فرار شده باوند همدان
 از ایشان مهلت گرفتیم که آخوند در منزل ما بماند و فردا صبح ریل راه خود قبول
 نموده متفرق شدند آن شب سا با آخوند در ظهور را بر بدیع صحبت
 نمودیم جناب لاخوند چون معاشره و جهاد له قصد یقین نمود چون نوبت از
 صراط گذشت وارد جنت ایمان شدند و نزد یکدیگر آمدند او را در منزل نگاه
 داشتیم و مطالب را از فقه با او گفتار نمودیم و یوم بعد در خارج نمودیم روانه
 شد و مذکور نمود که چون جناب حاجر عبدالمجید نشابوری را شنیدند نمودند
 خداوند این عبدالمجید را ببعوث نمود لکن ما اطمینان باو نداشتیم کمان
 میبودیم که چون او را از دست اشترار بجات داده ایم با ما همراهی بر لکن
 بعد از ماه از نشابور بهیاده بعثت آمد مراجعت نمود لاجل اگاسرا
 بعضی فطایات و برداشتن سواد بعضی از نوشتهجات مذکور نمود که در نشابور
 نزد بر سر از آن نفوس که باین اسم معروف اند رفتیم همه اشکار و با نمودند
 و در بیگانه فرض نمودند لا بد شده بعثت ابدا آمدیم بیچ یوم در عشق آباد توقف

بعضی از انواع جمال کدام را در علم منعم عظیم بصورت جمال مبارک عرض
نموده مراجعت بنمایم و بنمود بعد از چند روز طاعت قدم جلی ذکره الاعظم
لو حیرت عشق نازل که بنویسد فائز شد ایشان ارسل شو از آن زمان ای
حسین آنچه از او جو یا شدم خبر از او بنیافتم سنش ۲۵ سال بود و همین قدر
مذکور نموده که در یک از جلگه اطراف شهر شفا بود مسلکی وارد اسم آن جلگه
از نظام محو شده خلاصه لوحی نزد حقیق مانده حال باز کرده سنه است
خلاصه رفتی در فاحشه خانه سبب ایمان و ایقانش شد که لک بهل الله
استیقات با غمناسته انشا کل شی قد بر یک سجده با کرد مرد و در شهر
یک سجده تا کرده سجده و پیش نه اینک ز مهر نه آنت ز کین نو از نو بهل جهان آفرین
ضلع حضرت اسم الله الا صدق والده شهید ابنه الشهید میرزا علی محمد ابنه اصدق
و جناب میرزا حبیب الله علیهم بهاد الله و ثنائیه و در سنه ۱۳۱۳ با اتفاق جناب میرزا
احمد قاسمی بنیاد بنیاد حبیب الاحباب علیها بهاد الله و جناب آ میرزا محمد تقاش
از طریق عشق ابر بارض مقصود رشته برف ز بارت عتبه مقدرت و روضه
مطهره فائز شدند و بز بارت جمال منور غصن سدره ایقا و اعظم بخت شخصی
جمال ایها که از افق هر کل عبد البها ساطع و لایع و مشرق است نائل شد و بعد از
در آن فیوضات و عنایات لائنها یات بعد از اذن راجع شد در برین
راه مرض جزئی بر جد ایفانک حاد شد کثرت سن و صدره راه مانع
از برد آن مرض بجه عاقبت مرض غالب شده ان مخدوره نیز غالب را لک
نوعه از بحال و بحالم قدس بقا انتقال بیفا بد و رواقون قریب
بعشق ابر بوده ایشان را بعشق ابر آورده او را غسل کفن نموده تمام اجاب
در شمع جنازه اش حاضر شده بر او نماز گزارده در عقبه اهل بهما او را دفن
میافیند و در آن بین اعظم احباب جمع شده جمله ایات و بناجات

تراوت این بند و مشهوره و چنانچه در این است حضرت صاحب بحر
 که پس از سنه ۱۰۸۰ در یازدهم محرم و در روز بیخوات و طاری شدن
 از سیاحت و حج باره آورده شد در مصلحت با کتف با کتفه از جمع کدورات
 منقطعاً عن عمل الملکات بهالم قدس نورانی علی بن علی بن علی و حسن کاتب
 جناب استاد عبداللہ بن ابی مرجم حنیف تبریزی در سنه ۱۰۸۰ بمکه آمده
 و چند سنه بعد والدہ و عیالی و اولادش آمده اند جناب استاد با جماعت
 عاظمه محض و مافوس بود و ملک ایشان را خوش داشتند اجباب با ایشان
 صحبت نمودند و اینها عظیم اکامه بینا بند و بهراط مستقیم هدایت میگردد ۱۳۱
 با ایمان فائز شده و با اهل بیها امر از و در مسازگشته اقوام و اقاربش بنامی
 معاندت گذارده چاره جز معاخذت از ایشان نیافتند از و طریقت
 نمودند بدینت العتاق آمده و بکب مشغول شد و را بنی نیز اهل تبریز
 چون کلاب حقور بقصدش و ندانند خور را نیز نمودند و نش برخواستند ایشان
 بقوه استقامت و شجاعت ایشان را مغلوب نمودند بله الحمد امورات
 ملکر و ملکو تر ایشان منظم است بهیچ اولاد کور دار و فرزند کبرش عباس علی
 بدت چهار ساله و سنه قبل او را زاد نموده چند با بنده نقید او باب شریک
 شده بداد سنه مشغول بود و در دستار با و یافت و اهل تقواست فرزند
 دیگرش هدی سنه شانزده سال است جوهر رحمت و صفات همه
 وقت در مجالس و محافل ابرار و ام بشرق الافکار حاضر میشود و خود
 مجلس ترتیب داده اجباب و دعوت بهایدیم نواز اطفالش ۹ ساله
 و بیفت ساله با شکل بیرون و طفل دیگرش ۳ ساله است زوجه و والدہ اش
 مؤمنه موفقه اند جناب استوار جمال قدم و غضن اللہ الاعظم الواج دارند

جناب استاد محمد بن ابی بن مرحوم که در این نظر بر سر شیخ است در عشق اهل
 برای شما اول و داد بسند رجعت و معاد عارف شده و بهما لکث بوم تمام
 ایمان آورده و وجه اش سبب بدایتش شده از اهل بزرگ است بنیت مرحوم مدتی
 با فروه بالانگاری است ان زن و قاضی طراز است موقع ذکر عشق نیست که آنچه
 سبب باینم و لا آمده و از اقوام و اعوان هر شده باین زن مؤمنه بوده است
 لکن احدی از اخبار و احباب اطلاع نداشتند شورش هم از احوانش اطلاع
 نداشتند و نفس از شورش بهر سبب با بیها چه میگویند میگویند اطلاع نداشتیم با و میگویند
 لقب با این جماعت اشکال دارد یک کتاب از ایشان گرفته از بر سر منجم
 تا مطلب ایشان را دریافت نمایم چون آن از اهل خط سواد است مشهور محمد
 از احباب کتاب خواننده کتاب ابقایا با و بد منان زن چند روز کتاب را مطالعه
 میکند استاد محمد میگوید که این خوب کتاب است و بعضی از مطالبه آن کتاب را از
 بر این میخوانند استاد محمد میگوید این کلمات حق است زن میگویند بزرگ است
 که منم باین شوم استاد محمد میگوید بر خود میداند هر کس تکلیف خود را بهتر میداند
 جناب استاد محمد بزرگ زکات بعد اقبال بیناید و با احباب معاشره و رابط است
 از نفعی مقدسه است اهل دیانت و صاحب تقواست علیه بهار اید و عنایت
 جناب استاد نظر بن ابی بن مرحوم همانکس تبریز ایشان با جناب استاد محمد
 مذکور آنهم وقت رفاقت و در عمل بنائے شراکت داشتند و این امر مهارت
 هم با ایشان موافقت بینا بینا است معنی شفاعت در بوم قیامت
 چنانچه در احادیث مذکور است که در بوم قیامت دوستان خود را شفاعت
 نموده وارد جنت بینا بینا و ان شفاعت یا نمکین نیز دوستان خود شفاعت

نحو در شفا حدیث مرسل می یابد و با کذا هم چنین قسم است که ما شاء الله چنانچه جمیع اشیاء را
 در این وقت قیامت که قیامت صغریه و قیامت کبری است بر سر آمده شد و در نغمه
 اول و نغمه آخر ظاهر شد را که بر اقدس میا و غنچه و با همین در تپه ضلالت
 آگاه شدند که آنرا فرشتانهم و ما یسرون ایان یبعثون قال عز و کره و ما تدریک
 الساعه لعله قریب استعمل بهما الذین لا یؤمنون بها بجه هراحت ایمان میفرمایند
 که نیکه تجدید دارند و منتظران یوم اند چنانچه اجمل اجمل میگفتند و دست حسرت
 بر زانو میزدند و میفرمایند اینها بقیامت ایمان غیر آورند چنانچه ملاحظه شد همین
 گروه در ظهور قائم و قیوم معرض شدند لقد صدق علیهم ابلیس ظنه
 چنانچه از آن نابکار خداوند جبار بیخبر ما بد قولم تعاطی قال فبعرثک
 لاقعدن علی صراطک المستقیم ولا غویینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین
 چنانچه بوعده خود عمل نمود و جمیع را از صراط مستقیم که مظهر اسماء و صفات
 آفراند در بر عص و عهد مانع شد سیر و افرا از رض فافظله و اکیت کان عاقبه
 الذین من قبلکم بار جناب استند فقر بشفاعت رفیق خود استند محمد وارد جنت
 ایمان شد و بنهار سلفیه روحانیه مرزوقی گفته استنباط اسم و مرئی با نوره ۱۰۱۰
 استرا سلامه و سلمان سنی اهل اینجی که فرما بین میدان و مسغان واقع است
 چهار صد خانه دارد در آن قریه ساکن اند و تمام آنها علی آفراند مرشد ایشان
 غلام محلی اقا و نجف اقا میباشند جناب اسدالله و چند نفس دیگر براه
 خانه علی محمد اینقدر الله سر ملا که در آن صفی است بطاریک و شهادت
 معروف است با کمال جمال قدم اقبال میفرمایند در سلسله اسدالله و سلمان ح

چند نفر و یک نفر در عشق ابد شدند و در کنگره امیر خسرو مشغول شدند اسد و سلمان
چند شتر گرفته از بزرگ کوره پزها هیزهاست و در روز ۳ نفر دیگر امیر خسرو ایشان را از اجناس
در سر کوره مشغول بودند جماعت فخر را با ایشان بنام عداوت میگذارند اجتماع
نمودند بپایه عارضی بشود که چند نفر با او سر کوره آمده و با عملیات ما صحبت میکنند
و میخواهند ایشان را با هر شایسته میباشیم ایشان را نقد غنی نمائیم از سر کوره
بیرون و بعضی نسبتها کذب هم بایشان میدهند از پاسبان ایشان را مبطلمینند
اسد الله سلمان ملک زرد در عباسی معانی شهید استار معانی چهار
نفر ایشان جوان بوده اند حبس بنامید شهید استار معانی جوان مرد پیر بود
او را مرخصی یعنی بد شهید استار معانی بد من از رفقا خود سوا نمیشوم او را نیز
با ایشان سه روز حبس یعنی بند روز سیم ایشان را از حبس بیرون آوردند شهید
ستاره یکوایرینها را تعویذ کن که کار یک نداشته باشند میگویند کوشی بنصیبی دارد
اند که با بر شعله اند ایشان سر کوره را بگردد و در شهر مشغول کار میشوند اسد
اسد الله پاران وزیر با سلمان از دوات اطراف گاه خریدند بشهر آورده بیفروختند
در بکران قرار است غرض شهر در مجلس شب بخوابند و شترها را ایشان ام در نزد
خود ایشان بود مبلغ صد تومان قران ۴۰ در نور چهار شتر محض کرده بودند و قریب
بطلوع صبح چند نفر با اسد استار رفتند بقصد کشای ایشان چند ضربت
بر ایشان میزنند از شمشیر و گارد فوراً بر جبه دادند و با دینا بند ضاربین
فرار نموده ایشان ام بهوش من افتند یک نفر از اهل ایران در آن نزدیکی
زراعت داشته بعد از قتل نمودن ضاربین بر سر ایشان مراد ایشان را
عرق در خون مشاهده یعنی بد فوراً نزد رئیس آن قریب رفت او را خبر میدهند
او ام بزود در آرایه حاضر نموده ایشان را در راه یکبار در بهنگار حکومت

بیرساند و در بیت بظهر بود که در شهر بار بود با همه شد که در نظر با بر سر او در بیابان
 کشته اند و بعضی ایشان را بد بوای خانه برده اند و مردم فوج فوج شاد کنان
 جهته نماشا میزدند و جمعی از جناب ام رفتند و بینند اسد الله و سلمان استند سلمان
 کار و بر شکمش زده باره نوبه اند بقیه حکیم همه و رود از شکم بیرون آمده و اسد الله
 چند رخم کار زده اند لکن رخم در تن دارد و حرف میزند سلمان بگلر بیوش است
 لکن نقش قطع نشد ایشانرا بیمار خانه بردند بکن امید به بود و ننداشتند و کزجا
 حاضر شده ز خهار در کرام لازم بود بخند زودند و شکم سلمان را نیز بخیه نمودند
 و از عنایت پروردگار علی المرتضی اغیار بر سر شفا یافتند و بعد از مدت یک
 ماه صحیح و سالم از بیی رخانه بیرون آمدند و در بوای اپنے نقذیش نمود ضاربین را بیافنت **نوع ۱۱۱**

بناب مشهور فتح الله و قائم بابا باخوان مکرم ابتداء عبدالمؤمن اهل بناب جناب
 مشهور فتح الله فرستاده بعضی اهل آمده است و چند ربع اخوان ایشان آمده مشغول
 عمل و باغ شده جناب فتح الله آنچه سحر نوبه که عیال را از بناب بعضی اهل
 آورد محکم نشد و طلب طلاق نمود ایشان ام او را طلاق دارد و صبیته مشهور
 اردو بیته را تزویج نمودند در عدا سینه قبل امسال پس فتح الله که از روجه قبل
 او است بعضی اهل آمده بجدد ساله است جناب فتح الله مقارن سینه صعود
 بارض مقصود رفته و بمقصود خود فائز شده از جهان قدم و حضرت
 غصی الله الاعظم الواح دارد اینم فو برادر در سماء محبت الله می گوید که معتمد
 در خدات امریه و انفقار مجالس خیریه در رسم اوقات حاضرند علیها بیها و الله
 و ثنائمه و رحمته و انطافه **نوع ۱۱۲**

جناب اسید مہر کلمیا بیگ (بیم مرحوم) میرزا ابوالقاسم امام جمعہ کلمیا بیگ
اجداد ایشان از سلسلہ سادات جلیہ و علما و فضلاء عصر جمعہ اند با جناب
امیرزا ابوالفضل قرابت دارند و در صفہاں تحصیل علم بنمودہ اند و ہم
در اینجی بنتیجہ ان کہ عرفان معلوم است فائز شدہ و بعد وصول
بمقام یقین و اقبال بامر رب العالمین صاحب کوش بدیع و چشم جہد
شدہ تسبیح جمیع اشیا را استماع نموده و از افق بر شرا تا نار موسوی بار
یا فتہ خلع نمایند نموده است از کونین شمس تا سور اللہ را معلوم شدہ
۱۲ اللہ توجہ نموده و مصداق آیه مبارکہ فایما تو لو فتم و جبہ اللہ را مکتوب
معلوم مشاهده کردہ عنم و امر طور و سینا مطلع ظهور نموده بار
السلام آمده بزیرت بیت اللہ مشرف شدہ و در دارالسلام خواب
میبیند کہ شعر بر صوف جمال قدم جل ذکرہ الاعظم بعہ و پس از چند لوم
خبر صوفی برسد برب حزن و پریشان ایشان میشود بعد از آن عالم
بارض مقصود میشود قطع منازل و طریق حل نموده وارد مدینہ محصنہ
عکا میشود و بشرف زیارت روضہ مطہرہ مبارکہ غنا و طلعت منورہ
حضرت عبدا بہا آ مشرف و فائز شد اشارتہ طونہ و فوارہ جنبہا
لا از جہا یون غصن شجرہ مبارکہ اصلہا ثابت و فرخہا فرسما
ملاحظہ مینماید مشہور متوالیات در ان ارض مبارک اقامت
در جمیع اوقات مورد عنایات و عطوفت بوده اند بنیالہ و مرہبا

پس از انظار بیفتاد و اکمال نبوتات و عنایات اذن رجوع
 از مصدر امر صادر از طریق قفقاز به بعضی اهل شریف او روزه چینه
 حقیر عازم بارضی مقصود بودم در راه کوه به خدمت ایشان رسیدم
 همان هم که ایشان وارد باد کوه به شدند حقیر از باد کوه به سمت
 طفلیس روانه شدم ایشان بعشق اهل شریف آورده اند این
 و رافق عشق جویم کوب نور انساطح و لایح و قلوب ابرار از
 اشوه خود بیانات کهر بارشان روشن و نیز در اشکول اهل بهابام
 مولود بر بتعلیم اطفال مشغول از جمال قدم و حضرت عصی الله الاعظم
 بافتخارشان الواح منیعہ ملیحہ نازل بقوله تعالی لا تعادل بحکمتہ
 خیر اینک الملک و ما عند الملوک و السلاطین روجه ایشان بنت استر
 عا کبر نجار من اهل قریه و اوران کرمان مؤمنه ثابتہ راضیه مرضیه
 فی بوم ۱۴ شهر رمضان سال ۱۳۱۳ جناب اسید مہر او را بنگاح خود
 در آورده و طفل از ایشان دارند اول اثاث ثانی فر کور جناب
 ایشان در ایشان از شئون علمیه و زینت از فنون کالیہ بہرہ وافر و حقہ
 کافر دارند صاحب اخلاقی و سجا با سر معضیہ اند چهار زبان میدانند
 عرب فارسی و روسی از جمال قدم و حضرت عصی الله الاعظم الواح لایح
 نام ایشان در دفتر اسامی نفوس در نمره ۱۱۳ مرقوم است

جناب عبدالحمید خان منج اہل محمدان ساکن فرید بعد اہل فرید ۱۳۵
 بعضی اہل آمدند و در این مدینہ رحلی اقامت افکنند و ایشان از اشراف
 و اعیان انولا بوده اند لکن اوہم و از اربابست ملک نیز ایشہ عنم
 عصب ملکوت نموده اند بلباس درویش طلبش شدہ در سبیل طریقت سالک
 شدہ ملک علی اللہ علیہ اختیاری مجموعہ چند دران طریق سالک بوعان
 و ارادت بہ تیمورتاغ داشتند چون از قبایر تیمور نامی در کمرانشاہ
 بفتوا علماء مقتول نمودند کہ جمع کثیر از جماعت علی اللہ با و ارادت داشتند
 خلاصہ بعد از چند رسی از قتل تیمور این شخصی مدعی بر این شد کہ من رحمت
 تیمورم و او را تیمور نامیدند و جو با و کردید جناب درویش عبدالحمید
 خان ام از اخلاص ایشان ایشان بہم چنانچہ خواہشان مذکور نمودند
 در میان آنها آثار و علامات از نظم و نثر بزبان کرد در کتب آنها مذکور
 و مستطوریست کہ باظہور حضرت علی و جمال اہل موافقت تامہ وارد و بعضی
 از ان اشعار را بزبان راجع میگویند خلاصہ پس از ارتفاح نداد در مقام
 طلب برآئندہ بمطلوب فائز شدہ اند و بزظہور قیامت صفر کہ ظہور
 حضرت ائمه و قیامت بر طلوع شمس جمال اہل است از عان نموده اند
 و مصداق آیه مبارکہ و اشرققت الارض بنور ربہا را مشہور معلوم مشاہدہ
 نموده اند پس از ان چند در بلاد سرتانکہ مدینہ العنق و اولاد شدند

چهار روز در منزل حقیق کسریف و اشعری و بعد فرمودید هم در راهی خیال امامت
 دارم یعنی امام بکار مشغول شوم چند روز سر میدان بخیزید فروش بند و آخر بوزه
 مشغول شد و در کار و اسرار در جنب منزل حقیق منزل گرفتند و مذکور نمودند
 که یک غلبت مهم که بایدان عمل در عشق ابر با انجام رسد و ان عمل بر
 عهده من است که تمام نخایم و عهد کرده ام که در این حدیث ان عمل را تمام
 نمایم و ان این است که باید در دهه عاشورا شبان روز متوالی صائم
 شوم تا این سربت از اسرار و تا این عمل فتنه ظهور و بروز را از آن گماهر
 نخواهد و در سنه اول پنج بوم متوالی صائم شد و چون بیانش از دست رفته
 بود اجاب اولی جمعه بر اقطار نمودند و از علا و فطه اینم ریاضت
 شریفی محل آمدند بعضی ساده دلان شده و باین سبب بعضی تبلیغ بازمیم
 نمود من جمله جناب شهید حسین شیرازی است که بعد از قبایل باحت قدسی
 مشرف شد و هم در ان محل مبارک بجای و بار و رسنه بعد در ایام عاشورا
 هفت شبانه روز صائم شد و آنچه اجاب میخواستند که اول از این عمل مانع
 شود قبول نپذیرد چون بدین که تریب الموت است مجبوراً روزه او را
 کشورند و سال سیم نیز در دهه عاشورا صائم شد و چون از قیام ریاضت شهید
 و مشق این کار کرده ۴ شبانه روز صائم بود و مانند مکمل تشریح شده بود
 و یک بوم دیگر داشت که ده بوم تمام شود جناب حاج محمد رضا شهید ۳ بوم
 قبیل از شهادت روزه ایشان را باز کرد و بعد از ۳ بوم شهید شد در ویش

عبدالحسین خان بیلقت چون جناب شهید سید شکر که یکم یوم بعد از وفات
 من افطار نمودم شهادت ایشان عوضی ان یکم یوم حساب شد حال
 حمل تمام است احباب تفصیلاً صوم ایشان را بحضور جمال قدم جل زره
 الاعظم عرض نمودند از سماء عنایت لودع باسم اب عبدالحسین خان نازل
 در آن لوح مبارک میفرماید حمل شما قبول است و لایحی حال میگویم بخو و بیام
 و بعد از آن شرفیاب حاصل نموده بشرف لقاء حاضر شد و به لحاظ عنایت
 ملحوظ چند در کاتبه الله بر خان نعام الترحاسی و بما تشهد الانص و نلذ
 الاعین مرز و و محفوظ و بعد بسوت فارس ما مور بتبلیغ شد از جمال
 قدم و حضرت عمن الله الاعظم الواح دارد علیه عنایت ابر در حتم
 نموده ۱۱۶۴

جناب مہدی قاسم ابن حسن ابن فرضا ابن عبد الرزاق ابن قاسم بنانے
 شرح حال خود را چنین بیان مینماید که بعد از سن و از ده سالگی
 میل عبارت نمودن و بمسیر رفتن پیدا شد و بم وقت بنماز جماعت
 حاضر میشدم و مجالس و مراودت با علماء را غنیمت میدانستم الی زمانیکه
 مدت محمد ۳۰ سال رسید ان ایام در بناب میان و نفاز علماء نزاع
 واقع شد ملا نور محمد که شوهر خاله حقیر بود از علماء فشیخ بود و دیگری
 لا محمد پسر کافر که بسیف العلماء ملقب بود شیخ بود و بر امام جماعت

مردم بیشتر بپارا نور محمد آمدند بنمودند و جماعت قایلین سیف العلماء و این
 سبب حد و عداوت او شده کم سبب نزاع و جدال شد و مذہبین بین
 فالک ۳ امداد نموه عاقبت محب و ضرب انجی سید و ماجرا بحکومت
 که در را غم جو سید و جعفر با ملا نور محمد جهت تضلم بر اغمه نرد سهام الدوله
 رفتم سیف العلماء قیام آورد ما ۴ بر اغمه بما ظهور خود بحکومت عریضه نوشتند
 و بیک معلوم فاکم که در دست دشمن افتاد چه خواهد نوشت لکن شجب در
 این بود که حکومت چگونه قول مدعی را صدق دانست و این چند نفر که
 با ملا نور محمد آمده بودیم همه خوب کار نموده حبس کردند بعد از هشت
 ماه را از حبس بیرون آوردند و بیک عبا با خود خلعت داده روانه بناب
 نمودند در بناب آمده ملا حفظه کردیم کما نیکه بجمایت آخوند بر اغمه
 رفته اند زبیت ایشان در بناب دشواری است چون سیف العلماء با حکومت
 رایجان است و ما با او هر روز بعنوان خدمت و اذیت خواهیم نمود لکن در کدام
 بطرف متفرق شدیم حقیق بشهر رقتم و از انجا بعشق ابد اعدم و رفته در
 سر کور یا سحر نیز مشغول کار شدیم بعد از چند جناب جناب شهر فتح الله و انور
 ایشان از بناب بعشق ابد آمدند لکن با ایشان اشنائی نداشتم لغت سبب
 ام شهر بعشق با هم آشنا شدیم و با هم در یک محل منزل نمودیم و ایشان
 بهائی بودند و هم اطلاق نداشتم از رفتار و گفتار ایشان متحیر بودم.

لافسان ایشان به راحت ذکر میکردند و فخر جناب شهید فخر الله مذکور
 نمود که هیچ میدان این جماعت با بیته چه میکردند عرض کردم نمیدانم در این باب
 یک نفر از اقوام ما این اسم معروف است یک شب بخانه او مسلمان بودیم
 از مطالب با خبر شدیم که ملا نور فرمود که شب بخانه آن شخصی رفتیم مرا
 ملاست کرد و عقد قن کرد دیگر بخانه آن شخصی مرو حقیق را دیگر بخانه او نرفتم
 اگر در اینجا کسی یافت میشد که قدر صحبت میکردیم بدنبود شهید فخر الله فرمود
 من یک نفر پیدا نمودم مرا و بیا از رفته مراجعت نمود که یک نفر را دیدم ام
 اثب مراد خود شغال و هم دم فرمود و منتظر که شب شود و آن شخصی بیاید و ساعت
 بعد از غروب جناب امیرزا حیدر علی اسکندر شریف آورد و بعد ساعت
 آنچه مفصل حالت این عید بود صحبت فرمود و در همان زمان که موامات و رنگ
 تعلقات را از صیقل بیانا و نغمات روح قدر از آئینه قلبم زدود و این نحس
 وجودم را از یکبارت بیابان آیات و بینات بزمه بابر نیز تبدیل نمود
 آنچه زرد میخورد از پر توان قلب سیاه یکبارت که در صحبت درویش است
 و بعد از شریف بردن امیرزا حیدر علی بجناب شهید فخر الله و اخوان
 ایشان عرض کردم من بانی شام شما خود میدانید ایشان فرمودند که مدت زمانه
 است که این امر مبارک را قبول نموده ایم خلاصه چند روز نشاء رحیق محقق
 ایمان با مرجال قیوم است مد هوشی و سرشار محذور بودم و بس و رجوع
 ایام و لیال را بر میبردم و عرض بفرمایند باحت اقدس عرض نمودم و بیعوض

الحاضر سيدنا افتخارنا في هذا شهر بعد ان قد دلل لوجه من عندنا يد
 رب الارباب بافتخارنا في نازل شد در اين مقام ذكره في قولك
 بسم المظلوم من العالم
 لوجه انزل له مالك القدم لمن اقبل اليه و فاض بعوده المذموم في كتب
 النبيين والمرسلين انا اظننا الامر وانزل لنا الحجية والبرهان ليشهد
 بذلك من نطق امام الوجوه الملك لله المقدر العالم الحكيم يا مهدي
 قبل قلبي قد ذكرتك افتخارنا وحضر كتابك امام وجه سعنا نراك اجبتنا
 ان سر بك هو الباطن مع المجدب فلما اسردنا فذكرتك مانح بحسب البيان ونطق
 لسان العظمة في ملكوت العرفان يا ملاك الاديان اقبوا اليه و وعدتم
 به من قام الله الا على ثم انكسر واسر بكم المشفق الكريم انه اظهر نفسه
 وانجز وعده فضلا من عنده وهو الفضال العالم انما ذكرنا في عهد الحسين
 او ديانته الذين هناك ليحيى بهم الذكركن الى عهد الاحق المبين قل يا اكرم
 يخوفكم ظلم الظالمين او سطوة الذين كفروا بعرب العالمين قل سبحانك
 اللهم يا اكمل اسمك بعزتك وعظمتك وقدرتك وسلطانك وبالملكوت
 الذي جبر من قولك وبالنور الذي سنبغ من افق سماء جودك انبي
 تجعل مستقيماً على امرك بحيث لا تمنع شبهات الجهل والاضواء كل
 عالم بعيد ايها رب افوز به وجهي يا رب فانك ونور قلبك بنور صفك
 ثم اكتب لي ما كتبه للمؤمنين من عبادك انك انت الذي تمت امام الوجوه
 واظهرت ما كان مكتوباً مخفياً وبأستوراً عن عبادك وخلقك انك انت المقدر
 على ما تشاء لا اله الا انت العزيز
 من فر السحاب والارض ضيق

خلاصه در آن ایام بحسب فرستادن کلام از ما بیکه خبر صحیح بحال قدم و
 ذکره رسیدگی موقوف بود و بر ایشان شدیم همان ایام ام از مشهد اخور بحقیق خط نوشت
 بود که من از بناب بسراغ تو بیشتر آمده ام و حال معلوم شد تو در عشق اهل
 و بجهت ناخوشی و بارها را قریب کز کرده اند و من نمی توانم بیفتی اباد بهایم البته بیای
 بیشتر تا آمد بیکر ملاقات نمایند حقیرم عازم مشهد شدم و هنوز خبر صحیح بیشتر
 نرسیده بود حقیر کتاب عهد را با خود بیشتر بردم و با حجاب رسانیدم و اخور
 در مشهد ملاقات نمودم و بعد از چند روز در عشق اهل ناخوشی با شدت نمود
 همچنان در قفا زخم و خیره که ساکن عشق اهل بودند از عشق اهل فرار کرده بیشتر
 آمدند و بعضی از آنها که مرا می شناختند در خیال صدمه و ازیت برآمدند و بتوسط
 حاج عباس اسکندر در کن العدا له رفته کیفیت با من بودم حقیر و و حاج عشق
 اباد را که با بیها سبب شدند که چند نفر از مردمان معتبر را بسیر فرستادند و ما باید ملاقات
 نمایم شما در قسم صلاح و انبند دستور اسما بفرمایید تا بجز در اینم رکن العدا له
 میفرمایید خوب است شش مدتی او شو که من فلان قدر امانت در عشق بتو سپرده
 ام و حال امانت خود را از تو میخواهم را بدار نگار بهیچاید الوقت اول بنزد من آورید
 من آنچه را از صده عدالت است اجرا خواهم داشت معنی رکن العدا له همین است که
 مردم را این قسم تعلیم دهد بر عکس نهند نام زنگر کافور جماعت بدستور العمل
 رکن العدا له در میان از آنها عدا شرف ناسط حسته و تعلیمات رکن العدا له
 را با و مرا آموزند آمده مدتی صده قلم بیشتر که من در عشق اهل میباید صدقات

نزد و اما نیت سپردن ام پول بده و او را از این طرف انظار برده مبلغ
 یکصد پنجاه قران ایشان را صلح میدهند که مهر قبیله اشرف بر جرد و بالغری
 دیگر بسات و طلاب میدید بعد از آن خند پول در خیال تلف نمودن او
 بر سر بستر که تفصیل آنها ذکر شود اینجور اوراق کفایت ننمایند را بگذرانند
 لباس تبدیل فرارین میاید چونکه تمام در روزها را سپرده بودند ایشان معاونت
 استاد محمد سلیمان و یعقوب بیگ توپچی و سید محمد بنای از شهر بیرون آمده از طرف
 قهقهه روانه عشق ابر میشوند مهر قبیله میگویند که امروز از خوف جائی اسباب
 نکردم از طلوع افتد غروب رفتیم بده کده رسیدیم بهر کجی رفتیم را منزل ندادند
 در محراب چند نفر دیدیم که آنها از اکراد نبودند از ایشان پرسیدیم ایها اهل کجی هستید
 گفتند ما اهل شهر هستیم در اینجا به نعد ما مشغولیم کفتم کجاست من مشغولم در شهر
 بخوابم و صبح از اینجا بروم گفتند ای کجاست حقیقتش را نزد ایشان خوابیده
 صبح عازم راه شدم پرسیدند کجی بروی کفتم از راه قهقهه بعضی ای که گفتند این
 راه را غلط آمدن راه قهقهه مکان است و از اینجا قهقهه مکان سه فرسخ است
 و در اینجا باج کبر ایران است بلیت نشان داده بروی نامم راه آهن و از اینجا
 بروی بعضی ای که ایشان را در این محله آدم بفره مکان دیدم چند نفر از آنها نشسته
 بر ایشان سلام کردم جواب دادند پرسیدند باش بروی نامم بلیت است جدیدت
 ما را قیادیدم تو را برخواست بر سر من ریخته باشی لکن سبیل ما از زند بفرست
 بپوش و بعد از مدتی بهوشی نامم باز برخواست با من لکن مرا بپوشند و

در مقام میسر بود که در روز سبت ما در این کس مشغول شدیم تا ما را با قسم ایتم
 در مقام مرا محکم بنه که مرا پیشه بر کرد و از آن شخص مگر چه که در اینجا بود گفت لازم نیست
 که شما سه نفر با او بروید و پیشانیها خسته آید در این جا بمانید یک نفر سوار این شخص را بر داشته
 بنه در این ام را فرستند مرا همراه یک سوار روانه نمودند و آن سوار با ما بیانه
 هرگز دو جلد اسب خود میدوانید تا اینکه ما مدیم در جهان ده که غذاها را میسرس در
 اینجا بودند و در اینجا پیاده شده قدری ما با زیانه نوازش کرد و از من پول طلب بنمایید
 کفتم و رسم را با من تا پول بقیه بدم دست مرا باز کرد از آن غذاها بیخه زمان گرفته چست
 گاه جواب و خوراک خودی دارم مرا بدست غذاها میسرس و رفت گاه جووان بگرد
 غذاها حکایت را از من جو یا شدند شرح حال خود را تا ما با ایشان نقل
 کردم ایشان حراستی دادند پرسیدند پول دار کفتم بیخه منی توانی دارم گفتند آسه
 باشی ترا از دست او را بیخیم در این ضمنها ان شخص برکت ایشان او را کار فتنه
 با صحبت او را ملازم نمودند و از او خواستش نمودند که این شخص را را ما کن برود
 و ما بیخه یک چیز میسرس بگو شب برخواست فرار کرده بهر قسم بود او را فرستند
 که بیخه بیخه جووان توان بگرد و مرا را نماید و نوشتیم هم آنها با و بدهند که ما میسرس
 ان شخص شب از اینجا فرار نمود و مرا بعد از رفتن بیخه مذکور را با منفوان
 رفقا آمده راه بار یک نشان دادند که از این راه برو تا برس به راه این از اینجا
 برو بعضی اهر من ان راه گرفته بهزار منت از در راه و بهت بلند بها گذشته در
 بیان دره دیدم شش نفر از سوارها سر کمان آمده مرا از ترس فتنه با من راه
 مانع شدند یک نفر از سوارها که تلخ مراد نام داشت با من آشنا بود پس
 یکی بوفه و یکی ابی در حکایت را با و فکر کردم کیف رفتن تو با این راه ممکن

نیت این راه کا جاق است و ما را فرمان داده که هر کس از این راه برود ما در این
 بتی بزرگیم و چون نظر زده ایم وجد با ایشان را بچشم نشان دادند و راهی بچشم نشان
 دادند که از این راه برویم چنان چهار قرآن با ایشان داده قدر زمان از ایشان
 گرفته روانه شدم راهی در میان دریا را بردیم نیا نیت که در آن راه
 گرفته خود را با هر کسی رسانم راه را کم کرده با این طرف آن طرف میر و نشکر هم غلبه
 کرده آب هم یافت نمیشود آنرا خیال کردم که بروم بالا سر کوه و با طرف نگاه در کجا آبادی
 بنظر آید با شور و مینا تاب توان داشتم بان کوه در دریا بالا رفتم قوت زمان تمام شد
 نشکر هم رو آورد در کوشه بیمار رسیدم باها نیز آبله مخصوصه باز قدر افتان خیزان بالا رفتم
 آفتاب غروب آمده در پناه سنگر نگر کردم و آن شب هزار شفقت و رحمت و خوف
 صبح نموم برخواستیم بزحمت تمام خود را بر سر قله ان کوه رسانیدم با طرف نگاه
 کرده ایام بنظر در آوردیم رو به سمت ان اهدر سر از زیر شدم در بین راه باب صاف
 رسیدم از ان آب آشامیدیم و دست با خود را شستم و از ان نانها کفتم باب زده خوردم
 و براه افتادم ساعت بخواب مانده وارد بان ده شدم و هر کجا رفتم مرا راه ندادند
 تا بنزل پیر زنی رفتم و در قرآن با و دارم و نان طلب نمودم و قرآن دیگر با و دارم که مرا
 نزل دهد از حال جو یا شد حکایت خود را بیان کردم بر خالی تر ختم نمومه مرا نزل
 داد شب شور و سر با ان لامرند سر گذشت مرا با ایشان بیان کرد ایشان بمن اظهار
 مهر باغ نمودند و نهایت احترام محبت داشتند و صبح راه غوجان را بچشم نشان
 دادند نسبت غوجان، روانه شدم مدت چهار روز در راه بودم روز چهارم وقت
 غروب وارد غوجان شدم آدم در مها نمانده قدر آن عصر شده از انجا بیرون

بیرون آمدیم که قدرشان بیکم دیدیم و نفر میاگر که ای مبارکم بحرف الحروف
 بیما هم را مستدق بودند آمده مرا گرفته که شما از مشهد فرار کرده باید ترانزد
 شجاع الدوله بریم و نفر را بجز سیده از کیفیت جو یا شد اصحاب سبجین
 قدر نمودند که این بان از مشهد فرار کرده ما او را گرفته نثر شجاع الدوله بریم
 بایشان گفتند فائده این کار از بر شما چیست شما او را رها نمی کنید ما میگوئیم یک
 تومان بشما بدهد نام پورا شنیده قدر بدست شدند آخری تومان گرفته مرا رها
 کردند چون دیدیم اسباب فتنه مهیاست فوراً بیت عشق اهل روانه شدم در شب
 راه پیدفتم و روز در محله مخفی شده استراحت بنمودم شب هم آمده صبح وارد
 باجگیر ایران شدم آدمم در قهوه خانه جام طلب نمودم بیرون آمده قدرشان
 و انگور گرفته مشغول نان خوردن بودم که اگر نام از اهل مرند که را بشناخت نزد مخ
 آمده احوال پر نمود و رفت مخ دانستم که باز اسباب فتنه موجود است فوراً برخاستم
 عازم بعت باجگیر روس شدم بنور بیاج بکیر روس نرسیده دیدیم و نفر سوار از
 عقب مخ آمده که تو باید به باجگیر ایران مراجعت نمایی زیرا که تذکره تو ملاحظه نشده
 مراجع اسباب و انبوه بر کردانیدند به باجگیر ایران - و مرا گرفته مرا کتک
 فراوان زدند و مرا برهنه نمودن لبا س و اسباب و غیره نقد داشتیم بر
 داشتند میرزا محمد کاخک دران ایام در باجگیر ایران و آن محمد اردبیل در باجگیر
 روس میرزا محمد فورا سوار شده به باجگیر روس رفته چگونگی را با محمد اردبیل
 میناید با شفاق نزد دکتر روس بیرونند جهت فرستادن در اینجا بود دکتر خط
 نوشته بایشان بدهد که در باجگیر بنویس اینجا بدهد مهر قدر را مخصی

بهر زمانه که با خاگر خط را گرفته فوراً مراجعت بپیدا بدر در راه بعد مکن کردن و بر سر
 کردن هزار بار کرده بودند در راه بیزنا محمد رسیدیم فرمودم جهت خلاص شدن از دکتور
 خط گرفته حال که الحمد لله از دست این جماعت سلامت بدر رفتن خود و خود را
 بهر حد روس برسان که از شتر اشرار آسوده شویم آمده به با جگر روس رسیدیم دکتر
 گفت تو همان هستی که در با جگر ایران دست شتر بران گرفتار بودی گفتیم بله من همان
 شوی هستم سرو شده گفت ۳۰ یوم در اینجا بمان و بعد روانه عشق ابرو بنور را کنی حرفت
 معاندین بعد از بیرون آمدن ایشان شده بودند که مهربان را گفت از دست بدر
 کردیم اگر او را گشته بودیم که از ما مواخذه خون اول بگیرد نذر رئیس رفته در این باب
 گفتگو بینا بند قرار بر این بکنند که شش سوار بفرستند به با جگر روس باین
 بهانه که دزدان از مشهد فرار کرده بایم صفحیات آمده است و ما او را بپناسیم
 آمده ایم که نیک در قمر نیند هستند ایشان را ملاحظه نمایم هر گاه در میان آنها
 هست او را بایران برگردانیم که کتر هم امر کردند در جسم آدم در قمر نیند بپنا آورده
 ردیف هم صف کشیدند سوار آمده آنها را ملاحظه کردند تا بپنج رسیدند گفتند از
 همین است که چون سبوق بود مطالب را دانست بایشان نهیب کرده بپنا
 در سر ایشان را دشنام داد ایشان ما بوس مراجعت نمودند لاسید محمد و انور
 حین هم آمده در با جگر روس بهم ملحق شدند بعد از ۳۰ یوم که قمر نیند تمام شد بعشق ابرو
 آمدیم و بپنا رنجو شغوا شدیم بعد از مدت یوم جناب حیر ابو طالب و جناب
 مشهد فتح الله از ارض مقصود مراجعت نمودند اوجرت از حضرت منزه الله
 باسم این نان داشتند چون مدال بر صدقات و منقبات وارده است در این نجاشه
 لاجل تبیین و تبرکات مرقوم بشود و حقیر حکایت جناب مهادت علی را که بخط خود

روزم مخصوص بود و آنکه از آن روز کرده نیک از آن وقت که خداوند طلب بود
بسم الله الرحمن الرحیم هو الا بهر

است محفل بلا یا و شفقت و رزایا در سبیل جلالی ابرو روح لایحه الذین زاقوا حلاوة
البلایا و سیر عوالم شهد الفلک فداء شکر کن جمال قیوم را که بدرقه عنایتش و
فضل احدیتش رسید و شامل شد که در سبیل خجسته جام بلا نوشید و زهر جفان
چشید و در آتش ظلم و عدوان چون گل و ریحان شکفت و از شدت جور مستحکماً
نیاشفتیم نقیه در سبیل عشق یازدین مع شهد فاققت و تلخ زهر بلا هل
شیرین تر از سبیل سائل نعت احدی در راه حق نعت و وسکان است
وز رحمت ظالمان رحمت نام با یان چه که ایام در گذر است و حیات
بلی تحسنت بلا یا و رزایا فرسید الله نای فائده و فرور عاقبت ایام چون
ناتمل نماید و ملا و ظلم کند که اوقات در میان شد اند و مسما غیب
فی حبیب الله نغمه شد بهتر است و یا آنکه مشاهده کند که در بالین راحت
گذرانده چون بر روی گذر شتر است اول کورا تر بلکه غره شجر حیات روح پرور
باشد و ثانی هم یکن شیا مذکور بلکه باعث اسف و حسرت گردد
پس حمد کن خدا را که باین موهبت که اعظم آمال مقررین است فائز شدی
مگر در عطا بخشید اینک صدقش درها و رتبه بلا آید اینک مدتش جانها
اخو لا حینی را اینه قبل بگشته با دیده محبت الله بکبر ابدع ابرو برسانید
والترحم والبهاء علیک و علی اجدامه

جناب اعدا لزوف و جناب شهید عبدالصمد منج اهل مراغه
 از احباب سابقین و از اهل یقین اند مدتی در راه ایام بحال قدم در
 باطوم نهوه خانه داشتند و از براس عابریخ صید که بقدرس خلیل
 و بطواف کعبه رب جلیل میرفتند بسیار سهر و آسان بود در وقت
 زحاب و ایاب بمنزل ایشان وارد میشدند و ایشان جمیع زحمت
 مسافرین را تحمّل مینمودند و بلایها را ایشان نزد قناسل از روس و عثمانی
 و ایران برده ایک امضا نموده بسا فریخ میدادند و بلیت بران خود
 ایشان گرفته ایشان را روانه مینمودند لکن بعد از چند در اینجا چند نفر
 با ایشان بنام عناد گذاردند ایشان هم استقامت نمود در مقابل آنها
 ایستادگر نمودند و ملاقات کرده عاقبت این عناد بفاد مرانجا در اینجا
 قطع علائق نموده بعشق ابر آمدند در ۱۲۶۱ بعشق ابر وارد شده اند
 و بکب وارد شد مشغولند چنانکه عبدالزوف از مؤذنین ثابت راسخ
 است صاحب تقریر و بیان است در تعداد مبلغین محسوب است
 صاحب اخلاق حسنه و سجا یار مرضیه است جناب شهید
 عبدالصمد نیز از مؤذنین ثابت راسخ است بسیار مظلوم محبوب است
 علسها بهاء الله و ثنائیه

۱۱۶ الله الا عظم الواح و الا

شهر خید الغفار من اهدار محمد باقر علیه السلام ابدا آمده بخوان
 فرود شغل است او بیت باهت و غنم الطیبه لاکن بضا ختر نزار در
 با وجود کمر بشاعت در حدیثات امدیه و مشارف در امورات خیریه
 بقدر القوه معا و نت بینا بدو هم وقت در مجاب و محافا اجاب حاضر
 میشود و اظهار محبت بینا بدو هم اجعل عاقبت امورنا و اموره خیرا ۱۱۸

جناب آریضا اجم مرحوم لا محذور تقریر میاید که از من بین او نیمه در زمان
 نقطه اولی بعد که ایشان را مع چند نفس دیگر بطلان برده محبوس نمودند
 و ایشان چند نفس دیگر شهید شدند مختصر حکایت آن نفوس و اساک
 ایشان ضمن شرح حال جناب حاجر خلیل میاید ذکر شده بار جناب
 آریضا از طلب ان مواعظ معلقه ظاهر شده و قدر موعظه مقدسه بین ایشان
 و در عهد رضا و تسلیم پرورش یافته بعد از بیداری و هوشیاری خود را در
 رضوان ایمان مشاهده کرده مذاضع فضل الله بویتمخ پیشا و هو العظیم الحکیم
 ۲۵۳ جناب آریضا بعشق آبرو آمده ابتدا با جناب ملا محمد و جناب
 آریضا حسین بر فافت و شراکت دکا نر باز نموده بروج و برین مشغول و او مستر
 بودند و نهایت رضا ندر از یکدیگر داشتند در این ایام جناب آریضا در
 خبوشان بجزارت مشغول است هر کجا هست خدا یا بد است

باجلان حسنه و سجایا منجبه آراسته اند فهو كشجرة مغروبه
 عند مجاری المیاه انش تعطف ثمرها فراوانه و ورقها لایزال
 و كل ما یظهر منه محبوبه محموده از جمال قدم و حضرت غصن الله
 الاعظم الراح دارند متعلقانش از عیال و اولاد کل اهل ایمانند علمیم بهما الله

۱۱۱

جناب مستطاب حضرت افتنان اعظم و کمال الدوله حاجر میرزا محمد تقی
 ابن مرحوم مغفور حاجر سید محمد طاب شراف شیراز حاجر سید محمد خاوری حضرت
 اعراضه ماسواه فدایوم در اواسط شهر جماد الثانی ۱۳۴۳ هجری وارد عشق آباد
 شدند تمام احباب از صغیر و کبیر ایشانرا استقبال نمودند و ایشانرا مع انجال
 مکرم جناب حاجر میرزا محمد و جناب لاسید القادر نهایت عزت و احترام
 وارد نمودند و مدینه عشاق را بانوار وجهه تورا مغور فرمودند و بسبب مسافت
 ایشان باین ولا اجل بنا مشرق الافکار بود که بامر حضرت غصن الله الاعظم
 از بزر حرکت فرمودند لکن الحمد بعد از ورود ایشان اسباب بنارس انعام
 فراخ آمده آن بنیان مبارک را بنا نمودند بنا مشرق الافکار یوم جمعه ۲۸
 بهت پنجم رجب ۱۳۴۳ هجری در آن روز جمیع احباب در زمین اعظم
 جمع شدند بعد از تلاوت آیات و مناجات جمیع احباب مشغول بکار
 شدند و کلام چند کس در رتبه ان بنا گذاردند و مکرر حمد آنها را بحال آوردند

که باین خول مبرور موفق شدند لکن وجد و سرور این فانی از علزیر تر بود
 زیرا که درخت و ص این بنا مبارک از قول جمال قدم جل اسم الاعظم
 بخطاب مخصوص مفتوح و سرفراز بودم چنانچه در بیک از الواح قدس ربانی
 که با اسم حقیر نازل شد میفرماید قوله تحلا بنا و ابادنا بنا با شایسته هذا
 من فضل الله علیک این غنیمت که بدوام ملک و ملکوت باقی
 و پاینده است هینما لک و مریم انهر و ایشا یوم شریف آوردن
 جزئیات کم سوینج که اوراق تاریخ بنا مشرق الافکار را درخت یکبار
 بارها قرار دهد جمیع اجباب حاضر شدند و در وسط محارت مشرق الادکار
 که مرتفع تر از همه جای بود بر پانهم ایچ لار ص زینت بود فرام نمودن
 فروشی نصیب انداخته میز استول اطف کذار در تراز فواکه و حلوبات و غیره که لازم
 تشریفات جناب جنر بود حاضر بودند ابتدا جناب جنرال اوراق تاریخ بنا
 که بخط رو و قایم رقوم به در جعبه نقره گذارده در محلیله جهت حفظ آنها موقوف
 بود تدبیرت خود گذارده اطراف انرا با سنگ سمت محکم فرمودند و بعد شریف آورده
 مع صاحب منصبان در سرا پرده جاس شد حاضر و سیر نیز مید فرمودند و اظهار
 مرحمت و رضامت از این خیز نمودند و اظهار بشارت و سرور لاجل
 این بنا نمودند و یک فواز اجبابه خطا به که مشرب حمد و ثنات الهی
 و ذکر خیر سلطان عادل و وزیر اکامل و انشاء نمود و آن یوم درام
 شهر صیام ۱۳۳۳ که مطابق ۲۱ نیا بر ۱۹۳۳ بود

و در اسرار جمیع اجباب حاضر بود و کل انظار ایشانست و سر و پیرو و بدکر
 و ثنائی است عاقله رطب اللسان بودند خلاصه حضرت افغان اعظم
 جناب عبدالدوله حاج میرزا محمد تقی علیه بهاء الله میسن اخلاق و سخای
 مرضیه ایشان و کمالات او بیته که در ایشان موجود است از قوه
 تقریر و تحریر ایم فلا خارج است الواح منزله در شان ایشان از
 جمال قدم و حضرت فصیح الله الاعظم که همد و ناطق است و من
 اصدق من الله حدیثا در بدو ظهور حضرت اعلی ایشان بسین بانزله
 سال بود و بجزفت اخلاکی ارادت و اخلاص داشته اند و کتابت با
 ابورایشان مرحوم حاج میرزا محمد طاب زاده نازل شده و جناب حاج میرزا
 ابوریشان تصدیق با حضرت اعلی نموده اند ایشان قبلاً از جمیع افغان
 کلمه الست را بلی گفته اند و هم چنین در امر جمال قدم جل و کوه الاعظم هم من
 نزدیک و توقف اقبال نموده اند و همه وقت مصدر امورات خبریه شده اند
 چنانچه در این ایام موفق و موید برینا سر مشرق الافکار و در عشق ابد شده اند
 که اول بنیان در این امر مبارک است با وجود کبر سن که بهفتاد و پنج رسیده
 مشاعر و قوا ایشان ضعیف نشده خود بنفقه در جمیع امورات متعلقه
 بعمارت مشرق الافکار رسیده که معنی اینند در او بلی که حقیر بعشق اباد
 آمده بهای اسکناس از مال جناب حاج میرزا جناب حاج میرزا از باب
 بود که ایست اسکناسی را در آنجا به اسرققت نموده بودند

روزی حضرت بار خدیو مقصود عریضه عرض نمودم جناب از باب فرمود
 که این فقره که در وجه جناب حاجی را از منزل برده در عریضه
 عرض کن بعد از مصدر فضل آتم کلیمه ذکر شو که رفع حجرات من
 و سبب برکت از برای ایشان باشد حقیر هم بخوانم جناب از باب عرض
 نمودم بعد از چند لوح منع اقدس که اول لوحیت که در عشق
 این نازل شده با اسم این فانی نازل بعد از این فقره میفرماید قوله
 عن کبریا نه قلم اعلا در این ظاهر را عظم ایشان را از ایشان در
 صحیفه حمراء و الواح اخیره ذکر نموده در این صورت هیچ ضرر
 بر ایشان راجع نه بلکه ریح در ریح است و غنا در غنا و او
 اشراقات انوار عنایت را مشاهده نمایند انتر انحال محترم
 و این آد مکرشان بر یک در افاق محبت الله بنجر ساطع و کوبه را معتمد
 جناب حاجی بزرگوار محمد و جناب حاجی سید محمد و جناب اسید آقا علیهم
 بهاد الله و شانه بانوار اخلاق حمیده و سجایا بر صفت مطز و در بیان
 و رونق بخش محافل و مجامع احباب مخصوص جناب حاجی بزرگوار محمد
 که منم جمیع الجهات محمود است در خانه واره جناب حاجی اشیا و نقله
 و آثار متبرکه که از خطوط حضرت اعلا و طلعت مبارک جمال اینها

موجود است که جمیع نزوت احم و عزیزین عالم با جزئیات آنها برابر نساید

نازم بعزیزتر که جهان آفرین دهد بخشنده که هر چه دهد نازنین دهد

نمبر ۱۱۹

نمبر ۱۲۰

ایشان واقعه اخوان را دره عبدالله اینست سر سلیمان در او این کتاب

ذکر ایشان و اخوان ایشان شده چون این حادثه بعد از چند ماه

دیگر واقع شده در این مقام مختصر فرکرین شود در شب ۱۴ ماه

ریق در شب اول وقت صبح حقیقت مشرق الادکار رفتیم بمنور کسی

بنیامده چراغ را روشن نموده منتظر ورود اخوان عبدالله و نصر الله

بودیم چون ایشان همه وقت از سایر احباب زودتر می آمدند

و اکثر اوقات که احباب پنج شش تا این ^{نفر آمدند} سه برادر عبدالکریم و عبدالله

و نصر الله همه روزها می آمدند و کار می کردند غیر از این سه کسی نمی نامند

در ایام جناب امیر عبدالکریم جهت تبلیغ امر مبارک بشهر رفتند

بعد از آن حقیقت نشانی منشن بودیم که ناگاه فریاد و فغان نصر الله بلند شد

گویی کمان نوحه زنان و از مشرق الازکار شد عمو چه نشستی که

عبدالله نوحه بدست خونسر خود را بریده است از بس عمو غمناکم

سراسیمه مضطرب برخواستند بجانم ایشان امدم از مصراآتت هر سهیم تو
 هیچ اطلاع ندارم که از بهر چه این کار کرده است گفت نمیدانم لکن
 یوم قبل وقت غروب کلید صندوق خود را بمن داد گفتم بر این چه
 کلید را بمن میدی گفت تفاوت ندارد نزد تو باشد در این ضمن هم
 بعضی از اجاب مطلع شده آمدند چند نفر مذکور نمودند که در این
 دوران مجلس که اجاب اجتماع داشتند بعد از ختم مجلس عبد الله
 دم در ایستاد و با هر یک از اجاب مصافحه و معانقه نمود لکن
 کسی ملتفت نشد که چه اراده دارد حال اراده او معلوم شد که
 ندارد این کار را دیده بود است بنصرتت گفتم برو صندوق را بمن
 ببین در آن کاغذ پاکت گذارده است یا نه نظرتم فوراً رفته صندوق
 کنوده پاکت را آورد در آن پاکت ورقه بخط عبد الله مرقوم
 آنچه در آن ورقه مرقوم این است بالا رفته نوشته است وصیت
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که هر کسی میوم او
 سادی باشد بخون است و همچنین جمال قدم جل اسماء و سلم
 میفرماید که هر کسی قوش از فعلش زبردتر علم او از وجود او کمتر

و نماز او از چهار او نیکوتر و منجبت و قنوت است که علاوه این که
 ترقی از بر این جامع شود تنزیل نموده ام و سابق صورت فناسین
 از بغاسین بهتر است از این جهت خود را کشف و فانی نمودم
 ۲۳۲ از یقده ۱۳۲ و از روضه صفحہ دیگر انور قمر صورت
 مطالبات و قروض خود را نوشته بعد از ملا حظہ ان نوشتہ قدر
 پریشان حواس تحقیق نظر اللہ مذکورہ کہ در ان شب بروقت بیدار شدم
 دیدم چراغ روشن است و عبد اللہ شعول تلاوت آیات و نماز نزدیک
 صبح بیدار شدم دیدم چراغ روشن است و عبد اللہ نیت کفتم شاید
 بمشرق الافکار رفته برخواستہ از اطاق بیرون امدم دیدم در وسط
 حیات خانہ کس خوابیدہ پیش رفتم دیدم عبد اللہ خوب تلفت شدم
 دیدم کلوش بر پد و خون زبید بنام ^{بدر} را در فرج گذاردم محو عاصم
 و جناب ملا علی مفضل بانہ با مدنی بالاسر عبد اللہ ایشان فکر کردند
 کہ از خانہ کسی امدہ او را کشته دیدیم بدست ایشان بنینہ خود بکنند
 کہ خوف من این کار را کرده ام بار علی امیر و ملا علی و نصرت و محمد باقر
 او را برداشته ملا و در اطاق انوقت نظر اللہ امدہ بوی مشرق
 از کار

که حقیر مردم و از بعد اجاب حقیقہ بالا رسد اور قسم دیدیم چیزی را نوع برین
 کہ بکلیت این ماسورہ جگر را قطع کرده است و پادشاه کسی زده نشدہ است
 و باو جہد اینکہ جنود قطع شدہ و نفس ازان ماسورہ بریرہ بیرون آید
 ضمہا پیش نکران و مویشا را و ابراہام ضعیف از آب در او نیت و
 و اجاب منتظر نہ کہ ہمین چند دقیقہ تسلیم خواہد شد حقیقہ گفت بعد الواب
 کہ بزود و کز و جراح حاضر غائب ابدا رفتہ جناب امیر ازینم العابدین
 جراح را فرستادند و بعد عقب دکترا رفتہ بودند جناب امیر ازینم العابدین
 آمدہ قرار شد کہ محبت ایشاں کلوا و را تجبہ نمایند ایشاں ہم فرمودند ان ماسورہ
 را کہ چنانہ نیست تجبہ بنیم لکن پوست روان را بدشو و انرا تجبہ نمودند و روک
 انرا بستند بعد نفس از دماغ و در بیرون لا و لامتہ حکم برین از ساعت و کز آمد
 گفت او را باید بر بیہر خانہ بر کہ اسمہ اسباب و را انجا موجود است بعد فتنہ را
 حاضر کردہ او را بر روان شاہانیدہ مسرور سلس او را بیہر خانہ بردند
 و در دفعہ ان تجبہ را شکافتہ مجدداً تجبہ نمودند بعد از ۳ روز بہتر شد بر خواستہ
 با اجاب مصافحہ و معانقہ نمود و یک نوع اشتعال و انجذاب از او مشہود
 بود کہ سبب حیرت کل بود لکن این حالت از اثر و بقیہ حالت اولیہ
 بود کہ او را زنده بہداشتہ چنان فرزند عبد الواب فکر کرد کہ باو گفتیم

که این پسر در جوانی بود که از او صادر شد و سبب این قدر صدمه و زحمت
 شد از برار خود گفت از آنوقت که من بدست خود را بر پاره ام
 ای حیوان که بجز زده اند هنوز من اهدا احساس در درخت نکرده ام مگر در
 وقت فرو بردن غذا از شیر و غیره در کلیم سوزش بینی بد نوعی بود
 که احدی کجا بر مردن او نداشت تا بوم ششم که آن حرارت در او تمام شد
 روح بر فتوحات عالم قدس بقاصعه شرف و تفسیر آیه مبارکه
عَسَىٰ الْمَوْتُ أَنْ يَكُنَّ صَادِقِينَ را بر کل مشهور معلوم نمود فلان فانی عظمه
 یا ملا الادیان ان کنتم صادقین چنانچه جمال قدم بفرمایند که در
 از منتهی قبل چنین امور در احیان مظاهر ظاهر شده که نفوس از
 تا غیر کلمه این قسم مشغول و معذب شوند و منقطع شوند که بدست خویش
 چیزی خوراق قطع نمایند عبدالوهاب بگویند او برسدیم که در چنین
 بر پاره پیکونه طاقت آورد که این قسم سر خود را بر پاره بعد از استماع
 نیت نمود و کفایت من راحت و خوشی در راه کار و برم که اقدام بر آن
 نمودم و ابدالاً حیوان احساس و در راه ننشوده برسدیم که بک دفعه
 بر پاره ای دفعه گفت هم دفعه ابتداء از اطاق با کار بقصد فدا
 بیرون آمدم در وسط حیاط رم خوب رو بسخت شطه اقدام

آنها نمودم و زیارت جمالی قلم را برداشتم و بعد نشسته بقوت
 تمام حجر خود را بریدم و دست بگردن خود بریده دیدم ماسوره موصوله بچکر
 بچکر قطع شده خاطر جمع شدم که کار شما آنکه بکمان منقطع شدن آن فوراً
 انسان تمام بشود و بیکر غیر آنست که عمده رکب شریبان است بعد از خود را
 بسمت قبله نمودم و سر خود را درم جو بگذاردم که خونها در جوب ریخته
 شود و لباسم همچون آلوده نشود خوابیدم و متوجه شدم که چگونه قبض روح
 میشود دیدم اثر نظر بر نشد مجدد بر خواسته کار در این جهت طرف یعنی بار
 کردن را آنچه توانستم بریدم باز خوابیدم بقدر نیم ساعت منتظر باز اثر
 ظاهر نشد دفعه دیگر کار در این جهت کفتم باید بچکر این سر را از بدست بگذار
 کار در مقابل حاجت که قطع شده گذارده آنچه قوت داشتم هر سه مرتبه
 کشیدم را کسی از رفتن خون از بدست آن قوه او نیت را نداشتم باز خوابیدم که ناکاه
 فضا را از خورشید بالا سر خود حاضر دیدم و او بنا بر فرموده گذاردن سینه
 بر سر من جمع نمود خلاصه حکایت عبدالله از آثار عجیبه در این کور اعظم است
 که جوانی بیست پنج ساله اول جوانی و منکام برو و ز قواش خواند او باشد
 این قسم این تفکر که از ایام بلوغ الی حین صعود نرسد اولاً از او صادر
 نشده باشد و در جمیع امورات خیریه ساعیه جاهد باشد و اگر از سایر
 احباب خطا صادر بدربند سبب پریشانی و اندوه او و چون فقه عبدالکریم

اخبر او ذکر این که بعضی شبها بیدارم که عبد الله مخزون و افسرده
 خاطر است سبب را از او جو یا بیدارم ذکر نمی نمود ناگهان اختیار کردیم
 میشود و مثل آن جمله ذکر نمود که بعضی از اهل کافیه خانه باز کرده اند
 و چون با اسم بهائیان نفوس معروفند آن قهوه خانه ام باین معروف
 شده من امروز عبوراً بان قهوه خانه رفته ملاطفت کردم شکر مشغول
 بنواختن است و هم نفهم نشسته با کافیه کنجف باز رسیدند
 ایاستوار است که محل و مقامیکه باین اسم مبارک معروف است این
 نوع اعمال در آن مجری دارند و بنا نمود بهار باس بصوت بلند کریستن
 چنانچه یک روزم در خصوص همین قهوه خانه بمحض افتاء بنم آنس
 آمده مذکور نمود که من مخصوص آمده از شما خواش بنمایم که نزدیک
 بنمایم که احقر حرکات در بیان اجاب موقوف شو حقیقاً بوم
 بطی مزاج عرض کردم فرموده اند **حدا عند الشی محبوب لکن عبد الله**
 در تقوی و هر میزان حد اعتدال خارج شده ابلهین برکت و باز
 و باز بیکر خانه نرفته در مجالس عروس و غیره که جشن او از طرف بعضی نرفته
 از این طرف در جمیع محاسن و محافل حاضر و از آن یوم که بنام **سختن**
 مشرف الازکار شده یک روز آن را ترک ننموده چنانچه جمیع
 تصدیق داشته و دارند که **عبد الله** را ثانی نیت و همین عمل ام

و آئین محکم هرگز بر او راطه لغو است که چون جمال عدم فرموده است
 که هر کسی قولش از معاش زبده تر است عدمش از وجودش بهر است و فانی
 از بقایش بگو تر بجای البقی و حق البقی این کلمه را صدق دانسته و با پنجه
 آن بهتر فهمی سخن نموده است و امثال ما بار عقبه نموده است که امر الله شاهر
 شمرده ایم و لعب صبهان فرض کرده ایم و بقوله هاست حمد از خود را فرشته ایم
 در مناسب این مقام خوب میفرماید بر همه خود کبر از آن خندیده
 زانکه خود را نیک مردم دیده در این مقام هم ذکر خواب که با این
 واقعه موافق و معارف است مرقوم میشود و شب قبل از این واقعه
 حقیر در عالم رؤیا ملاحظه نمودم که حضرت من اراده الله بعشق ابر شریف
 آورده اند و در خانه یک نفر از اجباب در بیک سمت حبات که با پنجه
 و اشجار است بالا کرسر جالسند و می سن و کبوان مبارک را رنگ و حنا
 بسته اند و بسیار مشغوف و فرحناک و اجباب هم بطور دایره اطراف
 ایستاده اند و دست مبارک را چنانچه رسم لاواریه خانهاست دم کوشی
 گذارده بالحن خوشی تعفن بیفرمایند و بعد از تعفن بنا نمودند بدست زدن
 و با حباب هم فرمودند شما هم دست بنزید اجباب همکس دست بزدند
 و یوم بعد از وفات عبدالله بنی نه ایشان رفتم و در آن موقع که عبدالله

سر خود را بریده بود و ملا حظله نمودم نصرالحین ان رؤیا بسیار حسرت و غم
 و آن محل بنظم لامله که همان موضع بوده است که من در عالم رؤیا دیده ام
 و ایضا رؤیا در دیگر آنکه در آن بوم که عبداللہ و فاطمہ نمودند بنزد در دکان
 امیر زاهدین در بودم ایضا مکتوب بر آن تلاوت مینمودند بعد دادند بحقیق
 که شام این مکتوب را بخوانید جناب اسید مہر خواہر دیدہ اند سر قوم
 نموده بود کہ در خواب دیدم کہ بالار کشید قابوس بیرق سیاه
 زدند و مناد در پاران بیرق ایستاده نداد داد کہ ذکر مرکز بیفاق
 در عالم تمام شد مرقوم نموده بود کہ این خواب مرا بسیار پریشان
 نموده است در حین تلاوت مکتوب شخص از بیمار خانہ آمد و
 گفت عبداللہ تمام شد حقیر جناب امیر زاهد کفتم بنویس با این
 کہ خواب شما تعبیرش ظاهر شدن مناد کہ نداد داد کہ ذکر مرکز بیفاق
 تمام شد است حجت و کمال بر آنہ چنان از بدو طلوع کوکب بیفاق
 الی حین جمع شئونات و اغار بکہ در جوہ جمال قدم جل ذکرہ الاعظم از او بآید
 و اجتناب ظاهر شده بود در جوہ طلوع نیز بیفاق ہم بطور آنم و اکل ظاهر شد
 چنانچہ جان فشانی شہداء از تربیت و شہد و خاک فارس و طهران حضرت
 و رقا و روح اللہ علیہا بہاء ایستہ و در اثر قوت نفس گاس شہادت را بکمال
 شوق و الجذاب است میدنلال این یک فقرہ اعظم از کل بود کہ بکس
 بدست خویش سر خود را بریده جان را در ساء جانان فدا نماید فشرہ بود

جناب شهید یوسف میرانی ابن مرحوم حاج میرزا حسین مبدلانی
 در ۱۳۱۲ با اتفاق شهید ابراهیم آملی ابن مرحوم لاجوردی
 بعشق اهل آمله اند بعد از حقیق و جناب انجمن رضا و حاج عبدالرسول
 ایشان آمده اند و با هم مدت زمانی بشراکت مشغول بودند بعد از
 چند سینه اهل و عیالشان از مبدان حرکت داده بعشق اهل لاور و ندر با هم
 مدت جمیع المال و شریک بودند و بعد عیالشان از طرفین سبب تفریق
 شراکت ایشان شدند و در کدام سوالاتی که سبب مشغول شدنند را کس آنست
 و ارتباط و رفاقت ایشان برقرار این دو بزرگوار از اجله اخبار
 و ابرار نذر جمیع موارد معصومه را جمع با مر حاضری حاکم و سایر عبود
 اند از جان مال مضایقه ننموده اند علمها بسپار الله و رحمة و الطافه
 جناب شهید یوسف در بعضی از موارد از سایر بزرگواران پیشتر اقدام
 نموده از بابت مخارج اشغال از اجرت تعلم و غیره که سایر مشتمل
 مخارج داشت بکنه اشکاف بود و مخارج تفرقه هم را شکر بیغریب
 سجایا بر ضمیمه ایشان بسیار است در آوایل تصدیق جناب
 ابوس بر ایشان سخت اند و ایشان لابد تخریب نموده اند و در وقت
 بر ایشان بسیار سخت بگذراند در عالم رؤیا اسباب تعقیب
 ایشان میشد و با ایشان مدت بر فرق مدارای رفتار می نمود
 اند با نر بعد از مدت فراموش نموده اسباب صدمه و اذیت ایشان

ایشان بوده من جمله از خواهرها بلکه مرحوم ابوالحسن جابر محمد حین
 ویدار اینم که در عالم رؤیا مشاهده مینماید که نذر کبیر است و صحبت
 کثیر که کل باید از این نذر بگذرند و در حین عبور اکثر خلق در آن نذر
 غرق میشوند ملاحظه مینماید که مشهور یوسف سهولت از آن نذر
 گذشت و علاوه معاونت جمعی دیگر نموده ایشان را آن نذر گذرانید
 و ابوالحسن هم از آن نذر گذرانید بار از این قبیل خوابها میدیده و چندی
 مزاحم ایشان نبوده عدت زمانه را این نوع بگذرد بالاخره جناب
 ابوسف از میدان هجرت نموده بعشق ابراهیم الله الحمد امورات ملکن
 ایشان هم منظم و بطور دالخواه میشود و اقوام واقارب ایشان هم
 بعد از آمدن عمالشان هم بعشق ابراهیم این جناب جابر محمد حین هم
 تنها میماند ایشان هم لابد بعشق ابراهیم حرکت نمودند در سن هفتاد
 پنج بود نذر که وارد عشق ابراهیم شد نذر مشابیهت نام دارد با حکایت
 حضرت یعقوب که چون یوسف را در مصر بر سر عزت یافتند کل از
 کنعان هجرت نمود بصر آمد همین قسم تمام منصوبان یوسف بعد از این
 معذرت یوسف کنعان از میدان هجرت نموده بعشق ابراهیم رفتند
 و جناب جابر محمد حین از راه قمی یوسف دیده بصیرتش بینا شد

و در آن کبر سن و اله شیفته جمال ابها شد که کت ار تدر بصر ابها
 من راجحه قیص المحبوب بعد از سن پیر و شتر هم تولد تازه
 یافت و جوانی را از سر گرفت و به تدارک ما فات قیام و همه وقت
 در محافل و مجالس اذکار و تلاوت ادکار حاضر بود و نشانی از
 بکلمه بهار که الله ابها ناطق لاد الحمد ختم امور ایشان بخیز شد چند
 ناخوش احوال شده در شهر حبش^{۱۳۲۲} طبر و حش از خاکمدان
 ترانی بال افشان و آبشان قدس عالم بقا پرواز نمود در حبه الله
 علیه جناب شهید یوسف و مرتبه بواسر مقدس طور بنزایات
 جمال ابها و عقبه مقدسه نور مشرف شد دفعه قبل از صحو در ایام
 جمال قدم و کره آخر بعد از صحو جمال قدم بزفا آنگاه کبر پیران
 و بنده زاده عبدالوهاب فی^{۱۳۱۶} بنزایات روصه مقدسه و جمال
 منور حضرت غصن الله الاعظم مشرف شده اند از جمال قدم و حضرت
 غصن الله الاعظم الواح عدیده بافتخارشان ناز و عنایت را بهایات
 شامل^{۱۳۱۷} اکبر ابهم مرحوم لاجد جعفر از اقوام ایشان است مطهرت
 ایشان مفتخر است عبال^{۱۳۱۸} شهید یوسف خالم لاک اکبر است جناب
 لاک اکبر در سماء محبت الله نجم در^{۱۳۱۹} تلعلح در نخشان بین الاقران
 ممتاز است محو و شاد جمال ابهاست شیفته و فریفته طلعت عبدالبهاس
 دفعه مجدوب وار منقطعاً حواسا مسافر مسجد اقصی شده و در ظل

یعنی برادر یوسف
 و دامادش
 میباشد

عصن سدره شهر مفر سکون یافته و از فواکه طریبه جنبه سنجیده طو بر مروق شده
 و بحقیقت آرزو و سالی در جان که وصال جانان است فائز شده و مدتر صیاح
 و مسابشر زیارت روضه مبارکه نائل بوه و بعد از نید مقصد بیدینه العشق
 راجع در مجالس و می فدا حبه آله با الحانات روح افرا همه وقت تلاوت
 آیات و مناجات بینا بد از جمال قدم و حضرت غصن الله الا عظم
 الوجل دارد از نفوس تعلم است که بجا و نیت بکده بکرتا بس مجالس نمودند
 شایه بر ما آله و رحمته عو عبا یته ۱۲۱

جناب شهر ابراهیم ابراهیم زکریا ایشان با جناب رفیق شفیق ایشان
 جناب شهر یوسف شده در ایام جمال قدم بشرف لقا آله فائز شده اند
 با جناب سبط جابر احمد بد انرقاب است و نسبت خویش دارند و از
 صفات حقه عاقلان مرفیه مطرز و مریغند در این مدت که در عشق
 اباد تشریف دارند تفسر از ایشان نرخییده در حسن سلوک ممتازند
 سلیم جلیل ایشان محمد تفر از جوانها معقول است مدتر در اقبال
 بار غنم متحوال یوسف داشت چنده سنه است اقبال تموم و بر تدارک
 ما فات قائم و جاهد است ایشان هم را داد جناب آتش
 یوسف میباشند جوانانیت با همت و غیور ابرار حفظه من کل
 البایات والایات انک علی کل شیء قدریر ۱۲۲

جناب کربلای حاج آقا میرزا محمد باقر ^{از احباب سابقین و نفوس}
 ثابته است بعد از اقبال بامر عنقریب متعال عدت زمانه با اهل و عیال بفتح
 حکمت رفتار مینماید که شاید مندرجاً در آنها استعداد پیدا شود و القای مطلب
 کلمه حق نماید فائده و غیر حاصل نمیشود و بعکس آنها بر اعتقاد و اسرار ضایع
 نی برده در مقام صدمه و اذیت بر می آیند و چون پس از جناب حاج محمد باقر
 که سوگند شهادت پذیرد خود نمودند و بسبب نیک نام خود شدند و در بین عوام
 کالای نعام معزز و مفتخر شدند عیال و اولاد ایشان هم در خیال افتادند
 که نیک نام است و محض شایسته ابتدا اسباب تلف نمودن مال ایشان را فراهم
 آورده ایشان بجهت شرع عرف کت نیکخانه و اسباب و اموال او را گرفته
 بعضی بجهت شرع و عرف داد و باقر را محض تصرف نموده اند دیگر معلوم است که
 در بلاد ایران اسباب برای همه مال مردم خوردن بهتر از این نیست که شخص را در
 محض شرع عرف با اسم بان معروف نمایند دیگر بر نوع شهادت دروغ
 در حق او صواب میداند خلاصه جناب حاج لایله از مشهد بجهت نعم
 بعشق اهل کربلای در جماد الاخره ۱۲۳۱ و بعد از سن شصت سالگی بمکه شغور
 و امر معیشت خود را بگذرانند و مشغوف و مسرور است و در وقت شهادت
 جناب حاج محمد باقر در روح مردم اطهره افتد در مشهد بجهت حکایت آن را
 ذکر مینماید حقیق در این مقام قایم شهادت است این تراجم آنچه قبل از شهادت

بخط خودشان مرقوم نمودند از عرض بیستایم حضرت محمد الف مدثر در عشق ابرو
 هم روزی بقیض ملاقاتشان نماند و از صحبت و مجالستشان بهره مند
 و فعه اول فرسار بیع الاول ۱۳۱۲ از جور مار قابین مظلم طایین از شهید
 فرار کرده بعشق ابرو آمدند و در خصوص مزرعه ده سرخ و کما بنده مدعیان
 بودند از خویش بیگانه تفسیر آنها را ذکر فرمودند و نوشته جاتر از شرح و عرف
 در خصوص مزرعه ده سرخ که ملک طلق ایشان است همراه داشتند فرمایند
 متعدد از حضرت سلطان ناصرالدین شاه داشتند و از تمام علمای مشهور
 حکم داشتند مع هذا همه روزه اسباب را فعه فراهم نمودند ایشان از آن
 مزرعه بیرون نموده حاصلش را ضبط میفرمودند جناب حاکم از اجاب
 مشورت نمود صلاح ایشان را رفیق بطهران دیدند ایشان بعد از ۲۰ بوم توقف
 در عشق ابرو ۲۴ خ ۲۴ ۱۳۱۴ از طرف بهر کوبه و شربت عازم طهران شدند
 چند روز در طهران توقف نمودند و دستخط از حضرت سلطان گرفته بر سر حکومت
 که مزرعه را بایشان تصرف دهند و آنچه از حاصل و غیره غنای گونه اند
 رد نمایند و بشهر مراجعت نمود و مدتی با سعادتین خان و داخل زد و خورد
 نموده عاقبت فراراً از راه دره جز بعشق ابرو آمدند و ماه نهم در عشق ابرو
 توقف نموده عازم مشهد شدند آنچه اجاب ایشان را مانعت نمودند

که از براس شما اسباب مبارک است فرو برد فرمودند بالا تر از گفته شد
 چیز نیست و این شهر آقال من است که باین فیض فائز شوم و این محاسن سفید
 بخون خود رنگین نمایم من قریب اشتهار است من بعد از این زندگان را براس
 من بیفایند است و بقصد شهادت عازم شهر مقدس شیراز شرح احوالات
 لاحول و لا قوه الا بالله العلی العزیز هو المحبوب برابر و لا و محبان

جمال ابر مخفی نماید که چهار نفر اول دنیا خلف از او عیال بهم رسید آنها را هزار
 خون جگر بزرگ کردم عی و حس و مهر و واحد باشند آنها را داد نمودم
 و شدند گو سفید و ماد بان و ماده کا و بایشان دادم و املاک باقر خانه بجهت گذران
 خود و چشم غلامان و حیثه و عیال گذاشتم این چهار نفر حسادت نموده
 بنا بر خائن زراعت و سرقت آنها و خانه گذاردند بالاخره چندین دفعه مرادند
 و قصد کشتم کردند بنواب مستطاب و الارکن الدوله عرض نمودم حسب الامر
 ایشان این چهار نفر را از من عیب ده سرخ بیرون نمودند چند سال سوده بودم
 بعد از مغز و اشرف والا بخدا آنها آمدند با من نفر طلبه رشوه خواار مدتی مع شدند
 اشک از سابق بنا بر خائن و سرقت خانه و انبار گذاردند خواستم منع نمایم
 بنواب مؤید الدوله باسم بالا عارض شدند در بین راه که بده میرفتم مرا گرفته
 بر کردانیدند اسب خود برداشتم حضرت والا خط نمود اموال و مخلفات خانه

و علمه و آنچه در باره اهلک و املاک و ملک را شرط نمودند و مدت شش ماه
 در حبس بودم و بعد سبصد تومان قرض نمودم و در آن حبس خلاص شدم
 نظماً بدر بار معدلت مدار شهر بار رفتم و بخاک پارس شاه شاهر طاب شاه
 و امنارت قاهره عارض شدم فرمان مبارک و اکام متعدد مرحمت شد
 که اموال و املاک و هر چه بهم گرفته اند رو نمایند و پسرهای ناخلف را
 که فرس کی فراس بقا زده بیرون نمایند و خرابی بین نواب مؤید
 الدوله معزول شد و جناب آصف الدوله حاکم خراسان شدند
 مجدداً این پسرها با ان و نفر طلبه پسر تدبیر با اسم بانی جناب آصف
 الدوله عارض شدند و بیخ پنجاه تومان هم پیشکش میدهند و با بهفت نفر
 مأمور شاه سخندانه بان نفهم بر انصاف برداشته آمدند در زرع ده سال
 بنده گرفتند و پیاده آوردند در نزد بکر فریجانه و فاز چندین دفعه سه چهار
 نفر بقصد کشتن مرادند که غش نمودم مبلغ و بیت تومان مطالبه تعلق
 مینمودند بالاخره شب مرا بمنزعه با قرآنها آوردند انجا هم از بیت زیاد
 نمودند جبهه و قبا و ارجال و کمر چین و سینه بند را کلاً بیرون آوردند و بعد
 رفته به بنان الملک علی انصاف عرض نمودند که بیت تومان

و عده خلق نموده و حال نمیدیدند فرمود بروید بگریید و بعد بیدارید چند
 نفر سواره قبره سوران او را بیستمان برده در اینجی حبس نمایند و مقید
 سازند بنده آوردند به با با قدرت چهار شبانه روز این هفت نفر
 بنده را با قسام افریتها و شکنجه و جوب افریت مینمودند که به تقریر نیاید
 قاه آه ماجر چند بنده رفعه خواستم خود را هلاک نمایم قلمترایش باریکی
 پیدا نمودم هر چه ساختم سرم را بهر نمیدیدند از همه جهت مائوس شدم در این
 چهار شبانه روز چهار سیر غذا نخوردیم و در آن خاکه بودیم در ب کوناه نمک
 داشت و هفت روز در اینجی میخواهند و احدی قدرت فرار نداشت
 شب تاریک و مواسرد و باران باریده توکلت علی الله نموده از جان گذشت
 بحواله الله و قوت فرار نموده بشهر آمدم در خانه مطایع معظم جناب آسید محمد زبیر
 نامه خوان چند شب پنهان بودم بعد بمنزل جناب مطایع آسید ابوالقاسم
 مردانگه نموده از اینجی شب تاریک بده رفتم چند روز بگویمها پنهان بودم از ده
 سرخ میخواستم از راه غوجان بعضی اهل بروم که ه نفر از پسران حسن و مهدی
 مرا بگیر آورده بکارات بردند و مدت ه ماه در حبس کارات بودم و رفتم
 متعدد بنی کبار مبارک مظفر الدین شاه بروم فراده و انار حاکم و صدقات
 عظیم عرض نموده مستحط مبارک و احکام متعدد آمد بجناب آصف الدوله
 که حاضر محمد رخش و اموال تالانه او را گرفته رد شما و پسرانش را از ده

استخراج نمایم حسن نام پسر بزرگ را جناب آصف الدوله خواسته
 و با وسفارشش زیاده نمودند که باید پدرت را با احترام از کلات بیاورد
 ده سرخ بالا اسدکش باشد حسن آمده حکم را آورده منحصراً بنده را گرفته
 با هم آمدیم در نزد بیزین کلات حسن باز میخواست مرا بکشد که چند نفر تو پیش
 رسیدند نتوانست بنده با آنها همراه آمدم بمنزعه آله و از آنجا بده سرخ
 دو ساعت بعد از بنده حسن آمد و از نجات نزد بنده نیامد و کل زن
 و مرده سرخ آمدند و عیالم گفت که آنچه در اینجا غله کمه و گندم و بیه
 بوده پسر مادر نبودن شما برده اند رفتم خانه حسن و گفتم و تکیه در کلات
 حسین بودم حاکم کلات بمن مهربانی میکرد شام چهار خوب میداد و حال افلا
 شما از حال خودم نان خلا بمن بدهید جواب در سر نهاد با خه گفت بگم دیگر
 شریک بیدر حال قرضی کن بخور تا اوقت و بعد قرضت را بیدر مختصر
 بقرض هم پیدا نشد آخر الامر بسبب الاسباب سبب ساخت جانم در آن
 نزد یک ناخوش بود و هفده روز بود که مطبقه بود و چشم باز نمیکرد اهل
 خانه و مادرش مایوس شده بودند و حکمتش از خوف فرار کرده بود صاحب
 کار گفت بنده اگر بدانم چو آنم در بلند همت و سخن طبع علی داشت نسبت
 باین ناخوش داغتم بفرموده ایشان چند روز باو معا لجه نمودم خداوند

مرحمت فرموده سقا بخند اول مقدار بیجا ه سنه کتدم غد و سر کتد بر انا
 مرحمت فرمودند بده سرخ آورده بعزت گذران میگردم تا تریاک عمل
 آمدان مهدر نا پاک بر پاک ام الفه سفتر کذاب آمد که ظرف بد بید
 که تریاک را جانتایم بعد از آن فردا آمد کلید انبار را خواسته که انجا بگذارم کلید را
 دارم و تریاک جمع نمودند و بازار ع بخش نمود هر قدر خواست حیف میسر نمود
 بالاخره انچه در انبار بود با ظرف تریاک ضبط و غصب نمودند هر چه التماس
 نمودم ندادند و آخر اجماع کرده بنده را زدند و گفتند فلان سگ را بجهت تو عوض
 تریاک بدهیم تا بیجا ه تومان بخامد سگت داریم و حکم گرفتیم که بانه مرتد واجب
 است املکت مال این چهار نفر بر مؤمن و شیعه است این ان طلب است و با قرون
 با عیالت بانه هستند و حق ندارند آدم بشود که بنواب عین الملک روح فدای
 عرض نمایم انرا بدو انچه نه رفتند و تریاک بنده را با فاضل انصاف دادند
 و چند نفر طلبه بجهت ریشخون خون بنده بر انکینند لا بد انجا بجناب حجت الاسلام
 لقا حاج میرزا باقر سلمه الله بر دم بعد از چند روز با دم جناب حاج میرزا محمد باقر
 حجت الاسلام بده رفتیم این پسر او نفرامور با چند نفر طلبه از رانین طلبه گرفتیم
 بجهت ملاکت بنده بده سرخ بنیاورند از طهر به بنده خبر رسید فراراً بخور رفتیم
 بعد از دو شب پنهان بده آدم دیدم راست است است فاشور فرار نموده به ان منعت
 و تعب بده جز رفتیم مدت بودم و از انجا بعشق ابد و ماه هم در عشق ابد بودم
 که خبر رسید محمول را نواب مستطاب عین الملک ضبط نمودند و اسباب

خانه را طلبها و با فرزندها را نامور با ایام سخته اند و بدر برده اند و اول عیال
 هم فراراً بشهر آمدند را به ناچار شده تو کلفت علی الله گفته بشهد مقدس آدمم دیدم
 ان عیال طلبها که چه شقتهای بر او دیدم آنچه اندوخته داشته از نقد و اسباب
 خانه که پنهان داشته و بنده مطاع نبودم بقول چند نفر معتبره جهات پیرایان و بقول
 خودش ده عدد پیرایه رسالت قبل از این بحاجت صریح باور فروش در تیمچه
 امام جمعه برده و امانت سپرده و سزد گرفته ان لا انصاف بر اوین هم خورده و در این
 مدت ضعیفه رفته نزد او کریم نموده چند تومان از قید قهر شکسته و قالیان بر سر
 بقیوت کران با داده و ما بقرا بنگر شده و وقتیکه در حبس کلات بودم این ضعیفه
 بصفه بر من فاکه چقدر در باره او زحمت کشیده و مخارج کرده بودم و خوبها
 نموده بودم و چند دفعه با خوش شده حکیم با آورده او را ملاقات کردم تخمیناً هزار تومان
 مال مرادف کرده در زمان حبس کلات فرصت یافته مصالحه خطی بر سر کرده
 بجهت مصالحه خطی که بنده از جناب حاج میرزا جعفر بنوری گرفته بودم بجهت بصله
 با و دارم و او برده خدمت جناب آصف الدوله و مدع شده و جناب آصف
 الدوله فرستاده خدمت جناب فاضل برده بر شوه و جناب فاضل هم مصالحه
 خطی و احکامات شرعی و عرفیه را و فرما مبارک و چند کاغذ دیگر گرفته که
 نگاه کنم بجهت بصله یعنی توکان تعارف خواسته او نداشته رفته از پسر گرفته
 با و داره و بعد از آن حکام شرعی و عرفیه و فرمان مبارک را امام برده بدست پسرها
 داده انوقت که بنده بکوه عشق ابله بودم و بر کتفم بر سر او و قبح اعمال این بصفه

بر خوردم زیرا که دیدم بنابر بد رفتار با بنده گذراشته و عیدانم چه عیالهایی
 فاسد و ریحی دارد و دارند فالله خیره حاضرا و هو ارحم الراحمین
 من جمله هر چه داشتم برده بخانه امروزی پنهان کرده و بر سر راهم که بیخما
 برده بودند و بر سر خردی و معطل و سرگردان از یک طرف پس برای
 ناخلف و افترا کذب و از یک طرف مکار این زن در صفت که مال
 و جان از او مضایقم نکردم و هر روز با و خیرش با بنده دعوا یعنی و دند
 که بر خیز از این بی برواگر تو نیز دست ما میریم چندین دفعه خواستم بروم باز صبر
 کردم و از ستر این تا حقوق نه صفت بخدا پناه بردم اما الا جان از مکر
 این مکار بد کردار از فرایند کوران چهار نفر تا پاک رفته و با من بنده و صیت
 خطنا ختمند که بنده یک نفر آنها را و سر کرده ام و در این نوشته ام که املایکم
 صالحه آنها باشد اول خدا و کل انبیاء و اولیادش آمدند که من همه و صیت
 خطنا ایشان نداده ام و خبر هم ندارم و ثانیاً چند سال قبل از این مقدما
 بتوسط مرحوم مرتضی السلطنه بنواب سنا ب اشرف والارکن الدوله
 عارض شدم و کل ابار و به سرخ میدانند که حب الامراین پس بار از ده
 بیرون کردم و بعد بتوسط حاج محمد باقر و باقر ریش سفیدان آوردم
 و جناب افضل الفضا آقا شیخ محمد واعظ سلمه الله تعالی مرقوم
 فرموده که منم خواهش دارم که پسری را راه دهید و الحاله هم کاغذ حاضر

اگر کاغذ شرعی داشته اند وقت چرا بیرون نیاورند و تا آنجا بگردند جناب
 آقا شیخ مهدی سلمه الله که در خدمت مرحوم لایزال مجتهد همه کاره بودند فرمود
 حاج میرزا محمد باقر بنو بکیر بکسیم باید ندان قدر بر برو من حالا بنویسند
 وادم بهر جناب لایزال حاج میرزا جعفر برار تو کاغذ ساخته اند و اما بدر و بنویسند
 وصیت نخط است انرا بعد از چند سواد نمودند و پیش اشیا میبردند که اکثر مرا
 نمیشناخسد و اصل بنده را رؤیت نکرده بودند و آنها بر داشته با برین نوشت و برین
 نوشتند بودند گفته اند این خط خود حاج میرزا است نمیدانم فراد جواب خدا را
 چه میدهند بنده هم سو فرمالک نبودم که هم کسی خط بنده را بنویسد بعد از این
 رفته از جناب حاج میرزا جعفر نوشته خاصتند بگیرند و سواد داشته هم برده بودند
 ایشان فرموده بودند بروید اصل را ببینید تا من ببینم از خوف بنده بودند
 جناب ایشان باز فرموده بودند بنده را بنده و خط من نیست و شما دروغ بگوئید و نوشت
 هم دادند بر کتف آنها جناب محقق الحقایق لایزال با ششم منجم باشک کاغذ جعلی وصیت
 خط آنها را دیده فرمودند بر فرض که این وصیت نخط خط حاج میرزا باشد این مصالح
 خط نیست در صورتیکه شما بر شوه و با اسم باب بر او را بد نام کرده اید بار خدا عالم
 است که بنده اعلم خیر ارام و دهی هم نگرفته ام و این چند رنوعاق بنده اند
 و از مال بنده بهره ندارند بجز کل علما بنور چشم غلام محبت مصالح نمودم و ان
 مصالح خط معتبر است در آوازه بدست عیالم دارم بجهت مصالح خط
 و خط که جناب حاج میرزا جعفر از بنده گرفتند بر بطلان او اول باو

دارم کل عمارت و اربابان حراسان و معتبرین استیفاء و حکم نوشند که جناب آن
 بزور و زور و عرف نصف ده سرخ را از بنده گرفت خدا یا برسان حاکم
 مقتدر که میان بنده و این چهار نفر فرزندان ناخلف تا پاک و این حاکم
 رشوه خورد باک حکم نماید شیخ عبدالغنی مزرعه فریغانه را که سهم بنده
 را اجاره کرد و اجاره خط داد و قتیکه مطالبه وجه اجاره نمود نداد و علاوه
 بر آن قلم نلام برداشته و بخونم رقم کشید و شهادت ناقص داد که این شخصی
 حاج محمد است مقصود بنده محض شماست که آنچه امدارک دارم نصفش از قرار
 مصالحه معتبره مصالحه نور چشم خدا محبین نورم الا مزرعه قزلباغ که آن
 مزرعه را مال الله قرار دادم و بجناب حاج امین فرو ختم که در راه خدا حاج
 نماید و نصف امدارک دیگر مال برد و صبیبه است سمات بخدیجه خانم و طیفه
 علاوه بنور چشم خدیجه مزرعه کل غنچه را مصالحه شرعی نمودم حسن و عیال و هدیه
 و احمد این چهار نفر را عاقی نمودم و از مال بنده ۲۰ بهره اندز یاده از حشفان
 گرفته اند و آنها افتراهاست یا در به بنده بسته اند که مال مال الله و عیال عیال الله
 و از آنچه گفته اند که منم بگویم محمد ابن عبد الله منتم خدا گواه است که بنده از خودم
 هست کسرا نمیدانم بهیات بهیات این التراب و رب التراب ای یکاش
 بنده خاک یا در وستان عیال این ابو طالب بودم بار این فرزندان در فکر
 کشتم بنده هستند تا چه وقت قسمت شویم آنها این و قایع بود که حضرت
 شهید قبل از شهادت بخط خودشان مرقوم فرموده اندان اوراق نمر

این سعیدستان کاغذ را محبتی موجود است ابتدا است که و قلمش و بیاد امور و احوال
 تو چه نام نموده آنچه جز او سزاوار کس نیست بجز طارند حکایت جناب شهید
 حاج محمد کل مصداق آیه مبارکه است در علامات قیامت در کتاب سین
 و فرقان عظیم زکر شده صدق الله العلی العظیم قوله تبارک و تعالی فاذا
 جائت الصاخرة يوم یفر المرء من اخیبه و امته و ابیه و صاحبیه
 و بنیه لکل امرئ منهم یومئذ نشان بغنیه و جوهه یومئذ مغره ضاحکه
 مستبیره و و جوهه یومئذ علیها غبوه ترهقها قنوره او نکر هم
 الکفره الفجره چنانچه مصداق بیانات مذکوره کل ظاهر مشهور
 مدحله شد و بعد از شهادت ان مظلوم معتر و جوهه مغره فاحظه
 مستبیره از و جوهه مقدسه احباده الله شهود شد و تفسیر آیه و جوهه
 یومئذ علیها غبوه ترهقها قنوره از جمله قائلین و ظالمین و ساعین
 این بوجه اکل دیدید شد و قایح شهادت حضرت شهید حاج محمد ترک
 من اهل آفر با بیان علیه بهاء الله و الطافه بدینگونه که مؤتلفین که خود در
 مشهور بوده اند متفق روایت نمودند من هم جناب لایب را احمد قاسم ابن نبل
 علیه بهاء الله جناب کربانی حاج محمد امین فروش جناب لایب را کوچیک
 ابن مرحوم ملا علی بختانی و غیر هم علیهم بهاء الله و نشان که این چهار نفر
 اولاد و یا سلف متفق و هم عهد شده اند که پدر خود را بهر نحو باشد بقدر رسانند
 ابتدا بنام پدر کور و نهمت و افرا گذارده در مقام مجامع و محافل و مجامع

آنچه میخوانند که است و آنرا نسبت به پدر خود ذکر بنمودند و عرفی اظهار فرمودند
 از خرافات قوال بجزکت مرادند و زرد و زرد در مسجد جامع رفته یک نفر از آنها
 بر منبر آمده و خطاب با اهل مسجد مینماید که ای مردم شما در دین ندارید پدرها
 پر ما بان است بخدا و رسول او اعتقاد ندارد و تک کل انبیاء و رسل است هیچ یک از کتب
 اسمائیه قبول ندارد و جمیع اشغال ناشایسته را عامل است بارانجه بمانند خورش بود
 فکر مینماید و در آخر میگوید من حجت را بر شما تمام کردم و دیگر خود میدانید در دین باید
 بر کس بنکایف خود عمل مینماید خلاصه از و سواس اینجاست چنانها قوم خدا ناشایست
 بجزکت مرادند رئیس طلاب و شیخ اسما عیسی هم قدر رفته گرفت معاونت
 پسرها نموده و فتوا میدهند و بعضی از طلبه را جهت افرودن این نارفتند
 مائیا مینمایند و سه نفر از سایرینم تقدم جسته این خدمت را قبول نمودند که جناب حاج
 شهید مینماید سید صادق بزرگ که در بزرگ از بسکه در زمان جوانی فسق و فجور را از او
 صادر شد و جمع را رسوا نمود اقوام او و خارج او را بکشد او را بمشهد فرستادند
 البته این جور نفوس باید مصدر این نوع اعمال شوند که کفار و کناهان ایشان باشد
 و دیگر سید قاسم بزرگ را بزم سید هاشم خادم که او صاف او را در راه او را تمام اهد بزرگ
 میدانند که او نفر از او را در راه او را که سید جواد میر جلالی باشد حکومت و مهمل
 ایشان را قطع نمود و این منافق با جناب حاجر فاققت و آشنائی داشت
 چنانچه حرم حرم قوم نوره اند که مردانگس کرده را بمنزل راه داد و از آنجا بیگ
 و دیگر رفتیم و دیگر را بشیر که سعیتش از اسمش معلوم است این سه نفر در راه
 معدود در آن راه جناب حاجر اخذ نوره چون کرگان جفا پیشه قصد

بر هم در پیش رو سلف مصححبت الله نمودند در یوم شنبه هفتم ماه رمضان
 ششم ایام حکومت رکعی الدوله هم نفر مذکور با جمعی از طلاب و اراذل
 اجماع نموده در سب خانه حاج میرزا میثونند درق ابواب مینا غلامحسین در
 نزد حاج میرزا در باز مینا میدان سه نفر شرف وارد خانه میثونند جناب حاج
 در باره خانه شریف داشته اند ان اشعار جو را به جناب حاج میرزا
 طلاب شایسته میفرمایند خبر نمیباشد بگفته مرالیم انها فرصت نمیدهند
 و جناب حاج میرزا از جلو ایوان بنزیر میفرمایند از نروان جماعت لجره بر کرام بنوعی
 صدقه برایشان وارد میاورند شال کراشان را بگردنشان انداخته از خانه
 بیرون میکنند و ایشان را در کنار خیابان با ازدحام خلق بسختی دست حضرت
 میبرند و جماعت بر کس قرینه الله صدقه بان پیروز شده سالم وارد میاورند و سب
 لعن مینا بیند بقدر حریت قدم از دم چهار باغ گذشته یک تیر شنی لوله بر آلود
 ایشان خانه مینا بیند مجد دیه لوله دیگر هم تیر خانه مینا بیند جناب حاج میرزا
 شده مراجعت از جماعت با این حالت ایشان را کشتن کشتن مراد و رفتن
 نزد یکر بست باره خیابان میکند در همین موضع باید کارش را تمام نمود
 در کنار نهر خیابان دم مدرسه میرزا محری مقابل دکان علاء فر در
 حالتی که ان وجود بهارک از هوش رفته و در میان خون عوطه و راست
 شبیه نفت آورده بر سر و صورت ایشان ریخته و بوطه ایسه آورده اطراف
 ایشان چیده و بنفت آورده کرده آتش زدند از سوزش آتش چشمها

باز نمود و در حق او را که لا اله الا الله محمد رسول الله علیاً و آله ان منافقان از خدا
 میخیزند گفتند تکلیف ما را از بلاد دنیا ما بیداریم آنچه پسر با سر خود در حق تو ذکر کرده اند
 راست است تو بخدا و رسولش اعتقاد نداری جناب امیرزا حیدری که یکسر
 از اجباب است میگوید من از این مقدمه تا خبر بوردم دیدم از در حاکم عجیب است
 من پیش رفتم تا بر کما بر مطلب آگاه حاصل شایم دیدم جناب حاج میرزا
 ان جمع افتاده در حالتی که آتش نفت و بوطهاست میزد که اطراف ایشان است
 آتش زده اند و کما بر جناب حاج میرزا میبیند که خود را بنهر خیابان اندازند
 ان ظمان با جوب چاق مانع میشوند و من از ملاحظه اینم نوعی معقلب
 الاحوال و پریشان شدم که بکلمه خود را فراموش کردم نمیدانم کجا بوده ام کجا میروم
 در عالم خواب است یا بیدارم بیدارم همه ان روح پاک از عالم بخواب خواسته
 دل را از مغز و مکن کز بیدارم و بیدارم روح انرا از جگر الی ربک راضیه مرفیه اصفا
 نمود و بعد در میان بر بار ایشان بست ان جدم مظهر را کشتن کنان با جاه
 جلال بردند کما رفتند گاه دم بانرا سنگ تراشیدها در ان موقع جابرس بود
 سران جاه را باز کرده جدمان یوسف در سعادت را اخوان را و فادار
 ان جاه انداختند و بار انرا از سنگ و خاک پارچه ای بر برگه رند و بعد از
 اسامی عمر نبرد رئیس طلب رفیق این فیخ نمایان را یاد اخبار را دادند
 و مورد رحمت و عنایت او شدند ضعف الطالب و المطلوب و بعد
 این خبر برکن الدوله رسید بکلمه بیکسر را طلبیده او را جوب وافر زده معقول

نمود و بعد از بچها را بر سر آورد و نو بیا را بیرون آورده بر سر گذر بالا جل رفیع
 اصحی خلال با سوار بر بازمانده ملائکه شداد و غداظ مهتبا ایستادند و تقابل
 و ظالمین که در سبب رفته بودند ایشان ملائکه غداظ شداد الذرین لا یحسون
 ما آرزویم از سبب کشیدند و بتمام ذلت و خفت ایشان را در حبس حکومت
 انداختند و جمع نزد علما و فقور و مهندکان رفته که و فریاد و آرزو و شریعت
 بر آوردند که از بهر کشنده شدن یک نفر باید واجب القتل این جنمکامه
 بر پا نموده اند و سبب حضرت رضا را که ملبی و ذناب من کل است احرام انرا
 از میان بردند و مقابل سبب توپ سوار نموده ان بیبی زها رواسا مقدر
 از سطوت و صولت حکومت خاضع و خاضع شده کل جترانه مرشد ملحدینم
 که میگوید ما انا بمصر حکم و ما انتم بمصر حرنا طوق شدند چنانچه از بعد بحقیقت تمام
 مظالم باعام را سرکون نمودند و وجوه یومئذ نافر و وجوه یومئذ علیها
 غیره از انخیار و اغیار شاد شد و بعد از سه یوم جناب لا غلامین ابراهیم
 بایالت کربلا عرض مینماید که اذن بدیند که ان جسد مبارک را از چاه بیرون
 آورده رفیق نمایند اذن بیفرمایند و چند نفر از نوکران خود را امر نمایند
 که با اتفاق لا غلامین رفته جسد جناب شهید را از چاه بیرون آورده دفن
 نمایند بر سر چاه آمده آنچه خاک و سنگ در ان چاه ریخته بر میدارند از ففاک
 اتفاقیه جسد را که در چاه انداخته بودند در وسط چاه گیر کرده پان
 چاه نرفته بوده جسد بیرون آورده غسل داده و کفن نموده در میان
 قباکاه نزدیک قبر شیخ طبرس رفیق نمودند علیه بهاء الله و عنایتله

جناب سجاد صاحب ~~حاج محمد شهید~~ صفات رفیه موصوف ~~هو~~ حقیق ~~مکر~~
 فیض خدمت ایشان سفیض شده ام از سابقین احباب بخواهیم آنحضرت
 را در اول ظهور رو و بعد ملاحظت ابهام مودع موقن بود و غزوات و معجزات
 جنین که مرحوم شیخ احمد ای انه مفاسد و جناب حاج میرزا کاظم رشتی نورین
 نیز این که پیش از ظهور ربیع بودند فیض و فصب برده بهر مند شد و آخر الحاسن
 در ربیع ثابتاً بر پیمان سمرت و غده هوش بود تا آنکه در راه دست پیکار
 جان باخت علیه بها و الله و رحمة و الطافه
 ۱۲۳

علیاً و جناب روحانی من ابرار بند و اسه وصف کمالات روحانیه ایشان
 ز به از آنست که بتوان محیر نمود از اشعار و خطب و مناجات که از قلم
 کبریا ثبت نموده اند شوناست کما تیر ایشان شهید در ۱۳۱۷ و ارد
 مدینه عشق شدند بعد از قلبی مدینه توقف عشق کبریا نمود و بشرف زیارت
 تربت مشهوره فائز شدند و وجه نوراد حضرت من اراده الله زیارت نمودند
 و مجدداً کلمه مبارکه توجوا الی من اراده بظا و باطل نائل گردیدند و مقصد
 اصل قلب را حاصل نمودند بعد از نیک مقصد راجع بخدمت عشق شدند چنان
 در مدینه الحاق انجمن انوار رحمت مشابه مهر منور روشن و غیر فرمودند
 و بعد عازم مشهد مقدس شدند و به تبلیغ رجال و نساء مشغول
 بودند این ایا بس اشاقاد الله محض تبلیغ امر مبارکی طائف بلادند و
 طائف نسوان را تبلیغ مینا بند و ماه قمر علوییه خانم زوجه

حضرت شهید ملا علی جان بشهر شریف فرما شدند جمله تبلیغ و جناب
روحانی هم اراده دارند که لاجل تبلیغ بسمت یزد بروند حقیقاً بقیصی
صحبت ایشان بهره مند شده ام علیها بهاد الله و عنایت

۱۲۴

و رو و حضرت و رفته انفرجی سخت جناب اول ^{آمین} فرمودند
باب البیاب که ذکرشان سبع از وصف و القاب است مع نصف
فیه ۲۱ رجب ۱۳۲۳ مفارن یوم بنا شرق الادکار و سبب بجوش
از بشرو غیره بعشق اهل از جارت و زنا است او باش اهل بشروئیه که
بمختی یک کرده میخوم الذینم رؤسهم کطلع شجرة الزقوم باعث صد
و اذیت ایشان بیشتر چون از قهر در ایام حکومت مرحوم عمار الملک
دست تقدیر منافقین کوتاه بود و نفوس هم مثل مرحوم بدر محمد حین بیگ و
غیره بودند از ازل جرئت جرات نداشتند حال شغالان قدر سید
یاخته اند و جولان بینیند لکن ولعاقبة للمتقين چنانچه بولا تقیان
میفرما جولة الباطل ساعة و جولة الحق الى الابد
خدا صبر اینها از طغیان اهل عناد و ظلم اهل فساد با این کبر سن که
که قریب نو است در فصل سرد در مو با اخفاد و اقربا از بشروئیه

حرکت نموده اشقیات تمام بعشق اباد لامر و مدینه عشق را بعد و م
 خود نزیب فرمودند و بعد از پنج یوم آن ورقه طیبه را ضمیمه مرضیه
 طبر و حبش از این خارستان فنا بالافشان شده صحیفه بعالم بقا موصوفه
 برین خار سدره هونقه مفر و مکن نموده علیها بهاء الله و رحمة و عنایه ^۲ اسم شعبان
 حقیقیت سنه قبله که بعشق ابر را دم با اتفاق جناب حاج میرزا ^۱ صاحب
 به بطروئیه رفتم و در خانه جناب و رفته افروزس نزل داشتم و اوده
 یوم در بطروئیه بودیم اکثر اوقات در خدمت ایشان بودیم و قایح
 مسافرت ایشان که مدتی با جناب طاهر هم سفر بوده از قزوین بهار
 السلام بگرد و نجف و طهران و حواریت آن ایام را ذکر میفرمودند
 ایشان خوف تاریخ این امر مبارک بودند و در این مدت انواع بدایا
 و رزایا را تحمل نمودند چنانچه لازم محبت الله است فشر به الدنیا
 من کل کاسه و قردا و القدر عن دم محبت سفک الدماء فند هب العشق و آیه
 و حرق الحشا فر الحجب من اول بیعتن بار و وصف کمالات ایشان
 از ابواب منزله از سما که عنایت بیشتر رخشم معلوم و غنیه است لازم
 بذکر این فایز نیت جناب و ورقه و جناب اخت علیها بهاء الله
 از جناب لاسید حسین زوار علیه بهاء الله خواست فروده بودند که
 و قایح بد و ظهور و مسافرت حضرت اول من آمن مع اصحاب

بسمت کارند را و غیره را و جناب ایشان ام بنا بر خواهی ان اما در حاشی
 اطلاعات خود و آنچه از موثقین احباب و از نفوس بقیه السیف که اصحاب
 قلمه باقی مانده بودند که اسامی آنها را بوضع خود ذکر مینماید و در شماره ۱۱ ان
 تاریخ را مرقوم نموده همان نسخه که بخط خودشان مرقوم نموده اند نزد
 جناب مستطاب حاج محمد کاظم اصفهانی علیه رحمة الله و عفرانه بود از این
 ایشان جناب لا محضر حاضر فرستاد از دوران در این کتاب ثبت نمودم
 که محفوظ و مصون ماند چون مطابقت در اوایل مرقوم میشود اختلافی
 دارد و در بعضی نسخ فحش فلان نیست که کم و زیاد شده باشد اگر چه در کتاب
 باسم مالک صاحب زر و زینت مرقوم شده کیفیت سفر ما زندان و حکایت قلمه
 کاملاً مرقوم شده و چون بعضی مطابقت است که در این کتاب مرقوم شده
 و در ان کتاب فند لهذا مرقوم میشود تا مطلب تمام و کامل باشد و بروقت
 قرار شد تاریخ صحیح مرقوم نمایند در او را ملا و فله نمایند و آنچه را موافق است
 ثبت نمایند و آنچه مخالف باشد وقت غنمه بر کدام صحیح است مرقوم نمایند
 حقیر بدون کم و زیاد همان نسخه را در این کتاب نقل مینمایم مگر
 بعضی از عبارات سبب بعین که آنها را مرقوم مینمایم و بر بعضی بنام آن
 فائده تاریخ در ان ثبت حذف مینمایم و هو هذا

هذا كتاب وقايح الميعة

بسم الله الاعم الاقدس

الحمد لله الذي من علينا بظهور مظهر ذاته ومعدان صفاته
 وانه هو الحق لا اله الا هو العزيز المحبوب والحمد لله جعلنا
 من الصادقين والمؤمنين المحبين بحضرة وانه هو المحبوب وانه
 هو المعبود وانه هو المسجود لا اله الا هو المصمى القيوم وصلى الله
 على نقطة البيان وادخل امره بالعزة والجلال اما بعد
 جوز بعض ازخوان ايمان واجارو حان از اين اسير عالم خاكدان
 اضعف خلق الله واحقر عباد الله تراب قدم امير بيان اقدار السادات
 محمد جين ايم محمد هادي الطيب طهنا المتخلص به محجور در ارض صاد
 خوايش نمودند كه وقايح كاز ندران را تاليف نما كردم حقر خولا را بقى وقابل
 نداشتند و مرجون حضرت عايات و رقعات باركات معظمت جناب
 والده وهشبه جناب اول من علمها سلام الله حقر قبول نموده در سد و بر
 آمده بنات ايم وقايح نهادم اللهم اغفر لي ولوالدي وجميع المؤمنين
 و المؤمنات من اجل البيان اللهم ثبت اقدامنا بالايمان بك ثم بحبك ومحبت
 او بياك اللهم احفظنا من نار النقص في يوم القيامة العبر وهو يوم
 ظهور مظهره الله فاغفر لنا وارحمنا و ثبت اقدامنا بحبك يا ارحم الراحمين

النوار

سبب حرکت نمودن جناب اول من از خراسان جناب حاج میرزا محمد باقر
 حاج میرزا شهاب پور که از جمله بقیه السیف مازندران است میفرماید که چون جناب
 باب الباب در سال ۱۲۴۱ از خدمت حضرت اعلیٰ الخراسان برسالت تشریف آوردند
 و تبلیغ رسالت میفرمودند و مردم بخدمت ایشان مشتاق شدند و بعضی که را با بی
 قلوبشان صاف بود نور ایمان در او جلوه کرده تصدیق یسین و کرد و برعکس
 آنها تکذیب میکردند و در منزل بزرگوار محمد باقر اعلیٰ الخراسانی مشهور
 به در منزل نمودند در بالا خبا بان مدتی بدین معنای سوال ببلذت تا آنکه مرتبه دیگر
 بما که تشریف بردند و بخدمت حضرت اعلیٰ شرف شد بعد مراجعت نمودند و مردم
 نیز بخدمت ایشان شرف میبخشیدند در همان خانه بزرگوار محمد باقر منزل داشتند
 در ۱۲۴۳ قائم جیلانی حضرت قدوس تشریف فرما خراسان شدند و بعد
 از چند اظهار امر خود نمودند و نفوسیکه تصدیق با مبارکی حضرت اعلیٰ توحید
 بودند ایشان را نیز تصدیق نمودند چه که بینو تشریف نکرده و اصحاب بر روی
 بغیر جماعت حاضر می شدند مجتهدین خراسان را عرق حبه حرکت لامدر
 خیال نبود و فساد افتادند و بنواب و الا شا هزاره حزه بزرگ عارض شدند در
 ان ایام شاهزاده با اردو در کمال مشهوری قوت بسیار شد تزلزل داشتند
 شکایت مجتهدین این بود که حضرات بانی جمعیت نوه عنقریب شهر شهید
 سایم خواهند زد و فتنه خواهند نمود شاهزاده بعد از شکایت آنها چند
 سوار را نامور نمود که جناب اول من را نزد او حاضر نمایند تا بر کیفیت مطلع
 شود سوار با پدر ب خانم لایزال محمد باقر حاضر شده مطالب را اظهار نمودند

بقائم خراسان سر و سر داشتند فرمودند نقلیست میر و بیم بارد و اصحاب
 عرض کردند که مرخصی بفرمائید تا هم در مقام مداومه و می ریه بر آئیم و جانها
 خود را قدم بار یک نماییم فرمودند تعجیل ننمائید وقت بسیار است قائم
 خراسان بخدمت قائم جلای آمده کیفیت عرض نمودند و از ایشان رحمت یافته
 بیرون آمدند و سفارش میرزا محمد باقر نوه سوار شدند و بایک نفر از نوکرهای
 خود که بشعبه می موسوم بود روانه اردو شدند چون خبر ورود قائم خراسان بارد
 رسید عبدالعلی خان توب چ که سلطان ناصرالدین شاه بعد از سر بنام منسوب
 سرتیبر و بعد از سر پیر منسوب میر نوینی نکر با و داده بود با استقبال ایشان بهریم
 آمد و بخدمت مشرف شد و ایشان را بجا در خود برده که خدمت بر میان بست
 و نهایت اجزا را بجز پیدا شد و دیگر در زمان توقف در راه کرامات
 و خوارق عادات ذکر بنیند حقیق زکات آنها را سواب ندانتم و بعد از شریف
 بردن بار و خلق بنا بر جارت گذاردند و اصحاب را استهزا و سخریه
 بنمودند اصحاب هم نخماس بنمودند و زرنجی حسن ابن آصارق که از
 اصحاب بود نزد بکر سراسر جاجر میرزا محمد باقر استاد بود بکسر آدمهاک
 جاجر میرزا حسن بجهت نسبت با اصحاب ناسزا گفته جناب نا محمد حق با او
 ستازعه نموده بود آن شخص نزد جاجر میرزا حسن رفته شکایت نموده
 جاجر میرزا حسن حکم با حضار نمود که محمد حسن نموده بود از بردن او
 ایچو فراتعد میر نوه بود و بعد بدست داروغه شهر سپرده اول

مهار کرده در کوچه و بازار گردانیده تا آنکه نزد یک خیابان بالا رسیدند
 این خبر را میرزا محمد باقر رسانیدند ایشان بخدمت حضرت قدوس عرض نمودند
 و عرض کردند از کتب ما نیز رفته این جوان را از دست معاندین خلاص نمایم
 فرمودند بروید بکنی آنها اگر بیز نیندیشی من نیز بعد جناب میرزا محمد باقر از خدمت
 ایشان مرخصی شدن و در آنوقت جناب رضا خان و جناب میرزا سلیمان قلی
 خطیب الرخنه و جناب میرزا نصیر قزوینی و جناب میرزا محمدی نهر و جناب
 و جناب ملا محمد حسن رشتی که بزرگ از وجوه اصحاب بودند شریف داشتند
 که جناب میرزا این خبر را بان حضرات دادند و جمعاً حاضر بودند از اصحاب
 رفقا و رفیقان بودند با شمشیرها کفیه یا صاحب الزمان گویان بیرون آمدند
 فوراً بان منافقین خبر میرسانند که اینک با ایماها با شمشیرها کفیه میرسند و شما را
 میکشند و این جوان را از دست شما میگردانند فوراً آن جوان را بر داشته فرار نمودند
 و او را در پارس تخت دار و غم جیبی بیند و اصحاب باین طبعیت آمده
 تا بگو چه باغ عنبر رسیدند که مدار تفنگ بلند شد و کلوم بهاسی که از اصحاب
 که اسم او ملا امین مازندرانی بود خورد اصحاب اعتنا ننموده رفتند تا بمقبره
 نادر رسیدند در آنجا یکد از اصحاب گفت که ای مامور ستیبر که تا پارس تخت دار گم
 بروید گفتند نه از آنجا مراجعت نمودند ملا محمد نام رشتی شهید بقدوس از
 عقب اصحاب سر آمد و در سو کوچه باغ عنبر مخالفین اسلحه ایشان گرفتند
 ایشان سگته ایشان را در میان ندراب انداختند و اطراف ایستاده او را
 میزدند چون اصحاب مطلع شدند از جهت خلاصی او برگشتند در سو کوچه باغ

نزاع و جدال اتفاق افتاد جناب رضا خان یک مور با شمشیر زد و ملا عبد المجید
 بالا خبا با نرسیم یک از خم کار نزد معاندین فرار نمودند و اصی به مراجعت نعلیم
 بخدمت حضرت قدوس رسیدند و اصحاب در شب جهت محافظت کتبک بکشدند
 و منافقین این خبر را بمیرزا عبد الله خوشتر که در آن اوقات حوالی بود رسانیدند در
 همان شب چند نفر کتبک را کرده سبب نزاع جدال را عدم نمایند بمنزل جناب
 میرزا محمد باقر آمده ایشان عرض مینمایند که چرا بدون جهت سبب فتنه و فساد میفرمایید
 جناب میرزا فرمودند تمام فتنه ز میرزا مجتهدین است و کیفیت مهار نمودن آن محمد حسن
 را و ازیت نمودن ملا محمد شمس و غیره را بتی مکرر مینمایند بعد از آن آوهای
 نوسر تعهد شده که شفا فتنه ننی نمیدانم اما محمد حسن را بدست شما میدهیم و آمده
 کیفیت را بتو عرض نمودند و میرزا محمد باقر ام آنجه واقع شده خدمت
 حضرت قدوس عرض نمودند فرمودند الخیر فیها وقع چون صبح شد فرمودند باید
 اصحاب متفرق شوند اصحاب مرخص هر یک بظرف متفرق شدند و خودشان
 هم با حق فراق اصحاب آن محمد حسن بنویس و کردار عیال غیر بنام کاینتر تشریف
 بردند و زمین راه فراتها سام سام از منرا این را که گرفته نزد سام سام بردند
 سام سام بفراشها عتاب خطاب مینمایند که شما ایشانرا ابرار چه اینی آورده اید
 حضرت بیفرمایند که کجا اران و ارباب شریف میرید ایشان تشریف میرند و بعد
 از جانب متوسر عقب امیرزا محمد باقر آمده ایشانرا بمنزل متوسر و متوسر
 با ایشان ملازمت و برو می نمود و چون شخصی ز خدار سام سام عارض شد و دایم
 هم عقب میرزا محمد باقر فرستادند در خانه حوالی آمده ایشانرا نزد سام سام حاضر

بیجا بیستام سام ایشان را از اجرام دنیا بیرون میگرداند و مدعیان شما بسیارند بیستام است
 که شما صد مرتبه وارد آورند چند روز در اینجا میمانند من باشد تا فتنه بخواند بعد منزل
 خود برود و فرمودند آنچه مصلحت دانند معمول دارند از برای ایشان اطلاق
 سواکنه معاینه نموده و شخص را حجت میمانند ایشان معاینه نمودند و عارضه ضعیف
 را مرخص نمودند و چند نفر سر باز فرستادند در ب خانه بیستام اول با شکر
 و بعد از چند روز که نارفتند محو شد جناب بیستام محمد باقر با بختان خود فرستادند
 و قراولها را طلبیدند جناب بیستام محمد باقر جهت ملاقات حضرت اول من آیم
 بار و رفتند و بخندست ایشان شرف شدند و فاتحه کز شده گمان خدمت ایشان
 عرض نمودند و بعد بشهر مراجعت نمودند و بعد از چند روز مشایخ ازاده از کمال
 یا قور حرکت نموده بشهر آمدند و بجناب باب الباب فکر نموده بودند که

مصلحت در این است که سما سفری نمایند تا قدر این فتنه بخواند ایشان ام
 فرموده بودند که منمیدانم تا در این میروم اصحاب از رفتن ایشان
 متحیر شدند و همگی بخندست ایشان عرض کردند که شما بهر کجا شریف بهر
 گاهم باشما آئینم فرمودند هر کس بیاید بیاید اصحاب همه در خدمت
 ایشان جمع شدند و ایشان در یوم نوزدهم شهر شعبان ۱۱۲۳ از شهر
 بعزم عثمانیات عالمات حرکت فرمودند تا آنکه بنشانی رسیدند در
 نشانی بو جهته خواطر حاجر عبید المجید که بکراکلیین اجاب بود یوم توقف
 فرمودند و از آنجا روانه شده تا بهنزار رسیدند و ۲ روز در باغ
 سبزوار ماندند و بعد حرکت فرموده رسیدند بمنزله که انرا منزهان منامند

در اینجا نزول اجلال فرمودند که بدانند که اینها را قاضی که در خدمت
 حضرت قدوس از صید گرفته بودند و در وقت قدوس حضرت قدوس
 باسم حضرت باب الباب آورده باشند و در آن دستور العبد و بیانات
 بر قوم فرموده بودند بجز این بیانات اینکه جناب باب الباب امر نموده بودند
 که حمامه سبز بر سر گذارند ایشان در همان منزل غسل نموده حمامه سبز بر سر
 مبارک بستند و نام خود را صید می کردند و از اینجا حرکت نموده رسیدند
 بمنزله ای که انرا میامینا می نامند و روز در آنجا ماندند و بدانند که قاضی را از اینجا روانه
 ارض بانمودند و چند نفر در راه با صاحب ملحق شدند و از اینجا حرکت
 فرمودند و رسیدند که انرا از میان پنا پدید آمدند در زیره رخت بزرگش نشانی نمودند
 نزد یک صحرایی که یک شافیه بزرگش از آن در رخت سکنه باران جناب
 افتاد و آکیر وارد نیامد از آن حرکت نموده تا آنکه وارد مشا برود شدند و در زیر
 شهر زبرد رختش منزل نمودند و اصحاب جم در زیره رختها منزل کردند
 بعد از ظهر سلیمان خان حاکم مشا برود با ملا کاظم مشا برود و بخدمت تمام
 خراسان جناب باب الباب رسیدند ملا کاظم بناس مجاوله و معارضه گذارد
 و اول اعتراض او این بود که شما چرا حمامه سبز بستند این فرمودند برو و چه
 اول اینکه در زبان مرا فرموده که حمامه سبز بر سر گذارم و دیگر آنکه از اخبار و
 احاریت وارد است که بر شریفیتوان حمامه سبز بر سر گذارد بار عاقبت
 امر بمبا علم انجامید و بعد سلیمان خان و ملا کاظم رفتند و جناب باب الباب
 از اینجا کوچ کرد روانه شدند تا رسیدند بمنزله ای که او را ده ملا پنا مندر در اینجا

جز رسید که پس ملاک علم شایر و در آن درخت افتاده و مرده است و جناب لطفی
 میرزا با صاحب ملحق شدند با لباس درویش و بخدمت قائم خراسان مشرف
 شدند ایشانرا امر بتغییر لباس فرمودند و او را جناب باب الیاب با حضرات
 شیراز بهام منزل نمودند و از اینجا حرکت نموده آمدند بمنزلی که آنرا همگان
 دوست بنامیدند وارد شدند در آن منزل چهار نفر از جناب زنجان و نفر
 از اهلباقصغیان با صاحب حق ملحق شدند در محل جادرس از برار جناب
 باب الیاب برآمدند و صاحب در سایه دیوار آمدکن نمودند ملا احمد نامی
 از ابراهیم آباد بانفاق ابراهیم خان بخدمت قائم خراسان مشرف شدند و بعد از
 صحبتها بسیار بنام معارفه گذاردند اخراج جناب باب الیاب در آن محضر
 تشریف داشتند از حیات و حرکات ملا ابانها برآشفتنه فرمودند اگر
 بجهت افتاد و آمد بر خیز برو و اگر جهته استفهام آمد گوش بده شخص دیگر از منافقین
 نیز متغیر شده از شان ادب خارج شد از طرفین کلمات کدورت آمیز را
 اظهار داشتند نزویک شد که شمشیر یا کشیده شو جناب باب الیاب را
 ساکت نمودند ملا احمد و ابراهیم خان ام از اینجا بجز خود مراجعت نمودند
 قدری از طلب گذشتن آنرا منزل کوچ نمودند و از راه طافه روانه منزل آسمان
 شدند و در اینجا قدری استراحت نموده فریضه معراج را بهی آورده روانه شدند
 و در آن منزل جناب رضاخان و جناب میرزا سلیمان بخدمت قائم خراسان
 رسیده بعضی حکایات را که از حضرت قدوس و جناب طاهره
 در بدایت و عرض راه رسیده بود بعرض ایشان رسانیدند و در

و در آن منزل آمدند و در آنجا بجزایب میرزا محمد باقر و جناب میرزا محمد تقی
 جوینگر که اسامی اصحاب را کلاً ثبت نمایند و در همه نمازین و از برای
 در همه بزرگتر قضا و دهند و روز دیگر جناب میرزا حسن بجانای و ملاک عباس
 بیاض روانه بار فروش فرمودند و فرمودند که ما چند روز در این جا توقف می‌نم
 و بعد آمده است ما آئیم تا خبر شما بیاورد و بعد از ظهر ایشان منزل روانه چشمه
 می‌شدند و در آن منزل چهار روز ماندند و در آن منزل صد نفر از بزرگان
 خدمت حضرت شرف شده مراجعت نمودند و در آن منزل مقرر فرمودند
 که گفتگ بکنند و جناب لطفعلی میرزا را سرکشیکجی با شرف قرار دادند و عدد اصحاب
 در آن روز دویست بیجا چهار نفر بودند و از آن روز یک نفر جهت گفتگ
 می‌فرستادند و در آن اوقات که در چشمه می‌بودند فرمودند چند نفر از اصحاب را
 میخوانیم که در این آب غوطه خورند تا منی نماشا نمایم جناب ملاک سردان
 و جناب میرزا محمد باقر کوچک پسر خانواری قائم خراسانی و بعضی دیگر از اصحاب خود ایشان
 رفتند در میان آب و بعد فرمودند لباسها را با او درید بعد از پوشیدن
 لباس فرمودند که آری این چشمه چشمه می‌شد و نیت فرمودند و بوم محمد هم
 رمضان قبلاً از ظهر از چشمه می‌حرکت نموده روانه منزل کرد در راه
 کوه سوزند با نهایت سرور و قیادت رسیدن بان منزل که آنرا
 آکره می‌نامیدند محمد حسن ولد آقوادق خراسانی است بناخت آبش
 بس در آمده از اسب برید بنوعیکه گفتگ او بدو حاضر شد

لاین صدفه برانک در لب وارد نماید و روز نوزدهام شهر رمضان را در منزل
 آکره مانند روز و روز بعد روانه فولاد محله شدند و از فولاد محله با استقبال
 نامده و قدری معونه جات برسم هدیه آوردند و شخصی شکار رسم کوسفند شکار
 آورد با وانعام عنایت فرمودند و بعد روانه منزل و بکر شدند و درین راه
 کربلاء قبری از خدمت قائم جیدانی مراجعت نموده بحدت قائم خراسانی
 مشرف شد و توقیع از حضرت قدوس براس ایشان آورد در آن توقیع ایشان
 را سلطان منصور خطاب میفرمایند و حکم و روی بارض با بطریق حکمت
 فرموده بودند و از آن منزل حرکت نمود روانه شدند بمنزلیکه انرا حاجت گاه
 میدانند وارد شدند و در آن منزل خبر رسید که شاهزاده اردشیر پسر زاراکم
 حاکم مازندران بوف معزول نموده اند و شاهزاده خان لری پسر حاکم شده وارد
 سوادکوه شده و در آن شب تفنگ جناب ملا اشرف بروسل ابدان
 فریاد زدیده بودند هیچ جناب لطفی پسر تفنگ را پهلایند با ایشان رد
 نمود عدو اصحاب قبایل از اینک بهمازندان برسند سید و بجزه و غیر بودند
 تفعیلیش از این قرار است اصفهان چهار نفر اردستان هفت نفر شیراز هفت نفر
کرمان سه نفر مشهد بیست و نه نفر ازاد بیست و یک نفر بهار سه نفر تبریز پنج نفر
مراتر چهارده نفر تبریز دوازده نفر کاشان چهار نفر میامین نوزده نفر
قاین چهار نفر طهران نه نفر قم دوازده نفر کاشان هشت نفر کربلاء پنج نفر
قزوین دوازده نفر همدان هشت نفر تبریز پنج نفر کرمان دوازده نفر کاشان سه نفر

بار فروش چهار نفر بسته پیر چهل نفر سنگ سرد ده نفر نارود نور
 آملی و نفر شیخ پیر و نفر حداد سه نفر کنفر دو نفر

۳۱۳

نیز در سه نفر شاه و در سه نفر روم سه نفر هفتاد چهار نفر
 و از آنجا روانه شد و با صی ب قدغن بلخ فرود آمدند که ایشانرا سید علی
 ملک که ساکن کربلاست ذکر نمایند و اصی ب هم هم زوار سید شدند که
 عازم عقیبات هستند و اگر پرسیدند که چرا باین راه آمدید بگویند
 چون اکثر ماها پیاده بودیم و در این راه ابادی و منازل نزدیک وارد
 از این راه آمدیم و از آنجا روانه شده تا به شهر روانه رسیدند و در آنجا
 منزل نمودند و بعد ۴ نفر از آدمهاسر خان لر میرزا بخدمت قائم خانی
 آمده عرض نمودند شما را خیال چیست و باین صحبت از این راه بکی برودید
 آنحضرت فرمودند اراده کردید و در این راه رسیدیم چون بعضی پیاده اند و این
 راه ابادیش خوب است از این راه آمده ایم و نیز چند نفر از تجار ساغر
 با خود دارند بخواهند تنخواه خود را بفروش رسانند قدری پیادگان بزل
 نمایند این است سبب آمدن ما باین ولایت و بروز شنیدیم که شاهزاده
 خان لر میرزا حاکم جدید این شهر است و در نزدیکی منزل کرده مصلحت
 در این دیدیم که امروز توقفه نمائیم و بخدمت شاهزاده برسیم و مطلب

بابتان عرض نمایم و آن مطلب این است که جمعی از سادات و اشراف از راه ابرار
 آمده در بزرگواریشان را غارت کرده اند بنا بر آنکه بگوئیم که مطالبه اسباب
 حضرات نمایران ۲ نوع عرض کردند که جمع آمده بنا بر آنکه گفته اند که این شهادت
 از خراسان است و جعفری خان همراه ایشان است بخود ایند ما نزد ایشان را
 سفر نمایند حال شما چند نفر را خدمت شما برزاده روانه نمایند که مطالب را بایشان
 گما بر معلوم نمایند و خواهش نمایند که مامور معین نمایند تا اسبابها را غارت شده
 را گرفته بجا بیاورند و نماینده بعد از آن حضرت فرمودند که جناب میرزا محمد تقی
 جوینق و جناب میرزا باقر و جناب ملا محمد صادق و آسیدزین العابدین سبزواری
 و آسید عبدالله گفتند خراسان بروند و با شما برزاده گفتند نماینده حضرات رفتند
 نزد شما برزاده و بطوریکه مامور بودند مشایخ را فر کردند تا آنوقت شما برزاده
 خائف بود بعد از آن مطمئن شده سوار شده آمد و اسب جناب میرزا محمد باقر
 و میرزا محمد تقی را قصاص نمود و جوینق شما برزاده آدم با طرف فرستاده
 بود و جمعیت جمع بود که از راه سواد کوه بیان و کوه با پید بگذرند و از
 حضرات ام خوف داشت و آن جماعت در سر قلهها و کینگاه قرار داده
 بودند جهت احتیاط و قنیه اصحاب مطلع شدند که جمع در کین ایشان
 هستند و سر باز ام در آن طرف رودخانه حافراست اطفی میرزا حدیث
 حضرت عرض نمود سر باز آمد از آن طرف رودخانه بخوانند و نار را حاطه
 نمایند فرمودند مانع شوید عرض کرد که خواهد شد فرمودند فرستادند

و بعد فرمودند اصحاب آلات حرب را حاضر نمایند و خبر بیدار شدن شاهزاده
 بان چند نفر که نزد او رفته مر آنند حضرت فرمودند اصحاب جمیعاً معمم شده
 و راه شاهزاده ایستادند شاهزاده آمد ملاحظه نمود که اهل عمامه هستند
 اسوده خاطر شد و در سایه درختش فریض کتزدند آمده جالس شد و با اصحاب
 صحبت نمود و فرمود شما جریمه بیدار خواب را باید بدید من در شب از خوف شما
 تا صبح خواب کرده ام بیان شاهزاده را خدمت قائم خراسان ذکر نمودند فرمودند چیزی
 فراموش نموده باد بدید جناب میرزا محمد باقر قدر وجه نقد و قدر فیروزه از جناب
 حاجر عبدالمجید و چند طاقه شال بحضور شاهزاده آوردند شاهزاده حرکت نموده
 روانه شد و م عدد فریض همراه ایشان نمود که ایشان را از فیروز کوه بگذرانند
 اصحاب روانه شدند و بقدر نیم فرسخ راه رفته انعام بفراشها داده ایشان
 را بر گردانیدند و بعد آمده در دامنه تلش که شتر بیکر در می بود که اسرا نواریم بود
 منزل نمودند و بعد ملائیر با با باسار بجهت که ده مال او بود آمده خدمت حضرت
 مشرف شد و اهدا سواد کوه آمده خدمت حضرت مشرف شده بدینتر بعد از
 چندین روز از اطراف ضمیمه را باران زدند و جمع اصحاب را احضار فرمودند و
 خطبه غایب بیان فرمودند و بعد از خطبه با اصحاب فرمودند که اصحاب حق
 شاه مبارک رمضان تمام شده و حال بشی میگویم هر که در این سفر همراه ما بیاید
 به بلیمه عظمه و فتنه بکسر که فتنه خواهد شد هر یک از شما که بکنه شدن و بدینش
 را سوزانیدن و سرش را بدهد بر بدن و کرسنگر طردن و انواع بلیمات را قوه محمد
 دار بید همراه من بماند و اگر نماند من عهد خود را از شما بر داشتهم تا اینکه

شده اند و راه مسدود شده و مورث را احاطه نکرده اند بر و بعد از این
 فرمایشات و امان نجیب را با این کردند بعد از آن چند نفر مراجعت با سلطان نمود
 نمودند و بعد با محاب فرمودند شما چنانز فقیه ایشان عرض کردند که ما در خدمت
 شما هستیم و دست از شما بر نمی داریم هر گاه که تشریف بفرمایید با شماست آئینم و بعد از
 چند بوم فرمودند که ما که مشور بر فوت عهد شاه بود و چند بوم بعد خبر فوت ام پسر
 و در آن اوقات ملا با اسرار مسجد راجعت رسیده تمدد بق نمود و بعد ملا میرزا بابا
 فرمود شاه فوت شده و راهها مغشوش است چه باید کرد عرض کرد تشریف بفرمایید
 بار فروش تا امنت حاصل شود با محاب فرمودند حرکت کرد و روانه شدند و زمین
 چند روز با آن زهر بارید بعد از چهار روز رسیدند بزرگلی و از آنجا حرکت کرده
 از آب شیرگاو گذشته و آنجا و شبانه روز گذشته بهار فروش رسیدند و قمر بهار
 فروش رسید که اهل بار فروش در تمام با شمشیر و تفنگ در میدان حاضر بودند فریاد
 بر آوردند که ما نمیکنداریم وارد شویم و از راه برگشته آمده اید مراجعت نمایند فرمودند
 حال که راه نمیدهند بر کردید با محاب برگشتند و آن منافقین چوب زده سر فقیه
 را شکستند و چند نفر آمده جلوا سب حضرت گرفتند بخوانستند ایشان را پیاده نمایند
 و بگریه ایشان از حضرت چون نتوانست انقوم از حد گذشته
 فرمودند در فراع کنید و خود شمشیر کشیده نوره یا صاحب الزمان بلند قوم چند نفر را
 بهیزار خود رسانیده سایرینم فرار نمودند و با محاب فرمودند بر کردید
 معاندینم باز و رتبه هجوم نمودند تا امنت مرثیه آنها هجوم بفرمودند و حضرت
 مع الاحباب برایشان حمله نمودند و فرار میکردند و چون دیدند دست بر نمی دارند

ایضا خ ام بجزم ثابت بر نداده و مقایسه نیام فرودند و آن گروه را ستم
 ساختند و جمعی را بدار اموار فرستادند از اوصی ب ام چند نفر بر وجه شهرت
 فائز شدند از آن جمله ابوسعید خضری و ملا محمد علی بیگ و ملا حاج
 ملا احمد مهولایر و جوانی دیگر نیز از صفهان که محمد نام داشت ابراهیم
 لا بزرگ و بنام صفهان که بودند همراه حضرت با ارباب ازان وارد
 کاروان شدند و از بعد همان واقعه است که در کتاب مانیک صاحب
 ز روشنی مرقوم نموده اند با قریح حکایت را بان کتاب رجوع نمایند که
 در این مقام لزوم ندارد چند بیت از اشعار بنام مهبور مؤلف
 کتاب مذکور مرقوم میگردد که در فاتیحه بیان فعله تشریح و در
 خاتمه آن بیانات مرقوم فرموده است معنوس که در فاتیحه نوشته

محمد و الله عشق غالب آمده	بر تقاسر حق چه طالب آمده
طور عشقم در خیر اینها کند	کنز بیانش محشر بر پا کند
شد قبامت اشکار اندر جهان	از قیام قائم آخر زمان
گشته ظاہر و عده حق باین	بر خدایق از کعبین از مهبین
بدم حشر نشد و بعثت از نفوس	مومنین شعوف کافر در نفوس
نامه اعمالها پیران شده	اهل محشر جلا کرد حیران شده
شد بیابان حق بکلی حساب	بیرد ان یک شواب ان یک عقاب
مومنین داخل بجنات نعیم	گافران کشف معذب در حریم

چند بیت جنت در شرح دروستان داده حق تفضل بر یک در بیان

مجالا گویم شما را اهل هوش
 هست تصدیق حق آیات حق
 هکر که عارف شد بحق جانش
 سببا آنکس که جان خود سپیل
 یادم آمد قصه باز در آن
 لیک حیران گشته ام در این زمان
 زانکه وارد گشته ظلم پیشا
 شکره زان داستان جانگدار

بشود بدو بهجو در کبیر بهوش
 جنت اعلا که فرمود است حق
 کشت بی شک داخل اند حنقش
 کرد در راه خداوند جلیبر
 ان ستمها بیکه وارد شد در آن
 کز که امین قصه اش سازم بیان
 در بیان تا بدیکران صد هزار
 کمن بیان معجزه با عجز نیاز

و بعد از این چند بیت مشهور حکایت واقعه در ملو طبریه و ایتدیک
 وارده که ذکر مینماید و بعد از ختم حکایت این اشعار را در قوم مینماید
 در مصیبت حضرت زکریا علیه صیفا ماید هوانا همدوا المشهور و هوانا شهید
 یاران چه شورش است بار صومادگر
 برپا شده قیامت موعود ما مگر

زرات حکمات هر فرق بجز وزن
 دیگر چه روز داده در عالم که از غمش
 افتاده شور غلغله از غمش جهت چرا

یکه نشسته اند بجا تم سیه بنیر
 خورشید منکف شده منخف قمر
 حق ملک بدرض سما گشته نو صحر

کویا شده است مظلومات خدا شهید	کز بار عصه خم شده افلاک کمر
آرزو ز ظلم و کینه ای بدتر از بیزید	گشته شهید حضرت فخر الله البکر
ساجده بحق تمام ز مسجود خویشین	محبوب مانده اند نمازدار سجودشان
قائل بلا آله ولا غیره سواه	لیکن چه سود قول بنحیدرشان
مشکوب بحق شدند نمودند ظلم و جور	منکر بحق شدند تمام و قد کفر
گفتند با آله دشنا خستند آله	گشتند آله را و نکردند از او حذر
شد غرق خون چه شمس حقیقت ز ظلم کین	خورشید آسمان بزین زلاله زر
کردند جسم انور او را نشان تیر	از ظلم جور کینه این قوم الحذر
ان جسم پاک دگت مشکب بضر تیر	کویا که ریخته نمن انور شی مطر
افتاد چونکه روز زمین جسم طارش	شقی شد ز غرق ارض سماکت منقذ
را او تیان بماسم هاهو تیان هم	یا قوتیان نموده لباس غرابهر
خاک سیاه بر سر ابد بیان بر تخت	طار چه شد قفا و چه ثابت شد قدر
ناسوتیان ز ریده کربان بشور زمین	زین غم گشت خاک مصیبت هم بر
رینند خاک غم بر خویشش شومنا	کرد برده در مصیبت حق جمله نوسر
کله جور شو نخوش که عالم کد اختی	در سینه که چه شعله طاسم زنده شدر

